

# نهضت امام حسین (ع)

دکتر غلامحسین زرگری نژاد

فهرست:

نهضت امام حسین (ع) و قیام کربلا

نویسنده: دکتر غلامحسین زرگری نژاد

● پیام پژوهش

● در آمد

● نقد و بررسی منابع و مآخذ تاریخ کربلا

● بخش اول: ریشه های تاریخی قیام

● بخش دوم: سلطنت یزید و نهضت امام حسین (ع)

● بخش سوم: عزیمت امام حسین (ع) به سوی کوفه

● بخش چهارم: ورود کاروان حسین (ع) به دشت کربلا

● بخش پنجم: قیام حسینی، اهداف و بنیادهای نظری و اعتقادی

● بخش ششم: شکست توابین و خروج مختار و انتقام از قاتلان امام حسین

(ع)

● بخش هفتم: شخصیت و نام و نشان شهدای کربلا

## پیام پژوهش

پژوهش و تحقیق جان مایه هر متن ماندگار و اصیل است و توجه به آن اصلی است بنیادین در اساسنامه همه مراکز پژوهشی. در ساختار سازمان (( سمت )) نیز که بر گرفته از حروف آغازین (( سازمان مطالعه و تدوین )) است منظور

همان تحقیق است. امام برای آنکه این بخش نمودارتر و چشمگیرتر و فعال تر گردد ، سازمان در سال ۱۳۸۲ بر آن شد تا با تاسیس (( مراکز تحقیق و توسعه علوم انسانی )) زمینه مساعدتری فراهم آورد تا پژوهشگران با آزادی بیشتری بتوانند با اجرای طرحهای پژوهشی بنادین و تدوین کتب مبنایی و کمک درسی بر غنای منابع دانشگاهی و آثار مورد نیاز جامعه علمی بیفزایند .

متن حاضر ، نهضت امام حسین (ع) و قیام کربلا ، از گروه تاریخ نیز با همین رویکرد و برای استفاده جامعه علمی تدوین شده است. از ارباب نظر تقاضا نمودیم برای بهبود این اثر و آثار بعدی مرکز در این زمینه با بیان کاستیها و طرح پیشنهادها ما را در این مسیر خطیر یاری دهند .

## در آمد

نوشته حاضر پژوهشی است تحلیلی در تاریخ نهضت کربلا. اهمیت قیام امام حسین (علیه السلام) علیه نظام اموی و شگفتی از این حادثه تلخ و فجیع ، یعنی قتل عام خاندان پیامبر در فاصله اندکی پس از رحلت رسول اسلام ، آن هم به دست خاندانی که در عصر حیات پیامبر کینه توزترین خاندان با دیانت نبوی بودند و کمی بعد به نام دفاع از آیین محمدی (ص) و خلیفه مسلمین ، به قتل عام امام حسین (ع) و اهل بیت پیامبر اسلام پرداختند ، باعث شد تا از دیرباز نویسندگان شیعی و اهل سنت و حتی در قرون اخیر ، شرق شناسان غربی به بررسی این حادثه مهم تاریخ صدر اسلام ، توجهی جدی نشان داده در ترسیم ابعاد مختلف آن مساعی فراوانی به کار بندند و آثار و نوشته های گوناگون تالیف کنند. طبعا آنچه پیش روی خوانندگان محترم قرار دارد ، اثری است در ادامه آن آثار و وامدار به شماری از آنها ، اما با ادعای واریسی تحلیلی فزون تر در بنیادها و ماهیت قیام کربلا و متکی به کهن ترین منابع و دست اول ترین آنها. قضاوت درباره میزان توفیق نویسنده در جهت ارائه اثری تحلیلی و متکی به اصول نقادی تاریخی و پیراسته از پیرایه های عاطفی بعدی ، طبعا به عهده

خوانندگان نکته سنج و ژرف اندیش و صاحب نظر است. به همین روی نیز نویسندگان امید دارد تا از طریق عنایت این گروه از خوانندگان و نقادیهای عالمانه آنان ، به کاستیها و معایب نوشته خویش وقوف یابد و در اصلاح آنها بکوشد . اهمیت جایگاه ابومخنف در روایت واقعه کربلا ایجاب می کرد تا پیش از ورود به بحث اصلی ، ارزش روایات این عمده ترین گزارشگر نهضت کربلا از ابعاد گوناگون بررسی شود. برای حصول به این منظور ، طرح نوشته ای بسیار مفصل تنظیم شده بود ، اما با ملاحظه محدودیتها ، آن طرح در قالب نوشته ای کوتاه سامان یافت و ارائه شد و امید آنکه همین مختصر نیز راهی گشاید به شناخت ابومخنف ، فرزانه ای که درباره او هنوز نوشته ای شایسته و تحقیقی مستقل صورت نگرفته است .

پس از نقد و بررسی منابع تحقیق ، بخش اول این نوشته را به جستاری در باب ریشه های تاریخی قیام کربلا داده ایم. کربلا نه حادثه ای دفعی و ناگهانی بود و نه رخدادی معمولی. بنابراین شایسته بود که ریشه های این رخداد بزرگ را در قالب بحثی مفصل و جدی بکاویم. سلطنت یزید و نهضت امام حسین (ع) ، عزیمت امام به سوی کوفه ، ورود کاروان حسینی به دشت کربلا و سرانجام بررسی اهداف و بنیادهای نظری و اعتقادی نهضت امام حسین (علیه السلام) ، بخش دوم این نوشته را تشکیل می دهند. در قالب تمام بخشها کوشیده ایم تا ضمن استناد به منابع متعدد ، همواره به تحلیل پایبند باشیم و رخدادها را در ضمن تحلیل ریشه ها عرضه کنیم .

بخش نهایی این نوشته نیز شامل نام و نشان تمام کسانی است که در منابع مختلف به عنوان شهید کربلا معرفی شده اند. ارائه این مجموعه از نام و نشان ، طبعا به معنی تایید یا تکذیب شهادت هر يك از آنان نیست. هدف ما ترسیم نام و نشان کسانی بوه است که در آثار تاریخی و مقاتل ، به شهید کربلا شهرت یافته اند . بررسی صحت و سقم این گزارشها طبعا پژوهشی مستقل را طلب می

کند. در انتها کتاب با ارائه جدولی تطبیقی کوشش کرده ایم تا اختلاف گزارشها و چگونگی انعکاس نام و نشان شهدای کربلا را در آثار مختلف و منابع مربوط به زمانهای متفاوت ارائه کنیم. امید است این تلاش بسیار وقت گیر و پر زحمت ، برای محققان و علاقه مندان مفید و عاری از سهو و خطا بوده باشد .

وظیفه خویش می دانم برای مساعدت در چاپ و نشر این کتاب ، از تمام اولیای سازمان مطالعه و تدوین کتب دانشگاهی ، خصوصا جناب آقای دکتر احمدی ، ریاست محترم سازمان و سر کار خانم دکتر ترکمنی آذر ، مسئول گروه تاریخ ((سمت )) صمیمانه سپاسگزاری کنم. طبعاً بدون همراه آنان ، خاصه ریاست سازمان ، این نوشته با شتاب به مرحله چاپ و نشر نمی رسید .

فرزندانم راحیل و نسیم در مراحل مختلف تالیف ، چه رهیابی به ارجاعات و چه مقابله دست نویسها با نمونه های تاپیی ، یاری ام کردند. دوست دارم این نوشته را به آنان تقدیم کنم. امید که در دشت پاک وجودشان همیشه نهال عشق به فرزاندگی بارور و شاداب بماند و همیشه با زلال ایمان همراه باشند .

غلامحسین زرگری نژاد

تهران - اسفند ۱۳۸۱ / محرم ۱۴۲۴

### نقد و بررسی منابع و مآخذ تاریخ کربلا

وارسی جایگاه ، ارزش و اعتبار ابو مخنف و روایات او در تاریخ اسلام ، همان پیوند عمیق ، وثیق و وسیعی که میان سیرت رسول الله با محمد بن اسحاق بن یسار مطلبی وجود دارد ، میان تاریخ کربلا و نهضت حسینی با ابو مخنف ، یعنی عمده ترین مقتل نویس و راوی فاجعه دشت نینوا نیز موجود است. همان گونه که ابن اسحاق یگانه گزارشگر سیره نبوی نبود ، اما با حذف روایات او از تاریخ سیره نویسی ، آثار و روایات ارزشمند بزرگانی چون ابن سعد و محمد بن عمر واقدی ، نمی توانست همین چشم انداز

کنونی و آگاهیهای محدود موجود را سیره نبوی را فراهم سازد و لا جرم بخشهای وسیع تری از رخدادهای عصر نبوت در محاق می ماند ، به همان گونه نیز بدون مقتل ابو مخنف ، مجموعه روایات پراکنده و نامنجم و متقدم دیگر راویان قادر نبودند تا جزئی از همین حد و اندازه از فروغ روشنایی را که ابو مخنف بر تاریخ کربلا افکنده و مانع افتادن تمام ابعاد آن در محاق گشته است ، بر نهضت حسینی اندازند و آگاهیهای موجود را که بی شك بر اثر تلاش ابو مخنف حاصل شده است ، ارائه کنند .

به همین اندازه که اذعان به نقش عمده ابن اسحاق در ایجاد معرفت کنونی از سیرت رسول الله ، به معنای پیراستگی اندیشه و سیره او از کاستیها و نفوذ روایات درست و نادرست و حتی بی اساس نیست (و به همین دلیل هم سر تا پای سیره وی ، سخت محتاج واریسی ، مذاقه و بررسی انتقادی است ) ، مقتل الحسین ابو مخنف نیز علی رغم جایگاه برجسته نویسنده آن و ارزش غیر قابل انکار روایات وی در ممانعت از افتادن تمام تاریخ کربلا در محاق ، محتاج ارزیابی عالمانه و سنجش انتقادی است .

از آنجا که شناخت پیشینه خاندانی ، محیط فرهنگی و اعتقادی و روزگار تولد و رشد ابو مخنف برای بررسی دقیق اثر و سنجش ارزش روایات وی در مقتل الحسین رهگشاست ، پیش از تحلیل محتوای روایات مقتل الحسین و نقد اعتبار آنها ، نخست می رویم به سراغ دودمان و بستر تولد و رشد ابو مخن و پس از آن می پردازیم به بررسی محتوای مقتل الحسین ، مشخصات ، نام نشان و درجه اعتبار راویان وی .

### تبار و دودمان و بستر تولد و رشد ابو مخنف

در سلسله نسب ابو مخنف ، عوف ازدی ، به عنوان جد اعلاوی وی معرفی شده است. سلسله فرزندان حارث بن عوف تا ابو مخنف نیز چنین گزارش شده اند: لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم بن حارث بن عوف. علمای رجال و

طبقات نوشته اند که مخنف بن سلیم ، جد ابو مخنف ، از جمله اصحاب پیامبر و روایان حدیث از آن حضرت بود (1) .

با فرا رسیدن دوره خلافت علی (ع) و به هنگامی که آن حضرت برای خاتمه دادن به سرکشی اصحاب جمل وارد عراق شد ، مخنف از جمله ازدیان و بزرگان کوفی بود (2) که به خلاف تعلق و تردید تعدادی از شیوخ بصری و کوفی ، بی درنگ به صف یاران امام پیوست (3) و همراه پسرانش محمد بن مخنف ، عبدالله بن مخنف و عبدالرحمن بن مخنف ، در نبرد جمل شرکت جست و علی (ع) و شیعیانش را یاری رساند .

بنا به گزارش نصر بن مزاحم از محمد بن مخنف ، چون نبرد جمل به پایان رسید و علی (علیه السلام) از بصره وارد کوفه شد و در آنجا برخی از بزرگان کوفی را برای یاری نکردن خویش در نبرد جمل سرزنش کرد و برخی از آنان متوسل به بهانه هایی برای شرکت نکردن خویش گشتند ، علی (علیه السلام) با افکندن نگاه خویش به محمد بن مخنف بن سلیم که همراه آن حضرت بود ، به آنان گفت (( : ولی مخنف بن سلیم و گروه او همانند شما ، از همراه من کناره گیری نکردند و چونان گروهی نبودند که خداوند درباره ایشان گفته است که :

و ان منکم لمن لیبطن فان اصبتکم مصیبه قال قد انعم الله علی اذ لم اکن معکم شهیدا. و لان اصبکم فضل من الله لیقولن کان لم تکن بینکم و بینه موده یلیتی کنت معکم فافوز فوزا عظیما. فلیقتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیوه الدنیا بالآخره و من یقتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نوتیه اجرا عظیم (4)

وفاداری مخنف بن سلیم و خاندان او (5) به امام در ایام توقف و استقرار امام در کوفه و تدارک نبرد با معاویه ، باعث شد تا آن حضرت مخنف را به عنوان کارگزار خویش در اصفهان و همدان تعیین و برای امارت بر این شهرها روانه کند (6) . کمی بعد ، چون تلاش امام برای ممانعت از عصیان معاویه به نتیجه

نرسید و آن حضرت در اندیشه فراهم آوردن نیروی کافی برای جنگ با معاویه افتاد ، طی نامه ای به کارگزاران خویش و از جمله مخنف بن سلیم ، از آنان خواست تا برای نبرد با شامیان به کوفه باز گردند .

نصر بن مزاحم به نقل از عمر بن سعد نوشته است که چون نامه علی (ع) به مخنف بن سلیم رسید ، وی بی درنگ حارث بن ابی حارث بن ربیع ازدی را در اصفهان و سعد بن وهب ازدی را در همدان گماشت و خود روانه کوفه شد (7). پس از رسیدن مخنف به کوفه ، چون امام به ترتیب و تنظیم سپاه خویش پرداخت و برای هر دسته ای از قوای خود فرماندهی معین کرد ، سرداری ازد و بجلیه و خثعم و انصار و خزاعه را نیز به مخنف واگذار کرد (8). مخنف بن سلیم وظیفه داشت تا در فرماندهی ازد عراق ، به مقابله با ازد شام بپردازد (9) .

با عنایت به حضور مخنف بن سلیم و یکی از پسرانش به نام محمد بن مخنف در نبرد جمل در کنار علی (علیه السلام) ، همچنین شرکت فعال او و یکی دیگر از پسرانش به نام عبدالرحمن در نبرد صفین ، می توان نتیجه گرفت که خاندان ابو مخنف در عصر خلافت علی (ع) در شمار فعال ترین و همراه ترین کوفیان با علی (علیه السلام) بوده اند .

گزارشهای موجود در باب مناسبات مخنف بن سلیم با علی (علیه السلام) در ایام (( غارات )) (10) حکایت از آن دارد که همراهی خاندان مخنف با امام در این دوران از حکومت امام نیز امتداد و استمرار داشته است. بنا به روایت ثقفی کوفی ، چون در همان ایام غارات ، عبد الله حضرمی ، یکی از سرداران معاویه بر بصره یورش برد و ازدیان از امام خواستند تا کسی از بنی تمیم را بر سر بصره فرستد ته فردی از ازد عمان را ، مخنف بن سلیم که حاضر بود در پاسخ شبت بن ربیع که به امام توصیه می کرد تا از ارسال سرداری ازدی به بصره اجتناب ورزد ، به دفاع از وفاداری قوم خویش نسبت به علی (علیه

السلام) پرداخت و در سرزنش مثبت گفت ((: بیگانگان کینه توزی که بر خدا عصیان می ورزند و به مخالفت با امیر مومنان می پردازند ، قوم تواند؛ اما یاران نزدیک و آن کسانی که خدا اطاعت می کنند و امیر المومنین را یاری می کنند ، قوم من اند که يك نفر از آنان بهتر از ده تن از افراد قوم تواند ((11)).

زمانی چند پس از هجوم و غارت بصره توسط عبدالله حضرمی ، نعمان بن بشیر<sup>(12)</sup> به دستور معاویه بر عین التمر تاخت. در این هنگام مخنف بن سلیم عامل صدقات علی (علیه السلام) بر سرزمین فرات و قلمرو سکونت بکر بن وائل بود<sup>(13)</sup>. وی چون خبر هجوم نعمان بن بشیر به عین التمر را دریافت کرد ، به دلیل شدت وفاداری به امام علی (علیه السلام) و در حالی که بسیاری از کوفیان در این شرایط به علی (علیه السلام) پشت کرده بودند ، بی درنگ پسرش عبدالله را همراه پنجاه نفری که حاضر به مقابله با نعمان شده بودند ، به رویارویی وی فرستاد و توانست مانع موفقیت نعمان در سیاست هجوم به عین التمر گردد<sup>(14)</sup>.

متأسفانه از وضعیت زندگی مخنف بن سلیم در سالهای پایانی خلافت حضرت علی (علیه السلام) اطلاعی در دست نداریم ، اما گزارش شهادت او در عین الوردی نشان می دهد که وی تا روزگار قیام امام حسین (ع) و شهادت آن حضرت در کربلا ، در شمار ارادتمندان خاندان علی (ع) بوده و به دلایلی که روشن نیست ، نتواسته است در کربلا حضور یابد. تداوم همین ارادت باعث شد تا مخنف بن سلیم پس از واقعه تلخ کربلا ، همراه سایر توابعین روانه نبرد با امویان شود و در جنگ عین الوردی شرکت جوید و در همان نبرد نیز به شهادت رسد<sup>(15)</sup>.

درباره زندگی پسران او و حیات اعتقادی آنان در بقیه دوره حیات آنان نیز آگاهی بسنده ای نداریم. در برخی از منابع حدیث ، از برخی از آنان روایاتی در زمینه های مختلف نقل شده است<sup>(16)</sup>.



مخنف بن سلیم فرزندان متعددی از خویشتن را جای گذاشت که عبدالرحمن از جمله آنان بود. ابو مخنف گزارشی دارد درباره عبدالرحمن بن مخنف که نشانه ای است از آنکه پس از درگذشت مخنف بن سلیم، تمامی پسران او راه و رسم اعتقادی پدر و دفاع از علی (علیه السلام) و خاندانش را ادامه ندادند. به موجب این گزارش، عبدالرحمن بن مخنف در جریان قیام حجر بن عدی علیه زیاد بن ابیه، نه تنها برای یاری وی اقدامی نکرد، بلکه با فرا خواندن برخی از یمنی ها به تامل در باب حمایت و یاری حجر، موجبات تسلط ابن زیاد بر او را فراهم کرد (17). ابومخنف در روایت دیگری به نقل از حمید بن مسلم آورده است (18) که هنگامی که سر بریده امام حسین (علیه السلام) را نزد عبیدالله زیاد آوردند و او امام را دروغگو پسر دروغگو خواند و عبدالله عقیف ازدی نسبت به سخن حاکم کوفه واکنش تنندی نشان داد که همین واکنش نیز سرانجام به از دست دادن جان او منجر شد، عبدالرحمن بن مخنف که در آن مجلس حاضر بود، عبدالله بن عقیف را به خاطر استمداد از ازدیان مورد ملامت قرار داد (19). چند سال بعد، همین عبدالرحمن که گویا مبانی اعتقادی فرصت طلبانه ای نیز داشت، چون مختار دست به قیام زد، در شمار همراهان مختار در آمد (20) اما سرانجام به مصعب بن زبیر پیوست و اشراف کوفه را به نبرد با مختار فرا خواند. روایت اخیر را نیز ابو مخنف به نقل از پدر خویش نقل کرده است (21).

از لابلای گزارشهای پراکنده تاریخی، پسران دیگری که از مخنف می شناسیم به قرار زیر بودند: سعد بن مخنف، محمد بن مخنف، عامر بن مخنف، حبیب بن مخنف و ابو رمله. جز عبدالله که ذکر او در همراهی با پدرش در یاری حضرت علی (علیه السلام) در جنگ جمل و صفین گذشت و نیز غیر از همین عبدالرحمن که تا روزگار حجاج بن یوسف ثقفی در جریان بازیهای قدرت فعال بود، از مناسبات سیاسی و اعتقادی سایر پسران مخنف بن سلیم آگاهی روشنی

در دست نداریم. فقط همین اندازه می دانیم که تمام اینان ، خصوصاً سعد بن مخنف از جمله راویان برخی از رخدادها یا حوادث زمان خویش بوده اند .

اگر توجه کنیم که واقعه کربلا در سال ۶۰ هجری رخ داد و مخنف بن سلیم نیز در سال ۶۴ هجری ؛ عین الوردی کشته شده است ، می توانیم نتیجه بگیریم که تمام پسران مخنف ، یعنی تمام پسر عموهای پدری ابو مخنف در آن زمان در قید حیات بوده اند. اینان در صورتی که به طور طبیعی به مدت حداقل دو دهه پس از پدر خویش زنده مانده باشند ، طبعاً می توان گفت که بزرگ ترین آنان ، حوادث سالهای خلافت حضرت علی (علیه السلام) تا عهد ولید را درک کرده و در متن رخدادهای این زمان ، خاصه حوادثی که در عراقین جریان می یافت ، قرار داشته اند .

با توجه مجدد به اینکه برخی از فرزندان مخنف بن سلیم ، یا عموهای پدری ابو مخنف در شمار راویان برخی از حوادث زمانه خود بوده اند ، می توانیم نتیجه بگیریم ابو مخنف به طور طبیعی در خاندانی چشم به جهان گشود که اعضای آن از سویی در متن رخدادهای عراقین قرار داشتند و از سوی دیگر ، برخی از آنان در حوادث ایفای نقش می کردند و از این طریق اطلاعات مستقیمی نسبت به حوادث عصر خویش داشتند و خواه ناخواه این آگاهیها را به فرزندان و اعضای خاندان خویش انتقال می دادند. یحیی پدر او مخنف که همین ابو مخنف مورد بحث ما ، برخی از رخدادهای تاریخی و حوادث مربوط به اوایل نیمه دوم قرن اول هجری را از وی روایت کرده است ، در چنین خاندانی متولد شد. درباره تاریخ ولادت و مرگ پدر ابو مخنف نیز چیزی نمی دانیم ، اما با توجه به سال درگذشت پسرش ابو مخنف ، یعنی سال ۱۵۷ هجری ، می توان حدس زد که تولد وی باید در همان اواسط قرن اول هجری رخ داده باشد. به این ترتیب می توان گفت که او افزون بر اخباری که از طریق پدرش سعید دریافت می کرد ، چون خودش نیز در متن حوادث عصر مروانی تا پایان قرن

اول و اوایل قرن دوم قرار داشت ، طبعا می توانست منبع مهمی از آگاهیها برای پسرش لوط ، گردد .

اگر چه تعیین زمان دقیق تولد این پسر یحیی نیز که بعدها تبدیل به نامدارترین گزارشگر حوادث قرن اول هجری و شیخ اخباریین عراق گشت ، نامسیر است ، اما شاید بتوان با توجه به سال در گذشت وی یعنی سال ۱۵۷ هجری گفت که دوره تولد او نباید با پایان قرن اول و اوایل قرن دوم فاصله چندانی داشته باشد .

بر اساس چنین فرضی ، می توان نتیجه گرفت که ابو مخنف در سنین نوجوانی خویش ، در شرایطی که هنوز پدرش نیز در کنارش بود و می توانست برخی از آگاهیهای خویش را به طور مستقیم به فرزند انتقال دهد ، با واقعه کربلا حداکثر ۵۰ سال فاصله داشت .

#### تعلقات اعتقادی ابو مخنف

با چشم انداز و دورنمایی که از پیشینه سیاسی و اعتقادی مخنف بن سلیم ، جد ابو مخنف ، ارائه کردیم طبعا در باب ارادت و تعلق اعتقادی و سیاسی وی به علی بن ابیطالب (علیه السلام) و فرزندان آن حضرت تردیدی نمی توان داشت . با این حال با عنایت به شخصیت و تذبذب اعتقادی و سیاسی عبدالرحمن ، یکی از مشهورترین پسران وی و فقدان اطلاعات بسنده در باب مواضع دیگر فرزندان و نوادگان وی از جمله سعید و پسرش یحیی که ابو مخنف از طریق آنان چشم به جهان گشود ، نمی توان در باب تداوم تشیع در خاندان مخنف بن سلیم سخن گفت ؛ چنان که بر همین مبنای می توان نتیجه گرفت که تمام فرزندان و نوادگان مخنف بن سلیم ، راه و رسم بی تفاوتی نسبت به علویان را طی کرده و بر مشروعیت رقبای خاندان علی (علیه السلام) گرویده باشند .

درست است که تعدادی از علمای رجالی اهل سنت به نکوهش ابو مخنف پرداخته اند ، اما شایان توجه است که شمار افزون تری از محدثان و مورخان

و مقتل نویسان سنی ، نه تنها با نقل روایت ابو مخنف بر اعتبار او صحه گذاشته اند ، بلکه تعدادی از اصحاب فتوا و حدیث ، در بیان برخی از آراء فقهی و تبیین بعضی از باورهای اعتقادی خود ، به بعضی از اخبار و روایات نبوی که از طریق ابو مخنف نقل شده است ، استناد جسته اند (22) .

اگر چه برخی از علمای متاخر شیعی ، شاید به دلیل نكوهش او توسط برخی از علمای اهل سنت ، به تشیع ابو مخنف تصریح کرده اند (23) ، ولی با توجه به سکوت کثیری از علمای شیعی در این باب ، همچنین با عنایت به مضمون بعضی از روایات او در کتابهای تاریخی و مقتل الحسین ، و سرانجام به دلیل ابهامی که درباره استمرار تعلقات اعتقادی و سیاسی مخنف بن سلیم در میان تمام فرزندان او وجود دارد ، خاصه ابهامی که به دلیل سکوت منابع درباره گرایشهای فکری و عقیدتی سعید بن مخنف و پسرش یحیی (پدر ابو مخنف ) موجود است ، به دشواری می توان با عقاید آن دسته از علمای رجالی شیعی که ابو مخنف را مورخ محدث و مقتل نویسی شیعی معرفی کرده اند ، همراه شد .

از سوی دیگر ، به دلیل تعلق و دلبستگی ابو مخنف به واقعه کربلا و کوشش چشمگیری که برای ترسیم و تدوین یافته های خویش در این باره و ثبت و ضبط غالب مخالفتهای و عصیانهای ضد اموی به کار گرفته و بالاخره متهم شدن وی به تشیع از سوی برخی از علمای رجالی اهل سنت ، نمی توان وی را یکسره نسبت به باورها و تعلقات جد اعلا ی خویش ، یعنی مخنف بن سلیم نیز بی تفاوت شمرد و او را محدث و مورخی در ردیف سایر علمای اخبار اهل سنت قلمداد کرد. پس اگر درست باشد که از سویی برای تثبیت تشیع در اعتقادات ابومخنف مستندات و ادله روشنی در دست نیست و از سویی دیگر برخی از علمای اهل سنت روایت او را تضعیف کرده و بعضی نیز وی را توثیق کرده اند ، باید پرسید که ابومخنف از نظر اعتقادی در کدام جایگاه قرار داشته و به چه نحله و دسته ای وابسته بوده است ؟

از آنجا که چه بسا ، واریسی گرایشهای اعتقادی و سیاسی نیمه دوم قرن اول و نیمه نخست قرن دوم ، یعنی درست همان دوره ای که سعید بن مخنف و یحیی بن سعید و لوط بن یحیی (ابومخنف) زندگی خود را در قالب آن سپری کرده اند ، بتواند راهی برای حصول به نتیجه ای در این باب گشاید ، بنابراین می رویم به سراغ واریسی و دسته بندی آن گرایشها:

1. امامیه یعنی معتقدان به امامت علی (علیه السلام) و فرزندان آن حضرت ؛
2. علویان ، یعنی مدعیان و معتقدان به مشروعیت و اختصاص منصب جانشینی پیامبر به فرزندان علی (ع) اعم از حسینی یا حسنی ؛
3. عثمانیها و امویان ، یعنی مخالفان و دشمنان سرسخت شیعیان و علویان ؛
4. خوارج ، که با اندک تفاوت با باورهای دسته سوم و بدون همراهی سیاسی با علویان ، عمده ترین مخالفان عثمانیها و امویان بودند .

عثمانیها و امویان در طول فرمانروایی خویش (۴۰ - ۱۳۲ ق) افزون بر فاجعه کربلا ، منشا کشتارها و جنگها و رخدادهای تلخ دیگری نیز بودند. ثبت و ضبط این حوادث نه تنها مورد توجه آنان نبود ، بلکه تمایل شدیدی داشتند به متروک ماندن اخبار مربوط به این حوادث و فراموش شدن آنها یا حداقل تحریف تمام ابعاد آن وقایع ، خاصه هولناک ترین آنها ، یعنی قتل عام خاندان پیامبر در صحرای طف .

واضح است که ابو مخنف اولاً: با گرد آوری مقتل الحسین و تلاش برای ممانعت از فراموش شدن ابعاد حادثه کربلا ، کوششی را در مقابل همین تمایلات از سوی عثمانیها و امویان به کار برد؛ ثانیاً؛ با تنظیم کتابهایی دیگر در باب قیامتها و حرکتها و شورشهای ضد اموی ، نشان داد که اقدام وی در این زمینه ها نیز نه از سر دغدغه های اخباری گری ، بلکه با تمایلات ضد عثمانی و ضد اموی همراه است .

توجه به نام تعدادی از این دست از آثار ابومخنف که احتمالاً یکی از دلایل از

میان رفتن آنها ، محتوای ضد اموی آنها بوده و به دلیل اتهام نویسنده آنها به تشیع و ارادت به علویان در عصر عباسی نیز امکان کتابت محدود برای باقی ماندن را نداشته اند ، حائز اهمیت است. ابن ندیم ، ضمن تصریح بر اینکه لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم ازدی از اصحاب علی (ع) از پیغمبر (صلی الله علیه وآله ) و صحابه روایاتی دارد ، آثار ابومخنف را به شرح زیر معرفی می کند:

کتاب الرده ؛ کتاب فتوح شام ؛ کتاب فتوح العراق ؛ کتاب فتوح الجمل ؛ کتاب صفین ؛ کتاب اهل النهروان و الخوارج ؛ کتاب الغارات ؛ کتاب مقتل محمد بن ابی بکر و الاشر و محمد بن ابی حذیفه ؛ کتاب الشوری و مقتل عثمانی ؛ کتاب المستورد بن علقمه ؛ کتاب علی (ع) ؛ کتاب مقتل الحسین (علیه السلام) ؛ کتاب الخریث بن راشد و بنی ناجیه ؛ کتاب مقتل علی (ع) ؛ کتاب مقتل حجر بن عدی ؛ کتاب وفاه معاویه و لایه یزید و وقعه الحره و حصار بن زبیر ؛ کتاب مختار بن ابی عبید ؛ کتاب سلیمان بن سرد و عین الوردی ؛ کتاب مرج راهط و بیعه مروان و مقتل الضحاک بن قیس ؛ کتاب مصعب و ولایه العراق ؛ کتاب مقتل عبدالله بن الزبیر ، کتاب سعید بن العاص ؛ کتاب حدیث یا حمیرا و مقتل ابن الاشعث ؛ کتاب بلال الخارجی ؛ کتاب نجهه ابی مرثد ، کتاب حدیث الازارقه ؛ کتاب حدیث روشنقباد ؛ کتاب شیبب الحروری ؛ کتاب المطرف بن مغیره ؛ کتاب دیرالجمام و خلع عبدالرحمن بن الاشعث ؛ کتاب یزید بن المهلب و مقتله بالعقر ؛ کتاب خالد بن عبدالله القسری و یوسف بن عمر موت هشام ولایه الولید (بن یزید) ؛ کتاب زید بن علی (علیه السلام) ؛ کتاب یحیی (بن زید) ؛ کتاب الضحاک الخارجی . (24)

در میان کتابهای بالا ، اگر فتوح شام ، اندک اعتباری برای پسران ابوسفیان به همراه داشت ، اما به یقین کتاب الجمل ، کتاب الصفین ، کتاب الغارات ، کتاب مقتل محمد بن ابی بکر و الاشر ، مقتل الحسین ، مقتل حجر بن عدی ، کتاب

المختار بن ابی عبید ، کتاب سلیمان بن سرد و عین الوردیه ، کتاب مقتل عبدالله بن الزبیر و کتاب زید بن علی و کتاب یحیی بن زید ، آثاری بودند یکسره برای عثمانیها و امویان ناخوشایند. فرض اینکه ابو مخنف در این آثار کوشیده باشد تا به ترسم چهره حقانیت سرکوب گران این حرکتها پرداخته و روایاتی به سود امویان فراهم کند ، فرضی است سخت دور از ذهن و با دلایل و شواهد متعددی که به برخی از آنان اشاره می شود ، نا همگون و مباین:

1. در روایات موجود از ابو مخنف در باب وقعه جمل ، روایات متعددی وجود دارد که طبعا پراکندن و ثبت و ضبط آنها برای مخالفان علی (علیه السلام) سخت ناخوشایند بود. حدیث پارس سگهای حواب بر عایشه ، همان حدیثی که پیامبر برای همسرش پیشگویی کرد ، از جمله این احادیث است. این حدیث از طریق ابو مخنف نیز به آثار و منابع تاریخی و روایی راه یافته است. (25)

2. محتوای آزار دهنده مقتل الحسین برای عثمانیها و امویان و هواداران آنان در اعصار بعد شاهدهی است بر آنکه ابو مخنف در دیگر آثار خویش نیز ، خاصه آثاری که درباره قیام برجسته ترین اصحاب پیامبر و علی (ع) و خاندان علی (ع) نوشته است ، نه تنها به کتمان و قلب واقعیات نپرداخته ، بلکه به ثبت و ضبط ماهیت ضد اموی این قیامها توجه کرده است. با ملاحظه نمونه های بازمانده از روایات ابو مخنف درباره محمد بن ابو بکر ، مالک اشتر ، جمل ، الغارات و قیام زید و یحیی و جز اینها می توان بر این واقعیت اذعان کرد . بدیهی است ارائه نمونه هایی از آن روایت نیز موجب تطویل کلام و تغییر روند خواهد شد .

3- یکی از آشکارترین دلایل و مستحکم ترین مستندات ضد عثمانی و اموی ابو مخنف ، ثبت و ضبط و نقل خطبه حضرت زهرا (س) از قول علی (ع) است. ناگفته پیداست که جریانهای متعصب عثمانی در تاریخ اسلام و مخالفان علویان هرگز تمایلی به یاد آوری و حفظ آن خطبه نشان نمی دادند. ابو مخنف با روایت

این خطبه آشکارا بر علاقه خویش به تمایلات ضد اموی خویش تاکید ورزیده است (26) .

4- گفتیم که ابو مخنف از سوی برخی علمای رجال اهل سنت به تشیع و توسط بعضی از علمای حدیث به نشر روایات ضعیف و گاه اکاذیب متهم شده است. از آنجا که شماری از مورخان و محدثین عامه ، علی رغم این اتهامات به ابو مخنف اعتماد کرده اند ، بنابراین باید نتیجه گرفت که آن موضع سلبی علیه نواده مخنف بن سلیم با عنایت به ماهیت ضد اموی آثار و روایات وی و این همراهی و اعتماد با توجه به باور ناقلان احادیث و اخبار وی به وثوق ابو مخنف و اتهامات وارده علیه او ، آگاهانه یا نا آگاهانه ، بر بنیاد و تعصبات عثمانی و اموی صورت پذیرفته است .

منطقی بودن تمایلات عثمانی و اموی در بنیاد باورهای ابو مخنف و فقدان هر گونه گزارشی درباره وابستگی فکری و سیاسی وی به خوارج ، همچنین فقدان مستندات روشن و اجماع علمای رجالی شیعی در باب تشیع وی ، اجازه می دهد تا بتوانیم از این دیدگاه دفاع کنیم که ابو مخنف به اقرب احتمال ، در شمار کثیری از مسلمانان قرار داشت که گرچه به معنای دقیق کلامی بر تشیع پای بندی نداشتند ، اما به معنای سیاسی و عاطفی در شمار ارادتمندان علی (علیه السلام) و خاندان آن حضرت قرار داشتند. ابو مخنف با دست زدن به تالیف آثاری که غالب آنها در شمار حوادث مربوط به تاریخ تشیع است ، در واقع به تلاش خویشتن رنگ روشنی از گرایش به تشیع سیاسی زمانه خویش و مخالفت با امویان زده است. درست به همین دلیل هم بود که هم علمای رجالی متعصب اهل سنت بر باورهای رسمی متأثر از فضای ضد شیعی قرون اولیه ، ابو مخنف را به رافضی بودن متهم ساختند و هم علمای برجسته رجالی شیعه در آن دوران نتوانستند بر تشیع وی تصریح و تاکید ورزند. در يك کلام ، ابو مخنف راوی مهم تاریخ تشیع بود و شیفته گرد آوری حوادث تاریخ مرتبط به



ائمه امامیه و علویان .

خصایص روش شناختی ، مشخصات و ارزش گزارشهای مقتل الحسین

اگر چه از میان رفتن تمام آثار ابو مخنف ، بررسی مستقیم آثاری وی و نقد و ارزیابی محتوای آنها را نامیوس ساخته و حتی داوری جدی و استوار در باب شخصیت علمی خود او را نیز دشوار می سازد ، اما می توان از طریق واریسی مقتل الحسین او ، یعنی کتابی که بخش عمده ای از آن توسط محمد بن جریر طبری ، بر جای مانده و به دست ما رسیده است ؛ همچنین به یاری پراکنده هایی از روایات وی در منابع روایی و تاریخی قرون اولیه ، تا حد زیادی هم به خصایص روش شناختی ابو مخنف در گرد آوری و تنظیم و تدوین اخبار و حوادث تاریخی پی برد و هم بر عرصه هایی از شخصیت وی وقوف یافت . وسعت مشرب و پیراستگی ابو مخنف در کسب آگاهیها و نقل روایات گوناگون ، متفاوت و حتی متضاد در باب يك حادثه ، از عمده ترین ویژگیهای روایات وی خاصه در مقتل الحسین اوست . چنان که اشاره شد ، ابو مخنف ریشه در ازدیان داشت و حتی جد وی مخنف بن سلیم ، علی رغم نزدیکی به علی (علیه السلام) ، در باب قبیلله و تبار خویش سخت تعصب می ورزید و حاضر نبود تا کنایه های شبث بن ربعی را علیه ازدیان تحمل کند .

چند دهه بعد و در زمان زندگی ابو مخنف ، نه تنها این تعصبات بر سر تبار و خاندان کاهش نیافته بود ، بلکه با نهایت شدت هم ادامه داشت . در چنین شرایطی از عصبیت ، کمتر عالم اخباری و محدثی چون ابو مخنف را می شناسیم که با پای بندی به اصول حقیقت نویسی ، نه تنها از گزارش اخباری علیه ازدیان روی برتافته باشد ، بلکه روایات مربوط به عموی خویش در خیانت به حجر بن عدی و همراهی او با ابن زیاد علیه عبدالله بن عفیف ازدی و همچنین دو رنگی وی با مختار را نیز ثبت و ضبط و روایت کرده باشد (27) .

با عنایت به آنکه ستیزه های درون خاندانی ، گاه منشا دشمنیهای عمیق میان

اعضای وابسته به يك تیره یا خاندان بوده اند ، چه بسا بتوان گزارشهای ابو مخنف علیه عموی پدری خویش را نیز بر همین بنیاد حمل کرد ، اما چنین فرضی اولاً محتاج مستندات است مبنی بر وجود آن دشمنی در میان خاندان مخنف بن سلیم ؛ ثانیاً روایت ابو مخنف ، صرفاً محدود به همان يك تن ، از ازدیان ، یعنی همان عبدالرحمن نیست ، بلکه تعداد زیادی از آنان ، حتی شمار زیادی از ازدیان کوفه را نیز در بر می گیرد .

با توجه به روایات عدیده ای که ابو مخنف در عرصه های تاریخی گوناگون علیه ازدیان نقل کرده است ، همچنین باتوجه به تنوع منابع استماع حدیث از سوی او ، خاصه در باب واقعه کربلا و پای بندی وی به گرد آوری حداکثر آگاهیهای موجود در باب حوادث تاریخی و عرضه روایات مختلف ، متفاوت و حتی متضاد و قرار دادن آنها در معرض مطالعه و قضاوت خوانندگان ، طبعا می توان نتیجه گرفت که وی اولاً راوی و محدثی است پیراسته از عصبیتهای قومی و فرقه ای و نطله ای و برخوردار از خصیصه وسواس و دقت در دسترسی به همه اخبار قابل حصول ؛ ثانیاً با توجه به تقدم حیات و زمان زندگی اش بر بسیاری از علمای اخبار بعدی ، و هم زمانی با تعدادی از ناموران نقل احادیث علمای اخبار ، اگر از پایه گذاران اسلوب جمع آوری همه احادیث در باب يك واقعه به قصد فراهم کردن بستر مطلوب در بازسازی حوادث تاریخی نباشد ، لااقل از جمله موثرترین آنان در تداوم این سنت در میان عالمان و مورخان قرن دوم به بعد ، نظیر محمد بن جریر طبری و امثال او بوده است .

می دانیم که محمد بن اسحاق مشهورترین مورخ و سیره نویسی بود که دوره تلاش علمی وی با ابو مخنف فاصله زیادی نداشت. ابن اسحاق در حدود سال ۱۵۰ هجری در گذشت و ابو مخنف نیز در اواخر قرن اول یا اوایل قرن دوم دیده به جهان گشود. علمای رجالی بعدی ، به درستی ابو مخنف را در طبقه این اسحاق طبقه بندی کرده اند. این معنا ، افزون بر آنکه حکایت از هم طرازی

اعتبار این دو عالم بر جسته نزد علمای بعدی دارد ، از وحدت ، یا تقریب مشرب روایی آنان و پای بندی هر دو بر تقید به ارائه روایات متعدد نیز حکایت می کند. با این حال ، چه بسا با مقایسه ای میان ابن اسحاق و ابو مخنف بتوان نتیجه گرفت که تقید به گرد آوری و نقل حدیث و اخبار نزد ابو مخنف نه تنها از ابن اسحاق کمتر نیست ، بلکه گاهی هم متنوع تر است .

گفتیم که با عنایت به سال در گذشت ابو مخنف یعنی سال ۱۵۷ هجری و حادثه کربلا در سال ۶۱ هجری ، در واقع میان دوره بلوغ فکری ابو مخنف با شهادت امام حسین و یارانش ، بیش از يك نسل فاصله وجود نداشته است (یعنی فاصله ای کمتر از فاصله ابن اسحاق با دوره زندگی پیامبر اسلام .) در زمان تنظیم مقتل الحسین جز پدر و ابو مخنف و عموها و وابستگان درجه اول وی که زندگی و حیات آنان با قیام کربلا پیوند داشت ، هنوز تعدادی از شاهدان مستقیم واقعه و فرزندان آنان در قید حیات بودند. ابو مخنف برای آنکه اسلوب خویش در مراجعه به همه عناصر درگیر در حادثه و مطلع از آن ، خواه موافق خواه مخالف ، چه فرزندان و بازماندگان شهدا و چه قاتلان آنان را به نمایش گذارد و اخبار خویش را با تصفیه و گزینش از يك طریق موافق یا مسیر مخالف به خوانندگان خود عرضه نکند ، در مقتل الحسین خویش نیز همانند دیگر آثارش ، اصل را بر جمع آوری همه مسموعات گذارد و همه آنچه را که شنیده بود ، روایت کرد. به خلاف ابن اسحاق ، محمد بن عمر و اقدی ، ابن سعد و معاصران ایشان که در روایت سیره نبوی و زندگی اصحاب و تابعین ، عمدتاً به نقل روایت موافقان توجه داشتند ، ابو مخنف نه تنها در گزارش تاریخ کربلا به روایت گزارشهای مخالفان و قاتلان امام حسین (ع) و یارانش توجه کرده و از نقل آنها اجتناب نورزیده است ، بلکه کوشیده است تا در پرتو این دست از روایات که خود نیز به اعتبار و ارزش آنها اعتقادی نداشته ، بخشی از باورهای نادرستی را که خواه ناخواه در میان برخی از مردم رواج داشته است منعکس

کند. حتی در صورتی که در باب اقدام آگاهانه ابو مخنف در این زمینه تردید داشته باشیم ، طبعا نمی توانیم در باب نتیجه و ارزش حاصل عمل نو برای مطالعات همه جانبه از تاریخ کربلا تردید کنیم .

شگفت آن است که برخی با ادعای ابو مخنف به واریان ضعیف و نقل اخباری از زبان قاتلان امام حسین (ع) و یارانش ، در باب ارزش مقتل وی تردید کرده اند .

این تردید اگر هم از زاویه اسلوب سنتی در سنجش روایات ، خاصه روایاتی که پایه استنباط حکم شرعی قرار می گیرد ، درست باشد - که هست - امام از منظر روش شناسی تاریخی ، نه تنها نشانه قوت نیست که علامت ضعف است. چرا که در روش تقید به گزارش روایات همه راویان ، مورخ علاوه بر آنکه از منظر روش شناسی و اعتبار سنجی تاریخی ، زمینه لازم جهت شناخت طیفهای گوناگون باورها درباره حادثه را فراهم می آورد ، با نقل تمام روایات موجود به مخاطب خویش اجازه اندیشه و انتخاب می دهد و به جای وی تصمیم نمی گیرد.

افزون بر این نباید توجه داشت که ابو مخنف ، در همان حال که خوشتن را به نقل تمامی باورهای رایج زمانه در باب تاریخ کربلا و اجتناب از حذف و گزینش آنها مقید ساخته است ، بر ضرورت نقد تلویحی برخی از بی بنیادترین گزارشهایی که در میان برخی از مردم رایج بوده است نیز واقف است به همین دلیل هم هر گاه به نقل روایاتی بی اساس مبادرت می کند ، با آوردن گزارشی ناقض آن روایت ، در عمل تلاش می کند تا وراثت سستی را که صرفا به قصد

تقید به نقل تمام اخبار نقل کرده است ، مخدوش و بی اعتبار کند . بارزترین نمونه در این زمینه ، روایتی است بی اساس از مجالد بن سعید و صعقب بن زهیر که مدعی پیشنهاد امام حسین (ع) به ابن سعد برای بیعت با یزید است. ابو مخنف اگر چه به هنگام نقل این روایت ، متذکر می شود که این روایت ، باور جماعت محدثین است ، اما برای نشان دادن بی اعتباری این خبر شایع شده در

میان مردم زمانه خویش ، (28) بلافاصله با بیان روایتی از عقبه بن سمعان ، آن روایت را مخدوش و بی اعتبار می کند (29) .

اشاره شد که علی رغم تلاش فراوانی که ابو مخنف برای گرد آوری روایات مربوط به قیام کربلا انجام داد ، متأسفانه متن اصلی اثر او از میان رفته است. در حال حاضر متنی به نام مقتل ابو مخنف در دست داریم که حاوی روایاتی است بسیار سست و ناهمگون که هرگز مورد اعتماد اصحاب اندیشه و تاریخ قرار نگرفته و اعتبار آن محل تردید واقع شده است. به رغم از میان رفتن متن اصلی مقتل الحسین ابو مخنف ، خوشبختانه از طریق محمد بن جریر طبری روایات متعددی از مقتل ابو مخنف را در دست داریم که می توانیم در پرتو همان روایت ، هم بر محتوای کلی مقتل الحسین ابو مخنف واقع شویم ، هم امکان واریسی انتقادی گزارشهای وی را بیابیم .

طبری به روشنی توضیح نداده است که وی این روایات ابو مخنف را چگونه و از چه طریقی به دیت آورده است. آیا متن کامل مقتل الحسین را در دست داشته و گزیده ای از روایات موجود در آن متن را گزارش کرده است یا آنکه وی نیز آن روایات را از طریق نوشته ای دیگر به دست آورده است ؟ اگر چه فرض تلخیص مقتل الحسین توسط طبری امری طبیعی است ، اما بی گمان اگر طبری متن کامل نوشته ابو مخنف را در دست داشت ، پس به چه دلیل برخی از روایات ابو مخنف درباره واقعه کربلا را با واسطه و از طریق هشام بن محمد کلبی گزارش کرده است ؟

به هر حال ، صرف نظر از تردیدی جدی که درباره فرضیه دسترسی مستقیم طبری به مقتل الحسین ابو مخنف وجود دارد ، واقعیت آن است که در حال حاضر مفصل ترین روایات ابو مخنف درباره قیام امام حسین (ع) (و نهضت کربلا در تاریخ طبری انعکاس دارد. به همین دلیل نیز ناگزیر باید اساس هر گونه بررسی انتقادی از گزارشهای ابو مخنف از تاریخ کربلا را بر بنیاد همین

گزارشها طبری استوار کرد. شایان ذکر است که مجموعه روایات طبری درباره قیام امام حسین (ع) (از طریق ابو مخنف ، ۱۲۶ روایت است. از این تعداد یکصد روایت است که طبری مستقیم از مقتل ابو مخنف بر گرفته شده و تعداد ۱۰ روایت نیز روایاتی است که طبری آنها را با واسطه هشام بن محمد کلبی از ابو مخنف نقل کرده است ؛ بنابراین صرف نظر از روایات محمد بن هشام ، مجموعه روایات طبری از ابو مخنف ۱۱۰ روایت است. علاوه بر این ، طبری 15 روایت دیگر نیز از عمار الدهنی و هشام بن محمد آورده است که سرچشمه آنها غیر از ابو مخنف است (30) .

ابو مخنف بخش عمده ای از مجموعه یکصد و ده روایت خویش از واقعه کربلا را به سنت علمای اخبار از طریق راویان متعدد نقل کرده است. از آنجا که این روایان از نظر جایگاه و تعلقات سیاسی ، فکری و چگونگی زمان و مکان ارتباط با واقعه کربلا گوناگون و متفاوتند ، بنابراین ضمن بندی آنان از همین حیث ، به واریسی محتوا و خصایص و ارزش گزارشهای هر کدام نیز توجه می کنیم:

الف : راویان حاضر در صحنه:

این راویان نیز در قالب چهار دسته زیر قابل تمیز و تفکیک هستند:

گروه نخست : شامل اعضای از خاندان امام حسین (ع) که در کربلا حاضر و ناظر بودند. اینان عبارتند از امام سجاد (ع) و فاطمه دختر علی (ع) و خواهر امام حسین (ع) و محمد بن علی بن حسین ، امام باقر (ع) ، که اگر چه در زمان واقعه کربلا حدود چهار سال بیشتر نداشت ، اما علاوه بر حضور در صحنه کربلا ، با شاهدان مختلف هم پیوند و ارتباط مستقیم داشت .

گروه دوم : دو دسته از یاران و همراهان امام حسین (ع) که هر کدام به دلایلی زنده ماندند ، یعنی:

1- بازماندگانی که به امام حسین (ع) وفادار بودند مانند : عقبه بن سمران ،

همسر زهیر بن قین ، مرقع بن ثمامه اسدی که اسیر شد ، مولی عبدالرحمن عبد ربه ، طرماع بن عدی ، عبدالله بن حازم و عباس جدلی .

2-ضحاك بن عبدالله مشرقی که تا روز عاشورا در کنار امام ماند ، اما با مشاهده غلبه دشمن و پی بردن به شهادت قریب الوقوع امام ، آن حضرت را ترك كرد و از صحنه پیکار خارج شد .

گروه سوم : شاهدان بی طرف و ناظر بر وقایع. دو تن از افراد قبیله بنی سعد به نامهای عبدالله بن سلیم و مذری بن مشمعل که همانند زهیر بن قین هم زمان با عزیمت امام حسین (ع) از مکه به سوی کوفه به سوی این شهر روانه شدند ، اما آنان به خلاف زهیر که سرانجام به کاروان امام پیوست ، نه به امام ملحق شدند و نه به سپاه کوفه .

گروه چهارم : شاهدانی از سپاه ابن سعد:

1-افرادی از سپاه ابن سعد ، یعنی کثیر بن عبدالله سعبی و هانی بن ثبیت

الحضرمی که در کشتن یاران امام حسین (ع) دست داشتند .

2-افرادی که با دلایل مختلف ، برکشتن امام و یاران آن حضرت حریص نبودند و حتی از آن امتناع داشتند و عبارتند از: حمید بن مسلم و قره بن قیس تمیمی از خویشاوندان قبیله ای ابو مخنف و مسروق بن وائل و عقیف بن زهیر و هانی بن ثبیت حضرمی و ایوب بن مشروح و ربیع بن تیم و یحیی بن هانی بن عروه ، که پس از شهادت پدرش در کوفه ، به دلیل هراس از ابن زیاد در شمار سپاهیان ابن سعد در آمد و به کربلا آمده بود .

ابو مخنف روایات غالب اینان را با واسطه و روایات برخی را بی واسطه گزارش کرده است. واقعیت اخیر بدان معناست که یا ابو مخنف عمری دراز داشته و عصر نوجوانی وی با دوره پیری این دسته از راویان معاصر بوده است ، یا آنکه اینان در زمان واقعه کربلا در سن نوجوانی بوده اند. توجه کنیم که اگر در قول مشهور درباره زمان در گذشت ابو مخنف ، یعنی سال ۱۵۷

تردید نکنیم و فرض کنیم که وی حداقل حدود ۶۰ سال هم زندگی کرده باشد و برخی از شاهدان واقعه کربلا نیز در زمان واقعه ۲۵ تا ۳۰ سال داشته و ۳۰ تا ۴۰ دیگر نیز زندگی کرده باشند ، طبعاً می توانیم بپذیریم که ابو مخنف در دوره جوانی خویش آنان را ملاقات کرده و روایات کربلا را به شکل مستقیم شنیده است .

ب - راویان دور از صحنه و معاصر واقعه کربلا:

ابو مخنف روایات اینان را گاه از طریق يك تا سه واسطه به دست آورده و نقل کرده است. این دسته از راویان نیز از نظر تعلقات سیاسی و اعتقادی متفاوت و در گروههای ذیل قابل دسته بندی اند:

گروه نخست : راویان دوستدار امام حسین (ع) و ائمه شیعه مانند: علی بن حنظله بن اسعد الشبامی که پدرش حنظله در شمار شهدای کربلاست ، قدامه بن سعید ، داود بن علی بن عبدالله بن عیاش ، مجالد بن سعید ، محمد بن قیس ، ابو خالد کاهلی و عمرو بن لوزان ، پسر حر بن یزید ریاحی و دلهم همسر زهیر بن قین .

گروه دوم : راویان وابسته یا متمایل به امویان و خویشاوندان آنان از قبیل قاسم بن عبدالرحمن و ابی جناب بن ابی حیه .

گروه سوم : راویان طرفدار زبیریان مانند: عمر بن عبدالرحمن بن حارث مخزومی و حسان بن قائد .

گروه چهارم : محدثین بی طرف و علمای اخبار نظیر :محمد بن بشر همدانی (پدر محمد بن هشام کلبی).

گروه پنجم : مشایخ حدیث و خویشاوندان ابو مخنف همچون : عبدالرحمن بن جندب ازدی ، صعقب بن زهیر و کسانی که ابو مخنف از آنان به عنوان بعضی از اصحاب خویش یاد کرده است .

اگر چه تفاوت و تنوع روایات ابو مخنف درباره امام حسین (ع) و گوناگونی



رجال احادیث وی از نظر روش شناسی تاریخی پر اهمیت است ، اما به معنای آن نیست که تمامی روایات شاهدان عینی بر روایات دسته دوم امتیاز دارد از همین زاویه نمی توان به این نتیجه رسید که همه روایاتی که راویان احادیث منسوب به ائمه شیعه روایت کرده اند ، یا تمام گزارشهایی که از طریق راویان متمایل به نهضت کربلا نقل شده است ، یکسره درست و عاری از کژیها و نادرستیهاست ؛ چنان که هیچ گاه نمی توان به صرف تعلق راویانی به جریانهای مخالف و مباین شیعه و یا به امویان ، بر روایات آنان یکسره مهر بطلان زد؛ چرا که چه بر بنیاد و ارسی رجال این دو دسته از روایات و چه بر پایه محتوای آنها ، هر دو دست از این روایات حاوی بهره هایی از صدق و کذب و صحیح و سقیم است. برای مثال اگر چه روایت مجالد بن سعید و صعقب بن زهیر ، که مدعی پیشنهاد امام حسین (ع) به ابن سعد برای عزیمت به سوی یزید و بیعت با اوست ، از قول دو راوی مذکور نقل شده است ، اما صحت این روایات علاوه بر آنکه توسط روایت عقبه بن سمعان شیعی نقض شده است ، از سوی هانی بن ثبیت ، قاتل عبد الله بن جعفر نیز که یکی از دشمنان امام حسین (ع) و یارانش بوده است ، به عنوان پنداری که مردم پیدا کرده اند ، مورد تردید قرار نگرفته است . بنابراین به نظر می رسد که در و ارسی تمامی روایت ابو مخنف ، افزون بر ضرورت توجه جدی به شخصیت و جایگاه فکری ، اجتماعی ، اعتقادی و نسبت زمانی راویان آنان به حادثه کربلا و همچنین توجه به روایات دوست و دشمن ، باید شخصیت و جایگاه امام حسین (ع) و مبانی قیام و نهضت آن حضرت را نیز به عنوان پایه ای برای سنجش روایاتی که درباره تاریخ کربلا نقل شده است ، معیار ارزیابی صحت و سقم روایات قرار داد. در پرتو چنین توجهی است که اگر به فرض ، برای نقض روایت مجالد و صعقب ، روایت عقبه و هانی بن ثبیت را نیز در پیش روی نداشته باشیم ، می توانیم از بی اعتباری روایاتی نظیر روایت مجالد و صعقب سخن بگوییم .

همانگی کلی روایت و گزارشهای ابو مخنف با روایات عمار الدهنی و محمد بن هشام و مورخان و محدثان بعدی

پیش از این اشاره شد که طبری در گزارش واقعه کربلا افزون بر نقل روایان ابو مخنف، در دسته روایت دیگر، یکی از طریق عمار الدهنی از امام محمد باقر (ع) و دیگری از طریق محمد بن هشام نیز آورده است. و ارسی تطبیقی این دو دسته از روایات، اگر چه حاکی از تفاوت‌هایی جزئی میان آنها با روایات ابو مخنف است، اما صرف نظر از جزئیات، محتوای اصلی غالب آنها با آنچه ابو مخنف آورده است، تطبیق می‌کند. این واقعیت، خود دلالت صریح دیگری است بر آنکه اصول کلی روایات ابو مخنف به این دلیل که از طریق روایان دیگری نیز تایید شده‌اند، از اصالت و صحت کلی برخوردار است؛ به عبارت دیگر در صورتی که کلیت حادثه کربلا یا وقایع اصلی آن در این روایات، با آنچه ابو مخنف آورده است تفاوتی اساسی داشتند، آنگاه حق داشتیم در باب صحت و دقت ابو مخنف و اعتبار روایات او تردید کنیم. اما وقتی در آن و ارسی تطبیقی به هماهنگی قابل توجهی نائل می‌شویم، لاجرم می‌توانیم این معنا را نیز دلالتی دیگر بر اعتبار ابو مخنف بدانیم. شایان ذکر است که طبری پس از نقل روایت عمار الدهنی، با تذکر اینکه هشام بن محمد روایت وی را به نقل از ابو مخنف به شکل مفصل تری آورده است، به نقل گزارشهای ابو مخنف می‌پردازد. به عبارت روشن تر طبری با اذعان به هماهنگی روایت عمار الدهنی با روایت ابو مخنف، به قصد ارائه روایتی تفصیلی به سراغ ابو مخنف می‌رود، نه تردید در باب آن.

روایت عمار الدهنی از طریق امام محمد باقر (ع) حاوی محورهای موضوعی زیر است.

مکاتبه کوفیان با امام؛ اعزام مسلم به کوفه و تشنگی او در راه و مردن دو تن از راهنمایان وی و رسیدن او به کوفه و ورود به منزل مسلم بن عوسجه؛

بیعت ۱۲ هزار نفر؛ اعتراض مردی از طرفداران یزید در کوفه به نعمان ؛  
ورود عبیدالله به کوفه همراه وجوه اهل بصره با خدعه و پوشیده داشتن صورت  
؛ ورود عبیدالله به قصر؛ احضار غلام خویش و دادن سه هزار درهم به او  
برای یافتن جای مسلم ؛ تغییر منزل مسلم از خانه ای که بود به خانه هانی ؛  
نامه مسلم به امام و اعلام بیعت ۱۲ هزار نفر و درخواست آمدن امام به کوفه ؛  
گفته عبیدالله به سران کوفه که چرا هانی جزو کسانی که پیش من آمده اند نیست  
؟ رفتن محمد بن اشعث با کسانی از قومش نزد هانی و آوردن هانی به نزد  
عبیدالله ؛ روبه رو کردن غلام عبیدالله با هانی و پاسخ هانی که مسلم به منزل  
آمد و خود را به من تحمیل کرد؛ کتک زدن و زندانی کردن هانی ؛ آمدن مذحج  
به کنار قصر عبیدالله ؛ شهادت شریح و پراکنده شده مذحج ؛ رسیدن خبر قتل  
هانی به مسلم و خروج او با ۴ هزار نفر؛ احضار سران کوفه توسط عبیدالله و  
گفتگوی هر يك ، از بالای قصر با مردم خویش برای کناره گیری از مسلم ؛  
جدا شدن کوفیان از مسلم و باقی ماندن ۵۰۰ نفر؛ احضار سران کوفه توسط  
عبیدالله و گفتگوی هر يك ، از بالای قصر با مردم خویش برای کناره گیری از  
مسلم ؛ جدا شدن همین افراد در هنگام تاریکی شب و پناه بردن مسلم به خانه  
زنی کوفی ؛ آگاهی پسر آن زن از حضور مسلم در خانه مادر خویش و خبر  
دادن به عبدالرحمان بن محمد اشعث ؛ دستگیری مسلم توسط عمرو بن حریث  
مخزومی و ابن اشعث ؛ ورود امام حسین (ع) به قادسیه و روبه رو شدن با حر  
بن یزید؛ پیشنهاد امام حسین (ع) بر مراجعت و مخالفت برادران مسلم ؛ عزیمت  
امام حسین (ع) به کربلا و رسیدن عمر بن سعد؛ پیشنهادهای سه گانه امام به  
عمر بن سعد؛ مخالفت عبیدالله با پیشنهادها و شروع جنگ ؛ اشاره به شهادت  
همه اصحاب امام حسین (ع) که در میان آنها پیش از ده نفر از خاندانش بودند؛  
شهادت کودک امام حسین (ع) با تیر؛ شهادت امام ؛ ارسال سر بریده امام حسن  
(ع) نزد ابن زیاد و چوب زدن او به لبهای امام حسین (ع) و اعتراض ابو برزه  
؛ اشاره به زنده ماندن امام سجاد (ع) (بدون ذکر نام آن حضرت ) و تصمیم

عبید الله به کشتن آن حضرت و ممانعت حضرت زینب ؛ ارسال اسرار به سوی یزید؛ سرزنش یزید توسط حضرت زینب ؛ اشاره ای به ارسال اسرار به مدینه .

### بخش اول : ریشه های تاریخی قیام

در تاریخ بشری واقعه کربلا به همان اندازه که از حیث ماهیت حماسی حادثه ای است بی نظیر ، از زاویه عاطفی و انسانی غمبار است و حزن انگیز . چنان که همین حادثه از منظر ژرفاکاوی تاریخی و جستار در ریشه های وقایع ، شگفت آور و تامل زاست . شگفت آور از آن حیث که در جریان آن و ۵۰ سال پس از رحلت پیشوای اسلام ، امت آن رسول الهی ، با شتاب و با بی رحمی تمام ، یا با سکوت و همراهی وسیع ، به قتل عام فجیع خاندان مقتدای اعتقادی خود مبادرت کرد؛ کاری که در میان امم پیشین و پیروان پیامبران سلف بی سابقه است . تامل را نیز از آن روی که این رخداد ، انعکاس واقعیت تاریخی خیره کننده تجدید اقتدار و صعود سریع خاندان اموی بر اریکه قدرت بود ، آن هم در کوتاه زمانی پس از تسلیم آنان به دیانت توحیدی و انزوای کامل ایشان در میان جامعه اسلامی و قبایل عربی .

اموریان و اشرافیت اموی که در سال هفتم هجری در اوج ناباوری خویش ، ناچار پس از تسلیم مکه به پیامبر اسلام ، بت پرستی را وانهاده و به ظاهر مسلمان شده بودند؛ در حالی که تصور بازگشتی چنان سریع و شتابان و همه جانبه به راس قدرت و تجدید نظام اشرافیت عربی را نداشتند ، تنها حدود ۳۳ سال پس از سقوط مکه ، در سال ۴۰ هجری ، بر مسند جانشینی پیامبر اسلام نشستند و نام خلیفه مسلمین را بر خویش بستند . واضح است که توفیق این خاندان اشرافی برای حصول بر مسند پیامبری که اندک اعتقادی به مبانی دعوتش نداشتند و نیز پیروزی ایشان را تجدید اقتدار از دست رفته در سال فتح مکه و فراهم ساختن بستری مناسب برای احیای اشرافیت عربی ، این بار نه در صحنه های پیکار ، نه با اصرار در صیانت از بت پرستی و حفظ قالب و

محتوای نظری و عینی شرك ، نه با فراهم آوردن سپاه مکه ، نه با تکیه بر شمشیر آخته ابو جهل و عتبه و شبیه و ابوسفیان ، نه با سردادن شعار )) اعل هبل )) ، بلکه با بهره گرفتن از بستر مساعدی که در نخستین دهه های رحلت پیامبر اسلام فراهم شد؛ و همچنین با توفیق سران آنان در پنهان داشتن عقاید دیروز در کسوت توحید و یکتا پرستی امروز حاصل شده بود. پس طبعا لازم بود تا آنان ، هم آن بستر را هموارتر سازند و هم کسوت جدید خویش برای ستاندن انتقام از مسلمانان و استمرار مظاهر عینی شرك ، یعنی اشرافیت و ستمگری را رنگین تر و پر زرق و برق تر کنند. پس به همین دلیل هم بود که امویان در عصر جدید قدرت اموی بسیار کوشیدند که تحت نام توحید و رسالت و نگاهبانی ایمان اسلامی و دفاع از راه و رسم محمدی ، بساط ابوسفیانی پهن کنند و بنیاد اشرافیتی جدید را پی افکنند. هدف امویان آن بود که در درون این بافت اعتقادی و اجتماعی نوین ، از سویی ، امکان آن را بیابند تا سیاست ستیز با توحید را سهل تر و احیای مظاهر عینی شرك را آسان تر پیش برند و از سویی دیگر ، فرصت مطلوب را برای تدارك فجیع ترین کشتار در میان خاندان و یاران پیامبر اسلام فراهم سازند. آنان که بنیاد تجدید اقتدار خاندان خود را از نخستین روزهای رحلت پیامبر پایه گذاری کرده بودند ، ۳۰ سال بعد از در گذشت رسول خدا (ص) بنیاد سلطنت اموی<sup>(31)</sup> را به نام خلافت نبوی ریختند و ۲۰ سال بعد ، فاجعه دشت کربلا را در سرزمین نینوا آفریدند .

بدیهی است که به همان اندازه که واقعه تجدید سریع قدرت خاندان اموی و حادثه دشت نینوا در نگاه و نگرش مسلمانان صدیق تلخ و دردناک است ، برای همه مورخانی هم که از منظر تاریخ نویسی ژرفا کاو و تعلیلی به ریشه یابی رخدادهای تاریخ صدر اسلام می پردازند ، و به علم تاریخ به مثابه علمی برای عبرت و راهبرد می نگرند - نه دانشی صرفا برای تقویت حافظه و موعظه و فراگیری اخبار و روایات - موضوعی است سخت مطلوب برای جستار در

ریشه ها و بن و بنیاد رخدادهای تاریخ و واریسی و چگونگی و چرایی تجدید حیات قدرتهای اضمحلال یافته در فردای غفلت امتهای و ملتها از دسایس دشمنان دیروز خویش .

آثار و نتایج تجدید حاکمیت امویان در تاریخ اسلام گوناگون و بسیار وسیع است. حادثه کربلا یکی از مهم ترین نتایج این رخداد بود. این تراژدی بسیار دردناک اگر چه در سال ۶۱ هجری روی داد ، اما چگونه ممکن است که مورخان ژرفا کاو ، حتی با شناختی محدود از تاریخ اسلام ولی واقف بر حدود دو دهه کینه توزی اشرافیت قریش ، خاصه بنی امیه با پیامبر اسلام و آیین اسلام ، بتوانند نقطه عزیمت خود را برای ریشه یابی واقعه کربلا و تبیین ریشه های این رخداد ، صرفا در همان عصر سلطنت امویان و یا دوره صعود در تاریخ تعلیلی نزدیک نکنند که چگونه شد خاندانی که تا دیروز برای دفاع از آیین جاهلی با تمام عزم و اراده خود به پیکاری خونین (علیه اسلام) برخاسته بود و هنوز هم در حاق اندیشه با ستاندن انتقام کشته های مکی در بدر و احیای کامل مناسبات اشرافیت عربی می اندیشیدند و با زبان یزید فریاد بر می آورند که :

**لعبت هاشم بالملك فلا خبر جاء و لا وحی نزل (32)**

با چنین سهولتی توانستند به نام دفاع از آیین محمدی و آرمان و عقیده مجاهدان بدر ، نواده پیامبر اسلام را که چند صباحی پیش از این از سوی پیامبر اسلام ، مصباح هدایت ، سفینه نجات امت (33) و سید شباب اهل بهشت (34) توصیف شده بود ، به اتهام خارجی بودن در دشت نینوا سر بریده به خاک و خون اندازند .

به راستی ، ریشه های تجدید حیات اشرافیت عربی که اینک این چنین بی پروا همه اسلام و تمامیت وحی را مورد تردید قرار می داد ، در کجا و چگونه و بر بنیاد چه سیاستها و روشهایی شکل گرفت ؟ چگونه شد که حتی همان قلیل صحابه بزرگ پیامبر و کثیری از تابعین ، این انکارهای صریح درباره

باورهای خویش را از نواده هند و ابوسفیان شنیدند و دم فرو بستند؟ چگونه شد که حماسه آفرینان بدر و احد و خندق و خیبر و حنین و تبوک ، گوشه اعتزال گزیدند و بسیاری از تابعین نیز نه تنها در مقابل عربده های فرزند کشته های مشرکین ، فریاد از حلقوم و شمشیر از نیام بر نیاوردند ، بلکه در ریختن خون پسر فاطمه بر یکدیگر سبقت جستند و تحصیل بهشت را در قتل سید جوانان بهشت یافتند!

چه نسبتی ریشه ای و علی میان واقعه کربلا با شرایطی وجود داشت که اصحاب رسول خدا و تابعین آن حضرت ، آن چنان دگرگون گشتند و چنان گرفتار استحاله اعتقادی و سیاسی شدند که برخی همیشه های جهنم اموی گردیدند و بعضی در لهیب آتش امویان ، از مرج عذرا تا نینوا ، افتادند و سوختند تا امویان بتوانند از مسند پیامبر به جنگ پیامبر برخیزند؟ چگونه شد که برخی شیفتگان توحید و عدالت ، که روزگاری برای امحای شرك و اشرافیت بر یکدیگر در ایثار جان سبقت می گرفتند و خدایشان می ستود که :من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله فمَنهم من قضی نحبه و منهم من ينتظر (35) به حالی افتادند که در دریوزگی بر سر سفر معاویه سبقت گرفتند و بر سلطنت یزید سلام گفتند و بر پایه های تخت او سجده بردند؟ با درك و فهم ریشه های تراژدی کربلا و نه تمرکز بر روایات این حادثه است که هم میسر و روند انحطاط امت اسلامی در فردای رحلت پیامبر روشن می شود ، و هم امکان واریسی دقیق ریشه ها و شالوده های قیام کربلا و حماسه عاشورا فراهم می آید .

حقیقت این است که از همان زاویه کاوش در ریشه و جستار در بنیادها و بن حادثه ها ، نه کربلا را می توان بدون پیوند با پیش زمینه های سیاسی و اعتقادی آن ، یعنی تحولات عصر خلفای اولیه ریشه یابی کرد و نه حسین بن علی را می توان جدا از اندیشه ها و ایمانش ، مردی یکتا و یگانه محسوب

داشت که در سال ۶۱ هجری دست به قیام خونینی علیه یزید زد؛ چنان که یزید را نیز نمی توان اراده ای واحد شمرد که بی هیچ پیشینه تاریخی ، در سال ۶۰ هجری ، به گونه ای دفعی پدید آمد و آن اراده را بی هیچ پیوندی با گذشته اعتقادی و دودمانی خویش به کار انداخت و واقعه کربلا را آفرید . همان گونه که حسین بن علی در کاوش بنیادهای حرکت و قیامش علیه پسر معاویه يك اندیشه بود و پیشوای يك ایمان ، یزید نیز نهالی بود با آبشخوری در میراث اموی و رهبر تفکر و باوری که در فتح مکه غروب کرد و سالی چند پس از رحلت پیامبر اسلام ظهور خویش را آغاز کرد. بر همین اساس است که می توان بر این نظریه تاکید کرد که واقعه کربلا نیز در فراسوی کشاکش حسین بن علی و یزید ، ستیز رویاروی دو مذهب بود ، اما نه ستیزی با عریانی ستیز توحید و شرك ، یا ستیز پیامبر اسلام و ابوسفیان بن حرب ، بلکه در عصر تجدید اقتدار اشرافیت اموی و خلفای دیروز ، کشاکشی تلخ و دشوار بود میان شرك نهان شده در کسوت توحید غریب مانده در جامه تنهایی و بی پناهی کامل سال ۶۱ هجری ، در این سال حسین بن علی (ع) آن توحید مانده در غربت را که جهت اجتماعی اش عدالت بود و آزادی ، نمایندگی می کرد و یزید نیز سالاری شرکی را داشت بر نشسته بر مسند توحید؛ با جهت اجتماعی ستمگری ، نابرابری و اختناق و طلب در یوزگی مردم .

غالب مورخان ژرفاکاو رخدادها بر این واقعیت رفته اند که بنیاد و اساس فاجعه کربلا و پی و بن مایه و شالوده تجدید حیات اشرافیت اموی و سلطنت یزیدی ، درست از زمانی نهاده شد که علی (علیه السلام) از صحنه تدبیر و رهبری جامعه حذف شد و ناگزیر گردید تا (( خار در چشم و استخوان در گلو صبر کند؛ صبری که در آن پیران فرسوده می شوند ، خردسالان پیر می گردند و دینداران تا روزگار لقاء پروردگار ، در چنگال رنج و تعب اسیر می باشند ))



منابع عدیده تاریخی گزارش کرده اند که نخستین خیزش ابوسفیان ، بازمانده بر جسته اشرافیت عربی ، برای تجدید گذشته و اقتدار و سطوت از دست رفته ، در همان روز رحلت پیامبر و به بهانه حمایت از رهبری علی (علیه السلام) آغاز شد. در این روز که مهاجر و انصار در کشمکش تعیین خلیفه به سر می بردند ، و علی (ع) پیکر پاک رسول خدا را شستشو می داد ، (37) ابوسفیان در يك فرصت مناسبی در حالی که با ریا کاری تمام و تعصب عربی وانمود می کرد که از غصب امامت و خلافت اندوهگین و افسرده است ، به سراغ امام رفت و از او خواست تا دست وی را برای بیعت بفشارد تا پسر حرب با فرا خواندن حامیان خویش ، خلافت را در چنگ علی (ع) قرار دهد .

برخی از مورخان نوشته اند که چون ابوسفیان به خوبی می دانست که زمان برای تحریک عواطف بنی هاشم نیز فراهم است ، برای آنکه سخنانش اثر بیشتری بخشد ، از موثرترین قالبهای کلامی بر ذهن یعنی شعر سود جست و این اشعار را به زبان راند:

بنی هاشم لا تطمعو الناس فیکم و لا سیما تیم بن مره او عدی

فما الامر الا فیکم و الیکم و لیس لها الا

ابوحسن علی

اباحسن فاشدد بها کف حازم فانک بالامر الذی ترتجی ملی (38)

ابوسفیان سخنان خویش را با سرزنش خلیفه نخست و تحقیر عشیره او و اعلام آمادگی برای تدارک قوا جهت ستیز با خلیفه اول و حامیان او پایان داد .

اگر نیات ابوسفیان در حمایتش از علی (ع) و بطلان ادعایش در فراهم ساختن قوا بر عباس بن عبدالمطلب معلوم نبود ، اما علی (ع) بر حاق اندیشه و مقصود نهایی ابوسفیان وقوف داشت. امام می دانست که ابوسفیان بر آن است تا

در پرتو این اقدام ، علی (ع) را آلت مقاصد خویش قرار دهد و در واقع ، در پس پرده قدرت و با نام حامی خلافت امام ، به تجدید اقتدار اشرافیت اموی بپردازد . برا علی (علیه السلام ) که طی بیست و سه سال وفاداری محض و بی چون و چرا به رسول خدا ، تمام همت خویش را برای برانداختن اقتدار اشرافیت عربی به کار گرفته بود ، بیش از هر چیز تداوم حیات و استمرار اسلام و وحدت امت اهمیت داشت . قدرت برای او وسیله بود نه مقصد ، ابزار بود نه هدف و آرمانی که بتوان همه ایمان را به نام دفاع از ایمان در مسلخ آن سر برید . از این روی سخنان ابوسفیان را شنید ، پاسخ داد که :

مردم ! از گردابهای بلا با کشتیهای نجات بیرون شوید و به تبار خویش منازید و از راه بزرگی فروختن به يك سو روید! که هر که با یآوری برخاست روی رستگاری ببندد . و گرنه گردن نهد و آسوده نشیند که خلافت بدینسان همچون آبی بدمزه و نادلیزیر است و لقمه ای گلو گیر . و آن که میوه نارسیده چیند ، همچون کشاورزی است که زمین دیگری را بر کشت گزیند . و اگر بگیم ، گویند خلافت از آزمندان خواهان است ؛ و اگر خاموش باشم ، گویند از مرگ هراسان است . هرگز! من و از مرگ ترسیدن ؟ پس از آن همه ستیزه و جنگیدن ، به خدا سوگند ، پسر ابو طالب از مرگ بی پژمان است بیش از آنچه کودک پستان مادر را خواهان است . اما چیزی می دانم که بر شما پوشیده است و گوشتان هرگز ننیوشیده است . اگر بگویم و بشنوید به لرزه در می آید و دیگر به جای نمی آید ؛ لرزیدن ریسمان در چاهی ته آن ناپدید (39) .

ابوسفیان که گویی انتظار شنیدن این پاسخ را از علی (ع) نداشت ، و تصور می کرد که می تواند امام را ابزار هدف خویش برای تجدید حیات جاهلیت سازد ، خشمگین و ناامید بازگشت . از نظر او گر چه همه شواهد ، حکایت از گردش اوضاع و تکوین شرایط به سود او و اشرافیت اموی داشت ، اما چه بسا که وی تصور نمی کرد که اصحاب سقیفه با آن شتاب دور از انتظار ، با او و خاندان

اموی و نوادگان حرب ، یعنی یزید و معاویه ، وارد معامله شوند و با مشارکت دادن سریع ایشان در در قدرت ، اولین بنیاد صعود آل سفیان و آل مروان بر اریکه سلطنت را فراهم کنند .

مشهورترین و معتبرترین راویان تاریخ اسلام نوشته اند که چون خبر مخالفت ابوسفیان با خلافت ابوبکر ، پراکنده گشت و بیم آن می رفت که این مخالفت پایه های بیعت سقیفه را متزلزل کند و در مدینه غوغایی را سبب شود ، عمر به سراغ ابوبکر رفت و به او گفت:

اینک ابوسفیان در رسیده است (40) و ما از شر او ایمن نیستیم پس بر آن شدند تا آنچه را که از زکات نجران در دست وی بود به خودش دهند. ابوسفیان چون با این پیشنهاد مواجه شد ، دیگر سکوت کرد و به خلافت ابوبکر رضایت داد (41).

گزارش طبری درباره چگونگی سازش ابوسفیان با خلیفه اول ، شگفت آورتر است (42) . وی می نویسد .

پس چون بوبکر بشنید که بوسفیان چه گفت و می گوید بیعت نکنم ، هم اندر ساعت پسرش یزید را بخواند و امیری شام او را داد و آن جایها که مسلمانان سنده بودند. و از همه فرزندان بوسفیان ، یزید مهم تر بود. پس چون بوسفیان بشنید که بوبکر پسرش را ولایت داد ، اندر شب برفت و بیعت کرد (43) .

#### جنگهای رده و سعود پسران ابوسفیان بر سمنند ولایت شام

پس از واقعه سقیفه بنی ساعده و تاسیس خلافت ابوبکر ، مهم ترین حادثه در روزهای نخستین رحلت حضرت رسول ، عصیان و شورش وسیع قبایل دور و نزدیک مدینه علیه خلافت خلیفه اول و امتناع از بیعت با او ، خاصه امتناع از پرداخت زکات مقرر در عهد پیامبر به ابوبکر بود. در جریان این عصیان گسترده که نبردهای خونینی را میان مسلمانان نیز پدید آورد ، عناصر فرصت طلبی هم به ادعای پیامبری برخاستند که به متنبئین اشتهار یافتند (44) .

اگر برای قضاوت درباره ابعاد و ماهیت عصیانهای مذکور به سطح و رویه اخبار و روایت موجود در منابع روایی بسنده کنیم ، طبعاً باید بپذیریم که پس از رحلت رسول خدا و انتشار این خبر در سراسر شبه جزیره عربی ، اگر نه همه مسلمانان جز سه تن (45) ، لاقلاً جمع کثیری از مسلمانان خارج از مدینه و اعراب اقصی نقاط شبه جزیره عربی ، دست از آیین اسلام برداشتند و مرتد شدند اما در صورتی که به اجزای همان روایات و اخبار با تامل و مذاقه و ژرف اندیشی بنگریم و از سطح مشهورات و احیانا القائنات خواسته و ناخواسته برخی از روایان بگذریم ، چه بسا بتوانیم نتیجه بگیریم که:

اولاً: به خلاف مشهور ، وقایعی که به نام ارتداد شهرت یافته اند و به انکار آیین اسلام توسط اعراب حل شده اند ، ارتدادی اعتقادی نبوده ، بلکه بن مایه و اساس غالب عصیانهای موسوم به ارتداد ، عصیان سیاسی و امتناع از تایید خلافت ابوبکر بوده است ؛

ثانیاً: دستگاه قدرت جدید که می توانست با اتخاذ تدابیری این عصیانها را مهار کند و به سوی خونریزی وسیعی در میان مسلمانان سوق ندهد ، به دلیل تمایل !کنترل بحران درون مدینه و به قصد سرپوش گذاشتن بر تردیدهای جدی علیه مشروعیت خویش ، کوشید تا با تبدیل پدیده ای عمدتاً سیاسی به موضوعی اعتقادی و نظامی ، ماهیت عصیانهایی را که با یکدیگر تفاوت فراوانی داشتند ، یکپارچه و يك کاسه نشان داده همه آنها را ارتداد و عصیان علیه دین بنامد .

به عبارت دیگر ، با بررسی اجزاء و ابعاد روایات مربوط به رده ، می توان به وضوح دریافت که به خلاف آنچه اشتهار یافته است ، عصیانهای موسوم به رده ، لاقلاً در آغاز ، ناظر بر اعتراض نسبت به دو مسئله محوری ذیل بوده است :

نخست : اعتراض به ماهیت و ریشه قریشی و نه نبوی قدرت جدید و خلافت خلیفه اول ؛

دوم : تردید در باب صلاحیت ابوبکر در دریافت زکات مقررری عهد رسول خدا .

پس از عزم راسخ خلیفه اول بر سرکوب نظامی عصیانهای موسوم به ارتداد و در حالی که حتی عمر بن خطاب نیز عقیده داشت که برای آرام کردن عصیانها ، مصلحت در آن است که خلیفه پیشنهاد نمایندگان اعزامی قبایل به مدینه برای درخواست معافیت از زکات را بپذیرد ، وی بر سرکوب هر آن کس که حتی از پرداختن زانوبندی که بر پای شتران سهم زکات بسته شده است امتناع کند ، اصرار ورزید (46) . او کمی بعد نیز خالد بن ولید را که سرشناس ترین عنصر قریشی و به سختکوشی و شقاوت مشهور بود (47) ، در فرماندهی سپاهیان اعزامی برای سرکوبی اهل رده قرار داد و به مناطق مختلفی از شبه جزیره ، از اطراف مدینه گرفته تا یمامه و بحرین و سواد اعزام داشت .

در کنار خالد فرماندهان قریشی دیگری نیز چون عکرمه بن ابی جهل به چشم می خوردند که حضور آنان در فرماندهی مدینه ، درک و استنباط مخالفان خلافت در اقصای شبه جزیره عربی از ماهیت قریشی قدرت جدید را هر چه بیشتر تثبیت می کرد (48) . این مخالفان بر این باور بودند که در آن سوی قدرت خلیفه و در ورای تلاشهای وی برای مراقبت از آیین اسلام و عدم اغماض نسبت به هیچ جزئی از آن ، تمایلات قریش برای تجدید سطوت و سیطره گذشته وجود دارد ، پس به همین دلیل نیز بی آنکه در حقانیت آموزه های آیین پیامبر تردید کنند ، در مشروعیت قدرت جدید و دستگاه خلافت تردید می کردند .

خالد چنان که تمام راویان صدر اسلام نوشته اند ، در سرکوب گسترده و خونین اهل رده به جای رعایت اصول رحمت و رافت نبوی ، همان روشهای خشونت بار عصر جاهلی را تجدید کرد؛ خشونت‌های خالد که حتی در مدینه و در میان برخی از همراهانش نیز جنجال آفرین شد (49) ، بیش از پیش آن باور را که قدرت مدینه در واقع تجدید اقتدار قریش است با لااقل در آن مسیر گام می زند

تشبیت کرد .

وقتی خلیفه اول در برابر اقدام خالد بر علیه مالک بن نویره و قتل او به اتهام واهی ارتداد و تصرف همسرش سکوت کرد ، سکوتی که حتی نزدیک ترین هم پیمانان وی یعنی عمر را نیز به فریاد واداشت (50) ، اندیشه بسیاری از مسلمانان و پاک دینان و صحابه پاک دین جای هیچ تردیدی باقی نگذاشت که خلیفه اول زمام امور نظامی را به قریش سپرده و به زودی زمینه ساز اقتدار سیاسی و مالی آنان نیز خواهد شد .

پس از سامان یافتن مرزهای عراق و خاتمه سرکشیهای پیامبر دروغین که با شهادت بسیاری از صحابه کبار انجام شد (51) و خود ضایعه بزرگی پدید آورد و موانع فرصت طلبان بعدی و قدرت طلبان آنی را از میان برداشت ، خلیفه اول بر آن شد تا قوایی انبوه را به سوی شامات و نبرد با رومیان اعزام کند. بلاذری ضمن گزارش فتوح شام ، هم به انگیزه خلیفه اول برای دعوت مسلمانان به عزیمت به سوی جنگ با شامیان پرداخته و هم نوشته است که چون خبر خاتمه کار اهل رده به خلیفه رسید ، وی با نگاشتن نامه هایی به مردم مکه ، طائف ، یمن و تمام بادیه نشینان نجد و حجاز به آنان تکلیف کرد تا روانه جنگ در شامات شوند و از این طریق باز هم غنایمی به چنگ آرند. بلاذری در ادامه همین روایت ، تاکید میکند که چون مسلمانان با این بشارت ابوبکر رو به رو شدند ، عناصری طمع کار از ایشان و مردمان صاحب اخلاص به سوی مدینه شتافتند تا رهسپار جنگ با رومیان شوند (52) . با فراهم آمدن اعراب در مدینه ، خلیفه اول در روز پنجشنبه آغاز صفر سال سیزدهم ، برای سه تن لواء بست و به هر کدام فرمان داد تا همراه سپاهیی که در اختیار گرفته اند ، روانه قسمتی از شام شوند. از این سه تن ، دو تن قریشی بودند و از این قریشیان ، يك تن اموی و يك دیگر پسر ابوسفیان بود که بر کبار صحابه امتیاز یافته بود. اینان عبارت بودند از :

- 1- عمرو بن عاص ، امیر قوای اعزامی به فلسطین و والی این سرزمین (53) ؛
  - 2- یزید بن ابی سفیان امیر سپاه اعزامی به سوی دمشق و ولایت آنجا (54) ؛
  - 3- شرحبیل بن حسنه به امیری سپاه اردن و ولایت آن منطقه (55) .
- به دستور ابوبکر ، قوای مکیان که با سهیل بن عمرو (56) در مدینه فراهم شده بودند ، به سپاه یزید بن ابوسفیان پیوستند تا همراه او روانه دمشق شوند (57) .
- کمی بعد معاویه بن ابوسفیان هم با قوایی که ابوبکر به او سپرد ، ماموریت یافت تا به برادرش یزید ملحق شود (58) .

از هر گونه بحث و فحص درباره ماهیت ، اهداف ، ضرورتها و نتایج این سیاست جنگی جدید در می گذریم و در این حیطه از سخن ، تنها متذکر چند نکته مهم می گردیم:

- 1- در سیاست اعزام قوا به سوی شام همچنان که اشاره شد ، خلیفه اول و متحدان او ، همانند سیاست اعزام نیرو به سوی عراق ، باز هم عمدتاً به قریش متکی شدند. ابوبکر نه تنها در این نبردها هم از سابقون در اسلام بهره ای نجست ، بلکه سیاست حذف انصار را هم دنبال کرد .
- 2- با حذف سابقون و حتی حذف قریشیانی که به نوعی در آغاز خلافت درباره مشروعیت خلافت خلیفه اول تردید کرده بودند (59) آشکارا مبانی پیشین شرکت مسلمانان در جنگ که ایمان در متن و غنیمت حاشیه آن و کفایت در واگذاری فرماندهی رکن آن بود ، دگرگون شد و غنیمت محور گسیل سپاه و تعلق بی چون و چرا به قدرت خلافت ، اساس تعیین فرماندهان قرار گرفت. فقدان حضور صحابه برجسته و بنی هاشم در فرماندهی فتوح عراق و شام و حذف کامل انصار از فرماندهی جنگی آشکارا نشانه تغییر سنت و جایگزینی روشهای حزبی به جای اصول ایمانی آن بود .
- 3- اشاره شد که از همان آغاز تعیین فرماندهان فتوح شامات ، دو پسر ابوسفیان

یعنی یزید و معاویه در شمار فرماندهان اصلی قرار گرفتند. به مرور ایام خصوصاً پس از آنکه یزید کشته شد ، معاویه پسر دوم ابوسفیان هر چه بیشتر در فرماندهی شامات و نبردهای آن سامان اهمیت یافت و سرانجام نیز به ولایت تمام منطقه شامات با مرکزیت دمشق منصوب گردید. مسعودی از زبان معاویه سخنی صریح آورده است از نقش خلیفه اول در بر کشیدن امویان به قدرت و فراهم آوردن زمینه های سلطنت اموی. وی نوشته است که چون محمد بن ابوبکر از سوی حضرت علی ، به حکومت مصر اعزام شد و از همان جا نامه سرزنش آمیز به معاویه نوشت و به ستایش امام پرداخت ، معاویه پاسخ داد که :

از معاویه پسر صخر به سوی سرزنش کننده پدر خویش محمد بن ابوبکر ، اما بعد نامه تو به من رسید که در آن نامه از خداوند و عظمت و قدرت و سلطنت الهی و برگزیدن رسول خدا - درود خدا بر او و خاندان او باد - به پیامبری یاد کرده بودی. همراه با دیگر سخنانی که نشان از ضعف و حقارت پدر تست. در آن نامه از فضل پسر ابو طالب و سبقت او در قرابت وی با پیامبر خدا- درود خداوند بر او و خاندانش باد - یاد کرده بودی و متذکر شده بودی که او به هنگام خطر از پیامبر مراقبت و جانبداری می کرد. این احتجاج تو علیه من ، بر بنیاد فضیلت دیگران است نه علامت فضیلت تو. ستایش می کنم آن خدایی را که چنین فضیلتی را از تو گرفت و به دیگری داد. من و پدر تو مقام فضیلت و حق پسر ابوطالب را می شناختیم و بدان اذعان داشتیم. چون خداوند آنچه را که به پیامبر وعده داده بود ، تمام کرد و دعوتش را آغاز کرد و حجت خویش را آشکار ساخت و پیامبر را به جوار خویش برد. پدرت و فاروق ، نخستین کسانی بودند که حق علی (ع) را غصب کردند و با او راه خلاف پیمودند. آنان بر این کار همدل و یک جهت بودند. سپس ایشان ابو طالب را به تبعیت خویش



فرا خواندند. او از این بیعت دریغ ورزید و با آنان بیعت نکرد. پس پدرت و فاروق با وی سختگیری کردند و اندیشه عظیمی علیه او داشتند. پس پسر ابوطالب با آنان بیعت کرد و تسلیم ایشان گشت. با این حال آنان او را در هیچ کاری شرکت ندادند و به راز خود آگاهی نساختند. پس از آن دو، سومین آنان، عثمان نیز از راه و روش آن دو پیروی کرد و تو پسر ابوطالب عیب او را گفتید تا آنکه اهل گناه ولایات، بر عثمان طمع بستند و شما نیز عداوت خود را با او آشکار کردید تا آنکه به آرزوی خود رسیدید.

ای پسر ابوبکر، بر کار خویش مراقبت کن و پای از گلیم خویش بیرون مگذار. تو با کسی که همانند کوه استوار و در برابر حوادث تسلیم ناپذیر است و کسی به عمق وی نتواند رسید، برابری نمی توانی کنی؛ کسی که راه او را پدرت هموار ساخت و پایه حکومت او را بنا نهاد. اگر آنچه ما بدان عمل می کنیم درست است، پدرت حکومتش را پدید آورد و ما شریک او هستیم. اگر پدرت چنان نکرده بود، طبعاً ما به خلاف پسر ابوطالب گام نمی نهادیم و تسلیم او بودیم. پس چون دیدیم که پدر تو پیش از ما با او چنان رفتاری کرد که کرد، ما هم به پیروی از پدرت برخاستیم. پس تا می توانی از پدر خویش عیبجویی کن و یا از این کار بپرهیز. و السلام علی من اتاب (60).

تولد اشرافیت جدید و ظهور صحابه ثروت اندوز و تکوین بنیادهای مالی جنگ قدرت

مورخان و روایان رخدادهای تاریخ صدر اسلام از همان قرن اول هجری، چگونگی گسترش آیین اسلام را در سرزمینهای مجاور شبه جزیره عربی مورد توجه قرار داده و با صرف حوصله فراوان و نقل روایان عدیده، ابعاد مختلف فتوح را گزارش و منعکس کرده و از آن حوادث به عنوان رخدادی میمون و مبارک برای بسط آیین اسلام سخن گفته اند.

بی گمان در اینکه فتوح و گشودن سرزمینها مختلف، اسلام را از محدوده شبه

جزیره عربی خارج ساخت و با تبدیل آن به باوری منطقه ای ، حتی زمینه تاریخی جهانی شدن آن را فراهم کرد ، جای هیچ گونه تردیدی نیست ؛ اما آنچه در ارتباط با روند گسترش اسلام در خارج شبه جزیره مغفول مانده و مورخان سلف به آن توجه نکرده اند ، آثار و نتایج فتوح در تخریب ایمان بسیاری از مسلمانان اولیه گسترش سطحی آیین اسلامی در میان نو مسلمانان است .

ترددی نیست که گشودن شهرهای سوریه و لبنان ( شامات ) ، ایران و مصر ، موجب رشد کم مسلمانان و افزایش ناگهانی شمار آنان ، حتی تغییر و تحولی سریع در شرایط مالی مسلمانان و دستگاه خلافت شد ، اما بی گمان همین عامل ، در کیفیت باورها و تزلزل ارکان اعتقادی مسلمین نیز آثار زیانبار سریع و چشمگیری بر جای گذاشت. مسلمانان در پرتو فتوح و دستگاه خلافت نیز بر اثر پیروزیهای نظامی ، ثروت و مکنت و درآمدهای غیر قابل تصویری به دست آوردند ، ولی درست همین سیل ثروت که در سالهای فتوح ، پیاپی به مدینه سرانجام می شد و اموال غنایمی که در میدانهای نبرد به چنگ مسلمانان افتاد ، از سویی منشا آزمندیهای فزاینده در میان سابقون و نو مسلمانان شد و از سویی دیگر ، سبب بروز فاصله طبقاتی در میان مسلمانانی شد که در عصر نبوی ، قوت لایموت خویش را برای حفظ باورهای خود بذل می کردند و از اینار آنچه خود سخت بدان محتاج بودند ، کمترین دریغی نداشتند .

افزون بر آثار و نتایج تخریبی فتوح در ایمان و خصایص اعتقادی غالب مسلمانان و بروز تمایلات افزون طلبی و زیاده خواهی فرد ، آنچه از آثار سیاسی و اجتماعی این خصایص در عرصه قدرت قابل توجه است ، ظهور ثروتمندانی است که حداقل برای حفظ و استحکام بنیانهای مالی خویش ، تلاشها و اقدامات فزاینده ای را برای مهار حکومت و اختصاص و انحصار سمت گیریهای آن به نفع منافع مالی و شالوده های در آمد خویش و نفوذ در ارکان تصمیم گیریهای آن آغاز کردند. این تلاش به معنای دگرگون شدن ماهیت قدرت

در ذهن آن عناصر و بدل شدن آن به ابزار نگرهبانی طبقات ثروتمند بود ، نه دستگاہی برای مراقبت از ایمان و صیانت از دیانت و توزیع عادلانه ثروت و توفیر فیء در میان ایشان .

به عبارت دیگر با تکوین این طبقات توانمند و صحابه ثروتمند یا همان اشرافیت و طبقه جدید ، این اصحاب ضمن آنکه در میان عوام الناس خود را حساس ترین مدافع دیانت و مقیدترین عناصر به حفظ ریز و درشت شریعت و پاکبخته وحی می شمردند ، در پهنه واقعیت و عینیت اجتماعی و کردار - نه گفتار - دیگر قدرت موجود و جایگاه خلیفه و دستگاہ قدرتی را که در زبان آسمانی توصیف می کردند ، جز ابزار حفظ مکانت و ثروت و نفوذ و تفرعن خویش نمی دانستند. از نظر آنان ، خلیفه و دستگاہ قدرت او باید که مراقب شریعت می بود . شریعت گریزان و شریعت ستیزان را مجازات می کرد ، اما تنها آنانی را که از تمکین به محرمانت فردی تن می زدند ، نه کسانی که در کنار انبانهای مالا مال از ثروت سجاده عبادت می گسترده و با زبان به نکوهش تکذیب دین اشتغال داشتند ، ولی در عمل ، ماعون را به یغما می بردند (61) بنیادهای حساسیت اجتماعی به امور فردی و احکام و احوال شخصی و بی تفاوتی نسبت به ستمهای کفر آفرین (62) را همین اصحاب تثبیت کردند و تجدید نظر و تفسیر جدید را مبانی دینداری و لاقیدی دینی را همین دسته از سابقون گذاشتند .

خلیفه دوم که پس از سپری شدن دوره حیات خلیفه نخست و با تنظیم وصیتنامه وی بر مسند خلافت نشست (63) پایه گذار ظهور طبقه جدید شد و بی گمان خودش در تقید به دنیا گریزی و رعایت قواعد زهد و پیراستگی از افزون خواهی و تکاثرطلبی ، از رهروان صدیق رسول خدا محسوب می شد (64) ، او که در اواخر عمر خویش به خطای خود در تغییر سیاست مالی پیامبر بر بنیاد مساوات و عدالت پی برده بود و عنوان می کرد که اگر خدا مهلتش دهد ، به احیای راه و رسم نبوی خواهد پرداخت ، با انگیزه خدمت به مسلمانان چنین

سیاستی را پیش گرفت ، اما حاصل نیت خیر و اجتهاد ناصواب وی باعث شد تا روند حیات اجتماعی و اقتصاد جامعه اسلامی به سود عناصر خاصی تغییر یابد (65). خلیفه که گویا فراموش کرده بود که پاداش سبقت در دین ، به عهده خداوند است ، نه بر دوش قدرت زمینی ، در توجیه سیاست اقتصادی تازه خود ، مدعی بود که چگونه می توان اصحاب عقبه اولی ، بدر ، احد ، حنین و غزوات دیگر را با نومسلمانان عرب و موالی برابر دانست و به هر کدام از آنان سهم مساوی از بیت المال داد؟ او گمان می کرد که چون سابقان نزد خداوند و پیشگاه ربوبی مقام و منزلت بیشتری دارند ، طبعا باید از بیت المال نیز مبالغ بیشتری دریافت کنند (66)!

هر چه بود ، کمترین حاصل سیاست تقسیم بیت المال بر اساس سبقت ، نه مساوات ، ظهور و رشد اشرافیتی طماع و زیاده طلب بود که خود را آماده می کرد تا در فرصتهای مناسب بعدی و با مساعدت خلیفه ای دیگر ، گام بعدی را برای مهار کامل و تصدی همه جانبه قدرت سیاسی نیز بردارد .  
حقایق تاریخی ، مطالعه طبقات اجتماعی و تامل در تلاشهای طبقات ثروتمند ، و ملاحظه چگونگی پیدایش آنان ، به وضوح نشان می دهد که این طبقات ، پس از دستیابی به ثروت و مکننت کوشیده اند تا در گام بعدی و فرصتهای مناسب ، در روند تصمیم گیریهای حاکمیت سیاسی مشارکت نمایند تا:

اولا: از این طریق شرایط جدید را ابقا و محفوظ بدارند؛  
ثانیا: با آفرینش حاکمیت مناسب ، از طریق خلع ید از حاکمین بینابین موجود ، پدید آوردن حاکمیتی یکدست و کاملا منطبق با روند مناسبات ملی تازه و منافع طبقات ثروتمند ، برای همیشه از دغدغه تغییر وضعیت موجود وارهند و با خیالی آسوده بساط سلطنت مالی خویش را بگسترانند. بدیهی است که طبقات جدیدی که در پرتو سیاست اقتصادی مبتنی بر سبقت در عصر خلیفه دوم نیز متولد می شدند ، و شامل اشرافیت شهری و اشراف القبایل بدوی می گردیدند ،

از این قاعده عمومی تلاش سیاسی برای مشارکت یا آفرینش قدرت سیاسی مطلوب و منطبق با خود مستثنی نبودند. اما در عصر عمر امکان تحقق این رویای خویش را نیافتند<sup>(67)</sup> ، اما تا عصر کاملاً مساعد خلیفه سوم ، گامی کوتاه فاصله بود. با این حال ، تا زمان رسیدن آن دوران ، باید در همین عصر مراقبت عمر نیز از پای نمی نشستند .

به گواهی منابع تاریخی ، نخستین علائم خصلتهای دنیاطلبی ؛ رفاه گرایی در میان عده ای از اصحاب رسول خدا در کوفه و در همین دوره خلیفه دوم تجلی کرد .

در این شهر ، که دور از نظارت خلیفه و مسلمانان صمیمی مدینه قرار داشت ، اولین خیز را برای تغییر سنت مسلمانی و پایه گذاری راه رسم اشرافی ، سعد بن ابی وقاص با بنای قصر سعد برداشت. سعد چند سال بود که منصب فرماندهی قوای عراقین در فتوح ایران را عهده دار شده بود و در نبرد با قوای ساسانی به پیروزی چشمگیری رسیده بود. او که به دلیل همین پیروزیها به دام نفس اماره و تمایلات شدید تنعم طلبانه افتاده بود ، دیگر کلام الهی را با مجاهدان بدر<sup>(68)</sup> فراموش کرده و بر این باور نبود که نیرهایی که از کمان خویش رها شده در واقع نیرهایی بوده است که خداوند افکنده است ، به همین دلیل هم ، اکنون مزد پیروزیهای خویش در فتوح ایران را می خواست و خویشان را سردار فاتحی می یافت که پس از سقوط پایتخت ساسانیان باید پاداش زحمات خود را با لمیدن بر روی حریر نرم و تختههای اشرافی و خزیدن در زیر سایبانهایی شایسته مقام و منصب سردار قادسیه بیابد .

بار تحقق این آمال و رسیدن به این آروژها طبعاً بهانه و مستمسکی لازم بود. سرقت بیت المال کوفه این بهانه را به دست داد. به موجب روایت طبری ، چون اموالی از بیت المال کوفه به سرقت رفت ، سعد بی درنگ ماجرا را برای خلیفه دوم نوشت. خلیفه نیز پاسخ داد لازم است تا سعد مسجدی در کوفه بسازد

و در کنار آن خانه ای برای خویش و جایی برای بیت المال بنا کند تا امکان مراقبت دائمی از بیت المال برای وی وجود داشته باشد. به این ترتیب فرصت مطلوب و بهانه لازم برای سردار قادسیه فراهم گشت. او مجوز عمر را وسیله قرار داد و به جای ساختن خانه ای برای آرمیدن، قصری بنا کرد، برای تفاخر.

قصر مرمرین سعد در کوفه بزودی زبانزد خاص و عام گشت و آوازه آن به مدینه نیز رسید. عمر خبر یافت که سعد نه تنها در درون قصر مرمرین خویش، ایام رنجهای گذشته مسلمانان و تنگدستیهای دیرینه و کنونی کثیری از آنان را فراموش کرده است، بلکه به مرور ایام چنان در کام تمایلات اشرافی در غطیده است که حتی توان تحمل شنیدن سر و صدای رهگذران را نیز ندارد و با شنیدن غوغای ایشان، فریاد دور باشید بر می دارد. خلیفه که خود همچنان بر این رفتارهای اشرافی بر می شورید، چون اخبار دگرگونی شخصیت سعد را دریافت کرد، بی درنگ به محمد بن مسلمه دستور داد تا راهی کوفه شود و پس از خراب کردن قصر سعد و آتش زدن درب مرمرین آن به مدینه باز گردد. ابن مسلمه نیز چنین کرد و به مدینه بازگشت (69).

طبری افزوده است که چون محمد بن مسلمه ماورین خویش را به پایان برد و به مدینه بازگشت، خلیفه به سعد نوشت که:

تو برای خود قصری بنا کرده و آن را به دژی تبدیل ساخته ای. تو آن قصر را، قصر سعد نام نهاده ای. علاوه بر این به من خبر رسیده است که تو میان خود و مردم دری حائل کرده ای. ای سعد چنین قصری، قصر جنون است نه قصر تو. پس بی درنگ از آن قصر خارج شو و در خانه ای نزدیک متصل به بیت المال ساکن شو. درب آن قصر را نیز ببند. برای خانه خود نیز دربی نگذار تا مانع ورود آزادانه مردم گشته و باعث شود تا آنان نتوانند بدون هیچ مانعی، به حق خویش در دیدار با تو دسترسی یابند (70). واکنش تند خلیفه در برابر سعد

بن ابی وقاص ، طبعا برای مدتی کوتاه صحابه تکاثر طلب و اشراف منش را به عقب نشینی و تامل در رفتار خویش سوق داد ، اما افزون بر نفس هوایی شده ایشان ، ثروت و مکننت حاصل شده بود ، محرك موثر دیگری بود ، برای اتخاذ تدابیری کارساز جهت بهره برداری از اموال فراهم گشته و ثروت‌های ذخیره شده به همین دلیل هم ، کمی بعد ، آنان به اندیشه افتادند تا برای فراهم کردن باغهای مصفا و منازل زیبا و خرید گله های بزرگ و بنای قصرهای رفیع ، محمل و لفافه ای شرع پسند و اقناع کننده خلیفه پیدا کنند .

معاویه نخستین کسی بود که با توسل به این گونه محملها و بهانه ها ، خلیفه را با سیاست بنای کاخ سبز دمشق همراه کرد و زبان پرخاش و اعتراض او را بست نوشته اند که چون عمر از بنای کاخ سبز معاویه مطلع شد و او را سرزنش کرد ، پسر زبیرك ابوسفیان که بر اصول بستن زبان اعتراض مبتنی بر نگرشهای قشری آشنا بود ، برای خلیفه توضیح داد که او کاخ سبز دمشق را نه برای تنعم خویش که برای حفظ شئونات امیری مسلمان که در مجاورت قلمرو حاکمان رومی حکومت می کند ، ساخته است تا مسلمانان با مقایسه قصور رومیان با دارالاماره محقر خویش احساس حقارت نکنند (71) .

### خلافت عثمان و تثبیت ثروت و قدرت قاتلان شهدای کربلا

خلیفه دوم روزی در ایام خلافت خویش با عبدالله بن عباس راز دل می گفت و به ارزیابی برجسته ترین صحابه پیامبر برای تصدی خلافت پرداخته بود. به باور وی علی (ع) از همه صحابه رسول خدا برای خلافت شایسته تر بود ، جز آنکه به گمان عمر در او خصلتهایی وجود داشت ، چون شوخ طبعی ، استبداد رای و بی اعتنایی به مردم در عین جوانی ؛ شوخ طبعی حاکم و نه خشنونت او ، بی گمان به باز بودن راه مردم به سوی او منتهی می شود و این خود حسن زمامدار است نه عیب او. در منطق سنتهای شیوخ عرب ، چه بسا آنچه وقار شیوخت را مخدوش می کرد ، مطلوب نبود خاصه آنکه طبع ملایم ، راه عوام ر

بر بزرگان می گشود. همین بزرگان قریش در مکه نیز پیامبر را سرزنش می کردند که راه عوام الناس و اقشار ذلیل را به روی خود گشوده است. طبع ملایم پیامبر و فروتنی او با مردم ، سلاح نفوذ او در میان ایشان بود. علی (ع) نیز نمی خواست تا با تکبر با مردم و رفتار خشن ، یا خشک در برابر ایشان ، راه پیامبرش را ترك کند .

علی (ع) در تمام دوره خلافت خویش ، استبداد رأی را نکوهش کرد و نشان داد که زشتی طریق استبداد را می شناسد. باور او آن بود که قتل عثمان حاصل استبداد او بود. بعید نیست که مقصود خلیفه دوم ، از استبداد رأی در وجود علی (ع) ، تزلزل ناپذیری او در باورهایش باشد. علی (ع) در طول دوره حیات خویش تصریح می کرد که در طریق حق اهل مماشات نیست. آخرین رأی ثابت او ، در ضرورت قصاص عبید الله بن عمر بود .

خلیفه مقتول ، در گفتگو با عباس ، مدعی بی اعتنایی علی (ع) به مردم نیز شد. سیره علی (ع) در طول دوره زمامداری ، خاصه تسلیم او به رأی حکمین در صفین شاهد روشنی است از تسلیم علی (ع) به رأی مردم راسخ بود ، در بی اعتنایی به رأی و نظر ناصحان بازیگری چون مغیره بن شعبه در ابقای موقت معاویه به حکومت شام راسخ بود. از قراین و لحن سخن خلیفه دوم پیداست که ظاهراً مقصود او از مردم ، در آن سخن ، مصلحت طلبان و ناصحانی چون مغیره بوده اند. این سخن حقی است درباره علی (ع) و مبین تفاوت سیاست و نگاه نگرش خلیفه دوم با علی (ع) .

هر چه بود ، عمر علی (ع) را برجسته ترین صحابه برای تصدی خلافت می دانست ، اما سرانجام بر آن شد تا سرنوشت خلافت را در دستان عبدالرحمان بن عوف قرار دهد. عبدالرحمان از همان کسانی بود که علی (ع) هیچ گاه به رأی ایشان تسلیم نمی شد. مطلوب پسر عوف مردی چون پسر عفان بود ، مردی که خلیفه دوم ، او را نزد ابن عباس چنین معرفی می کرد:



پس گفتم : عثمان ابن عفان ، گفت : اگر فرماندار شود ، بنی ابی معیط و بنی امیه را بر مردم مسلط کند و مال خدا را به آنها بخشد و اگر خلیفه شد ، البته (باز هم چنین ) خواهد کرد. به خدا سوگند ، اگر چنان کند ، عرب بر او بشورد تا او را در خانه اش بکشد (72) .

به هر حال ، با قتل خلیفه دوم (73) ، با تمایلی که ثروتمندان جدید جامعه اسلامی به ایجاد قدرت مناسب و همگون با منافع خود داشتند ، علی (ع) برای سومین بار از صحنه حکومت و حاکمیت جامعه حذف شد تا راه روش و شیوه وی سد راه تداوم حیات طبقه ثروتمند جدید نگردد .

عبدالرحمان بن عوف و یاران او در شورای شش نفره اگر چه علی (ع) را فقط در راستای منافع خود حذف کردند (74) ، اما روند تاریخ نشان داد که آنان عملاً ابزار تجدید حیات امویان شدند و بساط سلطنت معاویه را گسترده کردند. یعقوبی ، به گوشه هایی از واکنش برخی صحابی بزرگ به حذف علی (ع) اشاره کرده و می نویسد:

از کسی روایت شده است که گفت : به مسجد پیامبر خدا در آمدم و مردی بر سر زانوهای ایستاده دیدیم که افسوس می خورد- چنان که گویی دنیا را به دست داشته و از دست او رفته است و می گفت شگفتا از قریش و دریغ داشتن ایشان خلافت را از خاندان پیامبرشان ، با اینکه در میان ایشان است اول مومنان و پسر عموی پیامبر خدا ، داناترین مردم و فقیه ایشان در دین و کسی که در راه اسلام بیش از همه رنج برد و ره شناس تر ایشان و آنکه از همه بهتر به راه راست هدایت می کند. به خدا قسم خلافت را از هدایت کننده هدایت یافته پاکیزه ربودند و نه اصلاحی برای امت خواستند و نه حقی در روش ، لیکن آنان دنیا را بر آخرت برگزیدند. پس دوری و نابودی باد ستمکاران را. پس که نزدیک او رفتم و گفتم : خدایت رحمت کند تو کیستی و این مرد کیست ؟ گفت : منم مقداد بن عمرو و این مرد هم علی بن ابیطالب است (75) .

آن روزها هیچ کس نمی توانست حاصل و نتیجه تلاش عبدالرحمن را در شورای تعیین خلیفه دریابد. چه بسا ، خود او نیز بر نتایج عملش واقف نبود؛ اما ، گذشت ایام و گذر سالها نشان داد که در شورای شش نفره تنها علی (ع) حذف نشد و خلیفه سوم به قدرت نرسید؛ بلکه حاصل اقدام و نتیجه رای آن شورا ، در واقع پذیرش سلطنت اموی و رای به تجدید حیات اشرافیت عربی بود .

پس می توان گفت که برگزیده شورای شش نفره ، تنها واسطه ای برای تبدیل تدریجی اوضاع و ایجاد شرایط مطلوب تر برای پسر ابوسفیان بود .  
پیش بینی خلیفه دوم هم درست بود. عثمان که از صلابت عمر عاری بود ، از همان نخستین روزهای خلافت خویش ، راه مماشات با شیوخ عرب ، خاصه بنی امیه را پیش گرفت . ابوسفیان که در این ایام از دو دیده نابینا بود و آخرین نفسهایش را می کشید ، با آگاهی از موقعیت معاویه در دمشق ، اطمینان یافت که عثمان حرمت امویان را خواهد داشت و بستر صعود آنان به قدرت را فراهم خواهد ساخت. پس در خلوت فرزندان امیه چنین گفت:

ای پسران بنی امیه ! اینک خلافت را همچون گوی ، دست به دست به یکدیگر بسپارید . سوگند به آن کس که ابوسفیان به او سوگند می خورد ، نه حسابی در کار است و نه عذاب و بهشتی ، نه دوزخی و نه برانگیخته شدنی و نه قیامتی (76)

خلیفه سوم ، پس از تصدی قدرت ، بی درنگ مقام معاویه در مسند ولایت دمشق را تثبیت کرد. او طبعاً از آرزوهای ابوسفیان مطلع بود . عثمان تنها با این اقدام نبود که به آرزوی امویان برای تجدید اقتدار و احترام جامه عمل پوشند. او کمی بعد ، علی رغم اعتراضها و واکنشها و در مقابل چشمان حیرت زده صحابه پیامبر ، برای اعاده حیثیت آل مروان ، شاخه فاسد دیگری از خاندان اموی ، اقدام کرد و مروان ، پسر حکم بن ابی العاص ، مطرود پیامبر ، را به مدینه باز گرداند (77) . حکم بن ابی العاص ، در زمره لجوج ترین

آزاردهندگان رسول خدا و یکی از معاندین و استهزا کنندگان اسلام و قرآن رسول اکرم بود. رسول خدا او را از مدینه طرد کرده و فرمان داد بود که طرید آل مروان هرگز نباید وارد مدینه شود (78) یعقوبی روایت کرده است که کسی می گوید:

حکم بن ابی العاص را روزی که به مدینه رسید ، دیدم ؟ جامعه پاره کهنه ای بر تن و بزبری در پیش داشت. تا بر عثمان در آمد و مردم او و همراهانش رامی نگریستند. سپس بیرون در آمد ، در حالی که جبه خز و عبای فاخری بر تن داشت (79) .

اقدام بعدی خلیفه برای برکشیدن فرزندان امیه ، انتخاب مروان پسر حکم بن ابی العاص به مقام مشاور عالی خویش بود. مروان که بخوبی از شخصیت منفعل پسر عموی خویش آگاهی داشت ، پس از تبدیل شدن به یار صمیمی خلیفه ، تمام همت خویش را برای القای خواسته های اشرافیت اموی به او ، به کار بست. با تثبیت معاویه در شام و بازگشت حکم و مروان به مدینه ، دو خاندان اموی یعنی آل سفیان و آل مروان ، ضمن تقویت یکدیگر ، به تکاپو افتادند تا هر چه سریع تر عثمان را به سوی منزلگاه کشانند و آنگاه به خونخواهی او برخیزند .

مهروز جایی در بازار مدینه بود که پیامبر آن را وقف همه مسلمانان کرده بود. عثمان این مکان را به حارث بن حکم ، برادر مروان بن حکم بخشید (80) . او برای آنکه حارث را بر مروان ترجیح نداده باشد ، فدک ملک غصب شده فاطمه (ع) را نیز به مروان ارزانی داشت (81) . در اطراف مدینه چراگاههایی وجود داشت که مردم مدینه به مساوات از آنها برای چارپایان خویش بهره می گرفتند. عثمان برای برکشیدن امویان و ترجیح ایشان بر مسلمانان ، دستور داد تا جز امویان ، هیچ کدام از مسلمانان از آن چراگاهها برای احشام خویش بهره نگیرند (82) .

عثمان با گماردن ولید بن عقبه بن ابی معیط<sup>(83)</sup> به حکومت کوفه و نصب عناصری هم‌سنخ با او، در حکومت سایر نقاط، شالوده‌های فساد سیاسی را استوارتر کرد. گفتنی است که ولید بن عقبه همان کسی است که خبر دروغ شورش و عصیان و ارتداد اعضای قبیله بنی المصطلق را برای پیامبر خدا آورد و آنان را در معرض اتهام ارتداد قرار داد. پس در همان حال به موجب ادعای ولید تصور می‌شد که بنی مصطلق مرتد شده‌اند، خداوند با نازل کردن آیه ششم سوره حجرات، بر راست دینی مصطلق و دروغ‌گویی ولید تصریح کرد و پسر عقبه بن ابی معیط را فاسق نامید<sup>(84)</sup>. ولید فاسق به فرمان خلیفه به حکومت بر سرزمینی نصب شد که ایران مرکزی و شرقی یکی از حوزه‌های تحت کنترل آن بود<sup>(85)</sup>.

کسی جرات اجرای حدود خدا را بر ولید فاسق نکرد<sup>(86)</sup>. انفعال مردم و رعب آنان از اشرافیت اموی جان گرفته و هراس از نیشهای بعدی آنان، علت العلل این امتناع بود<sup>(87)</sup>.

گفتنی است که پس از عزل ولید از امارت، خلیفه یکی دیگر از امویان به نام سعید بن عاص بن امیه را به امارت کوفه گماشت<sup>(88)</sup>. خویشاوند<sup>(89)</sup> دیگر خلیفه که توسط خلیفه برکشیده شد و به فتح آفریقا رفت، عبدالله بن سعد بن ابی سرح بود. عبد الله نیز همانند حکم بن ابی العاص، طرید پیامبر بود. عثمان نه تنها او را به مدینه راه داد بلکه در سال ۲۷ هجری وی را روانه فتح آفریقا کرد. عثمان پیش از اعزام عبدالله به فتح آفریقا، به او وعده داده بود که خمس غنایم جنگی متعلق به خود عبدالله خواهد بود. عبدالله پس از پیروزی، سهم خویش را برگرفت و بقیه دو میلیون و پانصد هزار دینار غنایم را به مدینه فرستاد. خلیفه که نسبت به نزدیکیانش قلب مالامال از محبت داشت، دخترش را به مروان پسر عمو و مشاور عالی خویش تزویج کرد و یک پنجم همین اموال آفریقا را نیز به پسر حکم داد<sup>(90)</sup>. گفتنی است که حکم، پدر مروان نیز در

همین زمان خزانه دار بیت المال بود و امانتدار اموال مسلمانان. یعقوبی به نقل از ابواسحاق و او به نقل از عبدالرحمان بن یسار روایت کرده که:

مأمور زکاتهای مسلمانان را در بازارهای مدینه دیدم که هر گاه شب می رسید ، آنها را نزد عثمان می آورد و به او دستور می داد که آنها را به حکم بن ابی العاص تحویل دهد (91) .

بخششهای گسترده و پیاپی عثمان به امویان برای شماری از مسلمانان که هنوز زندگی و سلوک پیامبر عدالت را در پیش چشم خویش داشتند ، آزار دهنده بود. عبدالله بن ارقم خزانه دار خلیفه ، که پیش از این همین سمت را از عمر دریافت کرده بود ، چون گشاده دستی پسر عفان در بیت المال را مکر دید ، سرانجام قرار خویش را از دست داده ، نزد خلیفه آمد و در حالی که می گریست ، کلیدهای بیت المال را در پیش او گذاشت. عثمان چون چنین دید ، گفت : ای عبدالله ، برای آنکه رعایت خویشاوندان خویش می کنم گریه می کنی ؟ عبدالله کوشید تا با پاسخی هوشیارانه ، خلیفه را به یاد ایامی اندازد که به کام دنیا فرو نیفتاده بود. پس پاسخ داد که : ای عثمان چنان نیست که می گوی ، چرا که گمان می کنم ، این اموال را ، در عوض اموالی که در روزگار پیامبر انفاق می کردی بر می داری ! ای عثمان اگر به جای یکصد هزار درهمی که به مروان بخشیدی ، به او یکصد درهم هم می دادی ، مالی بود بسیار. عثمان که طاقت این نیش و کنایه ها را نداشت ، بی درنگ کلیدهای بیت المال را بر گرفت و به عبدالله گفت که به جای او کسی دیگر را بر خواهد گزید (92) .

#### بنای قصر زوراء و رقابت اصحاب در تاعسی به خلیفه

گمان عثمان آن بود که ایام محنت و زندگی در سختیهای عصر پیامبر خاتمه یافته است و در عصر جدید گسترش اسلام ، دیگر هیچ مانعی برای استفاده از ثروت و مکنت وجود ندارد. پس به همین دلیل نیز در اندیشه بنای قصری و خانه ای مجلل در نزدیک مدینه به نام زوراء افتاد (93) .

تا آن زمان در این شهر هیچ خانه ای از سنگ و گچ و چوبهای گرانقیمت ساخته نشده بود. به دستور عثمان سنگهای آن قصر را از بطن نخل آوردند و در ستونهای آن قلع به کار گرفتند (94). خانه زیبا و باشکوه برای شاعن خلیفه بسنده نبود ، پس به تدارك باغها و چشمه سارهایی در اطراف مدینه افتاد تا در ایام دل گرفتگی از مدینه ، زمانی در آن باغها و کنار چشمه ها بیاساید .

وقتی خلیفه چنین می کرد و دیگر ، صحابی با صلابتی چون عمر نبود که قصر سعد را در کوفه خراب کند ، اصحاب ثروت اندوز و توانمند دیگری هم ، به عثمان اقتدا کردند (95) و در رقابت با یکدیگر ، و هر کدام با توجیهی در مشروعیت کار خویش ، به ساختن خانه ای بزرگ پرداختند. سعد بن ابی وقاص ، که چشمان مراقب خلیفه دوم را دور دیده بود ، در عقیق خانه ای مرتفع و وسیع برافراشت و بر بالای خانه خود ایوانگاههای متعدد قرار داد . طلحه در کوفه خانه ای مجلل ساخت که تا قرن چهارم نیز بر پا بود و به (( دار الطلحیین )) شهرت داشت. زبیر نیز که به بصره دلبستگی داشت در این شهر خانه ای بزرگ و باشکوه ساخت که آن هم تا قرن چهارم دوام آورده بود .

عبدالرحمان بن عوف ، همان که عثمان را به خلافت بر کشید و علی ( علیه السلام ) را با نگرانی از برگرداندن اموال فراوانش به بیت المال منزوی کرد و در مدینه خانه ای چنان وسیع ساخت که یکصد اسب و هزار شتر و ده هزار گوسفند در طویله آن آرام می گرفتند (96). شگفت آن است که همین عبدالرحمان ثروتمند ، چون عثمان را با شتابی خیره کننده در پی ثروت و اسراف و تبذیر بیت المال دید ، قرار خویش را از دست داد و بر آن شد تا وی را به اجتناب از اسراف فراخواند. پس روزی که عثمان ولیمه اتمام قصر زوراء خود را می داد ، به سراغ وی رفت و در حالی که پس از مشاهده سفره رنگین خلیفه برای مهمانان خویش ، بیشتر خشمگین شده بود ، خطاب به وی گفت:

ای پسر عفان ، آنچه را که درباره تو دروغ می پنداشتیم ، اکنون تصدیق می

کنیم من از بیعت با تو به خدا پناه می برم (97) .

### ابوذر در تبعید و کعب الاحبار در مسند تفسیر

ابوذر غفاری بر جسته ترین سرشناس ترین صحابه پیامبر خدا بود که در راه ستیز علیه انحرافات موجود لحظه ای در ستیز علیه اشرافیت جدید و خلیفه حامی ایشان درنگ نکرد (98). عثمان چون در مدینه با سخنان صریح ابوذر در سرزنش ثروت اندوزی خلیفه و خویشاوندان وی رو به ور گردید ، وقتی ملاحظه کرد که فتوای کعب الحبار علیه چهارمین ایمان آورنده به رسول خدا کارساز نشد (99) ، بر آن شد که ابوذر را روانه شام کند و او را تحت مراقبت پسر ابوسفیان قرار دهد. با رسیدن ابوذر به دمشق و ملاحظه کاخ سبز معاویه و فساد مالی پسر حرب ، فریاد اعتراض ابوذر بلندتر شد و بی پروا علیه انباشت ثروت در شام و غارت اموال مسلمانان به سخن درآمد .

معاویه هنوز در شرایطی قرار نداشت که بتواند فریاد ابوذر را در گلو خاموش کند. او هنوز برای دریدن حلقوم یاران رسول خدا قریب دو دهه زمان نیاز داشت. پس با ملاحظه فریادهای ابوذر در کوی و برزن دمشق به عثمان نوشت که (( تو شام را به وسیله ابوذر بر خود تباه ساختی (100). )) عثمان نیز بی درنگ خواسته پسر عموی خویش را در احضار ابوذر اجابت کرد و دستور داد تا مردی را که در نخستین روزهای دعوت پیامبر در مکه به خاطر بلند کردن فریاد لا اله الا الله در زیر رگبار شلاقهای اشراف مکی قرار گرفته بود ، به دلیل وفاداری اش به لا اله الا الله ، بر شتری با جهازی بی روپوش سوار کرده ، به مدینه فرستد .

ابوذر چون وارد مدینه شد ، جمعی از مردم شهر به دیدارش رفته ، از او پرسیدند که ای ابوذر ، سخنانت را درباره بنی امیه تکرار کن ، لب گشود که: هر گاه شماره بنی امیه به سی مرد رسد ، سرزمینهای خدا را چون ملک شخصی زیر فرمان ، و بندگان خدا را چاکران و دین خدا را دغل بازی گیرند

ابوذر در تمام دوره مبارزه با فساد سیاسی و مالی حکومت ، همواره این سخن را که از رسول خدا شنیده بود بر زبان می راند و امویان را ، که طلقای دیروز و سروران امروز بودند ، می آزد .

حضور ابوذر در مدینه مانع آسایش مروان و دیگر اشراف اموی و صحابی صاحب ثروت و مکنث بود. خلیفه به راهی گام نهاده بود که حاصل آن جز انتخاب طرید پیامبر به خزانه داری ، نشاندن کعب الاحبار و ابوهریره به مسند روایت حدیث و تبعید ابوذر به ربه نبود .

خلیفه از سخنان ابوذر درباره خود و خویشانش چنان خشمگین بود که فرمان داد تا احدی ابوذر را همراهی نکند. علی (ع) که دیگر طاقت این همه جفا در حق قدیم ترین نماز گزار ربه را نداشت ، فرمان را نادیده گرفت و تا خارج شهر ، یار صمیمی پیامبر را همراهی کرد (102) .

وقتی ابوذر در ربه خاموش شد ، آل سفیان و آل مروان جشن گرفتند؛ چرا که خود را از گزند سخنان مردی آسوده دیدند که پیامبر خدا درباره اش گفته بود؛ ((آسمان سایه نیفکنده و زمین بر نداشته است مردی راستگوتر از ابوذر را (103) .

با خاموش شدن ابوذر در ربه ، سیاست بخشش قطائع - زمینهای کشاورزی دولتی که نمی توانست با مالکیت شخصی در آید - تشدید شد. بدیهی است دریافت کنندگان این قطائع ، محرومان امت اسلامی نبودند ، بلکه این زمینها را باز هم عناصری چون مغیره ، عمرو بن عاص و طلحه و زبیر و نظایر ایشان دریافت می کردند؛ عناصری که گرچه چنان که گفتیم ، به خاطر مهیا بودن شرایط بلعیدن و چپاول بیت المال ، حکومت را درود می گفتند ، اما در همان حال ، در آشکار و نهان نیز ، چه با زبان و چه با عمل ، خلیفه را به سوی قتلگاه می کشاندند .



گفته شد که به گواهی تاریخ ، طبقات ثروتمند ، همگام با افزایش توانمندی مالی خویش ، سیاست تلاش برای مشارکت در قدرت ، یا ایجاد حکومت کاملاً مطلوب و حافظ منافع خود را در پیش می گیرند. عثمان از نظر اشراف و طبقه جدید اگر چه در جهت امیال و راستای منابع ایشان قدم بر می داشت ، اما فقط با آنان و مصالحشان همگام بود؛ نه ساخته دست ایشان و نه کاملاً و در همه احوال ، در کنترل و قبضه مطلق آنان .

بنابراین دشوار نیست اگر در نظر آوریم که چه اشرافیت اموی و چه طبقه جدید و اشراف القبایل عصر عثمان ، هر کدام ضمن تلاش وسیع برای افزایش ثروت و قدرت خویش ، گام به گام بر آن بودند تا با حذف خلیفه ، تمام قدرت سیاسی را به شکلی یکپارچه در کنترل خویش در آورده و بقایای عناصر وفادار به عدالت نبوی را حذف کنند .

درست در شرایطی که اشرافیت جدید ، اشراف القبایل بدوی و در راس آنان اشرافیت اموی ، خیزهای بلندتری برای رسیدن به آمال خویش برمی داشتند ، و عثمان بیش از اندازه تحمل مردم ، بذر شورش علیه خویش را در عراق و مصر و مدینه افشانده بود ، علی (ع) و یاران قلیل او بر آن بودند تا هم عثمان را به تجدید نظر در سیاستهای خویش وادارند و هم مانع بروز شعله های شورش علیه خلیفه و مانع سعود سریع اشرافیت اموی بر اریکه قدرت شوند (104)

برای علی (ع) شرایط بسیار بخرنجی پیش آمده بود. او سیاستهای عثمان را محکوم می کرد ، اما قتل خلیفه را نیز بدعتی شوم می شمرد. از سویی دیگر در میان شورشیان علیه عثمان ، شمار قابل توجهی از مسلمانان صدیق قرار داشتند که عزل خلیفه را نه برای تحکیم بیشتر بنیادهای مکتب و ثروت خویش و نه و به قصد قبضه کامل قدرت ، جهت حفظ ثروت ، بلکه برای تجدید سنتهای نبوی می خواستند .

اگر امام با این عناصر صادق و مخالف عثمان همراهی می کرد ، قطعاً متهم به قتل خلیفه می شد ، قتلی که نه معقول بود و نه بر پایه های عدالت استوار ؛ اگر هم کاملاً سکوت می کرد ، هم چهره خود را در تاریخ اسلام خدشه دار می ساخت ، و هم موید فساد و تباهی می گردید و شریک جرم محسوب می شد. این بود که چنان که در نامه ای به معاویه متذکر شده است (105) ، به ناچار درست ترین سیاست و منطقی ترین راه را برگزید و کوشید تا قدرت عالیه را با ارائه مشورتهای دلسوزانه و رهنمودهای خیر خواهانه بر صراط حق و راه عدالت و سیره نبوت سوق دهد. تحلیل امام درباره قتل عثمان را از زبان خود امام بخوانیم:

اگر کشتن عثمان را فرمان داده بودم ، قاتل می بودم ، و اگر - مردمان را - از قتل وی باز داشته بودم ، یاری او کرده بودم ؛ لیکن جز این نیست : آن که او را یاری کرد ، نتواند گفت من از آن که او را خوار گذارد بهترم ، و آن که او را خوار گذارد ، نتواند گفت آن که او را یاری کرد ، از من بهتر است. در کوتاه سخن راه و روش او را برای شما بگویم : بی مشورت دیگران به کار پرداخت و کارها را تباه ساخت ، شما با او به سر نبردید و کار را از اندازه به در بردید .خدا را حکمی است که دگرگونی نپذیرد و دامن خودخواه ناشکیبا را بگیرد (106) .

وقتی امام می دید که این همه دلسوزیها ، که حداقل نتیجه اش تامین منفعت شخص حاکم و خلیفه بود ، کمترین اثری در او ندارد ، و مروان همه رشته ها را با افسون اشرافی خود پنبه می کند ، تنها و غمگانه و در دل شبهای تاریک مدینه غم دل را با اشک چشم تسلی می داد و آرام و خاموش از تحول شگفت اصحاب رسول خدا و روی آوردن ایشان به زخارف دنیوی سخن می گفت. نخلستاهای مدینه همواره ناله های علی (ع) را می شنیدند ناله هایی که در سال ۶۰ هجری فرصت فریاد شدن یافت و از گلوی امام حسین (ع) بر سر اشرافیت

فرود آمد و آنان را در تاریخ اسلام ، افشا کرد. قصه دردهای علی (ع) و انفجار خشم او را در کربلا فعلا وانهیم و باز سراغ حوادث تاریخ اسلام در فاصله سالهای ۲۳ تا ۳۵ هجری برویم .

وقتی به مرور ایام و در سال ۳۴ هجری فساد ملی و سیاسی به نقطه اوج خود رسید ، و همه خیر اندیشیهای عناصر صمیمی اثری نکرد و پیاپی با ترفندهای مشاور عالی قدرت ، یعنی مروان بن حکم خنثی گردید ، به تدریج گروههای گوناگون مخالف ، اعم از حق طلب و فرصت طلب ، بر آن شدند تا در قالب دسته های متعدد روانه مدینه شوند و دردها و اعترافها و نیز مطامع خود را از نزدیک مطرح نمایند .

با اجتماع معترضان و شورشیان شهرهای عراق و مصر در مدینه در حالی که علی (ع) و حسنین حائل جان خلیفه می شدند ، پسر ابوسفیان انتظار وقوع حادثه مطلوب خود را می کشید .

نوشته اند که چون خلیفه در مدینه به شدت احساس خطر کرد ، برای پسر عموی خویش در دمشق پیام فرستاد که او را دریابد و سپاهی برای حمایت وی روانه مرکز خلافت کند. معاویه نیز سپاهی به سوی مدینه فرستاد ، اما به فرمانده آن سپاه دستور داد تا در نزدیک های مدینه مستقر گشته ، عملا در مسائل مدینه دخالت نکند<sup>(107)</sup>. این در حالی بود که فشار مخالفان هر روز

بیشتر می شد و جان خلیفه در معرض خطر قرار می گرفت .

معاویه ، که گفتیم از هوشمندان عرب بود ، خوب می توانست پیش بینی کند که شعله های سرکش خشم چه سرانجامی به دنبال خواهد داشت. او دقیقا می دانست که به رهانیدن جان عثمان نیازی ندارد ، بلکه محتاج پیراهن خونین خلیفه است تا آن را پرچم عصیان خود کند و در فردای قتل خلیفه با متهم ساختن علی (ع) ، یعنی مردی که تا لحظه آخر برای نجات جان عثمان کوشید ، ولی ، مروان و معاویه و عناصری نظیر او خلیفه را به مسلخ کشاندند<sup>(108)</sup> ، زمینه تشکیل

سلطنت اموی را فراهم نماید .

درست در کنار همین آمال معاویه ، تعدادی از اشراف شهری ، چون طلحه و زبیر: نیز خواب خلافت را می دیدند و از قتل خلیفه حمایت می کردند ، خواهیم دید که رویای اینان به سود خودشان تعبیر نشد و در بستری که ایشان مهیا کردند ، باز هم نهال اشرافیت اموی روید و آبیاری گردید.

پس از قتل خلیفه سوم ، مجموعه افرادی که به شدت درگیر احساسات و هیجانهای زودگذر و کم دوام شده بودند ، در کنار شیعیان خالص امام ، در اطراف خانه آن حضرت اجتماع کردند و علی (ع) را به قبول خلافت و تصدی حکومت بر خویش فرا خواندند. امام باید بلافاصله آغوش خود را بر روی این مردم می گشود و دستان ایشان را برای بیعت می فشرد ، اما ، امام که به صداقت و خاصه پایداری و ادامه بسیاری از این حمایتها باور نداشت ، در مقابل دیدگان بهت زده مردم ، ایشان را مخاطب ساخت که:

ای مردم ، بهتر است تا خلیفه دیگری برگزینید و به من اجازه دهید تا مشاور و وزیر خلیفه شما باشم (109)!

مردم وقتی این پاسخ را از امام شنیدند ، در حالی که همه و اصرار خویش را بیشتر می کردند و به جانب امام علی (ع) هجوم می بردند ، با فریادهای مکرر و با اصرار و الحاح امام را به قبول بیعت و پذیرش خلافت دعوت کردند؛ اما ، امام باز هم همان سخن را تکرار کرد .

خود امام در گوشه ای از تحلیل وقایع آن روز ، هجوم مردم را برای بیعت و اصرار ایشان را برای تحمیل خلافت به وی چنین توصیف می کنند:

مردم از هر سوی روی به من نهادند و چون یال کفتار پس و پشت هم ایستادند ، چندان که حسنان فشرده گشت و دو پهلویم آزرده. به گرد من فراهم و چون گله گوسفند سرنهاده به هم. چون به کار برخاستم گروهی پیمان بسته شکستند و گروهی از جمع دینداران بیرون جستند و گروهی دیگر با ستمکاری دلم خستند

امام در ادامه همان سخنان بالا ، علت تسلیم نهایی در برابر خواسته مردم را چنین بیان می کند:

به خدایی که دانه را کفید و جان را آفرید ، اگر این بیعت کنندگان نبودند و یاران حجت بر من تمام نمی نمودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را برنتابند و به یاری گرسنگان ستمدیده بشتابند ، رشته این کار را از دست می گذاشتم و می دیدید که دنیای شما را به چیزی نمی شمارم و حکومت را پیشیزی ارزش نمی گذارم (111) .

امام به روشنی و وضوح می دیدند که این مردم ، کوتاه زمانی پس از بیعت ، و در شرایطی که استواری در آن بیعت و دوام حکومت امام و تحقق عدالت نیازمند فداکاری و جنگ و جهاد است ، امام را تنها خواهند گذاشت و هر کدام به بهانه ای واهی ننگ قاعدگری را بر مجاهده در راه خدا ترجیح خواهند داد . اگر چه حضور حاضران و میثاق الهی ، امام را ناگزیر ساخت تا امتناع اولیه را به تسلیم ثانویه تبدیل کرده ، دستان خویش را برای بیعت با مردم بگشاید ، اما به فرض ، اگر میسر نبود تا امام به اتکای علم امامت ، بر همان بنیاد شناخت عادی و طبیعی از احوال مردمی که بیش از نیم قرن با آنها زندگی کرده و ایشان را آزموده بود ، هم ، می دانست که جز قلبی از ایشان ، بقیه آنان ، به زودی یا عقل خویش را به افسار شتر عایشه ، یا به زهد فروشی طلحه و زبیر ، یا با بدره های زر معاویه و یا با بلاهت اصحاب نهروان ، پیوند خواهند زد .

علاوه بر ملاحظه و معاینه همین حقایق تلخ در چهره اصرار کنندگان به بیعت ، امام می دانست که طی گذشته افعیهای گزنده ای در سراسر دارالاسلام در انتظار فرصت نشسته اند تا هر کدام به بهانه ای بر حکومت عدل یورش برند و آن را از پای در آورند. این مارها هر کدام گنجی در درون لانه های خویش

داشتند و نیشهای خویش را مهبای روزهای تهدید گنج های خود کرده بودند .

علی (ع) می دانست که طلحه و زبیر پیمان خواهند شکست. علی (ع) می دانست که ام المومنین بازیچه کسانی قرار خواهد گرفت که حتی همسر پیامبر خدا را نیز بازیچه مطامع اشرافیت جدید خواهند کرد و او را برای وصول به مقاصد پلید خویش به سوی عراق خواهند کشید . امام می دانست نصایح مشفقانه ام سلمه همسر دیگر پیامبر نیز در گوش عایشه تاءثیر نخواهد داشت (112) .

علی (ع) می دانست که عمرو بن عاص پس از مشارکت فعال برای تحرك مردم جهت قتل عثمان اکنون در کمین حکومت مصر نشسته و ایمان خویش ، و چه می گویم ، تتمه ایمان خویش را بر کرسی و تخت معاویه هدیه خواهد داد تا پسر ابوسفیان از آن تخت ، صالحان امت را به دیار نیستی و به زیر شکنجه های سبعانه بکشد و آنگاه پسرش یزید را بر گرده امت رسول خدا حاکم نماید .

علی (ع) می دانست که مروان بن حکم و ولید فاسق در کمین حکومت ، پیراهن خونی عثمان را برای ایجاد توطئه با خود از مدینه بیرون برده اند تا آن را گاه ، در عراق علم سپاه جمل و گاه در سفین پرچم سپاه شام قرار دهند . علی (ع) از همه حقایقی که اتفاق می افتاد و مانع از تحقق حکومت و خاصه برنامه حکومت او بود ، آگاهی داشت. درست به همین دلیل بود که در مقابل اصرار و الحاح مردم مقاومت می کرد و از قبول بیعت روی بر می تافت. برای علی (ع) آن چه روی داد از قبل معلوم بود ، اما او چگونه می توانست بر آنچه واقع نشده است تکیه کند و حجت حاضر در پیش روی خویش را نادیده انگارد. علم و آگاهی امام خاص او بود ، او به خوبی می دانست که در عرصه عمل و واقعیت آنچه پیش روی او قرار دارد الحاح و اصرار مردم است و آنچه در تاریخ نیز می ماند ، همین پافشاری هاست. بنیاد بی دوام و سستی ارکان این درخواستهای شبه عاشقانه تنها در فردای بیعت عیان می گشت. پس امام علم باطن را وانهاد و به مردم به علم ظاهر عمل کرد .

امام در جایی از نهج البلاغه برای آگاهیهای خویش تاکید کرده ، می فرماید: گر باد گوشی که بانگ بلند را نشنود! و آن که بانگ بلند او را کر کند ، آوای نرم در او چگونه اثر کند؟ دلی که از ترس خدا لرزان است ، پایدار و با اطمینان است. پیوسته پیمان شکنی شما را می پاییدم و نشان فریفتگی را در چهره تان می دیدم. راه دینداران را می پیمودید و آن نبودید که می نمودید. به صفای باطن درون شما را می خواندم و بر شما حکم ظاهر می راندم. و بر راه حق ایستادم و آنرا از راههای گمراهی جدا کردم و به شما نشان دادم. حالی که می پوییدید و راهنمایی نمی دیدید ، چاه می کنید و به آبی نمی رسیدید و این اشارت است که گویاتر از صد مقالت است. روی رستگاری نبیند آن که خلاف من گزیند ، چه از آنروز که حق را دیدم در آن دو دل نگریدم. بیم موسی نه بر جان بود که بر مردم نادان بود. مبادا گمراهان به حلیت چیره شوند و بر آنان امیر. امروز حق و باطل آشکار است و راه عذر بر شما بسته و آن که بر لب جوی نشسته است ، از بیم تشنگی رسته (113) .

اگر به راستی امام ، علی رغم حضور حاضران که امری مشهود و ملموس بود و علی رغم تمام شدن حجت که در اندیشه جامعه و ذهن و حافظه تاریخ ثبت می شد ، باز هم بر همان ادامه سیاست ادبار نسبت به مردم اصرار می ورزید و در نتیجه کسانی چون طلحه ، زبیر ، معاویه و دیگرانی نظیر ایشان قدرت را در دست می گرفتند ، آیا مسلمین آن زمان و آیندگان ، علی (ع) را به دلیل شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت محکوم نمی کردند؟ آیا تاریخ و آیندگان بدون وقوع آنچه علی (ع) پیش بینی می کرد ، می توانستند حجت ادعای امام را بپذیرند؟ آیا همه آیندگان ، شیعیان امام بودند که هر آنچه را امام ادعا می کرد به دیده باور و یقین بنگرند؟ به راستی امام با دو راهی رنج آوری رو به رو شده بود .

خواهیم گفت که پس از رسیدن نامه های کوفیان ، کوفیانی که امام حسین (ع)

بر پیمان شکنی ایشان علم و اطلاع کامل داشت ، آن امام نیز در سر همین دو راهی قرار گرفت و چون با دعوت کوفیان حجت را بر خود تمام شده یافت ، از سویی شهادت خویش را در آن شرایط عسرت نجات اسلام و امت اسلامی می دید ، بی درنگ به سوی کوفه رهسپار شد .

از همان روزهای نخستین آغاز حکومت علی (علیه السلام) در مدینه ، به تدریج احساسات غلیان یافته فروکش کرد. امام در نخستین خطابه های خود ، که در واقع اصول و پایه های آنرا شالوده های حکومت امام و برنامه های خلافت تشکیل می داد ، تاکید کرد که بر آن است تا راه و رسم نبوی را در قالب حکومت خویش احیا کند .

مراد اصلی از این راه و رسم ، تجدید اجرای احکام عملی ، مانند نماز و روزه و حج و غیره ، نبود؛ چرا که اینها اساسا دگرگون نشده و همچنان بر اساس همان سنت نبوی اقامه و اجرا ، می شدند؛ بنابراین ، می توان گفت که مراد امام از تجدید و احیای سیره نبوی سنتهای اجتماعی ، خاصه سنت عدالت نبوی بود .

به واقع ، آنچه نیز باعث شده بود که امام مدعی شوند که جاهلیت با همان شکل و شمایل قبلی بازگشته ، انحرافات در زمینه های سیاسی و اقتصادی بود ، نه در احکام عملی و فرایضی شخصی .

متن سخنان امام چنین بود:

آنچه می گویم ، در عهده خویش می دانم و خود آن را پایندانم. آن که عبرتهای روزگار او را آشکار شود و از آن پند پذیرد ، و از کیفرها که پیش چشم اوست ، عبرت گیرد ، تقوی او را نگه دارد و به سرنگون شدنش در شبهه ها نگذارد. بدانید که روزگار دگرباره شما را در بوته آزمایش ریخت ، مانند روزی که خدا پیامبر شما را برانگیخت ، به خدایی که او را به راستی مبعوث فرمود ، به هم خواهید آمیخت و چون دانه که به در غربال ریزند یا دیگ افزار که در دیگ



ریزند ، روی هم خواهید ریخت ، تا آن که در زیر است ، بر زبر شود و آن که بر زبر است به زیر در شود و آنان که واپس مانده اند پیش برانند و آنان که پیش افتاده اند ، واپس مانند. به خدا سوگند کلمه ای از حق را نپوشاندم و دروغی بر زبان نراندم که از چنین حال و چنین روز آگام کرده اند (114) .

به همین دلیل نیز امام در اولین سخنان خود با مردم مدینه ، به بیان اصول سیاست زمامداری خویش پرداخت و با انگشت گذاشتن بر نابرابریهای مالی و طبقاتی و ضرورت فرو افکندن کسانی که به ناروا به اریکه قدرت سیاسی و اقتصادی صعود کرده اند و برکشیدن آنانی که به حضيض افتاده اند ، تاکید کرد که بر آن است تا به غربال دانه درشتهها پرداخته و آنان را از تسلط به برنامه های حکومت خویش خذف کند .

پر واضح است که این اصول گرایی خدشه ناپذیر امام ، اولین مقاومتها و واکنشهای سریع را علیه حکومت امام به دنبال می آورد. شاید بر بنیاد مصلحت اندیشی شیفتگان قدرت ، صواب آن بود که امام پس از محکم کردن پایه های حکومت ، آنچه حاصل می شد ادامه فرمانروایی علی بن ابیطالب بود ، نه شخصیت پاک علی (ع) ؛ در آن صورت ، امام تبدیل به سیاستمداری قدرت مدار می گشت ، نه اسلام مدار و اسلام خواه و حقیقت جو .

امام چگونه می توانست به خاطر فضیلتهایی که حکومت ابزار وصول کامل به آنهاست ، در نخستین قدم بر جنازه آن فضیلتها گام گذارد و در همان حال ، مدعی سعود به قله فضیلت و عدالت نیز باشد؟

وقتی خبر سخنان صریح امام و تاکیدات آن حضرت به اینکه به خدا سوگند ، قطائع عثمان را به بیت المال باز خواهم گرداند ، اگر چه در کابین زنان قرار گرفته باشد ، به اطراف و اکناف سرزمینهای اسلامی رسید ، آنان که غارتگران قطائع و ثروتها بودند ، آنان که از چپاول اموال مردم خزانه های ثروت اندوخته بودند و حتی آنانی که کیسه ها و انبانهای بزرگتری برای چپاولهای بعدی فراهم

کرده بودند ، در بهت و حیرت شدیدی فرو رفتند .  
برای درك شرایط اشراف و طبقه جدید که چون مارگزیده به زمین و آسمان می  
پریدند ، کافی است تا گزارشی را که ابن ابی الحدید درباره يك تن از اینان  
آورده است بخوانیم و مشتمت را نمونه خروار بدانیم .  
ابن ابی الحدید می نویسد: وقتی خبر خطابه امام در ایله شام ، به عمرو بن  
عاص رسید ، او فوراً به معاویه نوشت که:

آنچه در قدرت داری به اندیشه کار خود باش . اگر پسر ابوطالب بر تو دست  
یابد ، تو را از اموال برهنه کند ، چنان که شاخه تر را از پوست برهنه کنند  
(115)

این سخن گواهی است بر این که واقعیت که معاویه و عربین عاص قبل از  
حکومت علی (ع) با هم روابط محکمی داشته اند و در شرایط حساس ، اخبار  
سرنوشت ساز برای منافع خویش را به یکدیگر گزارش می کردند .

در سال 36 هجری و با احساس وحشت از تثبیت حکومت امام ، ناکثین با  
شکستن پیمان به سوی مکه حرکت کردند تا پس از همراه کردن ام المومنین با  
خویش ، روانه عراق گردند. این حرکت ، بهترین فرصت را برای معاویه  
فراهم کرد تا خود را برای مقابله با امام آماده کند . معاویه برای اینکه طلحه و  
زبیر را در زمینه سازی برای حکومت خود آماده تر کند ، حلیه گرانه نامه ای  
برای زبیر نوشت و به او اعلام کرد که او را امیر المومنین شناخته و بعد از او  
طلحه را به این مقام می شناسد. او در نامه خود افزوده بود که از مردم شام نیز  
برای ایشان بیعت ستانده است (116) .

سران ناکثین به این امید که قدرت را قریباً فرا چنگ خویش خواهند آورد ،  
توطئه جمل را سازمان دادند (117) و بستر جامعه آن روز را برای سرعت  
گرفتن قدرت اموی همواره کردند و به گواهی اخبار متواتر ، امام در این زمان  
سعی زیادی کرد تا با جلوگیری از وقوع جنگ در آوردگاه جمل ، مانع از

هموار شدن راه برای معاویه گردد .

منابع تاریخی گزارش کرده اند که سخنان مستقیم امام با زیبر و طلحه سرانجام نتیجه مثبت داشت و زیبر میدان جنگ را و انهاد تا به سوی حجاز بازگردد (118) بر اساس نوشته مورخان ، درست در شرایطی که طلحه نیز قصد کناره گیری از میدان جنگ را داشت ، نیز مردان بن حکم (119) ، که در واقع تیری بود که از کمان بنی امیه و اشرافیت اموی رها می شد ، باعث شروع جنگ جمل گردید. جنگی که گرچه برای امام کاملاً نامطلوب و ناخواسته بود اما از آن گریزی نبود؛ چرا که جنگ شروع شده بود و پیروزی اصحاب جمل ، پایان فرصتی مهیا شده بود برای تجدید سنتهای رسول خدا و از میان برداشتن اصول جاهلیت تجدید شده ، در جمل اشرافیت با بهره برداری از کینه ریشه دار ام المومنین با علی بن ابیطالب ، حرم پیامبر را سنگر محافظت از خویش و ابزار فریب عوام الناس کرده بود. ستیز با مردمی که شتر عایشه را در میان گرفته و بی محابا به مراقبت از آن پرداخته بودند ، کاری صعب بود ، اما علی که برای پایان دادن به دسیسه کسانی که جهت بازماندن سطوت سیاسی و مالی خود ، پیراهن عثمان را علم کرده و همسر پیامبر را وسیله قرار داده بودند ، تردیدی نداشت ، کوشید تا با صدور فرمان پی کردن شتر عایشه ، نبرد را سریع تر و با خونریزی کمتر پایان برد. شیطان در آوردگاه جمل حضور یافته بود تا این بار با نام خونخواهی عثمان بر آخرین روزنه های ایمان نفوذ یافته و باطل را پایدار کند. وصف امام از تلاش اشرافیت حاضر در جمل و ماهیت مقاومت ایشان در برابر حکومت خویش ، مستندترین گزارش تاریخی است:

همانا شیطان یارانش را برانگیزانده و لشکر خویش را از هر سو فرا خوانده ؛ خواهد که ستم به جای خود بر قرار باشد و باطل پایدار. به خدا که دامن مرا به گناه آلودن نتوانستند ، و میان من و خود انصاف را کار نبستند. آنان حقی را می خواهند که واگذارند - و گریختند - و خونی را می جویند که خویشتن

ریختند. اگر در این کار با ایشان انباز بوده ام آنان نیز گناهکارند و اگر تنها کرده اند و بر من می خروشدند و از مادر پستان خوشیده شیر می دوشند و برای زنده کردن بدعتی که مرده است ، می کوشند. وه !که چه بانگ ناهنجاری .وه !چه دعوت کننده زیانکاری. و مرا چه که پاسخ دهم باری ! خشنودم که داور خداست و علم او کارگشاست و اگر سر باز زنند ، تیغ تیز در کار است. که درمان نابکار است و حق را یار است ... (120)

امام پس از پیروزی در نبرد جمل و با تاکید به اینکه فراریان و اسرا را نکشند و با دلجویی از بازماندگان کشتگان ، آثار منفی نبرد جمل را به حداقل کاهش داد و بی درنگ مهیای نبرد با شامیان طرفدار معاویه ، یعنی اصلی ترین دشمنان اسلام و عدالت و حکومت گردید. تاریخ اسلام گواه است که علی رغم قلت سپاهیان علی (ع) ، علی رغم قاعدی گری و اعتزال برخی از مسلمانان ، علی رغم بهانه تراشیهای فراوان برخی از سست ایمانها و بالاخره علی رغم تذبذب خطر ساز اشرافیت شهری عراق و اشراف القبایل بدوی این منطقه ، همه چیز حکایت از پیروزی قطعی امام داشت. امام توانست به نیروی فرماندهی عالی سخت ترین نبردها را در ليله الهریر پشت سرگذارد و با فرسوده کردن سپاه خصم ، امکان وارد کردن آخرین ضربه را فراهم سازد. به یقین اگر این آخرین ضربه وارد شده بود ، نه تنها سرنوشت آن روز مسلمین ، که تاریخ اسلام و مسلمین به گونه ای خدا پسندانه ورق می خورد و خورشید عدالت برای همیشه می دمید؛ اما ، در شرایطی که محتمل بود پس از برچیده شدن قدرت نظامی اشرافیت حجاز و عراق در بصره ، ریشه اشرافیت اموی نیز برای همیشه قطع گردد ، مثنی از ساده لوحان با بازیچه قرار گرفتن در دست اشعث بن قیس کندی شجره خبیثه کنده و شیخ صاحب نفوذ عراق ، فریب برافراشته شدن قرآنهایی را خوردند که بر سر نیزه رفته بود تا اشرافیت اموی را نجات دهد .

جهل و خیانت ، همواره در نقطه های عطف تاریخ و در برهه های تهدید حیات قدرتهای ستمگر ، فریادرس آنان شده و استمرار و داوم حکومتهای خود را سبب ساز گشته است. در نبرد صفین نیز معاویه نبود که پیروز شد ، جهل و حيله اشرافیت عراق بود که پسر ابوسفیان را از يك قدمی سقوط نجات داد .

اگر چه فتنه جمل که توسط تاکنین طراحی شد ، ضربه ای بر علی (ع) و خدمتی برای معاویه بود ، اگر چه خیانت و تذبذب اشرافیت عراق مانع توفیق علی (علیه السلام) بر قاسطین و زخمی بزرگ بر پیکر حکومت علوی بود ، اما همه اینها قدرت و عزم امام از متزلزل نکرد؛ آنچه علی (علیه السلام) را شکست ، آنچه عدالت را برای قرنها به زندان ستمگری کشاند ، آنچه خورشید را در پس ابر سیاه ظلم فرو برد ، ضربه ناکنین نبود؛ ضربه مارقین بود ، ضربه جهالت. ضربه سفاهت پنهان شده در کسوت درد دین. با بررسی ضربه کاری و شکننده مارقین در جنگ صفین ، به درستی روشن می گردد که موثرترین و زمینه سازترین جریان در بر پایی سلطنت اموی ، مارقین بودند ، کسانی که علی (ع) ناگزیر بود آنان را بکشد و پس از آن ، دردمندانه و غمگانه بر جنازه هایشان بگرید؛ کسانی که علی (ع) آنان را حتی بر سپاه معاویه ترجیح می داد و به یارانش چنین توصیه می کرد:

پس از من خوارج را ، مکشید. چه آن که به طلب حق در آید و راه خطا پیماید ، همانند آن نیست که باطل را طلبد و بیابد - و بدان دست گشاید (121) .

تاریخ اخلاق و فضیلت بشری ، چنین سلامت نفس و واقع گرایی انسانی را سراغ ندارد. علی (ع) در بستر مرگ اندوه خوارج نادان را دارد و دغدغه ایضاح و تمییز گمراهی از باطل .

طبعاً وقتی مدعیان حفظ قرآن و ایمان از صف سپاه علی (ع) فاصله گرفتند و در نهروان فراهم شدند ، معاویه به وضوح دریافت که در پشت فریادهای ایمانی مارقین دست اشرافیت عراق نیز پنهان است و روند حوادث به سود او. پس او

نیز در همین زمان فرصت را برای گسترش ناامنی در عراق مغتتم شمرد و رخدادهای غارات را شکل بخشید (122).

### ماهیت و مبانی تذبذب عراقیان

به گواهی تاریخ، اشرافیت عراق، اگر چه علی (ع) را در مقابل معاویه و امی نهاد، اما معنای این سخن آن نیست که با استیلای دمشق بر عراق نیز همراه بود. واقعیت آن است که اشرافیت عراق در مقابل حکومت علی (ع) موضعی دوگانه داشت؛ موضع دوگانه ای که در کربلا نیز در مقابل امام حسین (ع) به اجرا در آمد. در عصر امام علی (ع) تذبذب حادثه تلخ تحمیل حکمیت را آفرید، و آنجا نقض بیعت و تبدیل کردن کوفیان به تماشاچی صحنه تلخ کربلا را باعث شد. اهمیت تذبذب عراق و دوگانگی شخصیت و رفتار عراقیان، در مقابل علی (ع) و امام حسین (ع)، ایجاب می کند تا قدری ماهیت و مبانی این تذبذب را بکاویم و ببینیم که چرا عراقیان، هم با امام همراه شده و در صحنه پیکار با شامیان، در شمار سپاه علی (ع) در می آمدند، و هم در لحظات مسلم شدن پیروزی امام، او را چنان تنها می گذاشتند که نتواند بر خصم غلبه یابد و در يك کلام، ببینیم که چگونه و چرا اشعث بن قیس کندی، و دیگر، ماجرای برافراشتن نیزه ها را طراحی کردند و با اسفاده از حماقت مارقین معاویه را از شکستی قطعی نجات دادند. آیا آنان عامل مستقیم معاویه بودند؟ آیا آنان پیش از نبرد صفین با معاویه پیمانی خلل ناپذیر علیه عراق و به سود سلطه شام بر کوفه و بصره بسته بودند؟ یا آنکه مبانی و ماهیت دشمنی اشراف عراق با علی (ع) و ستیز هم زمان، اما متزلزل و ناپایدار آنان در کنار امام با معاویه را باید در جایی دیگر جست.

تامل در تاریخ کشاکشها و رقابتهای ریشه دار عراق و شامات، نشان می دهد که قبایل عربی عراق و شام که به ترتیب به امپراتوری ساسانی و بیزانس وابسته بودند، قرن‌ها قبل از ظهور اسلام با یکدیگر دشمنی و رقابت داشتند. این

رقابت در دوره اسلام نیز همچنان باقی ماند و علی رغم حذف ریشه های پیشین خویش به حیات فعال خود ادامه داد. رقابت مذکور تنها به قلمرو سیاسی محدود نمی شد ، بلکه راه خود را در قالب رقابت اهل اخبار و حدیث و انساب و حتی نحله ها و گرایش های تاریخ نویسی ، و غیره نیز نشان می داد .

با استقرار امام در کوفه و تعیین آنجا به عنوان قرارگاه (123) و نیز آغاز سرکشی معاویه در دمشق ، رقابت دیرینه عراق و شام تجدید شد و این بار اشرافیت شهری و اشراف القبایل در هر دو منطقه به اندیشه دفاع از حاکمیت مستقر در عراق و شام افتادند . بدینسان می توان دریافت که يك ریشه علاقه مندی اشراف عراق به تداوم حکومت علی (ع) (در مقابل معاویه و سپاه شام ، تعارض آنان با شام و نگرانی از سلطه شامیان بر عراق بود. به همین دلیل هم ، عناصری چون اشعث بن قیس علی رغم نگرانی از علی (ع) به خاطر تهدید شدن جایگاه اشرافی خویش ، گاه در جهت حمایت امام قدم برمی داشتند و عناصر وابسته به قبیله خویش را به نفع علی (ع) وارد جنگ علیه شامیان می کردند .

دغدغه سلطه شام بر عراق و تحقق آمال ریشه دار غسانیان بر لخمیان ، تنها يك دغدغه اشرافیت عراق بود ، دغدغه دیگر آنان که تذبذب شخصیت ایشان را شکل می داد ، دغدغه تثبیت عدالت علوی و تهی شدن دستان ایشان از ثروت و نفوذ حاصل شده در سالهای فتوح بود .

قبلا گفتیم که پس از انتشار خبر سخنان حضرت که سنت پیامبر را احیاء خواهد کرد و قطائع را اگر چه به کابین زنان درآمده باشد ، به بیت المال باز خواهد گرداند ، چگونه عمرو بن عاص هر اسناک به معاویه نوشت که می دانم علی (ع) تو را از ثروت تهی خواهد کرد ، چنان که درخت را از پوست جدا می کنند!

اگر در صحت این معنا تردید نکنیم و با ملاحظه تذبذب رفتار سیاسی و نظامی

اشراف عراق ، دغدغه تقلیل آن را داشته باشیم ، چه بسا نتیجه بگیریم که اشرافیت عراق ، از يك سو به دلیل رقابت دیرینه با شام و اعراب شامی ، از تسری قدرت و حاکمیت شام بر عراق ناخشنود بود و علاقه داشت تا به هر ترتیبی مانع تسلط قدرت شام بر عراق شود و به همین دلیل نیز به حضور در نبرد صفین در کنار علی (ع) تن می داد و از سویی دیگر ، چون پیروزی علی (ع) را به معنای پایان حمایت اقتصادی خویش می دید ، به دلیل دغدغه برهنه شدن از سطوت و ثروت ، به کار شکنی نظامی و حتی همراهیهای پنهانی با معاویه می پرداخت و این رفتار ، جز تذبذب و سرگردانی در پایگاه واحد سیاسی ، اجتماعی و نظامی چه معنایی دارد؟

پیش از این به رفتار دوگانه اشعث بن قیس کندی ، از اشراف سرشناس عراق در نبرد صفین اشاره کردیم. حقیقت تذبذب اشعث را زمانی بهتر درك خواهیم کرد که بدانیم او پس از پایان جنگ صفین صف خود را از خوارج جدا کرد و در جمع ایشان قرار نگرفت. او در همین زمان ، از جمله مخالفین امام نیز بود ، امام به دورویی تمام مخالفت خویش را چنان به موضع گیری علنی تبدیل نکرد که از کوفه طرد گردد و در شمار محاربین با امام ، تلقی شود .

### گسترش دوگانگی رفتار در عراق

قطع نبرد صفین و توقف آن در آستانه پیروزی سپاه حضرت علی (ع) ، چیزی جز نجات قطعی اشرافیت اموی نبود. از این زمان به بعد و به دنبال بروز اختلاف نظر میان سپاهیان قدیم امام که اینکه برخی از ایشان در کسوت خوارج ، امام را کافر و واجب القتل تلقی می کردند ، مگر اینکه توبه کند طبعاً قدرت نظامی امام رو به ضعف گذاشت. در همین حال تبلیغات منفی خوارج و اشراف القبایل عراق ، برخی از مردم این منطقه را که خود به دنبال بهانه ای برای فرار از زیر بار مسئولیت جهاد می گشتند ، در اقبال به سوی جهاد با شامیان و نبرد در کنار حضرت علی (ع) سست کرد. خطبه زیر ، هم دردهای امام را



آشکار می سازد و هم دوگانگی شخصیت و تضاد رفتار و عمل کوفیان در این ایام را:

ای مردمی که تن فراهمید و در خواهشها مخالف همید ، سخنانتان نیز ، چنان که سنگ خاره را گدازد ، و کردارتان کند ، چنان که دشمن را درباره شما به طمع اندازد. در بزم ، جوینده مرد ستیزید و در رزم ، پوینده راه گریز. آن که از شما یاری خواهد خوار است ، و دل تیمار خوارتان از آسایش به کنار. بهانه های نابخردانه می آورید ، و چون و آمداری که پی در پی مهلت خواهد امروز و فردا می کنید. آن که تن به خواری داده ، دفع ستم را چگونه شاید؟ که حق جز با کوشش به دست نیاید - حال که خانه شما را گرفتند - برای کدام خانه پیکار می کنید؟ و پس از من در کنار کدام امام کارزار می کنید؟ به خدا سوگند ، فریفته ، کسی است که فریب شما را خورد ، و بی نصیب کسی است که انتظار پیروزی از شما برد. تیر بی پیکان را مانید ، که آسیبی به دشمن نمی رساند ، به خدا سوگند ، نه گفته شما را باور و نه سودای یاریتان را در سر ، و نه دشمن را از شما بر حذر می دارم. دردتان چیست ؟ و دارویتان کدام است ؟ و شما را چه عادت و مرام است ؟ آخر شامیان هم ، چون شمایند. این همه گفتار بی کردار؟ بی پروا و ناپرهیزگار و در غیر حق طمعکار؟ (124)

بدیهی است هم زمان با این افول روحیه مجاهدت در میان مرد عراق ، معاویه درب کیسه های زرین و سیمین بیت المال را به یاران خود گشوده و سپاه شام را آماده تر و مهیای کارزاری دیگر کرد. آخرین عبارتهای خطبه مذکور ، افزایش عزم شامیان را در برابر عراقیان نشان می دهد .

امام ثبات عزم سپاه معاویه را به راه باطل خویش ، و میزان کاهلی سپاه خویش و مردم عراق را به مجاهده در راه حق ، در خطبه جهاد توصیف و تحلیل می کند و با این توصیف به مورخان امکان بیشتری می دهد برای وصول به ریشه های موفقیت معاویه .گفتنی است که این خطبه در شرایطی ایراد شد که خبر

هجوم یکی از فرماندهان معاویه به شهر انبار رسید. هجومی که قوای شامی حتی از غارت خلخال زنی نمی نیز صرف نظر نکردند .

...من شبان و روزان ، آشکارا و نهان ، شما را به رزم این مردم تیره روان خواندم و گفتم : با آنان بستیزید ، پیش از آنکه بر شما حمله برند و بگریزید. به خدا سوگند با مردمی در آستانه خانه شان نکوشیدند ، جز که جامه خواری بر آنان پوشیدند؛ اما هیچ يك از شما خود را برای جهاد آماده نساخت و از خوارمایی ، هر کس کار را به گردن دیگری انداخت ؛ تا آنکه از هر سو بر شما تاخت آورند و شهرها را یکی پس از دیگری از دستتان برون کردند. اکنون سربازان این مرد غامدی به انبار در آمده و حسان بن حسان بگری را کشته و مرزبانان را از جایگاه خویش رانده اند. شنیده ام مهاجم به خانه های مسلمانان و کسانی که در پناه اسلامند در آمده ، گردنبنند و دستبند و گوشواره و خلخال از گردن و دست و پای زنان به در می کرده است ؛ حالی که آن ستمدیدگان برابر آن متجاوزان ، جز زاری و رحمت خواستن سلاحی نداشته اند. سپس غارتگران پشتواره ها از مال مسلمانان بسته ؛ نه کشته ای بر جای نهاده و نه خسته ، به شهر خود بازگشته اند. اگر از این پس مرد مسلمانی از غم چنین حادثه بمیرد ، چه جای ملامت است ، که در دیده من شایسته چنین کرامت است .

شگفتا! به خدا که هماهنگی این مردم در باطل خویش و پراکندگی شما در حق خود دل را می میراند و اندوه را تازه می گرداند. زشت باشید و از اندوه بیرون نیایید که آماج تیر بلایید ، بر شما غارت می برند و ننگی ندارید. با شما پیکار می کنند و به جنگی دست نمی گشایید. خدا را نافرمانی می کنند و خشنودی می نمایند و اگر در تابستان شما را بخوانم ، گوئید هوا سخت گرم است ، مهلتی ده تا گرما کمتر شود. اگر در زمستان فرمان دهم ، گوئید سخت سرد است. فرصتی ده تا سرما از بلاد ما به در شود. شما که از گرما و سرما چنین می گریزید ، با شمشیر آخته کجا می ستیزید؟

ای نه مردان به صورت مرد ، ای کم خردان ناز پرورد! کاش شما را ندیده بودم و نمی شناختم که به خدا ، پایان این آشنایی ندامت بود و دستاورد آن اندوه و حسرت. خدایتان بمیراناد! که دلم از دست شما پر خون است و سینه ام مالا مال خشم شما مردم دون که پیایی جرعه اندوه به کامم می ریزید و با نافرمانی و فروگذاری جانم ، کار را به هم در می آمیزید ... (125) .

اگر چه با تامل در لابلای خطبه های متعدد امام درباره مردم عراق ، طبعا شخصیت و منش این مردم آشکارتر و دوگانگی و تذبذب آن عیان تر می گردد ، اما با فرض محدود بودن توصیفهای امام از آن مردم به همین دو خطبه ای که بیان شد ، به سهولت می توان دریافت که عراقیان و از جمله مردم کوفه در آخرین سال پایانی دهه سوم بعد از رحلت پیامبر تبدیل به چنان شخصیت‌های منفعلی شده بودند که حتی غیرت و حمیت دفاع از خانه و کاشانه خویش و عرض و ناموس خود را نداشتند ، تا چه رسد که بتوانند نقطه اتکای پیشوایی برای استقرار حق و ابطال باطل شوند. اگر چه دو دهه بعد ، یعنی در سال ۶۰ هجری ، شماری از این مردم در گور آرمیده بودند ، اما جوان ترهای آنان و دست پروردگان همین مردم در خانه های ذلت در برابر دشمن و تذبذب در برابر حق و باطل ، همچنان توصیف امام را از عراقیان پایدار می داشتند .

با اذغان به این امر ، در جای مناسب خود خواهیم گفت که امام حسین (ع) در سال ۶۰ هجری طبعا نمی توانست با چهره ها و شخصیت‌های متفاوت از عصر علی (ع) در عراق مواجه باشد. این مردم در عصر اما حسین (ع) نیز همان بودند که علی (ع) آنان را به دقت تمام توصیف کرده است. پس لاجرم ، باید برای مبانی اجابت امام حسین (ع) از دعوت کوفیان ، در سال 60 هجری ، دلایلی استوار جست. در اینجا به همین اشاره بسنده می کنیم و از آن در ادامه بحث گفتگو خواهیم کرد. فعلا می رویم به پیگیری بحث درباره بنیادهای شکل گیری نهضت کربلا و ریشه یابی زیر ساختهای تذبذب کوفیان و استمرار آن تا

عصر امام حسین) ع .

تجدید تبلور هیجان در شهادت امام علی (ع) و تجلی تذبذب در خیانت عراقیان

به امام حسن (ع)

گزارشهای متواتر تاریخی گواه است که پس از شهادت علی (ع) ، يك بار دیگر احساسات مردم تحريك شد ، مردمی که امام (ع) را در همه صحنه ها تنها گذاشته بودند ، اشك ریزان و علی (ع) گویان بر سر خود کوفتند و فریاد ندامت بلند کردند و برای بیعت به سوی امام حسن مجتبی (ع) اسوه مقاومت ، تلاش و در عین حال تنهایی و غربت ، روی آورند .

برای امام معلوم بود که کسانی که علی (ع) را با آن همه عهد و پیمانها تنها گذاشتند ، او را نیز تنها خواهند گذاشت. او عمیقا این توصیف علی (علیه السلام) را از مردم لمس می کرد ، علی (ع) پس از مشاهده آن همه سستی و کاهلی يك بار مردم عراق را این چنین مورد خطاب قرار داده و بر قطعیت غلبه شامیان بر عراقیان و خصایل ویژه کوفیان تاکید کرده بود:

...بدانید به خدایی که جانم در دست اوست این مردم بر شما پیروز خواهند شد ، نه از آن رو که از شما به حق سزاوارترند ، بلکه چون شتابان فرمان باطل حاکم خود را می برند و شما در رفتن حق من کند کارید - و هر يك کار را به دیگری وامی گذارید - امروز مردم از ستم حاکمان خود می ترسند و من از ستم رعیت خویش . خواستم تا برای جهاد بیرون شوید در خانه خزیدید ، سخن حق را به گوش شما خواندم ، نشنیدید . آشکارا و نهانتان خواندم ، پاسخ نگفتید . اندرزان دادم ، نپذیرفتید . آیا حاضرانی هستید دور؟ به گفتار چون اربابان ، به کردار چون مزدور؟ سخن حکمت بر شما می خوانم از آن می رمید چنانکه باید اندرزان می دهم می پراکنید ، به جهاد مردم ستمکارتان برمی انگیزانم ، سخن به پایان نرسیده چون مردم سبا این سو و آن سو می روید . به انجمن های خویش باز می گردید و خود را فریب خورده موعظت و ا می نمایید . بامدادان

شما را راست می کنم شامگاهان چون کمان خمیده پشت ، سویم باز می آید .  
شما را اندرز دادن سنگ خارا به ناخن سودن است و آهن موریانه خورده را با  
سیقل زدودن .

ای مردم که به تن حاضرند و به خرد ناپیدا! يك سر و گونه گونها سودا ،  
فرماندهان به آنان مبتلا. امام شما خدا را فرمان می برد و شما نافرمانی او می  
کنید ، حاکم شام خدا را معصیت می کند و شامیان فرمان او را می برند. به  
خدا دوست داشتیم معاویه شما را چون دینار و درهم با من سودا کند ، ده تن از  
شما بگیرد و يك تن از مردم خود به من دهد. مردم کوفه ، گرفتار شما شده ام  
که سه چیز دارید و دو چیز ندارید: کرانید با گوشهای شنوا ، گنگانید با زبانهای  
گویا ، کورانید با چشمهای بینا ، نه آزادگانید در روز جنگ و نه به هنگام بلا  
برادران یکرنگ. تهی دست مانید. ای همانند شتران بی ساربان که اگر از  
سوئی فراهمشان کنند ، از دیگر سوی بپراکنند ... (126) .

علی رغم آگاهی عمیق امام حسن (ع) از دروغ بودن و پوچ بودن شعارهای  
یاری و آمادگی در جنگ ، و به یاد داشتن سخنان پدر درباره عراقیان ، باید این  
ادعاهای دروغین ، در عمل تبلور یافته و آشکار می شد. چنین بود که امام  
حسن (ع) آهنگ جهاد با معاویه کرد و روانه اردوگاه جنگی سابط گردید (127) .  
سست رای ترین و مرعوب ترین آدمها ، حتی به اردوگاه نیز نیامدند؛ آنان هم  
که جمع شدند در دل آهنگ گریز یا خیانت داشتند ، این خیانتکاری تا جایی پیش  
رفت ، که قصد جان امام را کردند. از سوی دیگر خبر رسید که فرمانده سپاه  
اعزامی به اردوگاه مداین ، زبونانه خود را در مقابل کیسه های زر به معاویه  
فروخته و سپاه را بی سالار گذاشته و گریخته است (128) . عبید الله بن عباس  
نیز گویی رنگ و بوی مردمی را گرفته بود که در بصره و کوفه فراهم بودند  
(129) .

وقتی صاحبان خون ، وقتی پدر پسرانی که کشنده پسرانشان معاویه بود ، خود

را به کیسه های زر معاویه می فروختند ، دیگر چه امیدی به پیروزی امام در نبرد با شامیان وجود داشت .

قصد ما تبیین صلح امام حسن (ع) و نشان دادن ریشه های آن نیست که آن را باید در جایی دیگر کاوید ، بلکه هدف ما در اینجا نشان دادن اوج فرو ریختگی ارزشها ، منزلتها ، شرافتها ، مردانگیها و حتی عصبیتهای خانوادگی است. فرو ریختگیهایی که خیانت کوفیان را در کربلا تبیین می کند و ریشه عبودیت کوفیان را در برابر تخت امیر کوفه و نواده سمیه نشان می دهد!

هیچ حادثه ای نمی تواند به اندازه صلحی که بر امام حسن (ع) تحمیل شد ، اوج تاثیرات سوء حوادث سالهای گذشته را که به زودی درباره آن سخن خواهیم گفت ، تا این حد بر عقاید و باورها و منش و شخصیت مردم نشان دهد. تحمیل صلح بر امام حسن (ع) که امام آن را تنها راه و روش ممکن برای محافظت از میراثهای تشیع می دانست ، و هوشیاری امام که نشان دهنده واقع گرایی پیشوای شیعه در اوج غربت و درد بود ، از يك سو ، ناظر بر تنهایی امام در اوج بحرانهاست و از سویی دیگر ، نهایت افول اعتقادی مسلمین عراق را نشان می دهد ، افولی که در تحلیل تاریخ اسلام نباید از آن به سادگی گذشت و آن را سرفا بر بنیاد بی وفایی و کم ایمانی ، دنیا گرایی و زبونی کوفیان تبیین کرد . مورخ ژرف اندیش می باید که اعماق ، ریشه و بن حوادث را بکاود و همه جا علتها را پی جویی کند ، نه آنکه به توصیف معلول دل خوش دارد. بی شك توصیف مردم عراق ، با یاران سست عنصر امام و پیمان شکنان و دنیا طلبان و غیره ، وصف واقع و بیان نفس الامر است ، اما برای معرفت به شالوده ها ، باید که علل حدوث حادثه را یافت ، نه آنکه به توصیف حادثه بسنده کرد .

به راستی اگر از فردای رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله ) وصی او ، علی مرتضی (ع) بر مسند رهبری می نشست ، سرنوشت امت اسلامی همین می شد که شد؟ آیا اگر واقعه تلخ اتهام هذیان به پیامبر پیش نمی آمد و رسول خدا می

نوشت آن چه را که امت را از تفرقه نجات می داد ، مسلمانان به آن سرعت به لجه های گمراهی می افتادند؟ آیا با اغماضها ، اجتهادهای ناقص و ناقض سیره پیامبر ، اشرافیت عربی می توانست فرصت تجدید حیات پیدا کند؟ آیا امت اسلامی با مشاهده دنیاطلبی یاران قدیم پیامبر و کشاکشهای آنان ، تا این درجه به انفعال و عزلت گرایی می افتاد و تا این درجه مال اندیش و عافیت طلب می گردید؟

**عصر معاویه ، اوج گیری انفعال سیاسی ، جبرگرایی و رعب و خشونت**  
پژوهشگران تاریخ اسلام ، دوره خلفای اولیه (عصر راشدین ) را از منظر تحولات سیاسی ، تطور و ماهیت حاکمیت ، گسترش اسلام و دگرگونیهایی که در ساخت اجتماعی و طبقاتی جامعه عربی پدید آمد ، به دقت تحت بررسی قرار داده اند ، اما آنان عنایت کمتری به شالوده ها و علل و عوامل افول نشاط و شادابی مسلمانان در عصر نبوی و انفعال سیاسی مردم در دوره خلافت خلفای راشدین نشان داده اند؛ به عبارت دیگر: عمده بررسیهای موجود در آثار تحقیقی مربوط به آن دوران ، به تحولات قدرت و عناصر موثر در دگرگونیهای سیاسی و تبیین ساخت و مبانی حاکمیت معطوف شده اند ، بی آنکه عنایتی شایسته به علل دگرگونی اندیشه اعتقادی و اجتماعی و سیر آن از نشاط به خمود و از پویایی با انفعال و انزوا نشان دهند ، حال آنکه تبیین ماهیت و مبانی آن دگرگونی ، در قیاس با تبیین ساخت و چگونگی تطور و تحول قدرت ، از اهمیت افزون تری برخوردار است. افزونی اهمیت نیز نه از منظر ارزش نظری و تئوریک ، و یا از منظر سلیقه ها و پسندهای فردی و شخصی ، بلکه از منظر ارزش آنها در فهم تحولات بعدی و وصول به مبانی دگرگونیهای بعدی است. بنابراین اعتقاد به اهمیت موضوع ، اعتقادی است روش شناسانه و متدولوژیک در پژوهشهای تاریخی نه باوری از موضع نگرش محض تاریخی .  
مرجئه و اندیشه ارجاء ، بارزترین نمود خمود فکری و سیاسی و آشکارترین

علامت انفعال و انزوای مسلمانان در آستانه سلطنت اموی است. متکلمان و حتی مورخان در آثار و پژوهشهای خویش ، گرچه به گفتگو درباره اندیشه ارجاء و مرجئه پرداخته اند ، اما زوایای بررسی خود را کمتر به ریشه های تکوین و گسترش شگفت آور این اندیشه معطوف داشته و عمدتاً به توصیف ماهیت آن پرداخته اند .

اگر توجه کنیم که اندیشه ارجاء ، به موجب تصریح تمام مورخان ، از آغاز عصر اموی ، مبانی رفتار سیاسی و اجتماعی (( سواد اعظم )) (یا عامه مردم بود نه گروههای اجتماعی معدود و محدودی ، طبعاً جای این تامل و واریسی وجود دارد که چرا مجموعه مسلمانانی که در سالهای نسبتاً کوتاه فتوح ، در فروپاشی امپراتوری ساسانی و برانداختن سلطه بیزانس از شامات و گشودن مصر توفیق یافتند و بر این باور بودند که در پیش روی خویش رسالتی به نام مجاهدات در راه ایمان را دارند ، اندک زمانی بعد ، در تعریف ایمان مصداق مومن و کافر و فاسق چنان گرفتار شبهه و تردید گشتند که لاجرم به اندیشه ارجاء تمسک جستند و به زاویه انزوا خزیدند؛ آن هم تا به حدی که مدعی گشتند که حتی قدرت تشخیص خطا کار از مصیب و راه یافته از گمراه را ندارند و نمی توانند که آیا به راستی معاویه و یزید به راه هدایت بوده اند یا ضلالت.

فضل بن شاذان نیشابوری درباره عقاید مرجئه گزارش دقیقی آورده می نویسد:

اصلی که مرجئه بدان عقیده دارند این است که اگر یکی از آنان ، پدر ، یا مادر ، پسر یا دختر و خواهر و برادرش را ذبح کند ، ایشان را در آتش بسوزاند ، یا آنکه مرتکب زنا و سرقت و قتل نفسی شود که خداوند حرام کرده ، یا آنکه قبر آنها را بسوزاند ، یا کعبه را خراب کند ، یا نبش قبر نماید و یا مرتکب کبیره ای گردد که خداوند از آن نهی کرده است ، این اعمال ایمان وی را فاسد نمی کند و او را از ایمان خارج نمی گرداند. چنین فردی مادام که به زبان اقرار بر شهادتین دارد ، ایمانش مانند ایمان جبرئیل و میکائیل کامل است ، حتی



اگر آنچه می خواهد انجام دهد و مرتکب کارهایی گردد که خدا از آنان نهی کرده است (130)

اگر این باور صواب باشد که ریشه بخشی از گرایش وسیع اجتماعی به ارجاء با تمایلات عافیت طلبی و سلامت جویی و هراس از مجازات به دست اصحاب شقاوت پیوند داشته ، اما بی گمان باید بنیاد و بخش دیگری از این گرایش وسیع به انزوای طلبی سواد اعظم را در تاثیر رفتار و کنش سابقون صحابه و زائیده مواجه شدن مسلمان با افول ایمان و باور در میان نامورترین اصحاب و تابعین رسول خدا و تحول و تغییرهای شگفت انگیز در شخصیت و سلوک پیشین آنان جستجو کرد .

واقعیت این است که کوتاه زمانی پس از رحلت پیامبر خدا ، نزدیکترین صحابه آن حضرت که می باید الگوهای رفتار و اسوه های تابعین و تابعین تابعین می بودند ، آنان که به موجب روایات اهل سنت ، پیامبر ایشان را به عنوان صدرنشینان جنت جاوید توصیف کرده بود و در باور بسیاری از مسلمانان کنونی ، هنوز هم در اجتهادات خویش مصیب شمرده می شوند ، نه تنها برای کسب قدرت به جان هم افتادند؛ بلکه برای افزایش ثروت و مکنت و افزودن بر شمار خانه ها و قصرها و باغها و رمه های گوسفند و شتر و انباشتن انبانها از درهم و دینار و سکه های طلا و نقره ، به میداین رقابتهای شگفت آوری غلطیدند .

هنوز چیزی از رحلت پیامبر و پایان حیات خلافت ابوبکر و عمر نگذشته بود که سواد اعظم با شگفتی تمام ملاحظه کردند که کسانی که آیات انفاق و ایثار و نکوهش کنز و بلعیدن ماعون را تعلیم می دادند ، خود بر سر خوان گسترده بیت المال نشسته و برای توجیه غارت اموال مردم ، در پوشش دینداری و مراقبت و از شریعت نبوی ، علیه یکدیگر شمشیر کشیده و مخالفان را هادم اساس دین و خویشان را عصاره ایمان و حافظ ناموس الهی شمردند .

اگر در نخستین ایام دعوی ثروت و قدرت و ستیز با حق و حقیقت ، تحت عنوان رسالت در حفظ دین و شریعت ، سواد اعظم گرفتار تردید هایی می شدند و در شبهه می افتادند ، اما به مرور ایام به معاینه دریافتند که دلسوزی های بسیاری از صحابه کبار برای بدره های زر و مسندهای قدرت است ، نه حفظ میراث الهی پیامبر . به همین جهت هم ، بخشی از ایشان به وادی حیرت غلطیدند و بخشی دیگر که همچنان از آن همه دگرگونی و دوگانگی رفتار و گفتار ، مات و مبهوت شده بودند ، به راستی و بدون آنکه هراس از واکنش حاکمان و ترس از مجازات ایشان را مبنای انزوا و تمسک به ارجاء قرار دهند ، با ایمان و اعتقاد به اینکه توان قضاوت در باب چنین دگرگونیهای سریع صحابه کبار را ندارند ، در شمار مرجئه در آمدند و از سر اعتقاد عنوان کردند که ما توان و قدرت تشخیص حق و باطل را نداریم و داوری درباره این همه دگرگونی صحابه بزرگ رسول خدا را به روز داوری و قضاوت خداوندی می گذاریم (131) .

شاید برای مورخان و محققان ادوار بعدی دشوار نبود تا به تبیینی راهگشا از مبنای تغییر شخصیت عثمان ، طلحه و زبیر و حتی ام المومنین و دیگر نزدیکان رسول خدا نایل آیند ، اما بی گمان برای کثیری از نو مسلمانان شهرهای فتح شده در ایران و مصر و شامات بسیار دشوار بود که بتوانند دریابند که مردی که از سوی پیامبر اکرم ، ذوالنورین لقب یافته و افتخار همسری با دو دختر رسول خدا را یافته بود ، صرفاً از سر دغدغه های دنیوی بود که راستگوترین صحابه پیامبر یعنی ابوذر را به تعبید ربه فرستد و یا عبدالله بن مسعود را شکنجه کند (132) و با همان دغدغه های دنیا طلبانه معاویه را در حکومت شامات مبسوطالید سازد . همچنین لاقلاً برای بسیاری از مردمی که سالها نام مجاهدان بدر را به بزرگی و احترام تکرار می کردند و آنان را مظهر شجاعت و ایثار برای حفظ ایمان می شناختند ، بسی صعب بود که بتوانند به راحتی

تشخیص دهند که طلحه و زبیر خونخواهی عثمان را بهانه حفظ شاعن و شوکت و ثروت‌های انباشته شده خود قرار داده اند ، یا خونی را می جویند که خود ریخته اند (133) ؛ چنان که سهل و آسان نبود ادراک این معنا برای نو مسلمانان (و نه صحابه پیامبر) که همسر پیامبر از سر خصومت شخصی با علی (علیه السلام) ، از حجاز راه بصره را پیش گرفته و دغدغه ای جز خونخواهی عثمان را داشته باشد .

تا وقتی که پیامبر در میان مسلمانان حضور داشت و تا آن هنگام که فهم ابتر و نفس لوامه ، عرصه قواعد دینی را جولانگاه خود نساخته بود ، طبعاً مسلمانان اولیه ، لااقل در پهنه رهیافتهای اعتقادی با یکدیگر منازعه ای نداشتند و مبانی وحدت و به هم پیوستگی دینی آنان از این زاویه مخدوش نمی شد ، ولی چون دوره بازی با دین و استخدام آن در خدمت آمال و هواهای نفسانی (134) در دوره افزایش تعداد نو مسلمانان در رسید ، آنان از این زاویه نیز آسیب دیدند و هر چه بیشتر گرفتار حیرت و بی خبری و سرگردانی گشتند (135) . این نو مسلمانان نه نمادهای مجاهدان در بدر از چنان می یافتند که شنیده بودند و نه به وحدت اجتهادی در باب دین از سوی اهل فتوا مواجه بودند تا لااقل در پناه دسترس به شریعت و آیین آسمانی به تضاد شنیده ها با دیده ها ، با دیده اغماض بنگرند و خویشتن را آرامش بخشند و آنگاه به انتظار دیدن شنیده ها بنشینند . علاوه بر انفعال و سرخوردگی وسیع در میان نو مسلمانان ، در همین دوره مورد بحث ، دگرگونی تاریخ ساز دیگر و شاید مهمتر دیگری که در میان جامعه اسلامی چهره نمود ، قشری گرایی و فرصت طلبی اعتقادی بود. خوارج نماد قشریت و ساده لوحی مانده ناکثین و قاسطین را بر بلندی تخت معاویه در دمشق بنشانند و به نام دین عدالت را به سود سریر سلطنت قربانی کنند و فرصت طلبان و عاقبت جویان ، عمدتاً عراقیان ، خاصه کوفیانی بودند که ابتدا علی (ع) ، سپس امام حسن (ع) را تنها گذاردند و سپس قاتلان اصلی امام

حسین (ع) و شهدای نینوا شدند. اینان پس از واقعه کربلا نیز تا دیرگاهی از تاریخ اسلام، هم بازیچه بودند و هم بازیگر صحنه های دورنگی. فرصت طلبان و عافیت جویان، که خود پرورده رفتار و پرداخته کنش دوگانه همان صحابه کبار و مدعیان مجالست با پیامبر و میراث دار آن حضرت بودند، وقتی با ملاحظه صحابه ای که اخیراً تمام ایمان خود را به معرکه قدرت و ثروت برده و به ثمن بخش فروخته بودند، قلیل معرفت خود از دین و اندک پایبندی خویش به ایمان را به تاعسی از صحابه مذکور، وانهادند و طبعاً تبدیل به عناصر وانهاد و رها شده ای گشتند که فقط مردان فرصت بودند و بازیچه قدرت. اینان که نه عهدی می شناختند و نه پایبند به عهدی بودند، سریعاً آموختند که در شرایط مناسب هم باید عهد بست و هم به گاه اقتضای منفعت باید عهد شکست. توفیق معاویه در تحمیل صلح به امام حسن (ع) و موفقیت عبیدالله بن زیاد در کشاندن سپاه عظیمی از همین عناصر به کربلا را باید در بنیان شخصیت اینان جست و پیمان شکنی کوفیان را باید از این منظر تحلیل کرد. اینان رام شدنی نیز بودند، اما فقط با گناه. توصیف این خصلت آنان را از زبان کسی بشنویم که ایشان را از نزدیک دیده و سالهایی با آنان زیسته است:

تا چند با شما راه مدارا سپارم! انسان که با شتر بچه هایی مدارا کنند - که کوهانشان از دورن ریش است و از برون بی گزند می نماید، لاجرم سواری را نمی شاید - یا جامه فرسوده ای که چون شکاف آن را از سویی به هم آرند، از سویی دیگر گشاید. هر گاه دسته ای از سپاهیان شام گشاید و بر سرتان آید به خانه می روید و در به روی خود می بندید و چون سوسمار در سوراخ می خزید و یا چون کفتار در لانه می آرید! به خدا آن کس را که شما یاری دهید خوار است و آن را که شما بر او حمله آرید نشانه تیر شکسته سوفار. به خدا سوگند که در مجلس بزم بسیارید و فراهم و زیر پرچم رزم ناچیز و کم. من می دانم چگونه می توان شما را درست کرد و از کجی به راستی آورد، اما نه

به بهای ارتکاب گناه - که شما اصلاح شوید و من تباہ. خدایتان خوار گرداند! و بهره تان را اندک و بی مقدار. به شناختن باطل بیش از شناخت حق آگهی دارید و چنان که حق را پایمال می کنید گامی در راه نابودی باطل نمی گذارید. (136)

به همان اندازه که گسترش سرخوردگی و انفعال و حتی تردید در باورها و آمادگی برای ملعبه شدن در دست مدعیان قدرت و خلافت، ریشه درون اجتماعی داشت و محصول نظاره رفتار و آلوده شدن کبار صحابه پیامبر بود، تفسیر رخدادهای و سرنوشت با تقدیر و قضای الهی و در یک کلام بر بنیاد نظریه جبر و باورهای اشاعره، محصول تعامل فرهنگی اجتناب ناپذیر مسلمانان با فرهنگهای سرزمینهای مجاور و ممالک مفتوحه بود.

پس از فروکش کردن دوره فتوح و استیلای معاویه بر سرنوشت مسلمانان که دوره منازعات داخلی نیز خاتمه یافت و آرامشی نظامی در شهرهای مختلف پدید آمد، طبعا فرصتهایی قابل توجه برای فراهم آمدن مسلمانان در مساجد و دیگر محلهای اجتماع نیز پدید آمد و زمینه های تعامل فکری و اعتقادی با غیر مسلمانان صاحب اندیشه و فرهنگ نیز فراهم گردید. بنابراین بخشی از مسلمانان امکان و فرصت تدبیر و تعامل جدی در باب برخی از آیات قرآنی، مسائل هستی شناسی و معرفت شناسی پیدا کردند و به تدریج بازار گفتگوها، مجادلات و مباحثات کلامی را رونق دادند. پرسش از ذات و صفات باری، رابطه آنها با یکدیگر، جایگاه مرتکب گناه کبیره در نزد مسلمانان، قلمرو تقدیر و قضای الهی و حیطه اراده انسانی، تعریف عدل و جور و حدوث و قدم قرآن و کلامی الهی و دهها موضوع کلامی دیگر یا پرسشها و مباحث حوزه ها و اجتماعات مسلمانان بودند که گرچه شراره های آن در اوایل عصر عباسی آشکار شد، اما همیشه های آن در دوره اموی، خاصه عصر بیست ساله حکومت معاویه افروخته گشت.

معاویه چنان که علی (ع) پیش بینی کرده بود، در دوره استیلای خویش قساوت

با مخالفان ، و تعقیب قلیل ناراضیان را به حد اعلای خود رساند .  
امام با توصیف حکومت اموی به باطلی که خود از به صورت حق خواه آراست  
، گفته بود که:

همانا فتنه ها چون روی آرد باطل را به صورت حق آرید و چون پشت کند ،  
حقیقت چنان که هست نماید و فتنه ها چون روی آرد نشناسندش و چون بازگردد  
، داندش. چون بادهای گرد گردانند به شهری برسند و شهری را واگذارند.  
همانا ترسناک ترین فتنه ها در دیده من فتنه فرزندان امیه است که فتنه ای است  
سر در گم و تار. حکومت آن بر همگان و آزارش دامنگیر خاص از مردم دین  
دار. آن که فتنه را نیک بیند و بشناسد ، آزار آن بدو رسد و آن که نبیند از بلای  
آن رهد. به خدا سوگند پس از من فرزندان امیه را برای خود اربابان بدی  
خواهند یافت. چون ماده شتر کلانسال بد خوی که به دست به زمین کوبد و به پا  
لگد زند و به دهان گاز گیرد و دوشیدن شیرش را نپذیرد. پیوسته با شما چنین  
کنند تا از شما کسی را به جای نگذارند ، جز آن که به آنان سودی رساند یا  
زیانی به ایشان باز نگرداند. و بلای آنان چندان ماند که یاری خواستن شما از  
ایشان ، چون یاری خواستن بنده باشد از خداوندی که او را پرورده یا همراهی  
آن که همراهی او را پذیرفته. بلای آنان بر سرتان آید با چهره ای زشت و  
ترس آور و ظلمتی با تاریک عصر جاهلیت برابر ... (137) .

شکنجه و آزار شیعیان عراق از طریق حکامی چون مغیره بن شعبه و زیاد بن  
ابییه ، افزایش تحقیر مسلمانان ایرانی ، صدور فرمان سب و لعن علی (ع) در  
منابر شهرها ، خصوصا قتل حجر بن عدی و یارانش در مرج عذرا (138) که  
حتی سبب اعتراض عایشه به معاویه گردید (139) ، همچنین قتل فجع عمرو بن  
حمق خزاعی و افکندن سر بریده او به دامن همسر زندانی شده وی (140) نمونه  
هایی از سیاست رعب و وحشتی بود که در عصر معاویه پدید آمد .

پناه بردن به اندیشه ارجاء تنها یکی از شیوه های توجیه انزوا و نجات از آثار

حاکمیت جور و ستم اموی بود. در همین زمان و با عنایت به بستر مناسبی که در عصر افزایش تعاملات فکری با حوزه های فرهنگی مجاور ، برای توسل به اندیشه تقدیر و جبر پدید آمده بود ، شمار قابل توجهی از همان سواد اعظم ، افزون بر تکیه به اندیشه ارجاء تفسیر ستم بر بنیاد جبر و تقدیر و قضای الهی را نیز ابزار مناسبی یافتند برای عافیت جویی و آرام کردن درون ملتهب و طوفانی و احیانا آمیخته به احساس گناه در برابر سکوت خویش بر جفاهای معاویه. وجود آیات عدیده الهی در قرآن<sup>(141)</sup> و برخی سخنان حضرت رسول<sup>(142)</sup> که جایگاه و معنایی روشن در جهان شناسی و انسان شناسی قرآنی داشتند و تنها نگاه و نگرش و تفسیر منفرد و نه مجموعه ای از آنها ، قابل تطبیق با باورهای جبرگرایانه و قضا و قدری بودند ، مستمسک های تئوریک مناسبی برای اتکای بیشتر به احاله امور به قضا الهی و نفی اراده های انسانی به شمار می رفتند. با افزایش اندیشه توجیه بیدادگریها با قضای الهی و سرنوشت محتوم ، طبعاً معاویه نیز بر این باور دامن زد و آن را چنان گسترش بخشید که بعدها شهادت امام حسین (علیه السلام) به دست یزید نیز در اندیشه برخی ، بر همین اساس تفسیر گردید .

گفتیم که کوفیان علاوه بر شخصیت فرو پاشیده و دوگانگی نهادشان که طی بیست سال کینه توزی و آزار و شکنجه و قتل آنان توسط نظام اموی تعمیق بیشتری می یافت ، در آستانه ظهور امویان ، تمایلات دنیا گرایانه ، منفعت طلبانه و فرصت طلبانه نیز پیدا کرده بودند. اگر این همه را که خود برای سقوط يك جامعه کافی است به ترکیب نامتجانس و متضاد قبیله ای و اجتماعی کوفه بیفزاییم ، آنگاه بهتر در خواهیم یافت که چگونه شد که این مردم پس از شنیدن خبر مرگ معاویه ، نامه های ملتسانه ای به امام حسین (ع) نوشتند و با ورود مسلم حداقل دوازده هزار نفر با او بیعت کردند ، ولی درست در لحظه عمل ، نماینده امام را چنان تنها گذاشتند که حتی خانه ای برای اختفا پیدا نکرد و

به پیرزنی در کوفه پناه برد .

کوفه ، تمرکز بی اعتمادی و افول عصبیتهای عشیره ای در عصر معاویه و یزید

برای درك تاثیر مضاعف ترکیب ناهمگون و سست سیاسی و اجتماعی کوفه ، بر رفتار و کنش سیاسی مردم کوفه و تشدید و تعمیق دوگانگی شخصیتی کوفیان ، نگاهی به ترکیب سیاسی و اجتماعی و بافت بی دوام ترکیب قبیله ای و عشیره ای جامعه کوفه می اندازیم تا ببینیم چگونه این شکل بندی خاص قبیله ای در مهمترین شهر سواد مانع از آن شد تا تردیدها و تزلزلهای ، حتی در شرایط رؤیت تنهایی غریبانه امام حسین (ع) و یارانش ، به سود امام و به زیان ابن زیاد تغییر کند. حتی در پرتو آگاهی بر تاثیر همه جانبه و فهم تعامل چند جانبه عوامل عدیده در همان بافت و ساخت است که می توان دریافت که چرا شخصیتهایی چون سران توابین ، در شرایطی که امام حسین (ع) در کناره شهر از آنان یاری می طلبید ، با احساسی آمیخته از کینه به یزید و عشق به امام حسین (ع) ، عملاً نظاره گر شهادت امام و یارانش در مقابل دیدگان خود ماندند و اقدامی مطابق باور و ایمان خویش به عمل نیاوردند .

ساخت شهر کوفه در سال ۱۷ هجری ، به دستور خلیفه دوم توسط سعد بن ابی وقاص فرمانده قوای مسلمانان ، به قصد ایجاد مسلحه یا پادگانی نظامی جهت استقرار موقت و استراحت جنگجویان آغاز شد (143). ساکنان اولیه این قرارگاه نظامی را در همین سال و چند سال پس از آن و پیش از نبرد نهاوند ، عمدتاً دو شاخه از اعراب ، یعنی نزاری ها و یمانی ها تشکیل می دادند که به قصد جنگ با ساکنان منطقه بین النهرین و ستیز با قوای ساسانی در این شهر فراهم شده بودند. شمار اینان در آغاز و با اتکا به متوسط و میانگین حداکثر و حداقل گزارشها حدود ۲۵ هزار نفر می شد که از این تعداد ۱۲ هزار نفر از اعراب جنوبی و ۸ هزار نفر نیز شمالی یا نزاری بودند (144) .



در آستانه نبرد قادسیه ، ۴ هزار نفر از سواران دیلمی که از سپاه ساسانی جدا شده به مسلمانان پیوستند ، در شمار ساکنان غیر عرب کوفه در آمدند. به عکس شاخه ها و تیره های تشکیل دهنده نزاریان که در طول اقامت خویش در کوفه ، عمدتاً به یکدیگر نزدیک بودند و در رفتار سیاسی ، غالباً هماهنگ عمل می کردند ، یمانی ها هم از شاخه های متعددی فراهم آمده بودند و هم تجانس عشیره ای و طایفه ای دورتری با یکدیگر داشتند .

گویا اقدام خلیفه دوم در نصب عمار یاسر و عبدالله بن مسعود به حکومت کوفه و آموزش مردم آنجا ، یعنی نصب دو تن از اصحابی که هیچ کدام از آنان از امتیازات قبیله ای برجسته ای برخوردار نبودند ، به آن سبب بوده است که وی می خواست تا پس از تبدیل کوفه به شهری وسیع و پرجمعیت روابط حاکم میان ساکنان آن را بر بنیاد ایمان مشترك و نه عصبیتهای قبیله ای قرار دهد. با این حال تسلیم نهایی خلیفه دوم به تقسیم بندی و ترکیب قبایلی و عشیره ای سعد بن ابی وقاص ، حکایت از آن دارد که چه بسا عمر پس از ملاحظه پیچیدگی بافت قومی در کوفه ، ناگزیر شده بود تا نظام ترتیب و تنظیم جامعه کوفه را بر همان بنیاد نسبی و قومی بپذیرد و تسلیم آن گردد .

از بحث دوباره عشیره های تشکیل دهنده هر کدام از دو شاخه بزرگ عرب کوفه یعنی نزاری ها و یمانی ها در می گذریم ، چرا که با بحث اصلی ما پیوند مستقیمی ندارد. تنها به ذکر این نکته می پردازیم که علی رغم کثرت شمار یمانی های کوفه بر نزاری های این شهر ، انسجام کلی نزاری ها در این شهر بسی افزون تر از یمانی ها بود. جز این نقیصه حدی که در طی دوره خلافت عمر ، حتی بدون در نظر گرفتن دیده عنایت دستگاه خلافت ، به برتری موقعیت و نفوذ نزاری ها و هم پیمانان ایشان چون احابیش و جدیله ، که طبعاً به استحکام دعوی برتری ایشان نسبت به رقبای یمانی می انجامید ، سابقه استواری اعتقادی نزاریان در وقایع رده و آشفتگی احوال ایمانی یمانی ها در

این دوره و حتی پیوستن آنان به عصیانهای ارتداد ، موقعیت نزاری ها را استوارتر می ساخت (145) .

در سال ۲۰ هجری و در آستانه برنامه ریزی برای نبرد با یزدگرد سوم در نهاوند ، شمار کثیری از اعرابی که نبردهای شام را به پایان برده و اینک مشتاق شرکت در جنگ با ساسانیان برای بهره گرفتن از غنایم جنگی بودند ، به کوفه سرازیر شدند. (اینان که (( روادف )) نام گرفتند ، با ورود به کوفه نه تنها موجب به هم خوردن کثرت تعداد یمانی ها نسبت به نزاری های کوفه شدند ، بلکه خود تبدیل به عناصری دیگر در پیچیده کردن بافت ناهمگون و پر از رقابت و تعارض کوفه گشتند .

کمی پس از استقرار این دسته از اعراب که خود از عشیره های پراکنده و غیرمنسجم ترکیب یافته بودند ، چون در نبرد با قوای ساسانی شجاعت و عصبیت چشمگیری نشان دادند ، بنابراین از عنایت خلیفه دوم نیز برخوردار گشته توانستند تا میزان مقرر خویشتن از دیوان را مطابق مقرری جنگجویان مهاجر اولیه ای که در جنگ قادسیه حضور داشتند ، دریافت دارند .

عنایت مالی خلیفه به روادف ، طبعا به استحکام موقعیت سیاسی و اجتماعی آنان در کوفه نیز منتهی شد و ایشان را به حلقه رقابت قبیله ای در کوفه افزود. با شکست سپاه یزدگرد در نبرد نهاوند و سقوط شهرهای غربی و مرکزی ایران ، تعداد قابل توجهی از ایرانیان با انگیزه های متفاوت وارد کوفه شدند که بر جمعیت ۴ هزار نفری حمراء (دیلیمان ) یا ایرانیان مقیم کوفه افزودند. اگر چه در عصر خلیفه دوم و سوم ، این دسته از ساکنان کوفه ، محل اعتنای جدی نبودند و با عنوان موالی ، شهروند درجه دوم محسوب می شدند ، اما در عصر خلافت علی (ع) مورد عنایت قرار گرفتند و به همین دلیل نیز محسود اعراب ، خاصه اشراف القبایل واقع شدند .

از آغاز پایه گذاری تقسیم بندی هفت گانه ساکنان کوفه توسط سعد بن ابی وقاص

تا سال ۳۶ هجری که علی (ع) وارد کوفه شد و در عناصر تشکیل دهنده آن تقسیم بندی تغییراتی داد تا تعدیلی در جایگاه نزاری ها و یمانی ها فراهم سازد ، اجزاء درونی هر کدام از شاخه ها خاصه یمانی ها ، که همچنان نگران موقعیت سیاسی و مالی خود در برابر نزاری ها بودند ، بر آن بودند تا با تشویق عناصر عشیره ای برای مهاجرت به کوفه و استقرار در این شهر ، بر جمعیت و اقتدار خود بیفزایند. همین تلاش ، که برای کاستن از آسیبهای سیاسی و نظامی در شرایط بروز بحران و منازعه انجام می شد ، موجب رقابتی جدی میان تمام ساکنان کوفه برای افزایش در خواست (( جباه )) یا زمینهای بیشتر برای چراگاه احشام در عشیره و قبیله می گشت . تحصیل جباه به عشیره های هر کدام از دو تیره بزرگ عربی کوفه ، یعنی همان یمانی ها و نزاری ها امکان می داد تا زمینهای مورد نظر برای استفاده و استقرار مهاجران جدید از وابستگان قبیله ای خود را نیز تدارک دیده موانع مهاجرت را کاهش دهند .

از آنجا که در طول دوره خلافت دوم و سوم ، هیچ کدام از عشیره ها و شاخه های دو گروه اصلی اعراب شمالی و جنوبی و حتی روادف ، نتوانستند چنان استحکام و اقتداری در میان خویش فراهم سازند که در پرتو آن امکان اقتدار چشمگیر یکی از آنان بر دیگران فراهم آید ، در عصر خلافت علی (ع) نیز همین گسستگی ترکیب و تعارضهای درونی قبایل کوفه با یکدیگر باعث شد تا امام امکان بهره برداری سیاسی و نظامی لازم از ساکنان شهری که جمعیت آن با رسیدن حدود يك صد هزار نفر چندین برابر جمعیت اولیه آن شده بود ، پیدا کند. به نظر می رسد ، که افزون بر تمام عوامل انفعال و تذبذب کوفیان ، نگرانی از تحولات مبهم بعدی و آسیب پذیریهای هر کدام از این شاخه ها و تیره ها از یکدیگر در شرایط اتفاق و اتحاد چند عشیره علیه دیگری ، عامل دیگری بودند برای سرگردانی و انفعال آنان در این ایام .

در سال ۳۶ هجری وقتی علی (ع) وارد کوفه شد ، با ملاحظه از میان رفتن

تعادل جمعیت در میان برخی از شاخه های هفتگانه ، تغییرانی در ترکیب درونی و بیرونی این دسته ها پدید آورد. در تقسیم بندی جدید علی (ع) ، گرچه اساس هفتگانه باقی ماند ، اما شمار یمنی ها که علی رغم کثرت جمعیت ، سعد آنها را به سه گروه محدود کرده بود و شمار نزاری ها به رغم قلت جمعیت به چهار گروه ، بر پایه چهار گروه یمنی و سه گروه نزاری استوار شد .

در دوره کوتاه حضور علی (ع) ، تعدادی از تیره های عرب یمنی که طی دوره خلفای پیشین ، شاهد حمایت های مستقیم و غیر مستقیم دستگاه خلافت مدینه از نزاری ها بودند ، بی آنکه بتوانند هماهنگی بسنده ای در گرویدن به تشیع پیدا کنند ، به گونه ای پراکنده به جمع شیعیان خالص علی (ع) ملحق شدند. تزلزل موقعیت سیاسی ، منافع مالی و اجتماعی در این زمان جوهر اتصال و همبستگی عشیره ای را به شدت متزلزل ساخته و مانع از آن بود که شاخه های مختلف قبایل بتوانند ، همانند سنن پیشین جامعه عربی ، گرایشها ، یا واکنشهای یکدستی در مسائل سیاسی یا اعتقادی نشان دهند .

در میان عرب یمنی ، قبیله طی ء ، در مجموع یکپارچه ترین شاخه عرب جنوبی بود که پس از ورود علی (ع) به کوفه ، به حمایت همه جانبه از آن حضرت مبادرت ورزید. سوابق ارادت عدی بن حاتم ، به علی (ع) و استحکام موقعیت او در میان قبیله خویش ، عمده ترین عامل اجتناب طی ء از تزلزل و تردید در همراهی همه جانبه با امام بود. جز طی ء عشیره ها و بزرگان دیگری از اعراب جنوبی نیز در این زمان به علی (ع) متمایل شدند و در ردیف شیعیان - و نه صرفا سپاهیان - او درآمدند ، اما حیات مستعجل امام در کوفه ، مانع از آن شد که یکپارچگی اعتقادی شمار بیشتری از یمنی ها متحقق شود و موقعیت آنان را که بسی کمتر از نزاری ها گرفتار تشنّت در اقدام سیاسی و اطاعت از شیخ و پیشوایی مطاع بودند ، در مقابل رقبا استحکام یابد . پس از شهادت علی (ع) و صلح امام حسین و استیلای امویان بر عراق ، در

حالی که تذبذب و خیانت عناصری از عرب جنوبی ، چون اشعث بن قیس کندی موقعیت یمانی ها را در عراق متزلزل ساخته بود ، والیان معاویه در شهرهای بصره و کوفه ، تمام همت خویش را برای تضعیف هر چه بیشتر شیوخ و بزرگان یمانی که در این زمان یا سیاست طرفداری از آل علی و یا حداقل سیاست ضد اموی داشتند ، به کار گرفتند. واقعه مرج عذرا در دوره ولایت مغیره بن شعبه و دیگر اقدامات او علیه شیعیان و یمانی های ضد اموی نمونه ای از سیاست تضعیف عشیره های مخالف یا مستعد سرکشی علیه امویان بود . در سال ۵۱ هجری مغیره درگذشت ، معاویه زیاد بن ابیه را که والی بصره بود به حکومت کوفه نیز گماشت و او والی عراقین گشت ، زیاد چون در کوفه استقرار یافت ، ترکیب هفتگانه گروه های کوفه را به نفع نزاری ها تغییر داد تا موقعیت یمانی هایی را که همچنان به گونه ای عاطفی به علی (ع) و خاندان آن حضرت تمایل داشتند ، هر چه بیشتر تضعیف کند. در این زمان ، علی رغم حضور عشیره های هم نسبت و یا هم پیمان در درون این گروه های هفتگانه ، تعلقات نسبی ریشه دار عربی در میان دو شاخه عربی کوفه ، خاصه یمانی ها رنگ باخته و جای خود را به باورهای همگون ، اما عمدتاً عاطفی و بعضاً ریشه دار و مصلحت جوییها و محافظه کاریهای سیاسی داده بود. کثیری از دعوت کنندگان امام حسین (ع) به کوفه در شمار مردان عاطفه ها بودند و قلیل یاران خالص امام در دشت نینوا ، مردان عقیده و ایمان استوار بودند. بقایای یمانی ها نیز که عمده ساکنان کوفه بودند ، همچنان در انفعال ، عافیت اندیشی و سرگردانی ، یا مطیع قدرت برتر .

اقدام هوشیارانه زیاد بن ابیه ، پدر عبیدالله والی کوفه برای دگرگون کردن اساس پیوستگی اجزاء گروه های هفتگانه ، یعنی همان همبستگی و قرابت نسبی و مخلوط کردن نزاری ها و یمانی ها در ترکیب چهارگانه جدید خود و حفظ عناصر ترکیب دهنده اولین گروه ، یعنی العالیه (عشیره های مکی و قریشی) ،

باعث شد تا با از میان رفتن آخرین رشته های تعلق یمانی ها با یکدیگر ، آنان بقایای عصبیت خود را نسبت به عناصر هم نسب خویش از دست داده و امکان وحدتی عملی را که در کنار یکدیگر می یافتند ، از دست بدهند .

در سال ۶۰ هجری وقتی امام حسین (ع) عازم کربلا شد ، کوفه ، گرچه در میان شهرهای آن روز سرزمینهای اسلامی ، از جمعیتی زیاد بر خوردار بود ، اما ساکنانی داشت که کمتر از نیمی از آنان ، با ماهیت قبیله ای تزاری ، یا با امویان هماهنگ و همراه بودند ، یا خاموش و بی طرف در هر گونه اقدامی علیه آنان. کثیری از ساکنان این شهر را هم ، اعراب یمانی با شماری شیعه یمانی تشیل می داد که از قلیل شیعیان یمانی هم مردمی بودند متزلزل و بی ثبات. بقایای یمانی نیز در سرگردانی اعتقادی و سیاسی ، سر می کردند و سخت متمایل به عافیت جویی و فرصت طلبی و اسیر انفعال .

فرو ریختن همبستگی اولیه کوفیان هوادار امام حسین (ع) و بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل ، در نخستین روزهای ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه و ناتوانی آنان از هر گونه واکنش در برابر فردی که با همراهان اندکی وارد کوفه شد و بی درنگ بر کرسی حکومت آنجا نشست ، همچنین توانایی او در قتل هانی بن عروه با عدم نگرانی از واکنش عشیره ای و سکوت آنان با شنیدن خبر قتل شیخ خویش و بسیاری از شگفتیها و غرایب اموری که در جامعه کوفه سال ۶۱ هجری و حتی و پس از آن دیده شد ، در پرتو همین واقعیات و تشتت بافت قبیله ای ، اعتقادی و اجتماعی کوفه قابل تبیین است و در کوفه مردانی فراهم شده بودند:

ای مردمی که به تن فراهمید و در خواهشها مخالف همید ، سخنانتان تیز ، چنان که سنگ خاره را گدازد ، و کردارتان کند ، چنان که دشمن را درباره شما به طمع اندازد. در بزم ، جوینده مرد ستیزید و در رزم ، پوینده راه گریز. آن که از شما یاری خواهد خوار است و از دل تیمار خوارتان ، از آسایش به کنار

### امام حسین (ع) در عصر معاویه

با شهادت امام حسن (ع) (147) در ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری ، (148) امام حسین (ع) ، در مدینه تحت مراقبت آشکار و پنهان عوامل اموی ، خاصه مروان بن حکم قرار گرفت .

درست در همین زمان ، شماری از کوفیان که خبر شهادت امام حسن (ع) را دریافت کرده بودند ، با نگاشتن نامه هایی به امام حسین (ع) ، اعلام کردند که آماده اطاعت از آن حضرت و شکستن بیعت خود با معاویه و مهیای شورش علیه پسر ابوسفیانند. امام پس از ملاحظه این نامه ها ، پاسخ داد که به معاهده صلح امام حسن (ع) با معاویه التزام دارد و حاضر نیست مادام که معاویه زنده است علیه او دست به اقدامی بزند ، اما پس از معاویه درباره خواسته کوفیان خواهد اندیشید (149) .

قدر مسلم آن است که معاویه پس از نصب یزید به ولیعهدی خویش مفاد پیمان صلح را نقض کرده بود. امام حسین (ع) نیز بر این معنا وقوف و اعتقاد داشت ؛ بنابراین طبعا باید پاسخ امام به کوفیان و استناد به پیمان صلح را صرفا پاسخی سیاسی و نه اعتقادی تلقی کرد .

واقعیت آن است که در زمان شهادت امام حسن (ع) و طی ده سال باقیمانده از سلطنت معاویه ، زمینه های عینی قیام علیه امویان ، بیش از هر زمان دیگر مفقود بود. نه عراق چنان که ادعا می کرد ، مهیای عصیان علیه معاویه بود و نه شمار شیعیان خالص به اندازه ای بود که امام حسین (ع) (ابزار نظامی لازم برای قیام علیه معاویه داشته باشد. سکوت مطلق مسلمانان در برابر اقدام پسر ابوسفیان جهت نصب یزید به جانشینی خویش و تبدیل آشکار خلافت به سلطنت ، حکایت از آن داشت که هر گونه اقدامی علیه معاویه با ناکامی حتمی مواجه خواهد شد .

چه بسا معاویه نیز علاقه داشت تا سرسخت ترین مخالف امویان ، خاصه در همان ایام حیات خودش دست به اقدامی زند تا با خیالی آسوده و با استفاده از نفسهای بریده شده در گلوها ، با بهره گیری از انفعال و دورنگی عراقیان و آمادگی کامل شامیان برای سرکوب هر حرکتی علیه معاویه و بالاخره با استناد به مفاد صلحنامه امام حسن (ع) با خویش ، صلحنامه ای که علی رغم نقض صریح آن توسط معاویه ، هنوز مورد استناد واقع می شد ، از میان بر دارد.

پس از کوفه و شیعیان عراق که مدعی ترین منطقه از سرزمینهای اسلامی در دشمنی با امویان بودند و زبون ترین آنان در عمل ، در مدینه نیز که زادگاه امام حسین (ع) و شهر پیامبر و بنی هاشم محسوب می شد ، هیچ زمینه ای عینی برای اقدام امام حسین (ع) علیه امویان وجود نداشت. انصار پیامبر که صاحبان اصلی این شهر بودند ، طی سالهای گذشته چنان به انزو اکشاندن شده بودند و قلیل امویان ساکن و مراقب مدینه النبی چنان سیطره ای بر این شهر داشتند که انصار امکان زندگی آرام در موطن خود را از دست داده بودند ، تا چه رسد به آنکه بتوانند اندیشه ای مستعد همراهی با امام حسین (ع) را داشته باشند. سکوت یکپارچه مدینه در ماجرای ممانعت از دفن امام حسن در جوار پیامبر<sup>(150)</sup> که با حمایت کامل عایشه انجام شد<sup>(151)</sup> ، دلالتی آشکار است که از ناتوانی مسلمانان مدینه در مقابل قلیل امویان مسلط بر این شهر. امام حسن (ع) که شناخت دقیقی از شرایط عینی مدینه و مسلمانان زمانه خویش داشت ، درست به همین دلیل بود که در وصیتنامه خویش خطاب به برادرش امام حسین (ع) ، تاکید کرد که نباید برای دفن او به دام خونریزی بیفتد و با امویان وارد پیکار شود<sup>(152)</sup> .

پس از فاش شدن مکاتبه کوفیان با امام ،<sup>(153)</sup> مروان که بیش از همه امویان از امام حسین (ع) بیمناک بود. چه بسا که تمایل داشت ، به حیات آن حضرت در عصر معاویه خاتمه داده شود ، بی درنگ نامه ای به دمشق فرستاد و علی رغم آگاهی از پاسخ منفی امام حسین (ع) به درخواست کوفیان ، به معاویه هشدار داد



که حسین بن علی با مردمی از حجاز و عراق رفت و آمد دارد و بر آن است تا علیه معاویه قیام کند (154). مروان در نامه خویش ، از نگرانی امویان مدینه و عدم امنیت آنان نیز سخن گفته و از وی خواسته بود تا تکلیف او را روشن کند .

معاویه پس از دریافت نامه پسر حکم به او پاسخ داد که: نامه ات را دریافت کردم. از آنچه درباره حسین بن علی نوشته بودی آگاه شدم. تو را سفارش می کنم که مبادا متعرض وی شوی و علیه او اقدامی کنی. تو نباید تا آن هنگام که حسین بن علی اقدامی علیه تو نکرده است ، دست به اقدامی علیه او بزنی ، زیرا من بر آن نیستم که تا زمانی که او بر بیعت باقی است ، موجبات رنجش وی را فراهم سازیم .پس در حالی که در کمین او هستی و از وی مراقبت می کنی ، سعی کن تا با او منازعه نکنی (155) .

اگر چه در سالهای حیات امام حسن (ع) ، معاویه با نقض عمده ترین بند عهدنامه صلح ، پسرش یزید را با تدبیر و حلیه مغیره بن شعبه (156) برگزیده بود ، اما هوشیارترین فرزند ابوسفیان نیک می دانست که مشروعیت سلطنت یزید ، بدون بیعت جانشین امام حسن (ع) و برجسته ترین شخصیت خاندان بنی هاشم تحقق نخواهد یافت و نیازمند بیعت و همراهی امام حسین (ع) است. پس چه بسا بر آن بود تا به گمان خویش با اتخاذ سیاست مدارا با امام ، آن حضرت را بر بیعت با یزید و یا حداقل سکوت در برابر آن وا دارد. به همین دلیل نیز ، با نگاشتن نامه ای به امام حسین (ع) کوشید تا ضمن تهدیدی ملایم با تاکید به مراتب شرف و علو جایگاه امام ، آن حضرت را از اجتناب از هر گونه اقدامی علیه خویش دلالت کند .معاویه نوشته بود:

درباره تو اخباری دریافت کرده ام که اگر راست باشد ، سزاوار تو نیست. من تو را از چنین کارهای بر حذر می دادم. سوگند به خدا که شایسته است آن که پیمانی می بندد ، بر عهد خویش باقی بماند. اکنون در میان مردم ، چه کسی

است که از تو به عهد و پیمان سزاوار باشد. مقام و شرف تو اقتضا می کند که بر پیمانها ثابت قدم و استوار باشی . این را بدان که اگر تو قصد نیرنگ با من را داشته باشی ، من نیز چنان خواهم کرد. اگر تو حق مرا انکار کنی ، من نیز جایگاه و مقام تو را نادیده خواهم گرفت ؛ بنابراین از آسیب زدن به بنیاد امت پرهیز کن و اجازه نده تا این مردم به دست تو به گرفتاری افتند. تو این مردم را شناخته و ایشان را آزموده ای ؛ بنابراین قدری در باب خودت ، دین و امت پیامبر اندیشه کن و از همراهی با کم خردان اجتناب ورز (157) .

امام حسین (ع) پس از دریافت نامه معاویه ، بی درنگ پاسخی مشروح نگاشت و کوشید تا در قالب آن نامه ، ضمن سرزنش معاویه و تردید در مشروعیت سلطنت وی و بی آنکه بر صحت گزارش مروان اشاره کند پسر حرب را از هر گونه امید به همراهی و سکوت در برابر حکومت وی ناامید سازد. از آنجا که نامه امام ، مبانی تحلیل آن حضرت از سلطنت معاویه و شالوده عدم مشروعیت حکومت پسر ابوسفیان را به وضوح باز می نماید ، متن کامل آن را می آوریم:

اما بعد : نامه ات را دریافت کردم. نوشته بودی که درباره من مطالبی شنیده ای که برایت ناگوار بوده و کاری ناشایست از سوی من. کاری که انجام آن از نیکان سزاوار نیست و تنها خداوند است که درباره آن داوری خواهد کرد؛ اما درباره گزارشهایی که برای تو نوشته اند ، باید بگویم که این اخبار را سخن چینان ساخته و پرداخته اند . آنانی که تلاش و کوشش می کنند تا میان هم پیمانان و مردم جدایی افکنند. بی گمان گمراهان همواره دروغ می گویند. من هیچ گاه در اندیشه جنگ با تو نبوده و علیه تو پرچم مخالفت نیفراشته ام. قصدم از نگاشتن این سخنان ، صرفا اتمام حجت با توست و بس . من از عذاب الهی بیمناکم و مسئولیت دارم ، واقعیت را بیان کنم که تو و هم پیمانان ستم پیشه ات ، عذری نداشته باشید. هم پیمانان تو از دوستان شیطانند .

ای معاویه مگر تو همان نیستی که حجر بن عدی را به ناروا کشتی و یارانش

را به شهادت رساندی ؟ همان نماز گزارانی که به ستیز با بیداد برخاسته بودند ، بدعتها را ناروا می شمردند ، امر به معروف و نهی از منکر می کردند و از سرزنش کنندگان بیمی نداشتند. تو چنین افرادی را به ناروا و ستم کشتی ، آن هم در حالی که به آنان امان داده و عهد بسته بودی. این کار تو عصیان بر خدا و سست شمردن پیمان خداوندی بود .

ای معاویه مگر تو عمرو بن حمق خزاعی ، از بزرگ ترین اصحاب رسول خدا را نکشتی ؟ همان صحابی نیکوکاری که رنج عبادت چهره اش را فرسوده و اندامش را لاغر کرده بود. تو با او نیز پیمان بسته و او را امان داده بودی. چنان امانی که اگر به آهوهای صحرا داده بودی با اطمینان از کوه فرود آمده و نزد تو می شتافتند .

ای معاویه مگر تو نبودی که زیاد را به پدرت نسبت دادی ، در حالی که او در خانه برده ای از تقیف متولد شده بود. تو زیاد را پسر ابوسفیان و برادر خویش خواندی و سخن پیامبر را متروک داشتی که فرموده بود:

((فرزند به بستر تعلق دارد و نصیب زناکار سنگ است .))

تو استلحاق زیاد به ابوسفیان را بر اساس هواپرستی انجام دادی و سپس وی را بر مسلمانان مسلط داشتی و اجازه دادی تا ایشان را بکشد ، دستها و پاهای آنان را قطع و چشمانشان را کور کند و بر شاخه های نخلها بیاویزد .گویا تو خویشان را در شمار مسلمانان نمی دانی و بر آنی که آنان با تو پیوندی ندارند . ای معاویه ، مگر تو نبودی که به زیاد دستور دادی همه محبان و پیروان علی را بکشد و او نیز چنین کرد. در حالی که علی به دین پسر عموی خویش ایمن داشت و با تو و پدر تو به فرمان رسول خدا نبرد کرده بود. بدان که اکنون ، و پس از انتشار همان دین به این مقام و این جایگاه نشسته ای. مگر نه این است که پیش از این تو و پدرت جز سفرهای زمستانی و تابستانی هیچ کاری نداشتید؟ ای معاویه به من نوشته ای که (( از آسیب زدن به بنیاد امت پرهیز کن و

اجازه نده تا این مردم به دست تو به گرفتاری افتند))؛ اما من به تو متذکر می شوم که فتنه ای برتر از حکومت تو بر امت سراغ ندارم و بزرگترین اندیشه ام برای خود و امت جدم ستیز با توست. اگر چنین کردم به خدا تقرب جسته ام و اگر از این کار تن زدم باید به پیشگاه الهی استغفار کنم. از خداوند خواستارم تا راه روشن را به من باز نماید و بر انجام آن توفیق دهد .

ای معاویه در قسمتی دیگر از نامه ات نوشته ای (( : اگر تو قصد نیرنگ با من داشته باشی ، من نیز جایگاه و مقام تو را نادیده خواهم گرفت)) ؛ اما من به تو می گویم که حيله خویش را به کارگیری و نیرنگ خود را آغاز کنی ، زیرا من امید آن دارم که از مکر و حيله تو گزندی نبینم و زیان آن به تو بازگردد ، چرا که این تویی که بر مرکب جهالت نشسته و این سو و آن سو می روی. این تویی که پیمان شکنی کردی. سوگند به جانم که تو به هیچ کدام از شرایط عهدنامه عمل نکردی. تو با کشتن این مردم ، پس از انجام صلح نشان دادی که بر عهد خودت پایبند نیستی. آنان نه به جنگ با تو برخاسته بودند و نه کسی را کشته بودند. جرم آنان این بود که یاد ما را زنده و حق را بزرگ می داشتند . آنان را به این جهت کشتی که می ترسیدی که پیش از مرگ آنان بمیری ، یا قبل از دستگیری بمیرند و تو نتوانی بر آنان دست یابی .

ای معاویه بدان که قصاص خواهی شد و به کارهایت رسیدگی خواهند کرد. بدان که خدا را مکتوبی است که در آن همه کارهای کوچک و بزرگ را می نگارد و همه اعمال را محاسبه میکند و بدان که خداوند کارهایی را که کرده ای فراموش نخواهد کرد. تو مردم را با اندک گمان و تهمت می کشی. دوستان خدا را به شهرهای دور تبعید می کنی و پسری شرابخوار و سگ باز را بر مسلمانان حکومت می بخشی .

ای معاویه می بینم که خویشان را هلاک و دینت را تباه ساخته و امت را به بیچارگی افکنده ای. تو امانتی را بر دوش داری که به سامان نمی بری. تو از

نادانان پند می گیری و از پروا پیشگان گریزانی. والسلام (158)

علی رغم تمایل یزید به واکنش معاویه علیه نامه امام حسین (ع) ، پسر ابوسفیان که می دانست هر اقدامی علیه امام ، به واکنش آن حضرت و علنی تر شدن مخالفت او با حکومت معاویه و بحرانی تر شدن شرایط برای ولیعهدی یزید خواهد انجامید ، مصلحت را در سکوت دید و بر آن شد تا در فرصتی مناسب عازم مدینه گشته و در آنجا تلاش دیگری را برای همراه کردن حسین بن علی (ع) با سلطنت یزید آغاز کند. گمان معاویه آن بود که این شرایط در سال ۵۶ مهیا شده است ، پس چون وارد مدینه شد ، تمام همت خود را بر گفتگو با امام حسین (ع) و راضی کردن آن حضرت برای رضایت به سلطنت یزید به کار گرفت ، اما از تلاش خویش نتیجه ای به دست نیاورد. با مشاهده مقاومت امام حسین (ع) در برابر معاویه ، عبدالله بن زبیر ، عبدالله بن عمر و عبدالرحمان بن ابوبکر نیز حاضر به بیعت با پسر ابوسفیان برای جانشینی یزید نشدند (159).

معاویه که همچنان مصلحت سلطنت پسرش را در نشان دادن واکنش در مقابل امام حسین (ع) نمی یافت ، چون از مدینه ناکام به دمشق بازگشت ، در حالی که می دانست به سامان بردن آنچه او از عهده اش نیز نیامده از عهده یزید خارج است و هر اقدام او برای اخذ بیعت از امام حسین (ع) ، به زیان یزید خاتمه خواهد یافت ، به پسرش چنین سفارش کرد:

پسرم ! من همه چیز را برای رسیدن به قدرت ، برای تو مهیا و آماده ساخته ام ، من تمامی اعراب را واداشته ام که از تو اطاعت کنند ، بدان که هیچ کس در مساله خلافت با تو مخالفت نخواهد کرد ، اما من در عین حال ، از (( حسین بن علی )) ، (( عبدالله بن عمر )) ، (( عبدالرحمن بن ابی بکر )) و (( عبدالله بن زبیر )) (بر تو اندیشناکم. در میان این افراد ، حسین بن علی در میان مردم ، از احترام و محبوبیت زیادی برخوردار است ، زیرا او حق خویشاوندی و

نزدیکی با پیامبر خدا را دارد. گمان من این است که مردم عراق او را رها نخواهند کرد و علیه حکومت تو ، دست به قیام خواهند زد. ای یزید تا جایی که می توانی با حسین مدارا کن ؛ اما با عبدالله بن زبیر ، او مردی است که همچون شیری که بر شکار حمله می کند ، با تمام نیروی خویش بر تو حمله خواهد آورد. او چون روباهی است که برای حمله ور شدن به شکار ، دنبال فرصت مناسب می گردد. هر گاه علیه تو دست به قیام زد ، او را قطعه قطعه کن و هرگز مجالش نده (160) .

### بخش دوم : سلطنت یزید و نهضت امام حسین (ع)

پس از بحث و گفتگو در کلی ترین ریشه های شکل گیری اشرافیت اموی و کاوش در ریشه یابی زمینه های انحطاط سیاسی ، اعتقادی و اخلاقی امت اسلامی و شیعیان عراق ، اکنون می توانیم در پرتو بررسی حوادث تاریخ نهضت کربلا ، ضمن بیان محورهای کلی نهضت از آغاز سلطنت یزید تا شهادت امام حسین (ع) ، و اثر و تاثیر عوامل مذکر را در آینه نهضت امام حسین (ع) مورد ملاحظه قرار دهیم و آنگاه ببینیم که انقلاب کربلا ، چگونه توانست عامل دگرگونی سازی در شخصیت امت اسلامی و احیا کننده ارزشها و اصول اجتماعی اسلام گردد .

معاویه بن ابی سفیان ، پس از آنکه مدت ۲۰ سال در دمشق بر اریکه سلطنت اموی تکیه زد و پایه های حکومتی سلطنت را بنا گذاشت ، سرانجام نیمه رجب سال ۶۰ هجری در گذشت (161) . وی در دوره حیات خویش و علی رغم تعهدی که در معاهده صلح با امام حسن (ع) سپرده بود ، پسرش یزید را به عنوان جانشین خویش معرفی کرد (162) و در غالب وصیتنامه ای که برای وی به جای گذاشت ، از ولیعهد خویش خواست تا ضمن رعایت جانب قریش ، بنی امیه و آل عبد شمس را بر بنی هاشم مقدم دارد و متن این عهدنامه با همه آنچه پیامبر آموخته بود مابینت داشت . معاویه علی رغم آگاهی بر این آیه الهی که : خداوند

انسانها را از آن جهت به صورت قبیله ها و شعوب قرار داده است تا یکدیگر را بشناسند (163) ، نه آنکه برخی از آنان بر برخی دیگر تفاخر ورزند ، آمده بود تا سروری قریش را تجدید کن و آرزوهای پدرش را جامه عمل پوشاند. اگر قیام کربلا آغاز نمی شد و آل سفیان را رسوا نمی کرد ، بی گمان تمام آرزوهای ابوسفیان در قالب وصایای معاویه به یزید به بار کامل می رسید . معاویه به یزید نوشته بود که:

بسم الله الرحمن الرحيم. این عهدهی است که معاویه بن ابی سفیان ، امیر المومنین با پسرش یزید بسته و با او بیعت می کند و خلافت را به وی می سپارد تا جانب مردم را نگاه دارد و به رسیدگی بر امور آنان و احسان بر ایشان قیام کند. مجرمان را مجازات و به نیکوکاران نیکویی کند. او موظف است تا جانب عرب ، خاصه قریش را نگه دارد و کشتندگان دوستان را از خود دور سازد. بنی امیه و فرزندان عبد شمس را بر بنی هاشم مقدم دارد. فرزندان مظلوم مقتول ، امیر المومنین ، عثمان را بر فرزندان ابی تراب برتری دهد. پس بر هر کس که این عهد نامه بر او خوانده شود و او آن را چنان که شایسته پذیرفتن آن است ، بپذیرد و از در اطاعت امیر خویش ، یزید در آید ، پس اهلا و سهلا ، اما آن کس که از امارت یزید امتناع ورزد و سر باز زند ، وی وظیفه دارد تا او را گردن زند تا آن هنگام که حق به جایگاه خود باز گردد. سلام بر آن کسانی که این نوشته من به آنان رسد و بر آن گردن نهند (164) .

درست است که معاویه در این عهد یا وصیتنامه خویش ، دست یزید را برای گردن زدن مخالفان سلطنت خویش باز گذاشته بود ، اما سفارش قبلی و مؤ کد وی به یزید ، او را از دست زدن به هر اقدامی علیه حسین بن علی باز داشته بود. در واقع از نظر معاویه گرچه امام حسین (ع) (خطرناک ترین دشمن یزید بود ، اما در صورتی که پسر معاویه دست به اقدامی علیه او می زد ، به شکلی جدی تر مشروعیت سلطنت خویش را مخدوش می کرد ، پس به همین دلیل نیز

لازم بود تا یزید به جای هر گونه برخورد با آن حضرت ، سیاست سکوت و مدارا را پیش می گرفت (165). یزید که آشکارا مال اندیشی پدر را نداشت و در همان زمان حیات معاویه نیز خواستار اتخاذ روشهای تند در مقابل امام حسین (ع) بود ، چون مانعی مانند معاویه را در برابر خویش ندید ، بر آن شد تا وصیتنامه کلی و بی قید و شرط پدرش را علیه مخالفان سلطنت خویش به اجرا گذارد و سفارش خاص معاویه درباره امام حسین (ع) را نادیده بگیرد (166). به همین دلیل هم پس از نشستن بر تخت سلطنت اموی ، بی درنگ نامه ای (167) به ولید بن عتبه بن ابی سفیان حاکم مدینه (168) نوشت و ضمن اعلام خبر در گذشت معاویه ، و در ضمن همان نامه ، از او خواست تا پس از خواندن نامه اش برای حسین بن علی (علیه السلام) بی درنگ از او و عبدالله بن زبیر بیعت گیرد (169). ولید بلافاصله پس از دریافت نامه یزید ، در همان شب پیکی به خانه امام حسین (علیه السلام) فرستاد و آن حضرت را برای مذاکره ، به دارالاماره خواند. امام که این احضار شبانه را عادی نمی دید ، به فراست دریافت که معاویه به راستی (170) درگذشته و احضار آن حضرت ، با جانشینی یزید و بیعت ، با او ارتباط دارد؛ بنابراین ضمن عزیمت به سوی دارالاماره ، تدابیر نظامی خاصی نیز اندیشید و تعدادی از یاران مسلح را با خود همراه کرد تا در صورت لزوم و کوشش ولید برای مجبور ساختن امام برای بیعت ، از آنان استفاده کند. امام این همراهان را در بیرون دارالاماره متوقف داشت و خود به دیدار حاکم مدینه رفت (171).

پس از رسیدن امام به دارالاماره ، ولید رسماً خبر درگذشت معاویه را با امام در میان گذاشت و افزود که موظف شده است تا از حسین بن علی ، برای یزید ، بیعت بگیرد. امام که مصلحت خویش را در پاسخ سریع به این خواسته نمی دانست به حاکم مدینه پاسخ داد اگر به فرض ، در دل شب با یزید بیعت کند ، حتماً ضرورت خواهد داشت تا این بیعت در روز نیز در مسجد و در میان مردم



تکرار شود. پس بهتر است تا ولید امر بیعت را به فردا موکول کند. پس عتبه این پیشنهاد را پذیرفت (172) و امام دارالاماره را ترك کرد. مروان بن حکم که در آن جا حاضر بود و برای خویش خیالاتی را در سر می پرورید ، بی درنگ دستور یزید را به ولید یاد آور شد و به پسر عتبه تاکید کرد که لازم است تا در همان مجلس از حسین بن علی بیعت بگیرد و بدون بیعت ، اجازه خروج به وی را ندهد ، چرا که ممکن است فردا به او دست نیابد. برخی نوشته اند که مروان حتی از ولید خواست تا در صورت امتناع امام حسین (علیه السلام) از بیعت ، آن حضرت را در همان دارالاماره به قتل رساند (173) اما این خواسته با مخالفت ولید و واکنش تند امام روبرو شد و مروان از اصرار در این مورد دست برداشت (174) .

یعقوبی یکی از قدیمی ترین مورخان ، در این باب طی گزارشی کوتاه می نویسد:

((شب بود که نامه به ولید رسید ، پس نزد حسین و عبدالله بن زبیر فرستاد و پیشامد را به آنان خبر داد ((گفتند ، چون بامداد شود) با) مردم نزد تو آییم ، مروان به او گفت : به خدا سوگند که اینان اگر بیرون روند ، دیگر ایشان را نبینی ، پس بگیرشان تا بیعت کنند و گرنه آن دو را گردن بزن. گفت که به خدا قسم با ایشان قطع رحم نکنم. پس از نزد وی برفتند و همان شب (از مدینه ) کناره گرفتند (175) .

تفاوت مواضع دو نماینده برجسته حکومت اموی در دمشق ، یعنی ولید بن عتبه و مروان بن حکم در برابر دستوز یزید ، برای اخذ بیعت از امام حسین (علیه السلام) ، طبعا به معنی تعارضی است که در این زمان در باب مشروعیت حکومت پسر معاویه ، در میان این عناصر اموی پدید آمده بود. ولید چنانکه خودش مدعی شده و به مروان گفت ، حاضر نبود تا برای دنیای یزید ، آخرت خویش را از دست بدهد و دست به خون امام بیالاید. این سخن طبیعی ترین و

موجه ترین استدلالی بود که ولید می توانست برای امتناع از قتل امام حسین (علیه السلام) ارائه دهد، اما صرف نظر از باور حاکم مدینه به ادعای خویش، و یا عنوان کردن این سخن با آگاهی وی از حضور یاران هاشمی یاران امام کنار دارالاماره قدر مسلم آن است که در پهنه واقعیت نیز وی توانایی دست زدن به اقدامی که یزید از وی خواسته بود را نداشت؛ چرا که نیروهای اموی در مدینه در قیاس با مخالفان ایشان، از بنی هاشم و زبیریان و جز اینها چنان قلیل و ناتوان بودند که همان نیروهای همراه امام حسین (علیه السلام) نیز توانایی مقابله با ولید را داشتند<sup>(176)</sup>. افزون بر این به نظر می رسد که ولید با آگاهی از تعارضهای درونی قدرت امویان در این زمان و وقوف بر نیات مروان و آگاهی وی از نقشه ها و آمال پسر حکم برای تصدی منصب سلطنت اموی می دانست که مروان بر آن است تا جدی ترین مخالف حکومت آینده خویش، یعنی امام حسین (علیه السلام) را به دست او و تحت عنوان فرمان یزید از میان بردارد؛ بنابراین در شرایطی که بر تزلزل قدرت پسر معاویه پی برده بود نمی خواست تا با دست زدن به اقدامی علیه امام حسین (علیه السلام) هم آلت دست مروان گردد و هم خود را برای مخالفان مدنی قرار داده بالاخره به قاتل فرزند رسول خدا اشتهار یابد.

درست است که مروان بن حکم به حکم سابقه کینه توزی با علی (ع) و خاندان آن حضرت و به رغم شفاعت امام حسین (ع) از او، پس از اسارت در جنگ جمل، کمترین تغییری در این کینه توزی خود با آل علی، نداده بود، اما بعید است که بتوان سر سختی او در حضور ولید و پافشاری وی بر ضرورت اخذ بیعت از امام حسین (ع) یا قتل او در همان دارالاماره را صرفاً بر بنیاد همان کینه توزی ریشه دار گذاشت. مسعودی و ابن قتیبه، تلویحاً متذکر شده اند که مروان در عصر معاویه مدعی ترین عنصر اموی برای تصدی مقام خلافت پس از معاویه بود.<sup>(177)</sup> حضرت علی (ع) (نیز در جایی از نهج البلاغه، بر بنیاد

همین تمایلات مروان و ماهیت متزلزل خاندان سفیانی در مقابل خاندان مروانی ، پیش بینی کرده بود که وارث قدرت امویان مروان بن حکم خواهد بود . (178)

مروان که پس از به کار گرفتن تمام توانایی خویش برای کندن ریشه خلیفه سوم و تحریک اصحاب جمل و حتی محمد پیامبر (ص) موثرترین نقش را برای تضعیف حکومت علی (ع) و جدی ترین بسترها را برای صعود معاویه به قدرت فراهم کرده بود ، طبعا نمی توانست به حکومت مدینه بسنده کند و در آخرین سالهای حیات پسر ابوسفیان ، شاهد ولیعهدی یزید گردد .

پس به همین دلیل نیز چون از هر جهت خود را شایسته جانشینی معاویه می دانست ، چون با خبر ولیعهدی یزید رو به رو شد ، و نامه به معاویه را دریافت داشت که در آن نامه پسر ابوسفیان ، از مروان خواسته بود تا از مردم مدینه برای یزید بیعت بگیرند ، چنان افروخته شد که بی درنگ به معاویه نوشت که مردم مدینه از بیعت با یزید امتناع دارند . معاویه پس از دریافت نامه مروان او را از حکومت مدینه عزل کرد و سعید بن عاص را به جای او نشانید . (179)

مروان چون چنین دید ، با شتاب تمام حامیان مروانی خویش را فراهم ساخت ، آنگاه به سراغ دایه های خود از بنی کنانه رفت و به اتفاق صاحب نفوذترین عناصر طرفدار خویش در درون خاندان اموی و هم پیمانان مروانیان ، یعنی کسانی که خود را تیرهای در دست مروان معرفی می کردند ، از مدینه رهسپار شام شد تا نسبت به انتخاب یزید و ولیعهدی اعتراض کند .

اگر برخی گزارشهای موجود در این باب ، کاملا واقعیت داشته و عاری از چاشنی مبالغه باشد ، می توان گفت که مروان با اتکا به جایگاه مستحکم خویش بود که توانست پس از نزدیک شدن به معاویه او را آشکارا مورد سرزنش قرار دهد . این دسته گزارشها ادعا کرده اند که چون مروان با اقوام و خانواده و همراهانش به کاخ معاویه رسید ، دربان کاخ به دلیل کثرت همراهان پسر حکم از ورود ایشان جلوگیری کرد . پس مروان و همراهانش نیز دربان را کتک زده

، وارد قصر شدند.<sup>(180)</sup> در این حال چشم مروان به معاویه افتاد ، گرچه وی را خلیفه خطاب کرد ، اما پس از ستایش خدا و ستودن بزرگان دین ، افزود که :

ای پسر ابوسفیان ، کار تو به جایی رسیده است که کودکان را بر جای خود می نشانی . بدان که برای تو از سوی قوم تو حمایتی وجود داشته و بر تو در رعایت نوبت آنان مسئولیتی وجود دارد .<sup>(181)</sup>

مروان این سخنان را در بیان شایستگی و جایگاه خود برای تصدیق خلافت بعد از معاویه در شرایطی به زبان راند که خوب می دانست که کار از کار گذشته و کنار گذاشتن یزید و رعایت نوبت برای حکومت از میان رفته است . به همین دلیل هم بود که چون معاویه خشم خود را پنهان ساخت و با دلجویی از مروان ، او را ولیعهد یزید معرفی کرد ،<sup>(182)</sup> پسر حکم خاموش شد و با وعده پسر ابوسفیان و افزایش مقرری خود و همراهانش<sup>(183)</sup> به مدینه بازگشت و در انتظار نوبت حکومت خود نشست .

پس از بازگشت مروان به مدینه ، معاویه که مترصد فراهم شدن شرایط برای تحقیر پسر حکم بن ابی العاص بود ، در سال ۵۴ کوشید تا از طریق سعید بن العاص قدمی آشکار برای تحقیر مروان بردارد. پس به همین منظور به سعید نوشت تا خانه مروان را ویران کرده تمام اموال او را در شمار صافیه منظور داشته و فدک را نیز از وی پس بگیرد .<sup>(184)</sup> از آنجا که سعید بن العاص حاضر

نشد فرمان معاویه را به کار بندد ،<sup>(185)</sup> بنابراین پسر ابوسفیان ، بار دیگر مروان را به حکومت مدینه نصب کرد و باز هم منتظر فرا رسیدن روز انتقام از مروان نشست. در ذیقعدة سال ۵۸ سرانجام فرصت لازم و شرایط مطلوب برای عزل پسر حکم بن ابی العاص را از حکومت مدینه صادر کرد و افزون بر نصب ولید بن عتبه بن ابی سفیان به جای وی ،<sup>(186)</sup> وعده قبلی خویش به مروان را مبنی بر تعیین او به ولیعهد یزید نادیده گرفت .<sup>(187)</sup>

بر بنیاد چنین سوابقی از تعارض میان مروان و معاویه بر سر ولیعهدی و فرومانراوی یزید و تضعیف موقعیت پسر حکم در دستگاه قدرت اموی ، مروان طبعاً در آغاز خلافت یزید باید برای بازسازی موقعیت متزلزل شده خویش اقدام می کرد. به همین جهت نیز چون از مضمون نامه یزید و ولید بن عتبه آگاه شد ، در دارالاماره سیاستی شدیدتر از حاکم مدینه علیه امام حسین (ع) در پیش گرفت تا به یزید نشان داده باشد؟ به خلافت گذشته ، او اکنون حامی سلطنت یزید است این سیاست جدید ، به فرض آنکه به بازسازی موقعیت بیشتر او در دستگاه حکومت جدید. از سوی دیگر ، مروان خوب می دانست که حسین بن علی (ع) موجه ترین و شایسته ترین فرد برای قیام علیه امویان است ، بنابراین با اصرار در قتل آن حضرت ، هم یزید را خشنود می کرد و هم مقتدرترین مانع در برابر آمال خویش به دست یزید از میان می برد و رسوایی شهادت امام حسین (ع) را به نام پسر ابوسفیان ثبت می کرد .

**تأملاتی در باب زمان و چگونگی بیرون رفتن امام حسین (ع) از مدینه**  
روایت ابومخنف که تقریباً تمام مورخان ، همان روایت را اساس قرار داده و به آن اعتماد کرده اند ، حکایت از آن دارد که دعوت امام حسین (ع) به دارالاماره مدینه در شب یکشنبه ، سه روز قبل از پایان ماه رجب سال ۶۰ اتفاق افتاد. اگر چه برخی از راویان نوشته اند که امام حسین (ع) پس از امتناع از بیعت ، در همان شب مدینه را به سوی مکه ترک کرد<sup>(188)</sup> و همین سخن در میان عامه نیز اشتهار یافته است ، امام بنیاد چنین روایتی ، چه از نظر مابینت با دیگر روایات و چه از نظر عقل و شواهد و قراین ، سست و نا استوار است .  
درست است که امام حسین (ع) پس از خروج از نزد ولید بن عتبه ، اندیشه ترك مدینه را به اجرا گذاشت ، اما آن حضرت همانند عبدالله بن زبیر ، آن چنان در مدینه ، عاری از حمایت نبود تا چون پسر زبیر سیاست فرار شبانه از مدینه و از مسیری غیر متعارف را پیش گیرد. گزارش ابی مخنف صراحت

دارد که عبدالله بن زبیر ، همراه بردارش در حالی که نفر سومی آنان را همراهی نمی کرد ، از مسیری فرعی راه مکه را در پیش گرفتند و در واقع به حالت فرار مدینه را ترك کردند ، (189) اما به عکس پسر زبیر ، امام حسین (ع) در شب روز بعد ، (190) یعنی یکشنبه ۲۸ رجب ، پس از همراه کردن تمام بنی هاشم به استثنای محمد بن حنفیه ، در مقابل دیدگان مردم مدینه و طبعاً با وقوف حاکم اموی شهر ، رهسپار مکه شد ، (191) اگر چه شواهدی نظیر گزارش آخرین گفتگوی ولید با امام حسین (علیه السلام) در یکی از کوچه های مدینه و حضور زنان بنی عبدالمطلب در مراسم بدرقه امام ، همراه با گریه و زاری که از طریق امام محمد باقر (علیه السلام) نقل شده است ، همچنین روایت قطب راوندی مبنی بر گفتگوی ام سلمه ، همسر دلسوز پیامبر با امام حسین (علیه السلام) و نهی آن حضرت از عزیمت به سوی عراق ، (192) با روایت خروج شبانه امام ، خاصه خروج پنهانی مابینت دارد ، اما به فرض صحت چنین سخنی ، چه بسا بتوان آن را همانند غالب سفرهای آن روزگار که به دلیل ایمنی از شدت گرما ، در شب صورت می پذیرفت ، حمل کرد ، نه بر خروج پنهانی امام .

از منظری دیگر اگر گزارشهای موجود درست باشد که امام تمام بنی هاشم را همراه خویش از مدینه به سوی مکه حرکت داد ، کدام عقل سلیم می تواند بپذیرد که حاکم مدینه از حرکت جمعیتی قابل توجه مطلع نشده باشد .

به نظر می رسد ، که بر خلاف شهرت بی اساس خروج مخفیانه و خوفناک امام از مدینه ، آن حضرت با اتکا به نیروهای هاشمی محافظ و مدافع خویش و با عنایت به ضعف نیروهای اموی و حمایت مردم از وی و چه بسا با استفاده از سکوت و همراهی ولید بن عتبه که نه تمایل به مقابل با امام را داشت و نه توانایی آن را ، با تعیین خط مشی خویش در برابر سلطنت یزید ، سیاست روشن طراحی شده ای را در ترك مدینه به سوی مکه به اجرا در آورد و مدینه

را به سوی خانه خدا ترك كرد. نوشته اند (193) که امام هنگام ترك مدینه آیه زیر را تلاوت می کرد:

فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين (194) ، درست است که تلاوت این آیه نشان از نگرانی امام است ، اما به کدام دلیل نمی توان آن را نشانه نگرانی طبیعی از حوادث بعدی شمرده و دلیل نگرانی امام در حرکت از مدینه محسوب داشت ؟ آخرین سخن در این زمینه اینکه : مخالفت امام حسین (ع) با پذیرفتن نصیحت برخی از ناصحان (195) که آن حضرت را همانند عبدالله بن زبیر به حرکت بیراهه دلالت می کردند ، آشکارا نشانه عزیمت علنی و آشکار امام در مدینه و آسودگی خیالش از سیاست تعقیب وی توسط حاکم مدینه است . (196)

اگر چه در میان گزارشهای موجود ، سخنی از نامه های شیعیان عراق را به امام در آستانه ترك مدینه به سوی مکه در میان نیست ، اما صرف نظر از روایات مربوط به پیش بینی شهادت امام در کربلا ، چه بسا بتوان از منظر واریسهای تاریخی نیز نتیجه گرفت که قصد نهایی امام در ترك مدینه در این زمان ، با عزیمت نهایی به سوی عراق خط مشی خویش را در مقابله با یزید و بر بنیاد ستیز برای امر به معروف و نهی از منکر تا شهادت معین کرده بود. سخنان عبدالله بن مطیع با امام در میان راه مدینه به مکه نیز نشانه ای دیگر است بر اینکه مقصد نهایی امام کوفه بوده است. نوشته اند که : چون امام حسین (ع) و همراهانش چند فرسنگ از مدینه دور شدند ، عبدالله بن مطیع العدوی به آنان رسید (197) و به امام گفت:

جانم فدایت ای فرزند رسول خدا ، کجا می روی و عزم کجا داری ؟ امام پاسخ داد که در حال حاضر ، قصد مکه را دارم ؛ چون به آنجا رسیدم ، در کار خویش اندیشه کرده و آنچه صلاح و صواب باشد ، آن کنم. عبدالله گفت : بر اندیشه و عزیمت تو خیر و صلاح و سلامت مقرون باد. پس اگر به مکه رفتی ،

هرگز قصد کوفه نکن و سخنان مردم کوفه را اعتباری نده ، زیرا کوفه شهری شوم است. در آنجا پدرت را کشتند و برادرت را وانهادند و او را زخمی زدند که نزدیک بود با آن زخم در گذرد. بهتر است که در مکه بمانی ، چرا که تو سید عربی. مردم حجاز کسی را بر تو برتری نمی دهند و برابر نمی دانند. در مکه مردم از هر سو به جانب تو خواهند آمد. از حرم دور نشو. عم و خال من فدای تو باد به خدا سوگند اگر هلاک شوی ، ما پس از تو خوار و ذلیل خواهیم شد . (198)

سخنان امام در آخرین وداع خویش با پیامر خدا در کنار قبر آن حضرت آشکارا دلالت دارد بر اینکه امام به وضوح بر رخدادهای بعدی وقوف داشت . (199)

محمد بن حنفیه که از سوی امام جانشین آن حضرت در مدینه گشت و هنگام دریافت وصیتنامه امام ، (200) ماعمر گردید تا چشم و گوش امام در این شهر باشد ، (201) علی القاعده از نیات نهایی امام آگاه بود. به همین دلیل نیز با شناختی که از تذبذب عراقیان داشت ، به برادر خویش نصیحت کرد که:

ای برادر تو در نزد من از همه کس دوست داشتنی تر و عزیزتری. من اگر از نصیحت دیگران خود داری کنم. چگونه می توانم از نصیحت تو در گذرم ، در حالی که تو را شایسته نصایح خویش می یابم. نصیحت من به تو آن است که از بیعت با یزید اجتناب کنی و از تمام شهرهای تحت فرمان یزید دوری کنی و رهسپار بادیه گردی. آنگاه رسولانی نزد مردم گسیل داری و آنان را به بیعت با خویشان فراخوانی ، اگر آن مردم با تو بیعت کردند ، این بیعت از دین و عقل تو نکاهد و به مروت و فضل تو آسیبی نرساند. من می ترسم که تو به شهری از این شهرها در آیی و مردم آن شهر گرفتار اختلاف گشته ، گروهی با تو همراهی کنند و گروهی در مقابل تو قرار گرفته به مخالفت برخیزند و به پیکار با یکدیگر پردازند. آنگاه تو در این میان هدف و نشانه تیر اختلاف ایشان شوی و بهترین مردم از این امت ، از نظر نفس و جان و پدر و مادر ، کشته شود و



خونش هدر رود و خاندان شریفیت خوار و ذلیل گردند .  
امام حسین (ع) چون سخنان برادرش را شنید ، پرسید. به کجا روم ؟ ابن حنیفه پاسخ داد که به مکه برو. اگر در مکه با تو بی وفایی کردند به سوی ریگستانها و قله های کوه روانه شو و از شهری به شهر دیگر برو تا دریایی که کار مردم به کجا خواهد انجامید . (202)

### ورود امام به مکه و رسیدن نامه های کوفیان

کاروان امام در سوم شعبان سال ۶۰ وارد مکه شد. پیش از امام عبدالله بن زبیر وارد مکه شده و مردمانی را در اطراف خویش فراهم ساخته بود. با رسیدن امام به مکه ، علی رغم احترامی که پسر زبیر در حجاز داشت ، درخشش شخصیت امام باعث شد تا چنان که ابن کثیر دمشقی تصریح کرده است ، مردم در اطراف حسین بن علی که (( او را سید کبیر و پسر دختر رسول خدا می دانستند و در آن زمان در روی زمین کسی با او همتا و برابر نبود (203) )) گرد آیند .

رسیدن فرستادگان عراق به مکه و دیدار با امام حسین (ع) ، آخرین امیدهای ابن زبیر را برای تحقیق آمال خویش در ستادن بیعت از مردم ، از میان برد. گزارش ابو مخنف حاکی است که نخستین فرستادگان کوفیان به حضور امام حسین (ع) ، عبارت بودند از: عبدالله بن سبیع الهمدانی و عبدالله بن وال که در دهمین روز رمضان سال ۶۰ وارد مکه شدند و دعوتنامه کوفیان را به امام تقدیم کردند . (204) کمی بعد ، قیس بن مسهر و عبدالرحمان بن عبدالله الکوا (205)

الارحبی و عبدالله السلولی ، به همراه یکصد و پنجاه نامه برای امام حسین (ع) وارد مکه شدند مدتی بعد هانی بن هانی السبعی و سعید بن عبدالله الحنفی در رسیدند. آنان نامه های دیگری آورده بر حرکت سریع امام به سوی کوفه تاکید کردند . (206)

بنا به روایت ابو مخنف ماجرای نگاشتن نامه های متعدد به امام حسین (ع) ، با

پیشگامی سلیمان بن سرد خزاعی آغاز شد؛<sup>(207)</sup> همان شیعه وارسته ، اما مشتبه در امور و متزلزل در مواضع که پس از شنیدن خبر امضای عهدنامه صلح امام حسن با معاویه ، حسن بن علی را خوار کننده مسلمانان خواند ،<sup>(208)</sup> و پس از رسیدن امام حسین (ع) و یارانش به کربلا ، در دشت نینوا حاضر نشد و سپس برای جبران این گناه خویش قیام توابین را پایه گذاری کرد. ابو مخنف نوشته است که چون خیر در گذشت معاویه به کوفه رسید سلیمان بن سرد ، تعدادی از شیعیان را در منزل خویش فراهم آورد و به آنان گفت:

شما شیعیان حسین بن علی و شیعیان پدرش هستید. اگر می دانید که او را یاری می کنید و با دشمنانش پیکار خواهید کرد برای او نامه بنویسید و اگر هم در این راه طریق استواری نخواهید پیمود و به راه وهن و سستی خواهید افتاد ، امام را با وعده های خویش مطمئن نکنید و فریب ندهید حاضران پاسخ دادند که : با دشمنان او خواهیم جنگید و در راهش جان خواهیم داد پس سلیمان گفت : اینک برای او نامه بنویسید و آنان نامه ای به امام نگاشتند .<sup>(209)</sup>

ابو مخنف متن نامه سلیمان و دیگر شیعیان حاضر شده در منزل او را که با اندک تفاوتی در متاب تاریخی و مقاتل انعکاس یافته است ، به شرح زیر آورده است:

بسم الله الرحمن الرحيم. به حسین بن علی از سلیمان بن سرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و حبیب بن مظاهر و شیعیان مومن و مسلمان او از اهل کوفه :

سلام عليك. ستایش می کنیم خداوندی را که خدایی جز او نیست اما بعد: حمد و سپاس خدایی را که دشمن ستمگر تو را برانداخت. همان دشمنی که بدون رضایت مسلمانان بر آنان امارت می کرد بهترین آنان را می کشت و بدترین ایشان را زنده می گذاشت. اموال الهی را در میان ثروتمندان و ستمکاران تقسیم می کرد. خداوند او را همانند نمود ، از رحمت خود دور گرداند .

ای حسین بدان که : ما را امامی نیست به سوی ما بشتاب شاید که خداوند ما را به واسطه تو بر حق گرد آورد. نعمان بن بشیر در قصر امارت استقرار دارد. ما همراه او در نماز جمعه فراهم نمی شویم و با او در اعیاد حاضر نمی گردیم اگر به ما خبر رسد که تو به سوی ما عزیمت کرده ای ، او را از کوفه خواهیم راند تا به شام رود. انشا الله و السلام و رحمه الله عليك . (210)

نامه سلیمان و یاران او در دهم ماه رمضان در مکه به دست امام داده شد (211) هنوز دو روز نگذشته بود که نامه های دیگری که بدانها اشاره کردیم در رسید . (212) نامه شبت بن ربیع الیربوعی و حجاز بن ابجر العجلی و یزید بن رویم الشیبانی و عزره بن قیس الاحمسی و عمرو بن الحجاج الزبیدی و محمد بن عمیر بن عبید آخرین نامه ای بود که در پی نامه های قبلی رسید. در نامه اخیر خطاب به امام آمده بود که:

میوه ها رسیده و باغستانها سرسبز است و چاهها پر آب. پیش آهنگان سپاه مهیا گشته ؛ پس اگر آهنگ ما داری روانه شو؟ (213)

امام کوفه را بسی بهتر از عبدالله بن مطیع می شناخت. بر تذبذب و تزلزل کوفیان آگاهتر از دیگران بود ، امام ، چه این حجت های صوری و چه انتظار همه کسانی که درباره کوفیان گمانی جز امام داشتند ، حکم می کرد که برای واری شرایط کوفه و آشکار کردن واقعیات آنجا دست به اقدام زند؛ بنابراین چون آخرین نامه های کوفیان را که توسط هانی بن هانی و سعید بن عبدالله آخرین پیکهای کوفیان در رسیده بود ، ملاحظه کرد ، نامه زیر را برای مردم کوفه نگاشت و توسط همین فرستادگان اخیر ارسال داشت:

از حسین بن علی به گروه مومنان و مسلمانان. اما بعد: هانی و سعید ، همراه نامه های شما در رسیدند. اینان آخرین کسانی بودند که شما به سوی من فرستاده بودید. نامه های شما را خواندم و بر آنچه مقصود شما بود آگاه شدم. مضمون تمام نامه ها شما آن است که ما امامی نداریم. به سوی ما بیا تا تحت پیشوایی تو

بر حق مجتمع شویم. اکنون برادر و پسر و عمو و مطئن ترین فرد از اهل بیعت خویش را به سوی شما روانه می‌کنم. چون او به میان شما در آمد و به من نوشت که همگی شما بنظری واحدید و خردمندان و صاحبان فضل شما بر همان عقیده و بر همان باورند که شما در نامه های خویش نگاشته اید ، نامه هایی که یکایک آنها را با تامل خوانده و واریسی کرده ام ، به زودی به سوی شما رهسپار خواهم شد. به جان خویش سوگند که امام کسی نیست به جز آنکه عامل به کتاب خدا و مجری قسط و پایبند به حق و مراقب نفس خویش برای خدمت و اطاعت خدا باشد . (214)

اگر چه شیعیان بصره در این زمان ، برای دعوت امام حسین (ع) به سوی خویش ، هیجان کوفیان را نشان نمی‌دادند ، چرا که تمایلات شیعی در این شهر کمرنگ تر از کوفه بود ، اما شماری از آنان نیز نامه هایی با همان مضمون نوشته های مردم کوفه برای امام نوشته بودند امام پس از نگاشتن پاسخ نامه های کوفیان ، نامه ای نیز برای شیعیان بصره نوشت و آن را توسط یکی از موالی خویش به نام سلمان یا سلیمان ، به بصره فرستاد .

پیش از این از بافت و ترکیب قومی کوفه سخن گفتیم. در این زمان در بصره نیز پنج شاخه قومی وجود داشت که امام نامه خویش را خطاب به این روسای شاخه های قومی بصری نوشت . (215) شناخت دقیق تر کوفیان از امام و جایگاه

آن حضرت در امامت اسلامی باعث می شد تا امام به تبیین حقوق خود علی (ع) در جانشینی پیامبر نیازی نداشته باشد و زکری از غصب خلافت به میان نیاورد ، اما بصریان از چنین شناختی کم بهره بودند. به همین دلیل نیز امام در نامه خویش به کوفیان بر ضرورت واریسی دعاوی کوفیان تاکید کرد و در نامه بصریان به تبیین جایگاه خویش در رهبری امت پرداخت و نوشت:

اما بعد: خداوند محمد (ص) را بر همه مردم به پیامبری برگزیده و او را به نبوت کرامت و برای رساندن رسالت خویش ماموریت داد. سپس او را به سوی

خویش برد ، در حالی که مردم را نصیحت کرده و پیام خداوند را به مردم رسانده بود. ما اهل بیت و اولیا و اوصیا و وارث پیامبریم و شایسته ترین مردم به داشتن مقام او در میان ایشان. پس قوم ما دیگران را در جانشینی پیامبر بر ما ترجیح دادند و ما برای اجتناب از تفرقه و رعایت مصالح امت و عافیت آنان به آن تن در دادیم. این در حالی بود که می دانستیم که ما سزاوارترین افراد برای جانشینی رسول خدا بودیم از کسانی که بر این منصب برقرار شدند. پس خداوند بر آنان رحمت آرد و ما را و آنان را در پناه غفران خویش در آورد. من فرستاده خویش را با این نوشته به سوی شما فرستادم ، شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) فرا می خوانم. سنتی که مرده است و بدعتی که احیا گشته است. اگر سخنم را بشنوید و فرمان مرا اطاعت کنید ، شما را به راههای رشد رهنمون خواهم شد ، و السلام علیکم و رحمه الله . (216)

#### مسلم بن عقیل در کوفه ، ماهیت و ابعاد بیعت کوفیان با وی

مسلم با توصیه امام حسین (ع) ، مبنی بر اینکه تقوا و کتمان مأموریت خویش را نصب العین خویش قرار دهد ، در نیمه ماه رمضان به همراه عبدالرحمان بن عبدالله الکوا الارحبی ، قیس بن مسهر و عماره بن عبدالله السلولی ، از مکه خارج شد و پس از همراه کردن راهنما که در میانه راه از تشنگی مردند ، (217) سفر خویش به سوی کوفه را ادامه داد تا در پنجم شوال سال ۶۰ هجری ،

به این شهر رسید . (218) برخی از منابع نوشته اند که مسلم پس از رسیدن به این شهر به منزل مختار بن ابی عبید ثقفی وارد شد . (219) بنا به گزارش برخی از منابع دیگر ، مسلم بن عقیل در کوفه ، نه به خانه مختار ، بلکه به منزل هانی بن عروه (220) و یا به خانه مسلم بن عوسجه در آمد . (221)

حسب روایات موجود پس از رسیدن مسلم به کوفه و استقرار در منزل مختار یا مسلم بن عوسجه ، چون شیعیان کوفه از حضور فرستاده امام حسین (ع) آگاه شدند ، فوج فوج به حضور وی شتافتند و با او بیعت کردند. شمار این بیعت

کنندگان به اختلاف ، ۱۲ تا ۱۸ هزار نفر گزارش شده است . (222) مطابق همین گزارشها چون مسلم با چنین استقبالی مواجه شد بی درنگ ماجرا را برای امام حسین (ع) نوشت و آن حضرت را به حرکت به سوی کوفه تشویق کرد . (223) به نظر می رسد که اگر اندکی در باب این گزارشها و اجزاء آن تامل و تدبر کنیم واقعیات را در پرتو تعقل تاریخی و بخش روایات بر بنیاد تحلیل یافته ها جز آن چیزی بیابیم که این روایات منعکس می کنند و در اندیشه ها رسوخ یافته است . طبیعی ترین پرسش در باب ورود مسلم به کوفه تنها ابهام در باب محل استقرار او نیست که در روایات موجود ، اتفاق نظری درباره آن وجود ندارد ، بلکه ابهام در باب غیبت تمام دعوت کنندگان امام حسین (ع) به کوفه ، در کنار مسلم در روزهای نخستین ورود وی و روزهای بعدی تا شهادت مسلم است و نام و نشان اینان را قبلا در گزارش نامه های ایشان و پاسخ امام به آنان آورده ایم .

نکته قابل تامل دیگر مربوط به گزارشی است که ادعا دارد پس از انتشار خبر رسیدن مسلم به کوفه ، شیعیان فوج فوج به حضور او رسیده و با امام حسین (ع) بیعت کردند . اگر شمار این شیعیان را نه ۱۸ هزار نفر ، بلکه همان حداقل ، یعنی ۱۲ هزار نفر هم در نظر آوریم ، طبعا باید این افواج انسانی ، هم نظم و ترتیب موجود در کوفه را دگرگون کرده باشند و هم غوغایی در حوالی خانه ای که مسلم در آنجا کرده باشند . درست است که نعمان از سوی اشراف اموی کوفه به بی تفاوتی در مقابل ورود مسلم روبرو شد ، اما:

اولا: اقدام او در فراهم آوردن مردم در مسجد کوفه و اخطار ملایم به آنان ، هجوم افواج انسانی به خانه مسلم بن عقیل ناهماهنگ است .

ثانیا: در گزارشهای اشراف اموی به نبرد ، هیچ اشاره ای به کثرت بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل به چشم نمی خورد . افزون بر این ، منطق حاکم بر هیجانهای اجتماعی در چنین شرایطی حکم می کرد که آن جمعیت فراوان ، پس

از بیعت با مسلم برای حاکم کوفه مشکلاتی را پدید آورده ، او را در معرض تهدیدهایی قرار دهند. شیعیان کوفه در نامه خود به امام حسین (ع) نوشته بودند که در صورت حرکت آن حضرت به کوفه ، نعمان بن بشیر را از این شهر خواهند راند و درست است که در این زمان ، هنوز امام به سوی کوفه رهسپار نشده بود تا آنان به این وعده خود وفا کنند ، اما به هر حال آن جمعیت کثیر باید تا آن حد موجب نگرانی حاکم کوفه از جان خویش می شدند (224) که وی جرات فرا خواندن آنان به مسجد کوفه و نصیحت و تهدید آنان را نداشته باشد. اقدام نعمان بن بشیر در فرا خواندن همین شیعیان به مسجد و گفتگوی ملایم با آنان به وضوح نشان دهنده آن است که نه این شیعیان از حضور در جمعه و جماعات حاکم کوفه امتناع می کردند و نه نعمان از اجتماع آنان و گفتگو با ایشان نگران بود ، سهل است که حتی قلیل بزرگان اموی شهر نیز هیچ گونه تهدیدی را در مقابل خود نمی دیدند ، به همین دلیل نیز در همان اجتماع مسجد ، نعمان را برای سهل انگاری در برابر مسلم بن عقیل مورد سرزنش قرار می دادند ، پاسخ نعمان نیز به عبدالله بن مسلم الحضرمی سرسخت ترین دوستدار یزید که حاکم کوفه را آشکارا و بدون هیچ گونه نگرانی مورد عتاب قرار داد جای تامل بسیار دارد . (225)

بی گمان شخصیت نعمان بن بشیر با عبیدالله بن زیاد که کمی بعد حاکم کوفه شد تفاوت داشت . (226) نعمان چنانکه از منابع تاریخ کربلا نیز آمده است چون عبیدالله اسیر قساوت وجود خویش نبود ، امام مگر می توان تصور کرد که نعمان با وقوف به آمادگی جمعیتی ۱۲ هزار نفره و حاضر سلاح ، تدبیری برای جان خویش نیندیشیده و با آن اطمینان خاطر در مسجد کوفه حضور یابد و از آنجا بدون نشان دادن هیچ گونه واکنشی ، حداقل در حد واکنشی که عبدالله بن مسلم به نفع یزید نشان داد ، به قصر خویش باز (227) گردد؟ اگر مجموعه این پرسشها و تاملات را در کنار گزارشهای آمیخته به غلو در

باب کثرت جمعیت بیعت کنندگان با مسلم قرار دهیم ، اگر در نظر آوریم که مسلم پس از ورود عبیدالله و آگاهی از تعقیب خویش ، حتی خانه ای از خانه های همین ۱۲ یا ۱۸ هزار جمعیت را نیافت که در آن پناه جوید ، چه بسا بتوانیم نتیجه بگیریم که شمار بیعت کنندگان واقعی با مسلم ، بسیار کمتر از آن تعدادی است که در گزارش ابومخنف و دیگران آمده است ، شماری نه بیشتر از شمار حاضران در دشت نینوا ، بلکه باز هم کمتر از آن تعداد. بدیهی است در صورتی که گزارشهای مربوط به شمار بیعت کنندگان با مسلم را تا این اندازه محدود کنیم ، با این پرسش مواجه خواهیم شد که پس آیا مسلم آمادگی شرایط کوفه را در نامه خویش به امام حسین (علیه السلام) و فراخواندن آن حضرت بر عزیمت به سوی این شهر را نادرست نوشته و خلاف واقعیات را نگاشته است ؟ بدیهی است مسلم نماینده امین امام حسین (علیه السلام) بود ، اما بعید نیست که وی ، درست به همان دلیل که نخستین بیعت کنندگان را به کتمان اسرار فرا می خواند ، به سخنان قلیل کسانی که به دیدارش می شتافتند و از کثرت مشتاقان عزیمت امام حسین (علیه السلام) به کوفه سخن می گفتند ، اعتماد کرده باشد و گرفتار ادعاهای مبالغه آمیز در کثرت شمار شیعیان شده باشد ، اگر چه ، مطابق روایت ابومخنف ، در نامه ای که مسلم بیست و هفت روز قبل از شهادتش در کوفه ، برای امام نوشت ، شمار بیعت کنندگان با خویش را بیش از بیست هزار نفر بیان کرد ، اما با توجه به شرایط حضور پنهانی مسلم در کوفه بعید نیست که او شمار بیعت کنندگان را بر اساس ادعای همان اطرافیان نوشته باشد که سرانجام پس از فرار از نزد مسلم به سوی عبیدالله ، نشان دادند که در دروغگویی کم نظیرند ، پس به همین دلیل می توانیم نتیجه بگیریم که مسلم با تصور صحت وعده های کوفیانی که با آنان ملاقات کرده است و با باور به درستی ادعاهای آنان که جمعیت دیگری نیز همانند ایشان آماده جانبازی در راه امام حسین (ع) اند ، تلقی خویش را از آمادگی و استعداد شیعیان کوفه برای یاری امام به آن حضرت گزارش کرده است ، نه



تعداد و رقم واقعی آنان را .

متن نامه مسلم بن عقیل که به روایت ابومخنف ، توسط عابس بن ابی شیبیب

الشاکری برای امام حسین (علیه السلام) فرستاده شد ، چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم. به حسین به علی بن ابیطالب ، از مسلم بن عقیل. اما

بعد: پیشاهنگ به یاران خویش دروغ نمی گوید .بیش از بیست هزار نفر از

مردم کوفه با تو بیعت کرده اند. چون نامه من به دست تو رسید ، در آمدن به

کوفه عجله کن ، تمام مردم با تو همراهند و نسبت به یزید تمایل و گرایشی

ندارند ، والسلام .(228)

سخنانی که عابس بن ابی شیبیب همدانی همان پیک مسلم به سوی امام حسین

(علیه السلام) ، در ملاقات با مسلم بن عقیل به زبان راند و آن سخنان را غالب

منابع ، از ابومخنف روایت کرده اند ، به وضوح نشان می دهد که برخی از

شیعیانی که با مسلم بن عقیل دیدار می کردند ، اطلاعات مبالغه آمیز و احیانا

نادرستی به او می دادند. مسلم نیز که در شرایط ویژه ای درکوفه به سر می

برد و منبع بررسیهایش عمدتا همین شیعیان بودند ، چه بسا آن سخنان مبالغه

آمیز را واقعیت می شمرد. بعید نیست که اگر شیخ مفید و مسعودی به این

سخنان توجه می کردند و آنها را در آثار خویش می آوردند ، گرفتار اعتماد به

گزارشهای مبالغه آمیز در تعداد شیعیان کوفه نمی شدند .

برویم به سراغ سخنان عابس و نکته های ارزشمندش در توصیف تلویحی ، اما

واقعی از هیجان و غلو در سخنان شیعیان ملاقات کننده با مسلم بن عقیل.

سخنانی که با تنها ماندن مسلم و شهادت امام حسین (علیه السلام) ، صحت آنها

تایید شد:

اما بعد: ای مسلم من تو را از مردم خبر نمی دهم (229) و نمی دانم که در

اندیشه و جان آنان چیست .همچنین تو را از جانب ایشان فریب نمی دهم ،

سوگند به خدا که من فقط از آنچه در اندیشه دارم و در وجود من است با تو می

گویم و آن این است که به خدا سوگند اگر مرا فرا خوانید ، همراه شما با دشمنانتان پیکار خواهم کرد ، دشمنان شما را با شمشیر خواهم زد تا آنگاه که به دیدار خدا بروم. از این کار نیز جز آنچه در نزد خداست و مرا خواهد برد ، مقصود دیگری ندارم . (230)

توسل اشرف اموی کوفه به یزید و نصب عبیدالله بن زیاد به امارت عراقین به خلاف نعمان بن بشیر که با شناخت دقیق از واقعیات کوفه و شیعیان این شهر ، مرادات آنان با مسلم بن عقیل را خطرناک و قابل اعتنای جدی نمی شمرد ، برجسته ترین شخصیت‌های اموی ، همان حضور مسلم و اخبار مربوط به بیعت تعدادی از شیعیان با او را نگران کننده یافته و بی درنگ به یزید متوسل شدند ، اینان که طبعا از گروه العالیه کوفه بودند و نزد یزید دارای اعتبار ، عبارت بودند از:

1. عبدالله بن مسلم بن سعید الحضرمی ؛

2. عماره بن عقبه ؛

3. عمر بن سعد بن ابی وقاص . (231)

از مضمون نامه های عماره و عمر بن سعد آگاهی نداریم ، اما طبعا محتوای آنها همان بوده است که عبدالله بن مسلم نوشته است. او برای یزید نوشت که: مسلم بن عقیل وارد کوفه شده است و شیعیان با او بیعت کرده اند ، اگر به کوفه محتاجی امیر مقتدری بر آنجا بگمار تا بتواند دستورات تو را به اجرا گذارد و همانند تو درباره دشمنانت عمل کند؛ زیرا نعمان بن بشیر مردی ضعیف است . (232)

با رسیدن نامه های اشرف اموی به یزید ، پسر معاویه که همانند امویان کوفه نگران شده بود با سرجون ، غلام نصرانی خویش به مشورت نشست و سرانجام با راهنمایی وی بر آن شد تا افزون بر امارت بصره ، امارت کوفه را نیز به عهده عبیدالله گذاشته و او را روانه سرکوب مخالفان خویش در کوفه کند . (233)

کشته شدن فرستاده امام در بصره و عزیمت عبیدالله به سوی کوفه  
فقدان قدرت محوری قبیله ای در بصره ، همانند کوفه ، موجب آن شده بود که  
در این شهر نیز قدرت در میان چهار گروه اصلی ( اربع ) تقسیم گردد. در  
همین حال عشیره های مختلف نیز روسایی برای خود داشتند که ابومخنف از  
آنان به عنوان روسای پنجگانه ( اخماس ) نام برده است .<sup>(234)</sup> تعادل نسبی نیرو  
و نفوذ هر کدام از این روسا ، طبعاً همانند کوفه در بصره نیز شرایط ویژه ای  
از محافظه کاری و نگرانی و تذبذب سیاسی و اعتقادی را پدید آورده بود. چنین  
خصیصه ای بهترین زمینه را برای قدرت مرکزی در کنترل بی دغدغه این  
شهر پدید می آورد و مانع از سرکشی قبایل و شیوخ می گشت .  
گزارشهایی که درباره واکنش روسای پنجگانه بصره ، نسبت به نامه امام حسین  
( علیه السلام ) به ایشان در دست داریم ، به وضوح دغدغه های سیاسی و  
نگرانی هر کدام از این روسا را از یکدیگر و بی اعتمادی ایشان را نسبت به  
هم نشان می دهد. ابومخنف نوشته است که چون نامه امام حسین ( علیه السلام )  
به روسای بصره رسید ، هیچ کدام از ایشان از دریافت نامه امام با یکدیگر  
سخن نگفتند و آن را چون رازی نزد خویش پنهان کردند ،<sup>(235)</sup> و تنها برخی  
از ایشان محتوای نامه امام را برای افراد عشیره خویش بازگو کرده ، از آنان  
نظر خواستند ، در میان اشراف یا روسای بصری ، منذر بن الجارود ، سیاستی  
غیر از راه و روش سکوت و انتظار در پیش گرفت ، به روایت ابومخنف ،  
منذر که دخترش در حباله نکاح عبیدالله بن زیاد بود و سخت از داماد خویش  
بیمناک ، با این گمان که ممکن است نگارش نامه دسیسه ای از جانب عبیدالله  
باشد ، به حضور امیر بصره رفت و نامه امام را به او داد. عبیدالله که از متن  
نامه بر آشفته شده بود ، نام و نشان و محل سلیمان<sup>(236)</sup> فرستاده امام را پرسید  
و چون بر او دست یافت ، بی درنگ او را به قتل رساند .<sup>(237)</sup> گرچه جبن و  
نگرانی و دغدغه منذر که هم او را ابزار آگاهی عبیدالله از مکاتبه امام با او

کرد ، هم باعث شد تا عبیدالله به هنگام عزیمت به سوی کوفه وی را با خویشتن همراه سازد تا مبادا در غیاب او طریق همکاری با امام حسین (علیه السلام) را پیش گیرد ، به روشنی نشان از حقانیت روسای بصری در کتمان اسرار خویش از یکدیگر داشت ، اما به هر حال آنان را بیش از پیش به سوی اتحاد سیاست محافظه کاری و تذبذب سوق داد .

درست است که سیاست تقیه و کتمان اسرار از یکدیگر ، موجب شد تا عبیدالله از مکاتبه امام با آنان مطلع نشود ، گسست پیوند این روسا با یکدیگر ، زمینه های عینی همبستگی آنان را به زیان امام حسین (علیه السلام) ( و به سود امیر عراقین نیز از میان می برد .

جز شرایط بن بست سیاسی و قبیله ای برای همراهی بصریان با امام حسین (علیه السلام) ، غلبه هیجان و عاطفه و نه ایمان و شجاعت ، عاملی دیگر بود برای انفعال آنان در مقابل دعوت امام و اتخاذ راء و عزمی با ثبات در این مسیر ، شاید در صورتی که شیعیان کوفی به آن سهولت مقدرات شهر خویش را به عبیدالله نمی سپردند و خود ترکیب اصلی سپاه عمر بن سعد علیه امام حسین (علیه السلام) را پدید نمی آوردند ، برخی از شیعیان بصری هم ، عزم و اراده ای واقعی و نه هیجانی برای شتافتن به سوی امام را پیدا می کردند ، اما بسیار طبیعی بود که رسیدن اخبار تسلط عبیدالله بر کوفه ، خصوصا شهادت مسلم بن عقیل در آنجا ، وجهه جبن و رعب را در شخصیت بصریان افزایش داده و تبدیل به عنصر غالب وجود ایشان گردد .

نگاهی کوتاه به روایات موجود در باب اقبال هیجانی برخی از بنی حنظله ، بنی سعد و بنی عامر ، نسبت به دعوت امام از یزید بن مسعود ، تشابه شخصیت مبتنی بر تذبذب در میان بصریان با کوفیان را نشان خواهد داد .

گفتنی است که ظاهر روایات موجود در باب گفتگوی یزید با اعضای قبیله و عشیره های خویش ، چنان می نماید که گویی وی نظر خواهی از اعضای تحت

اطاعت خود را به گونه ای صریح و علنی مطرح کرده است ، اما واقعیت جز این است ، چرا که اولاً: مصون ماندن وی از تعرض عبیدالله ، ثانیاً: تهدیدهای پسر زیاد در سخنرانی خویش به هنگام ترك بصره به سوی کوفه ، نشان از آن است که آن گفتگوها در فضایی مبتنی بر امنیت خاطر و دور از چشم عوامل عبیدالله صورت پذیرفته است .

بنا به روایت سید بن طاوس ، چون یزید بن مسعود ، رئیس و شیخ بنی تمیم ، بنی حنظله و بنی سعد با اعضای تحت ریاست خویش از نامه امام حسین (علیه السلام) سخن گفت و آنان را به یاری امام حسین (علیه السلام) فرا خواند ، و با ایشان گفت:

معاویه هلاک شده و با مرگ او رشته ستم و گناه از هم گسیخته و پایه های ستمکاری فرو ریخته است. او در زمان حیات خویش ، از مردم برای یزید بیعت ستاند و گمان کرد که با این بیعت بنیان حکومت یزید را استوار ساخته است ، اما خیالات او به نتیجه نرسید و از اندیشه باطل او حاصلی به دست نیامد. اکنون یزید شرابخوار بدون رضایت امت بر آنان حکمران شده است ، در حالی که مردی کوتاه فکر و کم خرد است. به خدا سوگند که امروز پیکار با یزید بر جهاد بر مشرکین فضیلت دارد ، ای مردم ، این حسین بن علی است ، نوه پیامبر و صاحب شرافت و اندیشه ای درست. او صفاتی دارد که از بیان آنها ناتوانیم ؛ از دانشی برخوردار است از حد و اندازه بیرون. او از هر جهت برای ولایت بر مسلمانان شایسته است. انسانی که بر کودکان مهربانی می کند و بر پیران عطوفت می ورزد. او انسانی است ، که حقوق مردم را پاسداری می کند و بر امت پیشوایی دارد. خداوند با او بر خلق خویش حجت فرستاده و مردم را پند داده است. ای مردم احنف بن قیس شما را در نبرد جمل از یاری و همراهی امیر المومنین باز داشت. پس بیایید تا امروز با یاری نوه رسول خدا ، آن ننگ را از دامن خویش بشوییم. سوگند به خدا هر آن کس که از یاری حسین

بن علی سر باز زند ، خداوند او را در دنیا خوار و شمار خاندانش را کاهش خواهد داد. اکنون من زره بر تن و آماده نبرد شده ام. بدانید آن کس که کشته نشود ، لاجرم خواهد مرد. هر آن کس هم که از مرگ گریزد ، عاقبت در چنگ آن افتد. خداوند شما را بیامرزد. به من جوابی شایسته و نیکو دهید . (238)

با خاتمه سخنان یزید بن مسعود (نبیط) که بیش از دیگر روسای پنجگانه بصره به گفته های خویش باور داشت و سخنانش جوهر اعتقادات شیعی او را نشان می دهد ، بنی حنظله ، بنی سعد و بنی عامر ، هر کدام با بیان عباراتی حاکی از وفاداری و شجاعت و عزم خلل ناپذیر ، یزید را مورد حمایت خویش قرار دادند ، چنین اتفاق نظری که فقط در قالب کلمات جاری شد و هرگز به کسوت عمل در نیامد ، باعث شد تا یزید با نگاشتن نامه زیر ، به نامه امام پاسخ دهد:

بسم الله الرحمن الرحيم. نامه شما را دریافت کردم و بر مضمون آن آگاه شدم و دانستم که شما مرا به اطاعت خود فرا خوانده و از من استمداد جسته اید.

خداوند هیچ گاه زمین را از کسی که نیکوکاری کند و به رستگاری فرا خواند ، تهی نمی دارد ، امروز شما حجت خدا بر خلق و امانت الهی در روی زمینید ، شما شاخه ای از درخت زیتون احمدی هستید. رسول خدا ریشه آن درخت و شما شاخه های آنید. اکنون تفاعل به خیر کرده و به سوی ما عازم شوید . بدانید که من تمام بنی تمیم را به اطاعت از شما فرا خوانده ام. آنان چنان به اطاعت شما اشتیاق دارند که شتر تشنه را در طلب آبشخور ، من گردن اعضای قبیله بنی سعد را برای خدمت به شما نرم ساخته و با نصایح مشفقانه زنگ سستی از قلبهای آنان زدوده ام و آنها را پاك و منور ساخته ام . (239)

دریافت این نامه امام را شادمان کرد ، اما پس از رسیدن امام به کربلا ، هیچ کدام از وعده ها تحقق نیافت و قلبهایی که ادعا می کردند که پاك و منور گشته اند ، قدم از بصره به سوی نینوا نگذاشتند. غالب بصریان نیز چون کوفیان سخن می گفتند ، اما آنان نیز از عمل باز می ماندند. گفته ایم که تذبذب در

اعماق شیعیان عراقین ریشه های دیرینه داشت . با این حال شایان ذکر است که تعدادی از خالص ترین شیعیان بصره پس از مشاهده انفعال دیگر شیعیان این شهر ، بر آن شدند تا بر عهد و پیمان خود با امام حسین (علیه السلام ) پایبند مانده و علی رغم اقدامات عامل بصری ابن زیاد کمی پس از آنکه عبیدالله بصره را به سوی کوفه ترك کرد و خبر عزیمت امام حسین (علیه السلام ) به سوی کربلا نیز در رسید ، از بصره گریخته و خود را به صحرای طف رسانده و به کاروان حسینی ملحق شوند. تا جایی که از طریق گزارشهای منابع تاریخی و مقاتل اطلاع داریم ، اینان عبارت بودند از:

1. یزید بن نبیط؛

2. عبدالله بن نبیط؛

3. عبیدالله بن نبیط؛

4. عامر بن مسلم بن عبدی ؛

5. مسلم ، مولی عامر بن مسلم ؛

6. سیف بن مالک ؛

7. ادهم بن امیه . (240)

#### استیلاى عبیدالله بر کوفه

در میان رخدادهای تاریخ کربلا ، یکی از پر ابهام ترین روایات ، گزارش افسانه آمیز ورود عبیدالله به کوفه و تسلط سهل و بی دغدغه و بدون کمترین واکنش بر شیعیانی است که گفته شده است ، حداقل تعداد آنان 12 هزار نفر بود ، بررسی این بخش را با نگاهی به نام و نشان همراهان عبیدالله و تحلیل مبانی قلت آن همراهان آغاز می کنیم. به موجب روایات موجود که باز هم اساس آن ابومخنف است ، عبیدالله پس از سخنرانی تهدیدآمیز خویش در بصره ، همراه پانزده نفر روانه کوفه شد . (241)

مسلم بن عمرو باهلی همو که نخستین نامه را در کوفه به یزید نوشت ، منذر بن

الجارود ، کسی که از بیم عبیدالله نامه امام حسین (علیه السلام) را به او داد و موجب قتل فرستاده امام به بصره گشت و شریک بن عبدالله الاعور الهمدانی ، از جمله آنان بودند .

اگر بنیاد این روایت درست باشد و عبیدالله به راستی با چنین همراهان اندکی روانه کوفه شده باشد ، که علی القاعده در صحت آن جای تردید نیست ، نخستین نتیجه این روایت آن است که پسر زیاد ، بدون بیم و هراس و با اطمینان خاطر از اینکه به هنگام رسیدن به کوفه حتی با اتخاذ سیاست فریب شیعیان و پنهان داشتن چهره خویش و استقرار در دارالاماره از طرف مخالفانی مصمم و شجاع تهدید نخواهد شد ، دست به چنین اقدامی زده است. قدر مسلم آن است که اگر عبیدالله احتمال آن را می داد که نه در هنگام ورود به کوفه ، بلکه پس از رسیدن به دارالاماره و فاش شدن هویتش ، در معرض تهدید جانی قرار خواهد گرفت ، طبعاً همراه نیروهایی کافی برای حفظ جان خویش عازم شهری می شد که جمعیت قابل توجهی از ساکنان آن ، بیعت کرده با مسلم ، آماده اقدام علیه حاکم جدید کوفه بودند ، تنها با تردید در سلامت عقل عبیدالله یا اعتقاد به احساس امنیت کامل او در کوفه و اطمینان خاطر از مصون بودن وی از هرگونه آسیب و گزند است که می توان ورود شجاعانه پسر زیاد به کوفه را تعلیل کرد و لاغیر .

بخش بعدی روایت استیلاي عبیدالله بر کوفه ، داستان فریبکاری اوست مبتنی بر در آوردن خویش به ظاهری شبیه امام حسین (علیه السلام) و فریفتن مردم برای ورود به شهر . (242)

گفتنی است که اذعان به صحت این روایت به آن معناست که کسانی که در بدو ورود عبیدالله ، او را با امام حسین (علیه السلام) اشتباه گرفتند ، مسلم بن عمرو باهلی ، سرشناس ترین عنصر اموی در کوفه را نمی شناختند و توان شناسایی و تمیز او را نداشتند!



به موجب بخشی از همین روایت افسانه آمیز ورود عبیدالله به کوفه که به نظر می رسد ، بنیاد آن برای توجیه انفعال شیعیان کوفه و جبن و هراس ریشه دار در وجود آنان ساخته شده است ، کمی پس از ورود عبیدالله به کوفه و علی رغم اشتباه اولیه در شناسایی او ، سرانجام وی شناخته شد و مردم از اطرافش پراکنده شدند ، واضح است که اگر شمار واقعی یاران مسلم بن عقیل در کوفه به همان تعداد همراهان عبیدالله نیز بودند ، باید به اندیشه اقدامی سریع علیه او می افتادند و مانع ورودش به دارالاماره می گشتند. اگر در نظر آوریم که در قسمت دیگری از همین روایت آمده است که چون عبیدالله به مقابل درب دارالاماره رسید ، نعمان نیز او را با امام حسین (علیه السلام) اشتباه گرفت و به پرخاش پرداخت ، می توان با اطمینان بیشتری گفت که از همان بدو ورود پسر زیاد به کوفه ، نه شیعیان شهر جرات مقابله با او را می یافته اند و نه عبیدالله از واکنش و اقدام آنان در دل هراسی داشته است .

با فرض آنکه به موجب بخش اخیر روایت ، واقعا هویت عبیدالله و تمام همراهانش تا زمان ورود به قصر حکومتی ناشناخته مانده است و یا شیعیانی که سرانجام در نیمه راه دروازه شهر تا قصر او را شناختند فرصت واکنش و اقدام سریع علیه او را نیافتند ، آیا نمی توان پرسید که چرا آنان کمی بعد ، یا روز بعد و حتی بعد از آنکه او در مسجد شهر حضور یافت و سخنرانی ملامال از تحبیب و تهدید خویش را ایراد کرد ، دست به اقدامی علیه او نزدند؟ آیا عبیدالله سپاهی ۱۲ هزار نفری همراه خود داشت ، یا آنکه در کوفه سپاهی عظیم آماده یاری او وجود داشت که قدرت هر اقدام نظامی را از ۱۲ هزار بیعت کننده بامسلم بن عقیل می گرفتند؟ به نظر می رسد که اگر در تحلیل و تقلیل مبانی ورود بی دغدغه عبیدالله و استیلای سهل و سریع او بر کوفه ، از سطح افسانه ها و ساخته و پرداخته های کوفیانی که بعدها کوشیده اند تا خذلان و خواری خویش را از همان بدو ورود پسر زیاد پنهان دارند و به توجیه آن بپردازند ،

بگذریم باید باز هم اذعان کنیم که:

1. به خلاف آنچه از برخی از روایات آمده است ، شمار بیعت کنندگان واقعی با مسلم بسیار اندک و کمتر از چیزی است که بیان شده است ، حتی کمتر از شمار نیروهای قلیل حکومت کوفه .
  2. بافت قومی و اجتماعی گسسته کوفه و فقدان شیوخ معتبر در راس قبیله ها و تیره های شیعی و متمایل به تشیع از يك سو و یکپارچگی و انسجام اشراف و اعضای گروه اهالیه ، از سوی دیگر ، شرایط انفعال کوفیان را پس از شنیدن خبر نصب عبیدالله به حکومت عراقین و قتل فرستاده امام حسین (علیه السلام) در بصره افزون تر کرده بود .
  3. انتشار خبر عزیمت سپاه شام به سوی کوفه ، آخرین عناصر شجاعت و غیرت را در میان قلیل بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل از میان برده بود .
  4. همراهی سریع اشراف کوفه و شیوخ شهر با عبیدالله که از همان تذبذب و محافظه کاری ایشان ریشه می گرفت ، <sup>(243)</sup> شیعیان پراکنده را گرفتار سردرگمی سریع کرد و از تدبیر در باب تعهدات خویش به مسلم باز داشت. در به در شدن سریع مسلم در کوفه و تغییر مکان او و سرانجام تنها در پرتو همین واقعیات قابل تبیین است .
- بی گمان اگر با دقت و حوصله اجزاء روایات انفعال سریع کوفیان را بکاویم ، بیشتر اذعان خواهیم کرد که آنچه بیش از هر عاملی موجب استیلائی سریع عبیدالله بر کوفه و دست یافتن نهایی او بر مسلم شد ، نه ترفند وی در پوشاندن صورت خویش بود ، نه توفیق جاسوس وی در فریفتن مسلم بن عوسجه و پی بردن به مخفیگاه مسلم بن عقیل و نه تیزهوشی و درایت عبیدالله ، این عوامل ، به فرض اعتماد به همه آنها ، نقشی فرعی را در ماجرا ایفا کردند ، عامل اصلی فرو ریختگی ریشه دار کوفه بود ، قبل از ورود عبیدالله و در همان زمانی که کوفیان امام حسین (علیه السلام) را به شهر خویش فرا می خواندند و

بر زبان چیزی می راندند که در دل‌هایشان ریشه نداشت .  
دستگیری و تعقیب شیعیان وفادار به مسلم بن عقیل ، نخستین اقدام عبیدالله پس از سخنرانی وی در مسجد کوفه بود. زیاد پدر عبیدالله سالها پیش برای دستگیری حجر بن عدی و پراکندن کندیان از اطراف وی ، توانسته بود به خوبی از تذبذب و هراس برخی از بزرگان و اشراف کندی استفاده کند و در همان حال ایشان را برای همراهی با اندیشه‌ها و نقشه‌های خویش ، از طریق رقبای آنان و بزرگانی از همدان و تمیم و هوازن و مذحج و غطفان تحت فشار قرار دهد ، عبیدالله که تجربه پدر را در پیش روی خویش داشت و کوفه را همان کوفه و کوفیان را همچنان اسیر همین رقابتهای افزون‌قبیله‌ای و گسستگی پیوندهای عشیره‌ای می یافت ، بی‌درنگ اشراف و شیوخ قبایل را به حضور طلبید و از آنان خواست تا هر کدام از ایشان ضمن همکاری با وی برای دستگیری مسلم بن عقیل ، تعهدات زیر را گردن نهند و به اقدامات زیر مبادرت ورزند .

1. هر کدام از شیوخ اعضای قبیله و عشیره خویش را فراهم سازند تا آنان در حضور عبیدالله ، مخالفان و طرفداران یزید را در میان قبیله خویش معرفی کنند .

2. هر کدام که توانایی آوردن مخالفان یزید را به دارالاماره ندارد ، باید ضمانت کند که افراد شناخته شده نزد وی و نزدیکانش ، علیه عبیدالله اقدامی نخواهند کرد . (244)

عبیدالله درست در فردای همان شبی که به خلاف افسانه ورود پنهانی و حيله گرانه ، با اقتدار وارد کوفه شد ، باز هم با آگاهی از جبن کوفیان و تشمت و تذبذب شیعیان ایشان با همان اقتدار و اعتماد به نفس قدم در مسجد کوفه گذاشت و با تهدید و تطمیع ، خطاب به مردمی که فراهم شده بودند ، چنین گفت:  
امیرالمومنین (علیه السلام) شهرها و مرزها و سرزمین شما را به من سپرده و

دستور داده است تا در میان شما عدالت ورزم و از مظلوم حمایت کنم. یزید به من گفته است که به هر آن کس از میان شما که از عطای خویش محروم ماند ، عطایش را بدهم و نسبت به کسانی که مطیع و فرمانبردار باشند ، نیکی کنم و با آنان که شنوا و مطیع باشند ، نیکی کنم. با متمردان و کسانی که عصیان ورزند ، سختگیری روا دارم ، پس من نیز فرمان یزید را به کار خواهم بست و دستورش را اجرا خواهم کرد. برای نیکوکاران شما ، همچون پدر خواهم بود و برای مردمان مطیع از میان شما ، مانند برادر رفتار خواهم کرد. شمشیر و تازیانه من هم علیه کسانی به کار خواهد رفت که فرمان مرا نادیده انگارند و با عهدهم به مخالفت برخیزند. پس هر کدام از شما مراقب رفتار و کردار خویش باشند . (245)

به موجب همین گزارش ، عبیدالله بن زیاد ، پس از ایراد این سخنان ، به عرفاء ، (246) و بزرگان و سایر مردم سخت گرفت و به آنان تاکید کرد که:

هر کدام که نام و نشان غرباء و مخالفان یزید در میان قبیله خویش و حروریه را تهیه کند و به او دهد ، از امان امیر کوفه برخوردار خواهد شد ، اما آن کس از عرفاء و اشراف که نام و نشان این افراد را در میان قبیله خویش تقدیم نکند ، خونس ریخته خواهد شد و اموالش نیز مصادره گشته و در کنار خانه خویش بر دار کشیده شده و از بهره بیت المال نیز بی بهره خواهد گشت . (247)

افزودن بر تهدیدهای عبیدالله بن زیاد ، همین سخنان تکان دهنده و نگران کننده وی کافی بود تا مردمی را که با تذبذب پیوندی وثیق داشتند. تا شیوخی را که در گذشته ، بیش از اعضای عشیره خویش ، راه تذبذب را طی کرده بودند ، به سوی همان تذبذب سوق دهد و به وادی خیانت به امام حسین (ع) کشاند .

پیش از این اشاره کردیم که در جوامعی که پیوندهای سیاسی سخت گسسته و فرصت طلبی راه و رسم حاکم است و هر کس نگران آن است که اگر در همراهی با دستگاه قدرت تاخیر کند ، ضمن از دست دادن امتیازات مالی و از

دست دادن مقرری حکومتی ، مورد تهدید جدی جانی و مالی نیز قرار خواهد گرفت ، تن دادن به ذلت صفت رایج و خصلتی موجه است . کوفیانی که از پیش با مسلم بن عقیل پیمان بسته بودند ، اینک خود را در شرایطی مملو از بدبینی به یکدیگر یافته و احساس می کردند که وقتی شیوه دیرینه اشراف و شیوخ آنان اغتنام فرصت بوده است ، بنابراین چه دلیلی دارد که آنان در این شرایط حساس ، باز هم در همان مسیری قدم بردارند که در روزگار علی (ع) و امام حسین (ع) و به هنگام تلاش زیاد بن ابیه ، برای دستگیری حجر بن عدی برداشتند؟ (248)

ظهور این اندیشه و احساس هراس از آینده مبهم و پر دغدغه و این باور که هر کدام از آنان در تن دادن به خواسته های عبیدالله ، از دیگران عقب تر مانند ، از جان و مال ساقط خواهند شد ، اگر همه باز مانده غیرت کوفیان را از میان بر نمی داشت و ایشان را در همان آغاز ، آماده خیانت به مسلم بن عقیل نمی کرد ، لااقل به مسیر خزیدن به دورون خانه های خود و پناه جستن نزد همسران و فرزندان خویش می انداخت . هنوز باید مدتی دیگر و روزهایی چند می گذشت تا همین کوفیان سیاست انزوا و اختفا را تبدیل به سیاست فعال علیه امام حسین (ع) و به نفع یزید کنند؛ هنوز مسلم دستگیر نشده بود .

عبیدالله بن زیاد ، افزون بر به کار گرفتن سیاست تهدید و ارباب و تطمیع شیوخ کوفه و بزرگان قوم ، اقدامی که به شکل چشمگیری موثر افتاد ، یکی از موالی خویش به نام معقل<sup>(249)</sup> را ماموریت داد تا تلاش حيله گرانه ای را برای نفوذ در میان یاران مسلم آغاز کند و وانمود سازد که قصد دارد پس از ملاقات با فرستاده امام حسین (ع) ، سه هزار درهم به او تقدیم کند .<sup>(250)</sup>

سخنان عبیدالله در مسجد کوفه و به دنبال آن پیوستن بسیاری از بیعت کنندگان به امیر کوفه ، حتی پیوستن تعدادی از نویسندگان نامه به امام حسین (ع) به عبیدالله ، از جمله شبت بن ربیع ،<sup>(251)</sup> و کناره گیری برخی از آنان از مسلم

بن عقیل ، همچون سلیمان بن صرد خزاعی و رفاعه بن شداد باعث شد تا مسلم با احساس خطر از فاش شدن مخفیگاه خویش ، منزل مختار را ترك کرده ، در خانه هانی بن عروه مستقر شود. روایت ابی وداك كه ابو مخنف آن را آورده و تمام مقتل نویسان بعدی نیز آن را نقل کرده اند ، حاکی است كه چون مسلم خانه مختار را ترك كرد و به سراغ هانی آمد ، شیخ مذحج ، از حضور وی ناخشنود و نگران شد ، (252) اما چون به سنت قبیله ای نمی توانست طلب جوار و

میزبانی (253) مسلم را نپذیرد و او را براند ، به مسلم گفت:

خدای تو را رحمت کند. بر من تکلیف شاق می کنی. اگر به خانه ام وارد شده بودی و به من اعتماد نکرده بودی ، از تو درخواست می کردم كه از نزد من بروی ، اما حرمت تو مانع من است و چون من ، مردی چون تو را از خویشتن نمی راند . (254)

معقل جاسوس عبیدالله كه توانسته بود با فریفتن مسلم بن عوسجه ، خود را به مسلم بن عقیل رساند و با نام یکی از شیعیان امام حسین (ع) با او بیعت کند ، از جمله کسانی بود كه پس از استقرار مسلم بن عقیل در خانه هانی بن عروه ، به آنجا راه یافت و طبعاً عبیدالله بن زیاد را از محل اختفای وی مطلع كرد . اگر این روایت را كه هیچ خبر مخالف و مابینی نیز ندارد ، درست بدانیم ، جای این پرسش است كه:

اولاً: چرا عبیدالله كه از طریق معقل از نهانگاه جدید مسلم بن عقیل آگاهی داشت ، بی درنگ به دستگیری او مبادرت نكرد؟

ثانیاً: چرا علی رغم این آگاهی او در یکی از همین روزها ، برای عیادت از شريك بن عبیدالله بن الاعور (255) یا خود هانی بن عروه (256) به خانه شیخ كنده رفت و جان خویش را در معرض خطری جدی قرار داد؟

اگر بتوان برای توجیه پرسش نخست مدعی شد كه عبیدالله به دلیل آگاهی از وجود حداقل چهار هزار نفر محافظ در اطراف خانه هانی ، (257) نمی توانست

قدمی برای دستگیری مسلم بن عقیل در آن خانه بردارد ، طبعاً برای حضور او در خانه هانی ، آن هم خانه ای که همان چهار هزار نفر در اطراف آن استقرار داشتند و می توانستند به دستگیری و حتی کشتن حاکم کوفه مبادرت کنند ، توجیهی خرد پسند نمی توان یافت .

در باب چگونگی دستگیری هانی بن عروه دو روایت متفاوت وجود دارد. حسب روایت نخست که از روایت دوم مشهورتر است ، نه صحیح و درست تر ، عبیدالله ، چندی پس از استقرار در مسند امارت کوفه ، در حالی که هنوز از نهانگاه مسلم بن عقیل نیز اطلاعی نداشت ، (258) بر آن شد تا رهسپار خانه هانی بن عروه شود. مطابق یکی از گزارشها ، هدف عبیدالله از عزیمت به منزل هانی ، عیادت از شریک بن اعور بود که گفته شده است ، از شیعیان بصری علی (ع) و همراهان عمار در صفین بود . (259) که عبیدالله او را از بصره به کوفه آورد. او که در میانه راه ، برای ممانعت از سرعت حرکت عبیدالله به سوی کوفه و فراهم آوردن شرایطی جهت تاخیر رسیدن ابن زیاد به کوفه بیمار شده ، (260) یا تمارض کرده بود ، پس از رسیدن به کوفه در خانه هانی مستقر شده بود. گزارش دیگر در همین باره ، مدعی است که عبیدالله نه برای دیدار و عیادت شریک ، بلکه برای عیادت هانی که او نیز پس از درگذشت شریک (261) در خانه وی ، برای رهایی از دیدار با عبیدالله ، پس از ملاقات روز نخست جلوس امیر کوفه ، دیگر به دیدار او نرفته بود ، رهسپار منزل وی گشت .

در هر کدام از این روایات ، اجزاء متفاوتی نیز وجود دارند که آنها نیز پر ابهام و شایسته مذاقه اند. روایتی که مدعی است عزیمت عبیدالله به منزل هانی برای عیادت شریک بوده است ، پیشنهاد قتل عبیدالله در همان دیدار را به شریک نسبت می دهد ، اما می افزاید که هانی بن عروه با آن مخالفت کرد . (262)

در روایت دیگر آمده است که عبیدالله برای عیادت خود هانی رهسپار منزل او

شد نه شريك بن اعور. در این روایت آمده است که این مسلم بود که در خواست هانی برای قتل عبیدالله را عملی نکرد و باعث نجات جان حاکم کوفه شد. (263) پس از رفتن عبیدالله از خانه هانی، چون به او اعتراض شد که چرا فرصت را از دست داده و عبیدالله را به قتل نرساند، وی پاسخ داد که: منعی من ذالك حديث سمعت من عمی علی بن ابیطالب، انه قال (( : الايمان قيد الفتك (264)).

صرف نظر از اینکه عزیمت عبیدالله به خانه هانی، برای عیادت شريك بوده است یا هانی (موضوعی که فی نفسه اهمیت زیادی ندارد) آنچه از روایت نخست حاصل می شود، آن است که چون نقش مسلم بن عقیل در نجات جان عبیدالله، به دلیل مخالفت هانی با پیشنهاد شريك برای قتل عبیدالله، منتفی است، بنابراین نمی توان بر بنیاد این روایت درباره درستی و نادرستی انصراف مسلم از قتل عبیدالله سخن گفت و احیانا همین تعلل و تردید او را سبب ساز دگرگون شدن شرایط به نفع عبیدالله شمرد. درست همین سخن را درباره روایتی که مدعی است که برنامه ریزی قتل عبیدالله توسط خود هانی صورت پذیرفت و مسلم نیز علی رغم قرار قبلی، پس از آمدن عبیدالله به عیادت هانی، از انجام آن منصرف شد، می توان تکرار کرد، زیرا اگر نتوان روایت قبلی را به دلیل فقدان شواهد و قراین جرح کرد، روایت دوم را می توان بر اساس روایتی که قتل هانی را به دلیل حضور مسلم در منزل هانی می داند، نه برنامه ریزی برای کشتن عبیدالله، نادرست و بی اساس دانست.

به نظر می رسد که تعارضهای دو روایت مذکور و ناهماهنگیهای درونی آنها خاصه، تعارض محور اصلی روایت، یعنی حضور عبیدالله در منزل هانی، با آگاهی وی از حضور مسلم در آنجا توسط جاسوس خویش و خطر از میان برداشتن او در همان جا، عمده ترین عاملی بوده است که شیخ مفید از اعتماد و نقل آن در مقتل خویش اجتناب ورزیده و به نقل سومین روایت و معقول ترین



آنها در باب قتل هانی ابن عروه پرداخته است .

به موجب این روایت که با اعتماد به آن ، همه تعارضها و پرسشها و تااملات مطروحه در سطور قبل از میان می رود ، چون هانی چندی پس از استقرار عبیدالله در کوفه به دیدار وی نرفت و امیر کوفه نیز از طریق معقل دریافت که مسلم در خانه او پنهان است ، طبیعی ترین و سهل ترین راه برای از میان برداشتن ، یکی از عمده ترین حامیان مسلم انتخاب کرد و با فرا خواندن او به دارالاماره و با وساطت چند تن از شیوخ کوفه (265) که امان عبیدالله را به او تقدیم داشتند ، هانی را دستگیر و به زندان انداخت . (266)

### شهادت مسلم بن عقیل

عبیدالله بن زیاد از همان نخستین روز استقرار بر مسند امارت کوفه ، در جلب و جذب و انفعال شیوخ قبایل اشراف کوفه و پراکندن آنان از کنار مسلم بن عقیل توفیق یافته بود ، با زندانی کردن هانی بن عروه ، آخرین شخصیت صاحب نفوذ و حامی مسلم را نیز از او جدا کرد و به این ترتیب فرستاده امام حسین (ع) به کوفه را در شرایطی قرار داد که وی خود از مخفیگاه خویش در آید و در تنهایی و غربت مانده و در دام عبیدالله افتد طبعا پراکنده شدن سریع مذحجیانی که پس از دریافت خبر اسارت شیخ خود ، با شهادت شریح قاضی (267) مبنی بر سلامت وی ، راه بازگشت به سوی خانه های خویش را برگرفتند ، (268) امیدهای زیادی در دل حاکم کوفه افروخت و او را مطمئن تر ساخت که با کنارگیری تمام بزرگان کوفه از کنار مسلم ، دیگر غلبه بر قلیل حامیان وی که اینک با ملاحظه سازی شیوخ خود با مسلم ، در شرایط انفعال و یا حداکثر ، در شرایط هیجان ناپایدارتری قرار داشتند ، کاری دشوار نیست. گزارشهایی که از کناره گیری سریع اطرافیان مسلم پس از عزیمت او به سوی دارالاماره وجود دارد ، اگر چه در بادی امر اعجاب آور می نماید ، اما با عنایت به بافت ملامال از تذبذب کوفه که به کراهت از آن سخن گفته ایم ، امری کاملا محتمل

بود و صحت ارزیابی عبیدالله را نشان می دهد. (269) بی گمان اگر امیر کوفه بر آنچه واقع شد ، اطمینان نداشت و بر این باور نبود که پس از همراه کردن شیوخ قبایل ، غلبه بر هیجان گذاری شیعیان کوفی ، امری سهل و ساده است ، طبعاً هیچ گاه با نیروهایی قلیل وارد کوفه نمی شد و پس از آن نیز همراه حداکثر سی نفر در دارالاماره سنگر نمی گرفت تا نظاره گر محاصره قصر کوفه باشد .

بنا به گزارش ابو مخنف ، گزارشی که اجزاء آن عاری از غلو نیست ، چون خبر اسارت هانی به مسلم رسید ، وی در شرطی که ماموریتی محدود در کوفه داشت و صرفاً برای گزارش اوضاع این شهر ، وارد آنجا شده بود ، ناگزیر بر آن شد تا شیعیان را فراهم آورده و برای نجات هانی دست به اقدام زند. گفته شده است که نیروی اولیه ای که به درخواست مسلم پاسخ دادند و همراه او به سوی دارالاماره روانه شدند ، چهار هزار نفر (270) از افراد کنده ، مذحج ، تمیم ، اسد و مضر و همدان بودند . (271) عبدالله حازم ، راوی همان روایت افزوده است که با فاصله ای اندک باز هم شماری دیگر به مسلم پیوستند ، به حدی که مسجد و بازار کوفه انباشته از جمعیت شد این در حالی بود که عبیدالله پس از شنیدن خبر عزیمت مسلم به سوی او ، به سرعت از مسجد روانه قصر شده و تنها با سی نفر که مرکب از شیوخ و بزرگان و محافظین بودند ، در دارالاماره استقرار یافته و برنامه پراکندن جمعیت هیجان زده از اطراف مسلم را به اجرا می گذاشت. اگر چه در گزارش عبدالله حازم ، از پراکنده شدن سریع همراهان مسلم سخنی به میان نیامده است ، اما این معنی در گزارش عباس جدلی ، که با واقعیات شخصیت شیعیان کوفه هماهنگی بیشتری دارد ، تصریح شده است که (( چون با عقیل حرکت کردیم ، چهار هزار نفر بودیم ، اما هنوز به قصر نرسیدیم بودیم که تعداد به سیصد نفر کاهش یافت )) (272) همین تعداد نیز در هنگام نماز عصر به سی نفر کاهش یافت. چون وقت نماز

مغرب فرا رسید ، حتی يك نفر هم در کنار مسلم نمانده بود . (273)

حتی اگر در صحت روایت عباس جدلی نیز تردید کنیم و اساس بحث را روایت عبدالله حازم قرار دهیم. باز هم تفسیری در واقعیت امر ، یعنی پراکنده شدن سریع مردم در اطراف مسلم ، پدید نمی آید ، به عبارت روشن تر ، تفاوت روایت عبدالله حازم با گزارش عباس جدلی در زمان پراکنده شدن است ، روایت نخست مدعی است که همراهان مسلم در شامگاه در کنار مسلم ماندند ، اما روایت دوم بر آن است که کثیری از آن چهار هزار نفر ، به سرعت پراکنده گشتند و تنها سیصد نفر از ایشان تا شب دوام آورده و به خانه های خود مراجعت نکردند. گفتیم که در بیان همراهان اولیه مسلم در حرکت به سوی درالاماره ، نشانه هایی جدی از غلو وجود دارد. اکنون باید افزود که این مبالغه تنها در باب همراهان اولیه مسلم نیست ، بلکه احتمال آن در باب همان سیصد نفر باقی مانده در کنار او نیز مشهود است. اگر به راستی گزارشهای مربوط به مجموعه حاضران در قصر عبیدالله ، یعنی سی نفر صحت داشته باشد (274) و در باب همراهان نهایی مسلم بن عقیل نیز همان عدد سیصد را قائل شویم ، طبعاً یا باید مسلم را به کندی عمل و تغل در بهره برداری سریع از توانایی همین افراد برای تصرف قصری که مدافعان آن يك دهم نیروهای همراه وی بود ، متهم کنیم ، یا آنکه اذعان کنیم که در باب شمار همراهان باز مانده در کنار مسلم نیز با گزارشی مبالغه آمیز روبه رو هستیم .

بدین سان ، تعداد نیروهای محاصره کننده قصر کوفه را هر اندازه که بدانیم ، قدر مسلم آن است که پراکنده شدن این نیروها بسیار سریع انجام گرفت و حاکم کوفه و اشراف همراهانش بدون احساس کمترین بیم و هراسی بر هیجان ایشان غلبه کردند و آنان را از کنار مسلم پراکنده کردند. چند پارچگی و تجزیه قدرت شیوخ در درون گروههای چهارگانه کوفه (275) و همراه شدن غالب بزرگان با عشیره خویش جهت پراکنده شدن از اطراف مسلم و سرانجام تهدید مردم به قطع

موجب و از همه مهم تر ، انتشار وسیع خبر نزدیک شدن سپاه شام برای سرکوبی مخالفان یزید و قتل عام آنان ، همچنین اعزام ابن اشعث و قعقاع بن شور دهلی (276) به درون شهر برای مقابله با مسلم بن عقیل و نصب پرچم امان برای آن دسته از یاران مسلم که قصد انصراف از یاری او را داشته باشند ، مجموعه عواملی بود که ریشه های تاریخی تذبذب و دوگانگی رفتار کوفیان را آبیاری کرد و باعث شد تا حتی يك تن از مجموعه ۱۲ یا ۱۸ هزار نفر بیعت کننده با مسلم در کنار او نمانده و نماینده امام حسین (ع) در کوفه به خانه زنی پناه بسته و لاجرم توسط پسر او (277) به اسارت محمدبن اشعث در آید . (278)

پسر اشعث را عبیدالله برای دستگیری مسلم بن عقیل روانه کرده بود. محمد بن اشعث نیز در این مأموریت شخصیت دو گانه کوفه را به تصویر کشید .

ابو مخنف روایت کرده است که چون مسلم به چنگ محمد بن اشعث افتاد ، توانست پسر اشعث را راضی بکند تا پیغام او را برای امام حسین (ع) بفرستد محمد بن اشعث نیز که با يك بخش از شخصیت خویش مسلم را به قتلگاه عبیدالله می برد (279) و با نیمی دیگر از آن شخصیت بی میل نبود که مانع رسیدن امام به کوفه شود تا وی ناگزیر به مشارکت در شهادت فرزند رسول خدا نیز نگردد ، (280) در خواست مسلم از پذیرفتن و ایاس بن العتّل الطایبی را به سوی امام فرستاد (281) تا این پیام را به آن حضرت برساند:

ابن عقیل در حالی مرا نزد تو فرستاد که خودش به دست قوم اسیر شده بود و به سوی مرگ روانه بود. او می گفت که ای حسین به سوی اهل بیت خویش مراجعت کن. مراقب باش تا مردم کوفه فریبت ندهند که آنان همان یارانی از یاران پدرت هستند که او با طلب مرگ ، یا کشته شدن آرزوی فراق از ایشان را داشت. کوفیان به تو و من دروغ گفتند و دروغگو عاری از راءى و قصد درست است . (282)

پس از شهادت مسلم بن عقیل در پشت بام دارالاماره کوفه ، چون به دستور

عبیدالله ، هانی بن عروه را نیز در بازار قصابان و گوسفند فروشان کوفه و در مقابل دیدگان مذحجیانی که هانی ایشان را به نجات خود فرا می خواند ، گردن زدند و سرهای بریده آنان را برای یزید به دمشق فرستادند ، (283) این واقعیت در کوفه عیان تر شد ، که ساکنان این شهر نه تنها در ایمان خویش بی ثبات و بی ریشه بودند ، بلکه عصبیت قبیله ای نیز در میان ایشان رنگ باخته بود . پس از قتل هانی ، عبیدالله که اینک قدرت مسلط بر عراقین بود ، نامه زیر را برای یزید نوشت و همراه سرهای هانی و مسلم (284) به دمشق فرستاد:

حمد و سپاس خدایی را که حق امیر مومنان را ستاند و دشمن او را از پیش روی برداشت امیر مومنان که خداوند او را مکرم بدارد ، بداند که مسلم بن عقیل که به خانه هانی بن عروه پناه بسته بود ، با تعیین جاسوسان به میان یارانش و از طریق حيله به چنگ افتادند. من آنان را گردن زدم . اینک سرهای ایشان همراه هانی بن ابی حیه همدانی و زبیر بن اروح تمیمی برای تو می فرستم این دو فرستاده ، مردانی شنوا ، مطیع و خیر اندیشند. امیر مومنان هر آنچه می خواهد از ایشان جویا شود که مطیع ، فهمیده و درستگارانند (285)

یزید چون نامه حاکم خویش در کوفه را خواند ، بی درنگ به او نوشت که: اما بعد: تو چنان که انتظار داشتم عمل کرده ای با دوراندیشی و دلیری. تو لیاقت خویش را نشان دادی و انتظارم را برآورده و رای مرا درباره کفایت خویش تایید کرده ای. دو فرستاده ات را به حضور طلبیدم و از آنها سوالاتی پرسیدم و با آنان محرمانه سخن گفتم. عقل و درایت ایشان را همچنان یافتم که نوشته بودی با آنان نیکی کن. خبر یافته ام که حسین بن علی روانه عراق شده است. دیده بانانی بگمار و پادگانهایی ایجاد کن. مردم مشکوک را زیر نظر بگیر و با گمانی نسبت به آنان ، دستگیرشان کن ، اما آن کس را که نجنگید مکش. هر آن چه را که در عراق اتفاق می افتد: برایم گزارش کن. درود و رحمت خداوند بر تو باد . (286) عبیدالله پس از دریافت نامه پسر معاویه ، چنان که وی

دستور داده بود ، تمام مسیرهای منتهی به کوفه را با گماشت قوایی کافی تحت مراقبت در آورد تا با رسیدن امام حسین (ع) به حوالی کوفه ، آن حضرت را دستگیر کند. حر بن یزید ریاحی و قوای همراهش ، یکی از این قوای محافظ و مراقب اطراف کوفه بودند .

### بخش سوم : عزیمت امام حسین (ع) به سوی کوفه

کوتاه زمانی پس از رسیدن نامه نخست مسلم بن عقیل به امام حسین (ع) و فرا خواندن آن حضرت به سوی کوفیان ، امام خود را مهیای عزیمت به سوی عراق کرد و سرانجام در روز هشتم ذی الحجه (287) و درست همان روزی که مسلم بن عقیل در کوفه به شهادت رسید ، مکه را به سوی عراق ترک کرد . (288)

برخی از روایات بر آنند که جز نامه مسلم ، نگرانی امام از کشته شدن خویش در درون حرم خدا و شهر مکه (289) نیز عامل دیگری بود که باعث شد تا امام بر ترک مکه مصمم تر شده و با تبدیل حج تمتع به عمره ، به برنامه حرکت خویش شتاب بخشد. شخصیت‌های متعددی به سراغ امام رفتند و جملگی ایشان از خطری که در پیش روی آن حضرت در کوفه وجود دارد سخن گفتند. کلمات و عبارات و تعبیر هر کدام از این افراد در باب کوفه و کوفیان و بی سرانجامی این سفر متفاوت بود ، اما همه آنان در این واقعیات مشترک بودند که نه چنین سفری موفقیت آمیز است و نه کوفیان مردمی قابل اعتماد .

ابو مخنف که گفتگو کنندگان با امام حسین (ع) برای راضی کردن آن حضرت را برای فسخ عزیمت به سوی کوفه معرفی کرده است ، (290) عمر بن

عبدالرحمان (291) را نخستین کسی نوشته است که پس از شنیدن خبر تصمیم امام برای حرکت به سوی کوفه سراغ آن حضرت رفت و ضمن فرا خواندن اما از حرکت به سوی عراق ، کوفه را چنین توصیف کرد:

شنیده ام که قصد عراق داری ، من از چنین سفری به تو بیمناکم. تو به سوی

شهری رهسپار می شوی که عاملان و امیرانی دارد که بیت المال آنجا را در دست دارند. مردم نیز بنده درهم و دینارند. از آن می ترسم که در کوفه ، آن کسانی که به تو وعده یاری داده اند ، به همراه کسانی که تو را بیشتر از دشمنان و مخالفان تو دوست دارند ، به جنگ با تو مبادرت کنند . (292)

سخنان عمروبن عبدالرحمان مخزومی هم دلسوزانه بود ، هم صمیمانه و هم مبتنی بر واقعیت . آنچه او می گفت کمی بعد اتفاق افتاد و نشان داد که وی در توصیف کوفیان اندیشه صوابی داشته است .

اما چون سخنان عمرو را بشنید ، بی آنکه محتوای آنها را انکار کند و یا سخنی به سود کوفیان به زبان راند ، حتی بر خیرخواهی وی نیز تاکید کرد و او را بهترین مشاور و اندرز دهنده شمرد .

عمروبن عبدالرحمان پس از بیان نصایح خویش به امام نزد حارث بن خالد مخزومی رفت و حاصل گفتگوی خویش با حسین بن علی (ع) را با وی در میان گذاشت. حارث نیز تاکید کرد که رای صواب همان است که گفته ای . در اندیشه حارث نیز نه سفر امام سرانجامی دنیایی داشت نه کوفیان مردمانی قابل اعتماد بودند. عبدالله بن عباس ، نصیحت کننده دیگری بود که در سخنانش به امام حسین (ع) در نکوهش کوفیان ، به واقعیات مهمی چون استمرار حکومت حاکم کوفه و تسلیم کوفیان به وی در پرداخت خراج انگشت گذاشت .

ای حسین خداوند تو را از گزند این سفر محفوظ دارد. خدایت تو را قرین رحمت گرداند. آیا به سوی کسانی می روی که حاکم خویش را کشته و شهر خویش را در تصرف خود گرفته اند؟ آیا آنان دشمن خود را از کوفه رانده اند؟ اگر چنین است رهسپار آنجا شو ، اما در صورتی که تو را به کوفه خوانده اند ، اما هنوز امیر آنان بر آن شهر مستولی است و عمال او از مردم خراج می ستانند ، بدان که آنان تو را به جنگ و ستیز فرا خوانده اند من بیم دارم که کوفیان فریبت دهند و به تو دروغ گویند؛ یا آنکه با تو به مخالفت برخاسته و

یاری ات نکنند و سرانجام آنان را علیه تو به جنبش آرند و ایشان سخت ترین دشمنان تو شوند. (293)

امام چون سخنان عبدالله بن عباس را شنید ، با کلماتی کوتاه و باز هم بدون آنکه بنیاد و محتوای سخنان پسر عموی خویش را رد کند ، پاسخ داد که (( : از خداوند طلب خیر می کنم ، تا ببینم که چه پیش خواهد آمد . ))  
ابومخنف افزوده است که ابن عباس زمانی بعد ، شامگاهان یا صبح روز بعد ، باز هم به سراغ امام رفت و این بار ، با کلماتی مشحون از نگرانی ، هم از مرگ و نابودی امام در کوفه سخن گفت ، هم حيله گری کوفیان :

ای پسر عمو! می خواهم صبوری کنم و سخنی نگویم ، اما می بینم که توان صبوری ندارم. بیم آن دارم که در این سفر هلاک گردی و از میان بروی ، بدان که مردم عراق مردمی حيله گرند. زنهار به ایشان نزدیک نشو. در مکه بمان که تو سرور حجازی. اگر به راستی عراقیان در اطاعت تو چنانند که ادعا کرده اند ، از آنان بخواه تا نخست حاکم خویش را برانند تا تو روانه آنجا شوی. اگر بر آن نیستی که در مکه بمانی و جز رفتن اندیشه ای نداری ، پس عازم یمن شو ، جایی که دارای قلعه ها و دره های متعدد است . یمن سرزمینی پهناور است و شیعیان پدرت نیز در آنجا زندگی می کنند. تو در یمن از دشمنانت دوری. در آنجا می توانی با مردم مکاتبه کنی ، داعیانی به سوی آنان روانه داری و امیدوار خواهی بود که بدون افتادن در خطر ، به آنچه اندیشه داری بررسی . (294)

امام که سخت مصمم به حرکت به سوی کوفه بود ، باز هم بدون دفاعی از کوفیان ، پاسخ داد که : تو در نصیحت خویش خیر مرا می جویی ، اما بدان که من بر آنم که عازم کوفه شوم .

برای ابن عباس این همه اصرار در عزیمت به سوی کوفه اعجاب آور بود. او آنچه را که در کوفه رخ داد با دیده بصیرت و بر بنیاد معرفت ریشه دار از



کوفیان می دید. پس چون امام را مصمم دید ، باز هم به سخن در آمد که:  
اکنون که قصد رفتن داری ، پس زنان و فرزندان را با خود همراه نکن ، ترس  
من آن است که چون عثمان در مقابل دیدگان زنان و کودکان کشته شوی . (295)

چشم پسر زبیر را با ترك مکه روشن نکن ، تو حجاز را به او وامی گذاری و  
می روی. امروز با وجود تو احدی به عبدالله بن زبیر نگاه نمی کند ، سوگند به  
خدا اگر می دانستم که اگر موی پیشانیت را بگیرم ، تا مردم به سوی من و تو  
آیند و ما را از یکدیگر جدا کنند و آنگاه تو رای مرا خواهی پذیرفت ، چنین می  
کردم . (296)

عبدالله بن عمر (297) نیز از کسانی بود که کوشید تا امام حسین (علیه السلام )  
را از عزیمت به سوی عراق باز دارد. اما امام حسین (علیه السلام ) به سخنان  
او نیز که عاری از کنایه هایی نیز نبود توجهی نکرد . (298)

مسعودی سخنان صریحی را از ابوبکر بن حارث بن هشام ، خطاب به امام  
حسین (علیه السلام ) نقل کرده و نوشته است که وی نزد حسین آمد و گفت:  
ای پسر عمو! من به دلیل خویشاوندی ، به تو دلبستگی دارم و نمی دانم چگونه  
تو را نصیحت کنم ، حسین گفت : ای ابوبکر تو از کسانی نیستی که عاری از  
خلوص اند ، من به تو اطمینان دارم هر آنچه می خواهی بگو. پس ابوبکر گفت  
: ای حسین ، پدرت از سابقه دارترین مسلمانان و بهترین آنان بود. مردم به او  
اعتماد داشتند و سخنش را بهتر می شنیدند و در اطراف وی فراهم می گشتند؛  
او به نبرد با معاویه پرداخت ؛ جز شامیان ، دیگر مردم بر او فراهم شدند ،  
پدرت از معاویه عزیزتر بود ، اما همین مردم به دلیل حرص دنیا ، او را خوار  
کردند و از یاری اش روی بر تافتند و چندان رنجش دادند تا آنکه رفت به جایی  
که رفت و به رضوان خداوندی نائل شد. پس این مردم با برادرت همان کردند  
که کردند ، اکنون چگونه با آنکه تمام آنچه را که می گویم به چشم خویش دیده

ای ، باز بر آنی تا به سوی کسانی بروی که بر پدر و برادرت ستم روا داشتند؟ چگونه می خواهی با یاری آن مردم به نبرد با شامیان و عراقیان کسانی بروی که از تو آماده تر و نیرومندترند و مردم نیز با آنان همراه تر و به آنان امیدفزونتری دارند؟ اگر شامیان از مسیر تو آگاه شوند ، مردم را با مال علیه تو فراخوانند. مردم بنده دنیايند ، پس همان کسانی که به وعده یاری داده اند ، به جنگ تو خواهند آمد و تو را خوار خواهند کرد و آن کسانی هم که تو را دوست دارند ، از یاری ات باز خواهند ماند و به یاری دشمنانت ناگزیر خواهند گشت . امام چون سخنان ابوبکر را شنید ، پاسخ داد که : ای پسر عمو ، خداوند برای گفتن رایی که گفתי ، به تو پاداش خیر دهد . آنچه قضای الهی است ، همان خواهد شد . (299)

گفتیم که روند حوادث بعدی و شهادت امام حسین ( علیه السلام ) و یارانش در کربلا ، بارزترین دلیل صحت ارزیابی ابن عباس و دیگر مخالفان حرکت امام به سوی کوفه بود. حتی اگر در آن زمان در درستی این سخنان جای تردیدی وجود نداشت ، تمایل عبدالله بن زبیر بر عزیمت امام به سوی عراق ، نشانی دیگر بود از آنکه حرکت امام به سوی کربلا در منطق معمولی و ارزیابی طبیعی مردان قدرت طلبی چون ابن زبیر سرانجامی سیاسی نداشت و به سود عبدالله بن زبیر بود. گفته شده است که قصد ابن زبیر در تشویق امام بر عزیمت بر این اندیشه استوار بود تا زمینه های اعتنای مردم به خویش را در عزیمت امام از مکه برای خویشتن فراهم آورد. این سخنی است صواب ، اما نه تمام و کامل .

پسر زبیر مردی صاحب تجربه بود و اگر در فهم و معرفت نسبت به امور از عبدالله بن عباس فرو دست تر بود ، از ناصحان مخزومی امام مطلع تر و آگاه تر بود ، بنابراین نیک می دانست که با عزیمت امام به کوفه ، آن حضرت با همان سرانجامی روبه رو می شد که ابن عباس به زبان می راند ، به دیگر

سخن ابن زبیر هم می دانست که در عراق چه سرنوشتی برای امام در پیش خواهد بود ، اما او به خلاف مخالفان این سفر دلیلی نمی دید که شایسته ترین شخصیت حجاز را به اجتناب از سفری بخواند که حاصل آن پایدار ماندن خود وی در محاق بود .

پیش از این در لابلائی مباحثی که ناظر به ریشه های نهضت کربلا و تحلیل مبانی اقبال نهایی حضرت علی (علیه السلام) به بیعت با مردم بود ، اشاره کردیم که آنچه علی (علیه السلام) را به نادیده گرفتن علم و معرفت خویش واداشت ، حضور حاضران و فراهم شدن حجت ظاهری بود. حجتی که گرچه ریشه دار نبود ، امام تعهدزا بود و تنها گردن نهادن به آن و تسلیم به همان حجت ، ماهیت واقعی آن را نشان میداد .

در لابلائی همان مباحث اشاره کردیم که در مدت همان فراهم شدن حجت ظاهری بر علی (علیه السلام) ، توسط دعوت کوفیان بر امام حسین (علیه السلام) فراهم آمد و باعث شد تا امام بی آنکه به کوفه و کوفیان اعتماد داشته باشد و یا سخنان ناصحانی چون ابی عباس و دیگران و حتی ناصحان بعدی را نادرست بشمارد ، خویشتن را موظف بر حرکت به سوی عراق داشته و بر عزم خویش پای فشارد .

بی گمان امام حسین (علیه السلام) کوفه و کوفیان را بسی افزون تر از ناصحان خویش می یافت ، او تجربه پدر و برادر را در مقابل دیدگان داشت و به همین دلیل نیز ، و چون سخنان ناصحان خویش را نیز دررست می شمرد ، بنابراین تنها در عزیمت خویش به سوی کوفه اصرار می ورزید نه در بطلان وصف ایشان از کوفه و کوفیان و سرانجام زندگی خود ، دعوت کوفیان حجتی بود غیر قابل اغماض ، حاضران و آیندگان تنها در پرتو خیانت کوفیان بود که بر صحت سخنان ناصحان امام و باور خود امام درباره کوفه ، یعنی همان باوری که ناصحان داشتند و امام نیز جز آن اعتقاد نداشت ، واقف می شدند .

بی گمان در صورتی که یگانه مبنای تصمیم امام به ترك مکه و عزیمت به سوی عراق را همان تمام شدن حجت بر امام بر بنیاد نامه های کوفیان بشماریم ، طبعا باید نتیجه بگیریم که پس از رسیدن اخبار کوفه و شهادت مسلم بن عقیل ، امام باید اندیشه عزیمت به سوی کوفه را وامی نهاد و رهسپار دیاری دیگر می گشت ، اما در صورتی که نامه های کوفیان به امام و فراهم شدن حجت ظاهری را ابزاری برای امام بدانیم که امام در پرتو آن ، (( استراتژی شهادت )) را به اجرا می گذاشت ، آنگاه هم با یقین بیشتر اذعان خواهیم کرد که:

اولا: امام نیز کوفه و کوفین را همان می دید که ناصحان وی می دیدند؛

ثانیا: امام دشت نینوا را جغرافیای تحقق استراتژی خویش انتخاب کرده بود ، نه آوردگاه پیروزی نظامی بر امویان ؛

ثالثا: به دلیل آنکه شالوده نهضت امام شهادت در کربلا بود ، بنابراین پس از دریافت اخبار کوفه و در حالی که دیگر تمام افراد عادی نیز می دانستند که عراق قتلگاه امام و یارانش خواهد بود ، تا چه رسد به ناصحان امام و خود آن حضرت ، باز هم مسیر خویش را به سوی کوفه پی گرفت .

باز هم می رویم به سراغ مستندات و گزارشها و روایات تا در پرتو آنها ، هر چه بیشتر به مبانی اصرار امام در حرکت به سوی کوفه واقف گردیم .

مطابق روایات موجود ، امام پس از تدارك سفر به سوی کوفه ، در روز هشتم ذیحجه (روز ترویج ) کاروان كوچك خویش را در مقابل دیدگان مسلمانانی که به انجام مراسم حج مشغول بودند و طبعا می دانستند که فرزند پیامبر با اندیشه مخالفت با سلطنت اموی مکه را ترك می کند ، به سوی کوفه هدایت کرد .

پس از رسیدن خبر حرکت امام ، عمرو بن سعید<sup>(300)</sup> افرادی را به فرماندهی یحیی بن سعید روانه داشت تا مانع حرکت امام به سوی کوفه شوند ، اما اینان نیز نتوانستند تا راه عزیمت را به امام مسدود کنند .<sup>(301)</sup> اگر این روایت را درست بدانیم ، طبعا محتوای آن دلالتی است بر نادرست بودن گزارشی که ادعا

شده بود ، یزید عناصری را مامور قتل امام در مکه کرده بود و امام نیز صرفاً به دلیل آنکه در مکه امنیت نداشت ، رهسپار کوفه شد .

کاروان امام هنوز از مکه چندان فاصله نگرفته بود که نامه ای از عبدالله بن جعفر و پسرانش عون<sup>(302)</sup> و محمد به دست امام رسید ، امام سجاد (علیه

السلام ) راوی این روایت نقل کرده است که در این نامه آمده بود که:

اما بعد: تو را به خدا سوگند میدهیم که چون این نامه به دست تو رسید ، بازگردی ، بیم آن است که این سفر موجب هلاک تو شود و به نابودی خاندانت منتهی گردد. اگر هلاک شوی پرتو زمین خاموش شود ، زیرا تو راهنما و دلیل هدایت جویانی و امید مومنان. در رفتن شتاب مکن<sup>(303)</sup> من به دنبال این نامه خواهم رسید. والسلام<sup>(304)</sup>

عبدالله بن جعفر نیز که همانند ابن عباس اعتقاد داشت که حاصل عزیمت امام به کوفه ، شهادت آن حضرت خواهد بود ، تنها به نگاشتن آن نامه بسنده نکرد ، او حتی به زعم خویش برای نجات جان امام و همراهانش به سراغ حاکم مکه و مدینه<sup>(305)</sup> نیز رفت و از عمرو بن سعید خواست تا امان نامه ای برای امام نوشته و از آن حضرت بخواهد تا از سفر به سوی کوفه منصرف شود ، پسر سعید بی درنگ این درخواست را پذیرفت و به عبدالله گفت هر آنچه می خواهی بنویس تا آن را مهر کنم ، عبدالله نیز نامه زیر را نوشت و آن را به برادرش یحیی بن سعید داد تا به امام حسین (علیه السلام ) برساند:

از عمرو بن سعید به حسین بن علی ، اما بعد :از خدا می خواهم تا تو را به آنچه موجب توفیق تو می شود ، رهنمون گردد و از آنچه باعث زحمت تو میشود باز دارد ، شنیده ام که قصد عراق کرده ای ، خدایت تو را از مخالفت محافظت کند ، زیرا بیم دارم که این مخالفت باعث هلاک تو شود .<sup>(306)</sup> عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید را نزد تو فرستادم. همراه آنان نزد من آی که در پیش من در امانی و از نیکی و صلّه برخوردار. خدا را بر امان تو شاهد و

مراقب می گیرم . (307)

چون نامه حاکم مدینه و مکه ، توسط یحیی بن سعید به امام رسید ، (308) پاسخ داد که :

اما بعد: هر کس مردم را به سوی خداوند فراخواند و نیکی کند و بر مسلمانی اقرار کند با خدا و پیامبر خلاف نکرده است. تو مرا به امان و نیکی خویش فرا خواندی. بدان که بهترین امان ، امان خداست و خداوند در روز بازپسین ، هر آن کس را که او ترسنده باشد ، امان خواهد داد. از خداوند می خواهم که مرا در این دنیا ترسی عنایت کند که همان ترس موجب امان من در آخرت گردد ، اگر در نوشتن این نامه ، قصد مراعات من و نیکی در حقم را داشته ای ، خداوند تو را در دنیا و آخرت پاداش دهد . (309)

به موجب برخی از گزارشها ، عمرو بن سعید ، عبدالله بن جعفر را نیز همراه برادرش یحیی به سوی امام حسین (علیه السلام) فرستاده بود تا نامه وی را به امام برسانند .

جعفر باز هم برای منصرف کردن امام تلاش کرد ، اما چون شنید که امام برای ادامه سفر به سوی کوفه به خوابی توسل می جوید که در آن خواب پیامبر ، امام حسین (علیه السلام) را بر عزیمت به سوی کوفه ترغیب کرده (310) است ، از اصرار دست کشید و با گذاشتن پسرانش عون و محمد در کاروان حسینی ، آنان را به امام حسین (علیه السلام) ملحق ساخت و خود به مکه بازگشت . (311)

اگر گزارش حضور عمرو بن سعید در مراسم حج صحت داشته باشد ، بعید نیست که ماموریت یحیی برای عزیمت با قوایی به سوی امام حسین (علیه السلام) برای بازگرداندن ایشان و مقاومت امام ، که در برخی از منابع و به نقل از ابومخنف آمده است ، پس از پاسخ منفی امام به نامه عمرو بن سعید صورت گرفته باشد . (312)

با فرض صحت روایت ابومخنف در مکاتبه با امام حسین (علیه السلام) ، قدر مسلم آن است که حاکم اموی مدینه و مکه که طبعا محل وثوق و اعتماد یزید بود ، مکاتبه با امام را نه از جهت خیرخواهی ، بلکه با نگرانی از موفقیت امام در کوفه ، یا با احتمال تغییر اوضاع در عراق به نفع امام حسین (علیه السلام) انجام داد ، او نه حق امان دادن به امام را داشت و نه قصد خیری را در اندیشه پرورنده بود. جمله پایانی نامه امام به وی حاوی همین تردید است .

اگر آنچه را که برخی از منابع درباره نامه یزید به ابن عباس نوشته اند نیز درست بدانیم ، طبعا باید تلاش یزید را برای بازداشتن امام از حرکت به سوی عراق ، همان نگرانی از تغییر اوضاع عراق به سود امام حسین (علیه السلام) تفسیر کنیم ، تغییری که گرچه با توجه به استیلای کامل عبیدالله بر عراقین بسیار بعید بود ، اما احتمال آن نیز یزید را نگران میکرد ، درست بر همین اساس نیز بود که وی در نامه اش به حاکم عراقین متذکر شده بود که نباید اجازه دهد تا امام حسین (علیه السلام) وارد سرزمین عراق گشته و خود را به کوفه برساند . (313)

ابن سعد و به پیروی از وی ، ابن کثیر ، ابن عساکر و ابن جوزی ، متن نامه و اشعاری را ارائه کرده و نوشته اند که یزید چون خبر تصمیم امام حسین (علیه السلام) بر عزیمت به سوی عراق را شنید ، در قالب نوشته و اشعاری که در برخی از ابیات آن به ستایش از امام حسین (علیه السلام) پرداخته بود (314) از ابن عباس خواست تا مانع عزیمت امام به سوی عراق گردد. در صورت صحت گزارش ابن کثیر نباید تردید داشت که چون در آستانه عزیمت امام به سوی عراق هنوز عبیدالله بن زیاد بر مسلم بن عقیل دست نیافته بود تا خبر آن به یزید برسد ، بنابراین پسر معاویه که احتمال می داد با رسیدن امام به کوفه ، کوفیان به امام حسین (علیه السلام) بپیوندند و عراق از سیطره امویان خارج شود ، بر آن شد تا سیاست مدارای موقت و شیوه تزویر با امام را پیش گرفته و با نوشتن

نامه ای به ابن عباس ، وی را وسیله و ابزار نیرنگ و نصیحت به امام قرار دهد .

با ناکام ماندن تمام تلاشها برای ممانعت از ادامه مسیر امام به سوی عراق ، و استمرار حرکت آن حضرت و یارانش به سوی کوفه ، امام پس از دور شدن از مکه ، در سه یا چهار میلی مکه ، به جایی موسوم به (( تتعیم )) رسید. گفته شده است که در این منزل بود که امام شترانی از اهل قافله ای که از یمن می آمدند ، اجاره کرد و آنگاه (315) خطاب به همراهان خود گفت : آن کس که قصد همراهی با ما را دارد کرایه اش را می دهیم و تا با ما همراه است در حق وی نیکویی می کنیم ؛ اما آن کس که قصد جدا شدن از ما را دارد ، بهتر است که از همین جا باز گردد. به دنبال این سخن جمعی از ادامه همراهی با امام خودداری کردند و بازگشتند . (316)

بنا به روایت عبدالله بن سلیم و مذری ، امام در هنگام ترك مکه ، فرزدق بن غالب ، شاعر معروف را که همراه مادرش عازم زیارت خانه خدا بود ، در صفاح ، (317) آستانه ورود به حرم ملاقات کرد . (318) فرزدق از امام پرسید که ای حسین ، چه چیز تو را به شتاب واداشته است ؟ امام پاسخ داد که اگر شتاب نمی کردم ، گرفتار میشدم سپس پرسید که تو کیستی ؟ فرزدق گفت من مردی از عربم. بر اساس روایت همان راویان ، فرزدق پس از نقل این سخنان افزود: سوگند به خدا که بیشتر از این ، از نام و نشان من نپرسید. سپس گفت ای فرزدق : مرا از حال مردمی که پشت سرگذشته ای آگاه کن و بگو که درباره من چه نظری دارند؟ فرزدق پاسخ داد که : ای حسین دلهای کوفیان با تو و شمشیرهای آنان با دشمنان توست ؛ اما قضای الهی از آسمان فرود آید. امام حسین (علیه السلام) نیز فرمود: آری راست گفתי ، کارها در دست خداست و خداوند هر روز در کاری است . (319)

در روزهای بعد ، حرکت امام و همراهانش با سرعت و شتاب به سوی عراق



ادامه یافت تا آنکه آنان به ذات العرق ، (320) میقات عراقیها رسیدند . (321) در همین زمان بود که به امام خبر رسید که پسر زیاد ، پس از تسلط بر اوضاع در کوفه ، حصین بن نمیر تمیمی ، صاحب شرطه کوفه (322) و مرد مورد اعتماد معاویه و یزید را به قادسیه فرستاده تا نواحی مرزی کوفه تا (( قطقطنه )) (323) را تحت مراقبت شدید قرار دهد . (324) این در حالی بود که به دستور ابن زیاد ، برای قطع رابطه کوفه با بصره و سایر نقاط عراق ، (( لعلع )) (325) و (( خفان )) (326) نیز تحت کنترل شدید در آمده و مردانی مسلح در آن مناطق گماشته شده بودند . (327)

تا این زمان و حتی زمان رسیدن به بطن الرمه هنوز وقایع کوفه به اطلاع امام نرسیده بود. در منزل اخیر بود که قیس بن مسهر صیداوی (328) مامور شد تا نامه امام را به کوفیان برساند. در این نامه آمده بود که:

بسم الله الرحمن الرحيم. از حسین بن علی به برادران مومن و مسلمان خویش. سلام بر شما. ستایش می کنم خداوندی را که جز او خدایی نیست. اما بعد: نامه مسلم بن عقیل به من رسید. مسلم در آن نامه به من از حسن اعتقاد و فراهم شدن شما به یاری ما برای مطالبه حق ما خبر داده بود. از خداوند درخواست می کنم که به ما نیکی ورزد و شما را برای این اقدام پاداش بزرگ دهد ، من در روز سه شنبه ، ، هشتم ذیحجه ، در روز ترویبه ، به سوی شما رهسپار شدم. وقتی این فرستاده من به نزد شما رسید امور خود را سامان دهید و مهیا باشید که همین روزها من نزد شما خواهم رسید ، انشاء الله. درود و رحمت و برکات خداوند بر شما باد . (329)

قیس چون نامه امام را دریافت کرد ، با شتاب تمام به سوی کوفه روان شد. اشاره شد که درست در همین زمان حصین بن نمیر با قوایی در قادسیه استقرار یافته و مسیر این منطقه به سوی کوفه را مسدود کرده بود. به همین دلیل نیز قیس را دستگیر کرد و به حضور عبیدالله بن زیاد فرستاد. پسر زیاد از قیس

خواست تا بر فراز منبر رفته و امام حسین (علیه السلام) را ناسزا گوید. سفیر امام که فرصت مطلوبی را برای رساندن پیام پیشوای خویش مهیا می‌دید، بی‌درنگ به بالای قصر امیر کوفه رفت و در حالی که جمعی از کوفیان در آنجا فراهم شده بودند، خطاب به ایشان گفت:

هان ای کوفیان، حسین بن علی (علیه السلام) بهترین خلق خداست. پسر فاطمه دختر رسول خدا. من فرستاده اویم به سوی شما: او را در حاجز ترك کردم. او را اجابت کنید. قیس پس از بیان این سخنان عبیدالله و پدرش را لعن کرد و برای علی بن ابیطالب درخواست آمرزش کرد. عبیدالله که نخست غافلگیر شده بود، برای پایان دادن به سخنان قیس دستور داد تا او را بی‌درنگ از فراز قصر به زمین افکندند و به شهادت رساندند. (330)

رسیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل در ثعلبیه (331)

در شرایطی که پس از مسلم بن عقیل، هانی بن عروه، و قیس بن مسهر نیز به شهادت رسیده بودند کاروان امام حسین (ع) به منزل (( ثعلبیه )) (332) رسید و برای استراحت و بررسی اوضاع و کسب اطلاع، در آنجا توقف کرد. ابومخنف به نقل از عبدالله بن سلیم و مذرین المشمعل، روایت کرده است که این دو اسدی گفته‌اند که: ما چون حج خویش را به پایان بردیم، برای آنکه به سرعت به حسین بن علی (ع) برسیم و از احوال و اخبار وی جويا شویم، با شتاب تمام مکه را ترك کردیم و در منزل زرود به آن حضرت و یارانش رسیدیم. در همین حال، مردی کوفی را دیدیم که چون از نزدیک کاروان امام حسین (ع) عبور کرد، راه خویش را تغییر داد تا حسین بن علی را دیدار نکند. چون چنان دیدیم، به سراغ او رفتیم و چون دریافت که ما هم چون از بنی‌اسدیم، اخبار کوفه را بیان کرد و گفت من در حالی کوفه را ترك کردم که مسلم و هانی را کشته بودند و اجساد ایشان را در بازار می‌کشیدند. عبدالله و مذر افزوده‌اند که چون این اخبار را کسب کردیم، به سوی کاروان امام حسین

(ع) بازگشتیم و با آنان روانه شدیم ، اما تا زمان رسیدن به ثعلبیه و توقف امام در آنجا ، سخنی درباره آنچه شنیده بودیم به زبان نیاوردیم. در منزل ثعلبه چون امام فرود آمد نزد ایشان رفته و گفتیم که اخباری از کوفه داریم ؛ اگر می خواهید در حضور همه بیان کنیم ، اگر هم مایلید در خلوت بگوییم. امام پاسخ داد که : من از همراهان خویش چیزی را نهان نمی سازم. پس آنچه را شنیده بودیم به زبان آوردیم. امام چون اخبار شهادت مسلم و هانی را شنید ، فرمود ، انالله و انا الیه راجعون . (333)

به روایت بعدی ابو مخنف ، امام پس از توقف کوتاهی در ثعلبیه ، حرکت به سوی کوفه را ادامه داد ، تا به منزلی به نام (( زباله )) رسید. در این منزل ، (334) مجددا خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن بقطر ، یا قیس بن مسهر ، را توسط پیک محمد بن اشعث ، یا عمر بن سعد ، (335) دریافت کرد. واضح است که اگر برادران مسلم و شخص امام ، چه به اندیشه انتقام و چه به امید برخوردار شدن از یاری کوفیان به سوی این شهر پیش می رفتند ، رسیدن خبر شهادت قیس باید به تمام آن اندیشه ها و امیدها خاتمه می داد. شهادت قیس در واقع صریح ترین و استوارترین بینه و حجت بود بر پایان هرگونه امیدی به بیداری غیرت و وجدان کوفیان. پس به همین دلیل بود که چون امام بر آن بود تا از این زمان به بعد ، هدف اصلی خویش در ادامه مسیر به سوی کوفه ، یعنی استراتژی شهادت را به اجرا گذارد ، بنابراین بی درنگ تمامی کسانی را که همراهش بودند ، فراهم ساخت و خطاب به آنان گفت : بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد: خبر دلخراش مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن بقطر به ما رسیده و معلوم شده است که شیعیان ، ما را وانهاده اند. اکنون هر کدام از شما دوست دارید که همراهی با من منصرف شود ، بر او حرج و سرزنشی نیست . (336)

پیش از این در تحلیل و تعلیل ریشه های عزیمت امام حسین (ع) به سوی کوفه

، گفتیم که بی گمان امام حسین (ع) از ماهیت کوفه و کوفیان آگاهی افزون تری از ناصحان خویش در مکه داشت .<sup>(337)</sup> همان جا اشاره کردیم که معرفت به ماهیت کوفیان ، گر چه عمیق بود و ریشه دار ، اما رسیدن انبوه نامه ها از سوی مردم کوفه ، حجت را برای امام تمام می کرد و مانع از آن می شد تا آن حضرت به استناد آنچه می دانست و واقعیاتی که از آن وقوف داشت ، عزیمت به سوی کوفه را وانهد و به اندرزهای محمد بن حنفیه ، عبدالله بن مطیع ، عبدالرحمن بن حارث ، ابن عباس ، عبدالله بن جعفر و فرزدق شاعر تسلیم گردد .

بدیهی است که اگر دعوت کوفیان و حجتی را نامه های ایشان در پیش روی امام قرار داده بود ، علت تامه عزیمت امام به سوی کوفه بشماریم ، طبعاً با رسیدن اخبار کوفه در منزل ثعلبیه دیگر موجبی برای ادامه حرکت به سوی کوفه باقی می ماند و لازم بود که امام پیش از رسیدن به حوزه حکومت عبدالله بن زیاد و قرار گرفتن در محاصره قوای حربین ریاحی ، مسیر خویش را تغییر داده و عازم دیاری دیگر گردد. واقفیم که امام چنین نکرد و کوتاه زمان پس از توقف در ثعلبیه مسیر خویش را به سوی کوفه ادامه داد. در صورتی که فرض کنیم تا زمان رسیدن خبر شهادت مسلم و هانی به امام ، آن حضرت به وفاداری کوفه و کوفیان نیز باور داشت . و چنین تصور می کرد کسانی که بر پدر و برادرش ستم کرده ، اکنون تحولی جدی یافته اند و می توان به یاری آنان و وفاداریشان دل بست ، طبعاً با دریافت اخبار کوفه ، همه آن گمان نیز از میان رفته بود و از زاویه این فرض نیز ادامه مسیر به سوی کوفه معنایی نداشت. بنابراین باز هم جای پرسشی دیگر است که به راستی در شرایطی که تمامی دلایل ظاهری برای عزیمت امام به سوی کوفه از میان رفته بود ، چرا امام همچنان راه خویش به سوی شهری ادامه داد که همه آگاهیهای تاریخی وی ، تمام نصیحت ناصحان و سرانجام شهادت مسلم و هانی ، حکایت از آن داشت که

نه تنها دیگر به مردمش امید و حمایتی برای مقابله با یزید نمی رود ، بلکه ساکنانش شمشیر آخته اموی اند برای از میان برداشتن فرزند علی (ع) و فاطمه ؟

اگر در پاسخ این پرسش به گزارش ابو مخنف و سلسله روایان او اعتماد کنیم ، باید بگوییم که امام علی رغم دریافت اخبار کوفه ، چون برادران مسلم بن عقیل را بر ادامه مسیر برای گرفتن انتقام خون برادر خویش مصمم یافت . (338) لاجرم تن به خواسته آنان داد و روانه شهری شد که از پیش معلوم بود که در آنجا نه امکان ستاندن انتقام مسلم وجود دارد و نه امکانی برای نجات از قتل عام کاروانیان همراهش .

بیگمان تبیین شالوده ادامه مسیر امام به سوی کوفه بر بنیاد خواسته برادران مسلم بن عقیل ، تبیینی است سست و عاری از توانایی برای عزمی به آن بزرگی و گامی به آن بلندی. با پذیرفتن این تبیین لاجرم باید گفت که:

1. امام به جای پیشوایی همه همراهان خویش و در شرایطی که همه دلایل و شواهد ، حکم می کرد که از ادامه راه ، جز شهادت و اسارت نصیبی وجود نخواهد داشت ، خرد خویش را به احساسات برادران مسلم سپرد .

2. امام با تسلیم به خواسته برادران مسلم و در حالی که معلوم بود سرنوشت او و همراهانش به کجا منتهی خواهد شد ، زندگی و حیات تمامی یاران خویش را نیز با احساسات چند تن از یاران خود پیوند زد و به خویشتن اجازه داد تا مصلحت بقیه اعضای کاروان را فدای احساسات برادران مسلم کند. حتی بر فرض اگر بتوان گفت که امام پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل ، نمی باید از موضع قصاص او به سهولت چشم پوشید لازم بود تا درخواست برادران او را نادیده نگیرد ، اما با این مبنا نیز آنچه بر عهده امام بود ، تصمیم حرکت خویش با برادران مسلم به سوی کوفه بود ، نه همراه کردن مردان و زنان و کودکانی که از پیش معلوم بود که در برابر سپاه کوفه ، هیچ گونه قدرت و

دفاعی جدی از خویشان را ندارند .

اگر توجه کنیم که یاران امام چگونه در زمانی کوتاه و علی رغم تمام مراتب شجاعت و ایثار به سرعت در مقابل سپاه کوفه شکست خوردند و قتل عام گشتند ، تردیدی نمی توان داشت که از همان آغاز ، هم بر امام و هم بر برادران مسلم و هم بر تمام همراهان دیگر امام که با انگیزه شهادت و فریادی تاریخی علیه ستم رهسپار کوفه می شدند ، معلوم بود که ستاندن انتقام خود برادران مسلم نامیسر و غیر قابل دسترس است. آیا به راستی امام نمی دانست که سپاه وی توان دوام در مقابل سپاه کوفه را دارد و نه قدرت تحقیق آروزی برادران مسلم را؟

بی گمان در صورتی که شالوده متزلزل استمرار مسیر امام از ثعلبیه به سوی کوفه را همان تسلیم به خواسته پسران عقیل نشماریم و در همان حال به این معنی نیز اذعان کنیم که پیش بینی شکست نظامی در مقابل سپاه عمر بن سعد ، با سوابق و لواحق خیانت پیشگی و تذبذب و سست راعی کوفیان و کاری بس سهل بود که از عهده ساده ترین عناصر بدوی اطراف کوفه (339) نیز بر می آمد ، تا چه رسد به شخصیتی چون امام و یاران همراهش که جملگی صاحب تدبیر و معرفت و درایت بودند ، آنگاه دشوار نیست تا بر این فرضیه تسلیم شویم که امام اگر چه عزیمت به سوی کوفه را با توسل به حجت ظاهری آغاز کرد ، اما چون مبانی آن حرکت بر حجت باطنی و رسالتی اعتقادی و تاریخی استوار بود ، (رسالت شهادت برای افشای بیداد و بیدادگری ) ، بنابراین علی رغم اعتقاد به صحت سخنان ناصحان مکه و علی رغم از میان رفتن حجت ظاهری عزیمت به سوی کوفه (دعوت و نامه های کوفیان و نامه مسلم بن عقیل ) ، برای تحقق استراتژی شهادت و در حالی که با تبیین این استراتژی برای یارانش ، آنان نیز سالکان طریق شهادت برای احیای راه و رسم عدالت بودند ، بی هیچ درنگ و تاملی راه ثعلبیه به سوی کوفه را ادامه داد .

شیخ مفید پس از گزارش سخنان امام با همراهانش در منزل زباله می نویسد که پس از خاتمه سخنان امام ، مردم از چپ و راست ، راه بازگشت و ترك همراهی امام را پیش گرفتند و تنها آن کسانی که از مدینه با امام همراه شده بودند و چند نفری که در میانه راه به آن حضرت پیوسته بودند ، باقی ماندند. شیخ مفید می افزاید که : امام به این دلیل از همراهانش خواست تا در صورت تمایل او را ترك کنند که می دانست (( اعرابی که با او همراه شده بودند ، چنان گمان می کردند که امام وارد شهری خواهد شد که ساکنانش سر در اطاعت آن حضرت خواهند آورد ، حال آنکه امام می دانست که چنین نیست. پس به همین دلیل نیز اکراه داشت تا کسانی که با او همراهی می کنند ، ندانند که چه چیزی در پیش روی آنان است .<sup>(340)</sup>))

گزارش رخدادهای نهضت کربلا از ثعلبیه تا نینوا را ادامه می دهیم تا باز هم در پرتو واریسی آنها ، هر چه بیشتر دریابیم که امام در حرکت به سوی کوفه ، اندیشه ای داشت والاتر از آنچه ابومخنف به برادران مسلم نسبت داده و سایر محققان در باب امید امام در حصول به حکومت در کوفه نوشته اند .

گفتیم که علی رغم دریافت خبر شهادت قیس ، در زباله ، امام این منزل را پس از برداشتن آب کافی ،<sup>(341)</sup> ترك کرد و راه خود را همچنان به سوی کوفه ادامه داد ، تا آنکه به منزلی دیگر به نام (( بطن عقبه )) رسید و در آنجا فرود آمد .<sup>(342)</sup> در این منزل امام پیر مردی از بنی عکرمه ، به نام (( عمروبن لودان<sup>(343)</sup> )) (یا )) لودان (( را ملاقات کرد .

ابن مخنف به نقل از همین لودان روایت می کند که : وی چون امام را در بطن عقبه دید پرسید که به کجا می روید؟ امام پاسخ داد که به کوفه و پیر مرد گفت : به خدا سوگندت می دهم که بازگردی ، چرا که به خدا قسم تو جز به سوی سر نیزه ها و شمشیرهای بران نمی روی. این مردمی که تو را به سوی کوفه فرا خوانده اند ، در صورتی که خود زحمت جنگیدن را به عهده می گرفتند و

زمینه را برای تو آماده می کردند و تو آنگاه به سوی ایشان می رفتی درست بود ، اما با آنچه تو از کوفه می گویی ، بهتر آن است که به سوی این شهر بروی. امام پاسخ داد که : بنده خدا آنچه تو می اندیشی ، من نیز همان را اندیشیدم ؛ اما بر اراده خداوند نمی توان چیره گشت . (344)

در صورتی که سخنان امام با لودان به همین سخنان خاتمه می یافت ، چه بسا می توانستم نتیجه بگیریم که امام هنوز نیز به تغییر اوضاع امید داشت ، با همین انگیزه راه خویش را به سوی این شهر امتداد می داد و سخنانش در پاسخ لودان ، حکایت از پاسخی احترام آمیز داشت نه آگاهی واقعی به شهادت قطعی خویش و یارانش ؛ اما سخنان بعدی امام جای هیچ گونه تردیدی نمی گذارد که امام یقین داشت که این سفر ، سفر شهادت است . جملات پایانی امام با لودان چنین بود :

به خدا سوگند که از من دست برندارند تا خون مرا به زمین نریزند. پس چون چنین کنند ، خداوند برایشان کسی را که ایشان را خوار و زبون کند و تا به آنجا رسند که زبون ترین ملتها گردند ، مسلط خواهد کرد . (345)

امام پس از اندکی توقف در بطن عقبه ، آنجا را ترک کرد تا به (( منزل اشرف )) رسید . (346) در پایگاه روز بعد وقتی کاروان آماده ادامه سفر می شد ، اما به

جوانان همراه خویش دستور داد تا آب کافی بگیرند و آنگاه حرکت کنند . دستور امام اجرا شد و آن حضرت و همراهانش همچنان راه کوفه را پیش گرفتند. پس از طی مسافتی چند ، یکی از همراهان امام ، از دور سیاهی ای را دید و فریاد زد که : الله اکبر امام نیز تکبیر گفت و آنگاه پرسید که چرا تکبیر گفتی ؟ مرد پاسخ داد که درختان خرما را دیدم .

با پیشروی بیشتر کاروان و اندک دقتی ، معلوم شد که سیاهی مقابل ، نه شهر کوفه که سپاهیان حربین یزید ریاحی اند که به دستور حصین بن نمیر فرمانده ابن زیاد در قادسیه ، به همراه هزار نفر به سوی امام حسین (ع) می آیند. چنین



بود که به دستور امام ، کاروان راه خود را به سوی (( ذوحسم )) در طرف چپ راه تغییر داد تا زنان و کودکان در آنجا مستقر شوند . اندکی بعد ، اردوی حربین یزید ، سر رسیدند و چون آثار تشنگی شدید در افراد آن و اسبانشان پیدا بود ، به دستور امام حسین (ع) سیراب شدند .<sup>(347)</sup> به زودی معلوم شد که حر وظیفه دارد تا امام و کاروان همراه او را تحت نظر شدید قرار دهد و اجازه ندهد تا آنان به سوی کوفه پیش رفته و یا راه مراجعت پیش گیرند .<sup>(348)</sup>

با فرا رسیدن وقت نماز ظهر ، امام برای نماز آماده شد. نماز ظهر و سپس نماز عصر به امامت امام حسین (ع) و در حالی که افراد دو سپاه به همراه حر به امام اقتدا کردند ، برگزار گردید. امام پس از پایان هر دو نماز با سپاهیان حر سخن گفت و علت حرکتش به سوی کوفه را این گونه شرح داد:

اما بعد: ای مردم ، اگر از خدا می ترسید و حق برای صاحبان آن می شناسید ، خشنودی خدای را بجویید و بدانید که ما اهل بیت ، بر تصدی حکومت شایسته تر از آنانی هستیم که ادعای ولایت بر شما را می کنند ، چرا که آنان با شما جز ستم و بیدادگری کاری نمی کنند. اگر شما از حکومت ما ناخشنودید و حق ما را انکار می کنید و نظرتان بر خلاف مطالبی است که در نامه هایتان نوشته و با رسولان خویش نزد من فرستاده اید؛ از شما روی برتافته و بازخواهم گشت .<sup>(349)</sup>

حر فرمانده پیشقراولان سپاه کوفه ، پس از شنیدن این سخن امام ، پاسخ داد که او نه در شمار نویسندگان نامه بوده و نه از نوشتن آن نامه ها اطلاع داشته است ، به دستور امام حسین (ع) ، عقبه بن سمعان ، خورجین مملو از نامه های کوفیان را در مقابل حر خالی کرد .<sup>(350)</sup> بدون شك حر در اعلام بی خبری از نامه های کوفیان به امام حسین (ع) حقیقتی را که او و افراد سپاهش از آن مطلع بودند ، کتمان می کرد. مگر ممکن بود که قریب به بیست هزار نفر از مردم شهری به امام حسین (ع) نامه نوشته و روزهای زیادی در بیعت با مسلم

بن عقیل باشند و آنگاه حر و تمامی افراد سپاه او از دعوت کوفیان بی اطلاع بمانند؟ (351)

اما به وضوح می دانست که حر اجازه بازگشت وی به سوی حجاز را نخواهد داد. او مامور بود تا در صورتی که نتواند امام را دستگیر کند و به نزد عبیدالله بن زیاد ببرد ، بدون جنگ با آن حضرت ، با محاصره و مراقبت دائمی از امام ، آن حضرت را تا زمانی که سپاه کوفه فرا می رسند ، تحت نظر قرار دهد و مانع از آن گردد تا نقشه نهایی یزید و عبیدالله به اجرا در نیاید. پس به همین دلیل نیز در سخنان خویش با حر و کوفیان همراهش ، تاکید کرد که اگر کوفیان همچنان بر بیعت خود پایدارند ، وی آماده است تا در کنار آنان قرار گیرد و در صورتی که آنان بیعت خویش را شکسته اند ، خواستار مراجعت به سوی حجاز است . (352)

امام به طرح این دو پیشنهاد ، در واقع از يك سو پایبندی خویش بر دعوت کوفیان و آمادگی خویش برای قرار گرفتن در کنار آنان جهت برانداختن قدرت امویان را اعلام می داشت و بر آن بود تا با این اعلام آمادگی و تمایل بر رساندن خود به سوی کسانی که بیعت خویش با آن حضرت را شکسته بودند ، آخرین بهانه ها را از کوفیانی که شخصیت آنان با تذبذب اجین شده بود ، بگیرد . (353) و از سوی دیگر با طرح پیشنهاد بعدی مبنی بر آمادگی خود برای بازگشت به حجاز ، راه بهانه جویی قاتلان خود و یارانش را نیز مسدود کند تا آنان پس از پدید آوردن فاجعه کربلا و شهادت فرزند رسول خدا و همراهانش ، نتوانند مدعی گردند که به دلیل اصرار حسین بن علی بر طغیان و سرکشی ، چاره ای جز بستن راه او به سوی کوفه و کشتن وی را نداشتند .

چون حر هیچ کدام از دو پیشنهاد امام حسین (ع) را نپذیرفت ، (354) سرانجام امام و حر چنین توافق کردند که راهی برای حرکت پیش گیرند که نه به کوفه و نه به حجاز ختم شود. حر در این حال همچنان منتظر رسیدن پیک کوفه و

دریافت وظیفه خویش در مقابل امام حسین (ع) بود. به روایت ابومخنف از عقبه بن ابی العیزار ، پیش از حرکت کاروان در حالی که سپاه هزار نفری حربن یزید ریاحی نیز در اطراف کاروان بودند ، امام ، خطبه ای را خواند (355) که مضامین آن هم دلالتی آشکار است بر آگاهی امام از آینده خود و

یارانش و هم مبین شالوده و مبانی نهضت حسینی. امام فرمود:

ای مردم ، رسول خدا گفت : هر آن کس که سلطان ستمگری را ببیند که حرام خداوند را حلال کرده و عهد الهی را نقض کرده و به مخالفت با سنت پیامبر برخاسته و با مردم بر بنیاد گناه و تجاوز رفتار می کند و او بر چنین سلطانی نه به عمل و نه سخن بر نشورد ، بر خداوند است که او را همانند آن سلطان در آتش دوزخ افکند. بدانید که اینان (بنی امیه ) شیطان را پیروی کرده و از اطاعت خداوند سر برتافته اند. فساد را آشکار ، حدود الهی را ترك و اموال مسلمانان را به خویشان اختصاص داده ، حرام را حلال و حلال را حرام گرانیده اند. من بر حکومت بر شما از دیگری شایسته ترم. نامه های شما به من رسید و نمایندگان شما بیعت مرا عهده دار شدند. شما نباید مرا تسلیم دشمن کنید و خوار سازید اگر بر بیعت خویش باقی مانده اید ، رستگار خواهید بود ، چرا که من حسین بن علی ، فرزند فاطمه دختر رسول خدایم .جان من ، با جان شما و اهل بیت من با اهل بیت شما خواهد بود و بر من است که در کنار شما باشم. اگر عهده را بشکنید و بیعت مرا از گردن بردارید ، به جان خودم که این کار را از شما بعید نمی دانم ، چرا که شما همین کار را با پدر و برادرم و پسر عمویم مسلم کردید ، بدانید که فریب خورده کسی است که فریب شما را خورده باشد ، (و من که شما را می شناختم فریب شما را نخوردم ) این شماست که بهره خویش را از دست دادید و نصیب خود را وانهادید. هر آن کس که عهدشکنی و خیانت کند ، بر خویشان خیانت کرده است ، به زودی خداوند ما را از شما بی نیاز خواهد کرد. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته . (356)

عقبه بن ابی العیزار ، در قالب روایتی دیگر آورده است که چون امام به ذی حسم رسید ، در آنجا پس از حمد و ثنای الهی گفت:

امور چنان شده است که می بینید دنیا دگرگون شده و تغییر یافته است. نیکی های آن از میان رفته و زشتیهایش افزایش پیدا کرده است ؛ به گونه ای که از آن ، تنها ته مانده ای باقی است و غذایی اندک ؛ چونان چراگاهی کم مایه. مگر نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی گردد؟ پس در چنین احوالی سزا است که مومن آرزوی مرگ کند و خواستار دیدار خدا شود. من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز خواری نمی بینم . (357)

کاروان امام که توسط سپاهیان حر تعقیب می شد ، پس از کمی راهپیمایی به سوی عذیب الهجانات (358) رفت و پس از عبور از آن ، به (( قصر بنی مقاتل )) رسید و در آنجا فرود آمد . (359)

در عذیب چهار نفر از شیعیان امام که از کوفه گریخته بودند ، (360) به کاروان امام ملحق شدند. حر کوشید تا مانع پیوستن آنان به امام شود ، (361) اما چون شنید که امام برای این موضوع با وی وارد جنگ خواهد شد ، از مخالفت دست برداشتند . (362)

نخستین پرسش امام از این چهار تن ، پرسش در باب وضعیت کوفه و کوفیان بود ، مجمع بن عبدالله عایذی ، یکی از آنان گفت : اشراف کوفه انبانهای خویش را از رشوه هایی که دریافت کرده اند ، انباشته اند. آنان علیه تو اتفاق دارند ، اما دیگر مردم کوفه دلهایی دارند مایل به تو و شمشیرهایی آخته علیه تو . (363)

پرسش از قیس بن مسهر ، سوال بعدی امام بود (364) آنان پاسخ دادند که او توسط حصین بن نمیر دستگیر شد و سرانجام در حالی که بر تو و پدرت درود می فرستاد ، وی را از فراز قصر به زیر افکندند .

امام چون این سخن را شنید در حالی که در چشمانش اشک فراهم شده بود ، این کلام الهی را تلاوت کرد : **فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر** . (365)

به همان اندازه که گزارش مجمع بن عبدالله ، تصویری بود واقعی از چهره کوفیان ، تلاوت آیه بالا از سوی امام نیز از واقعیت شهادت قریب الوقوع کاروان حسینی خبر می داد. ساده اندیشانه است اگر با تمام شواهد و قرایت و حوادثی که در کوفه رخ داده بود ، تصور کنیم که امام انتظار خود و یارانش را برای رسیدن به زمان شهادت ، بدون وقوف بر واقعیتی که چند روز بعد رخ داد ، به زبان آورد و آیه بالا را به عنوان شعاری کلی تلاوت کرد .

در پایان گفتگوی امام با مجمع بن عبدالله ، طرمح بن عدی<sup>(366)</sup> به امام نزدیک شد و سخنانی به زبان راند که توجه به متن آنها ، باز هم شرایط امام را در آن زمان نشان می دهد. طرمح گفت:

به خدا سوگند هر چه می نگرم ، کسی را یاور و همراه تو نمی بینم. اگر دشمنانت جز همین قوای حر که تو را محاصره کرده اند نیز نبودند ، همین افراد برای جنگ با تو کافی بودند. يك روز قبل از آنکه کوفه را ترك کنم و به سوی تو روانه شوم ، در کنار کوفه ، چنان مردمی انبوه که برای جنگ با تو فراهم شده بودند ، دیدم که تا آن زمان سپاهی به فزونی آن سپاه ندیده بودم.

درباره آنان پرس و جو کردم .پاسخ شنیدم که جملگی آنان مهبای نبرد با حسین شده اند و ای حسین اگر می توانی ، حتی گامی به پیش نروی ، نرو. اگر بر آنی که در شهری مستقر شوی که خداوند تو را در آنجا محافظت کند ، در کار خویش و ارسی کنی ، به سوی کوهستان ما که اجاء خوانده می شود ، برو. به خدا سوگند که از پادشاهان غسانی و حمیری و نعمان بن منذر ، و از هر سرخ و سفید به آن کوهستان پناه می جستیم و هرگز دشمنی بر ما دست نمی یافت.

من نیز با تو همراه خواهم شد ، تا تو را در آنجا منزل داده و استقرار بخشم.

چون به آنجا رسیدی ، کسان به سراغ مردان اجاء و سلمی از قبیله طی ء خواهیم فرستاد تا فراهم شوند ، سوگند به خدا که ده روز نخواهد گذشت که مردانی سواره و پیاده به تو روی خواهند آورد. پس آنگاه هر اندازه که می

خواهی در آن کوهستان بمان. اگر خطری پی آید ، من تعهد می کنم که بیست هزار طایی در کنار تو دست به جنگ خواهند زد. به خدا که تا آن هنگام که يك تن از ایشان زنده باشد ، نخواهند گذاشت که دست کسی به تو رسد . (367)

سخنان طرماح ، اگرچه معقول می نمود ، اما:

اولاً: تحقیق آن از سویی ، در گرو ستیز با قوای حر بود که خود طرماح هم اعتماد داشت که یاران امام را توان غلبه بر آنان و رها شدن از چنگشان نیست ؛

ثانیا ، منوط به درستی وعده هایی بود که طرماح می داد .

شاید اگر طرماح پس از خاتمه رهنمودهایش به امام ، به بهانه سپردن آذوقه های همراهش به کسان خویش ، امام را ترك نمی کرد ، چه بسا می توانستیم به درستی سخنان او در مساعدتهای قبيله طی ء به امام در کوهستان (( اجاء )) اعتماد کنیم ، اما وقتی خود او تحمیل تاخیر در رساندن آذوقه به کسان خویش را نداشت ، (368) به چه دلیل می توان نتیجه گرفت که (به فرض آنکه امام در آن شرایط استراتژی مشخصی هم نداشت و تنها به اندیشه بیرون کشیدن خود و همراهانش از معركة بود) باید به طرماح و وعده های وی اعتماد می کرد .

چه بسا در حالی که طرماح سخن می گفت و اندیشه رساندن آذوقه به کسانش را داشت ، اما زهیر بن قین را می نگریست که چندی پیش با عزمی استوار همسر خویش را طلاق گفته بود تا بتواند با اندیشه ای آسوده وارد نینوا شود. زهیر هیچ کدام از وعده ای طرماح را به زبان نرانده بود ، او گام نخست را خود برداشته بود ، بی هیچ وعده ای از جانب دیگران و بدون هیچ تردید و بهانه ای درباره خویش .

در سخنان مجمع بن عبدالله و سپس طرماح ، تمام کوفیان يك چهره داشتند ، بی هیچ استثنایی ، آنان یا خویشان را به زر فروخته بودند یا به زور ، اما صرف نظر از قلیل انسانهای صمیمی این شهر ، نظیر حبیب بن مظاهر و حربن یزید

ریاحی ، که اگر چه کوفی بودند ، اما نه بر طینت کوفیان ، می توانیم با نگاهی به شخصیت و رفتار و سخنان عبیدالله بن حر جعفی نتیجه بگیریم که در میان ساکنان این شهر دسته دیگری وجود داشتند ، نماد فرار از عدالت خواهی که در باطن خویش ، جز همراهی با ستمگری و مشارکت در پیروزی جور بر عدل را نداشت .

اگر امام در قصر مقاتل پرده از چهره اینان بر نمی داشت ، شاید کوفیان را در مجموع در سه دسته تقسیم بندی می کردیم و از دسته چهارم آنان ، یعنی فراریان از خویشتن و بی هویت در میدان منازعه حق و باطل غافل می ماندیم .

ابو مخنف به نقل از شعبی نوشته است که چون امام به قصر بنی مقاتل رسید و خیمه ای افراشته دید ، پرسید که این خیمه از آن کیست ؟ گفتند: خیمه عبیدالله بن حر جعفی است. امام گفت او را به ملاقات من فرا خوانید .

چون فرستاده امام ، نزد عبیدالله رفت ، او (( انا لله و انا الیه راجعون )) را به زبان راند و سپس افزود که : سوگند به خدا کوفه را ترك کردم برای آنکه چون حسین بر آن شهر در آید ، آنجا نباشم . سوگند به خدا که نمی خواهم او را ببینم و او نیز مرا ببیند .

امام چون سخنان عبیدالله را شنید ، خود عازم خیمه وی گشت و پس از دیدار با وی ، از او خواست تا وی را در عزیمت به سوی کوفه و قیام علیه یزید همراهی کند ، اما عبیدالله همان سخنانی را که به فرستاده امام گفته بود ، تکرار کرد و پس امام نیز از ادامه سخن با او منصرف شد و تنها از او خواست که لااقل به یاری دشمنانش اقدام نکند . (369)

اگر توجه کنیم که امام پیش از آن از همراهان خویش خواسته بود تا وی را ترك کنند و این سخن را در شب عاشورا نیز تکرار کرد ، طبعا نخواهیم توانست نتیجه بگیریم که آن حضرت در کوششی شگفت برای فرا خواندن

عبیدالله به همراهی خویش ، اندیشه افزودن بر شمار یاران خویش را داشته است. همچنین اگر توجه داشته باشیم که امام به خوبی واقف بود که شمار سپاه کوفه چنان فراوانند که همراهی یا عدم همراهی عبیدالله با آنان ، هیچ گونه تفسیری در معادله قدرت نظامی ایفا نمی کرد ، آنگاه چه بسا بتوانیم نتیجه بگیریم که امام می کوشید تا عبیدالله را از دهلیز فرار از خویشتن به سوی فضای رویت خود کشاند و مانع از آن گردد تا او نجات خویش را در فرار کوفه و پناه بردن به خیمه قصر بنی مقاتل ببیند .

کاروان از قصر بنی مقاتل آب برداشت .<sup>(370)</sup> و همچنان تا پگاه به راه خویش ادامه داد. گزارش قابل توجه در فاصله عزیمت امام از قصر بنی مقاتل تا رسیدن به کربلا ، گزارشی است از عقبه بن سمعان که همین گزارش نیز ماهیت و شالوده و اهداف نهضت حسینی را نشان می دهد. عقبه بن سمعان که همراه کاروان امام بود و ابو مخنف با يك واسطه ، مشاهدات او را نقل می کند ، گفته است که : چون امام فرمان حرکت را داد و ما از قصر بنی مقاتل روان شدیم ، ساعتی سپری نشده بود که حسین را بر بالای مرکب ، خوابی کوتاه در ربود . چون چشم گشود ، سه بار تکرار کرد که (( : انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین . )) ( در این حال علی بن الحسین ) علی اکبر ( خود را به پدر رساند و پرسید: پدرم چرا انالله می گویی ؟ امام پاسخ داد که چون مرا خواب در ربود ، سواری را دیدم بنشسته بر اسبی و می گفت : اینان در حالی به پیش می روند که مرگ به سوی آنان روان است. من دریافتم که ما را از مرگمان خبر می دهد .

علی اکبر پرسید: پدرم پیوسته از آسیب مصون باشی. مگر ما بر حق نیستیم ؟ امام پاسخ داد سوگند به کسی که بازگشت بندگان به سوی اوست ، چرا ، بر حقیم. علی اکبر گفت : پس چه باك اگر در راه حق جان دهیم. امام گفت : پسرم خداوند به تو پاداشی که به پدری برای داشتن چنین فرزندی نيك خواهد



داد ، بدهد . (371)

### بخش چهارم : ورود کاروان حسین (ع) به دشت کربلا

کاروان امام پس از دور شدن از قصر بنی مقاتل ، همچنان پیش رفت تا سرانجام وارد دشت کربلا شد. کربلا برای امام نامی آشنا بود. امام با شنیدن نام کربلا ، طبعا به یاد سخن پدرش علی (ع) افتاد که به هنگام عزیمت از کوفه به سوی صفین ، چون وارد صحرای کربلا شده بود ، گفته بود که (( : این سرزمین جای پیاده شدن و استقرار کسانی است که خونشان را در همین جا خواهند ریخت و آنان وارد بهشت خواهند شد )) . (372)

حتی با فرض آنکه امام در آن زمان که پدرش سخنان بالا را بر زبان می راند ، مصداق آن پیشگویی را کاروان حسینی نمی دانست ، (373) اما اکنون که قوای حر را در اطراف خویش و سپاه عمر بن سعد را در راه می یافت ، دیگر هیچ تردیدی نداشت که سخنان علی (ع) درباره او و همراهانش درست بوده و اینک خطاب به همراهانش گفت:

اندوه و بلا ، چون پدرم در هنگام عزیمت به سوی صفین در حالی که من هم در کنارش بودم بر این سرزمین گذشت ، ایستاد و نام آنجا را پرسید. نام این سرزمین را به او گفتند ، پس گفت : اینجا جای فرود آمدن آنان و محل ریختن خون ایشان است ... (374)

هنوز امام گامی فراتر نگذاشته بود که بیک عبیدالله از کوفه رسید و در پاسخ کسب تکلیف حر به او دستور داد که امام حسین (ع) را در زمینی بی آب و علف متوقف سازد و تحت نظر بگیرد . (375) کربلا درست همان ویژگیهایی را داشت که عبیدالله نوشته بود؛ بنابراین حر نیز بی درنگ از امام و یارانش خواست تا راه خویش را ادامه نداده و در همان سرزمین توقف کنند .

امام حسین (ع) چون از دستور تازه ای که به حر رسیده بود آگاه شد ، از وی کشتار ایشان خواهند زد. پس زهیر بن قین پیشنهاد کرد تا پیش از رسیدن قوای

ابن سعد ، با همین نیروی موجود ، علیه حر و قوایش وارد نبرد شوند تا شاید راهی برای خروج از محاصره و امکانی برای نجات از چنگال سپاه کثیری که در راه بود ، پیدا کنند . (376)

درست است که قوای حر چندین برابر نیروهای امام بود و غلبه بر آنان نیز دشوار بود ، اما این اندیشه زهیر نیز نادرست نبود که می گفت اگر نتوانیم راهی برای نجات خویش از محاصره قوای حر پیدا کنیم ، قطعا در مقابل سپاه عمر بن سعد ناتوان تر خواهیم بود .

امام بی درنگ با پیشنهاد زهیر مخالفت کرد و پاسخ داد که من بر آن نیستم تا آغاز کننده نبرد باشم. این پاسخ طبعاً تمام نیت آن حضرت را در مخالفت با پیشنهاد زهیر منعکس نمی کند. واقعیت این بود که زهیر نیز معتقد نبود که در صورت اقدام علیه نیروهای حر ، قوای امام حسین (ع) به پیروزی خواهند رسید ، بلکه او این راه را تنها چاره بازمانده در پیش روی کاروان حسینی می یافت. پس امام نیز در حالی که اصل سخن زهیر را در امکان پیروزی بر سپاه ، فقط به عنوان امری ممکن و نه قطعی می یافت ، راه صواب را در آن نمی یافت که با فرو رفتن در جنگی که به دلیل کثرت قوای دشمن ، احتمال پیروزی خود و یارانش در آن بسیار اندک است ، بهانه ای بسیار ارزشمند به دست عبیدالله بن زیاد و یزید دهد تا آنان بتوانند پس از قتل عام قوای امام توسط سپاه کثیر حر ، با خاطری آسوده مدعی شوند که حسین در نبرد با ما سبقت جست و پیشقراولان کوفه ناگزیر و ناخواسته برای دفاع از خویش به جنگ با فرزند پیامبر مبادرت ورزیدند .

به عبارت دیگر ، سبقت در نبرد با قوای حر ، علاوه بر آنکه به ظن غالب ، قتل عام کاروان حسینی را به همراه داشت و امام حسین (ع) را در اندیشه مردم نیز در موضع تهاجمی و نه تدافعی قرار می داد ، با فراهم ساختن بهانه لازم برای یزید و عبیدالله ، چهره آنان و نقش مستقیم ایشان در قتل عام امام و

همراهانش را هم خدشه دار می کرد. در يك کلام ، با اقدام امام علیه حر شکست سپاه امام ، حادثه خونین کربلا نه به نام یزید که به نام حربن یزید ریاحی ثبت می شد و خواهیم گفت. که یزید پس از شهادت امام حسین (ع) ، کوشید تا ننگ فاجعه کربلا را از دامن خویش بزداید و آن را به قساوت این زیاد نسبت دهد. بی گمان اگر آن فاجعه به دست حر بن یزید ریاحی شکل می گرفت ، یزید توفیق چشمگیری می یافت تا خویشان را از دخالت در آن فاجعه تبرئه کند .

### ابن سعد در تلاش برای جمع کردن دنیا و آخرت

تاریخ ورود امام به کربلا ، در روز دوم محرم سال 61 ثبت شده است .<sup>(377)</sup> با طلوع روز سوم محرم ، عمرین سعد فرمانده سپاه ابن زیاد برای جنگ با امام حسین (ع) ، به همراه چهار هزار نفر سپاهی وارد کربلا شدند ،<sup>(378)</sup> ابن سعد که شناخت کاملی از شخصیت امام حسین (ع) (و حقانیت وی داشت ، در آغاز تعیین او به فرماندهی سپاه ، کوشیده بود تا از این ماموریت شانه خالی کند و در قتل فرزند پیامبر ، دخالت ننماید ، اما ابن زیاد به او پاسخ داد که حاضر است وی را از فرماندهی معاف دارد مشروط بر آنکه او نیز از حکومت ری چشم بپوشد .<sup>(379)</sup> فرزند سعد بن ابی وقاص ، صحابی مشهور پیامبر وقتی در دو راهی انتخاب دنیا و آخرت قرار گرفت با تلخی دنیا را برگزید<sup>(380)</sup> و در حالی که نیک می دانست برای قتل شریف ترین انسان آن روز و یادگار عزیز پیامبر اسلام ماموریت دارد ، به کربلا وارد شد و سپاه قلیل امام حسین (ع) را تحت نظر گرفت .

ابن سعد پس از رسیدن به کربلا ، در شرایطی که هنوز بقایای انسانیت و اسلامیتش او را سرزنش می کردند ، ابتدا سیاست پرهیز از جنگ را پیش گرفت و سعی کرد تا برای رهایی خود از این ماموریت ننگین ، راه فراری پیدا کند. او هم حکومت ری را می خواست ، هم بر آن بود تا آخرت خویش را با

دست زدن به قتل فرزند فاطمه تباه نسازد. پس به همین دلیل نیز پیکری نزد امام حسین (ع) فرستاد (381) و قصد اما را از حرکت به سوی عراق جستجو کرد. امام برای ابن سعد پاسخ فرستاد که بنا به دعوت مردم کوفه به این سرزمین آمده ، اما وقتی از تحول اوضاع کوفه و پیمان شکنی کوفیان مطلع شده ، قصد بازگشت به حجاز را داشته است ، ولی حربن یزید ریاحی مانع اجرای این تصمیم گردیده است . (382)

دریافت چنین پاسخی از سوی امام و اعلام تمایل آن حضرت به بازگشت ، ابن سعد را امیدوار کرد. پس بر آن شد تا راهی برای بیرون کشیدن خویش از اجرای این مأموریت تلخ و صعب پیدا کند. به همین دلیل نیز بی درنگ پیکری نزد حاکم کوفه گسیل داشت و درخواست کرد تا در باب اجازه بازگشت به امام حسین (ع) ، اندیشه کند. ابن زیاد که در این زمان بر کوفه تسلط کامل یافته و امام و سپاه کوچکش را نیرویی غیر قابل اعتنا می دانست که به تصور او ، مرعوب شده اند به شدت به مخالفت با پیشنهاد امام حسین (ع) پرداخت. ابی مخنف به نقل از نضر بن صالح بن حبیب بن زهیر العسبی ، از حسن بن فائد بکیر العسبی ، که در هنگام رسیدن نامه عمر بن سعد حاضر بوده ، نوشته است که : چون ابن زیاد بر درخواست امام واقف شد ، به شعر زیر توسل جست :

(( اکنون که پنجه های ما ، وی را گرفته است ، امید به رهایی دارد ، اما دیگر جای گریختن نیست )) (383) سپس به ابن سعد پاسخ داد که : نامه ات را

دریافت کردم و سخنت را فهمیدم. پاسخ این است که اگر حسین و تمام یاران او با یزید بیعت کردند ، آنگاه در باب کار او اندیشه خواهم کرد. والسلام (384)

نامه ابن زیاد در پایان روز پنجم محرم به ابن سعد رسید و او نیز بی درنگ آن پاسخ را نزد امام حسین (ع) فرستاد و از او خواست تا در باب خواسته حاکم کوفه ، بیندیشد. پاسخ صریح و کوتاه امام حسین (ع) ، چنین بود:

ای پسر سعد ، آخرین ضربه ای که ابن زیاد می تواند ، بر من وارد کند ،

ضربه مرگ است. پس مرحبا به مرگ ! (385)

ابن زیاد که ظاهرا در روز ششم محرم ، پاسخ قاطع امام حسین (ع) را دریافت کرده بود ، ضمن تقویت سپاه عمر بن سعد با ارسال سپاهیانی جدید ، به او نوشت که:

با سپاهیان مسلحی که همراه دارای ، حسین و یارانش را در محاصره قرار ده تا نتوانند حتی قطره ای آب بنوشند ، چنان که عثمان آن مرد پرهیزگار را از نوشیدن آب محروم کردند . (386)

ابن سعد که نمی توانست از این فرمان صریح ابن زیاد ، سرپیچی کند و در عین حال به زشتی این اقدام واقف بود ، يك بار دیگر در جنگ میان دنیا خواهی و آخرین بقایای انسانیت و شرف و حمیت عربی ، دنیا را برگزید و به عمرو بن حجاج (387) دستور داد تا به همراه پانصد سوار در کنار فرات موضع بگیرد و در میان سپاه امام و فرات حائل گردد این واقعه به تصریح شیخ مفید و دیگران ، در روز هفتم محرم و سه روز پیش از شهادت امام حسین (ع) اتفاق افتاد . (388) مشاهده استقرار قوای پانصد نفری عمر بن سعد ، در مقابل شریعه فرات امام را به اندیشه انداخت تا بی درنگ برای ذخیره آب اقدام کند . این ماموریت به عباس بن علی و نافع بن هلال واگذار شد. به روایت ابو مخنف از حمید مسلم ، عباس همراه سی سوار و بیست پیاده ، روانه شدند و چون با مقاومت نیروهای عمرو بن حجاج روبه رو گشتند ، بر آنان یورش برده و با عقب نشانیدن ایشان ، مشکهای خویش را پر کرده و به حضور امام حسین (ع) بازگشتند . (389)

با آشکارتر شدن سیاست خشونت حاکم کوفه و امام حسین (ع) که شاید تلاش می کرد تا نهایت سبعبیت پسر مرجانه و یزید را به آیندگان نشان دهد ، يك بار دیگر پیکي نزد عمر بن سعد فرستاد و سخن قبلی خویش را تکرار کرد که حاضر

است ، حومه کوفه را به سوی حجاز ترك کند و مانع از درگیری و کشتار گردد.

عمر بن سعد که در عین تسلیم به پلیدی ، در اعماق قلب خویش به امام حسین (ع) احترام عمیقی می گذاشت و شاید بیش از همه دشمنان امام ، به رفعت و علو مقام و شخصیت فرزند پیامبر واقف بود ، از این پیشنهاد مجدد امام حسین (علیه السلام ) استقبال کرد و بار دیگر به ابن زیاد نوشت که در باب پیشنهاد امام بیندیشد و فرصت را برای پرهیز از قتل فرزند رسول خدا مغتتم شمارد. ابی مخنف در کنار گزارش مربوط به درخواست مجدد امام از عمر بن سعد برای موافقت با مراجعت آن حضرت ، دو روایت آورده و سپس با نقل روایت سوم آن دو روایت را تلویحا بی اساس شمرده است. در روایت اول که از هانی بن ثبیت نقل شده ، آمده است که حسین (ع) عمرو بن قرظہ انصاری را نزد عمر بن سعد فرستاد و از او خواست تا به هنگام شب در میان اردوگاه با او ملاقات کند. پس به هنگام شب هر کدام از آن دو با بیست نفر به سوی میعادگاه روانه شدند. در این حال آنان همراهان را از خود دور کرده و به گفتگو پرداختند و سپس از هم جدا شدند. هانی افزود است که چون هیچ کس از سخنان آنان آگاه نشد ، برخی پنداشتند که حسین به عمر بن سعد پیشنهاد کرده بود که آن دو با به جای گذاشتن اردوگاه نزد یزید روند ، اماپسر سعد این سخن را نپذیرفته بود .<sup>(390)</sup> ابو مخنف با خاتمه این روایت می نویسد: که اما آنچه مجالد بن سعید همدانی و صعقب بن زهیر و دیگر محدثین نوشته اند ، آن است که حسین در گفتگوی با عمر بن سعد گفته بود ، یکی از این پیشنهاد را بپذیر: موافقت کن تا به همان جایی که از آن آمده ام باز گردم ، یا دست در دست یزید بن معاویه می گذارم<sup>(391)</sup> تا درباره من و خودش نظر دهد یا مرا به یکی از ثغور بفرستید تا یکی از مرزنشینان شده و همانند آنان عمل کنم .

روایت سوم ابو مخنف نیز که با يك واسطه از طریق عقبه بن سمعان یکی از

یاران امام حسین (ع) که از مکه تا کربلا همراه امام بود و مدتی بعد پس از اسارت در کربلا و تبعید به ربذه ، آزاد شد ، چنین است:

من از مدینه تا مکه و از مکه تا عراق حسین را همراهی کردم و تا زمانی که کشته شد هرگز از او جدا نشدم و به این ترتیب از تمام سخنان او يك کلمه نیست که نشنیده باشم. به خدا سوگند که آنچه مردم پنداشته و گفته اند که حسین به عمر بن سعد گفته بود که دست در دست یزید می گذارم یا مرا به یکی از مرزها بفرستد ، سخن حسین نیست و حسین فقط به پسر سعد گفته بود: بگذارید تا در زمین پهناور روانه شوم تا ببینم عاقبت چه می شود . (392)

نوشته اند که چون همین پیشنهادهای امام ، نامه و پیام ابن سعد به ابن زیاد رسید ، با خود اندیشید که نامه ابن سعد ، نوشته ای خیر خواهانه است . (393)

بنابراین در جمع اطرافیان خویش گفت که آری ، پیشنهاد ابن سعد را مبنی بر آزاد گذاشتن حسین (ع) پذیرفتم ، اینک وی به هر کجا که می خواهد برود.

اجرای چنین تصمیمی از سوی ابن زیاد ، می توانست مانع از وقوع فاجعه کربلا شود؛ اما با دخالت شمر (394) و تاکید او به ابن زیاد ، (( که اکنون در جنگ توست ، او را رها مکن )) تا او قویتر و تو ضعیف تر شوی ، (395) ابن زیاد تحت تاثیر سخن شمر قرار گرفت و با عدول از سخن خویش ، بی درنگ نامه ای به عمر بن سعد نوشت و آن را به شمر داد تا به ابن سعد رساند.

عبیدالله در آن نامه نوشته بود که : اگر حسین (ع) حاضر به بیعت با یزید نشد ، یا فوراً به او حمله کن و پس از قتل وی ، بدنش را لگدمال اسبان کن ، و یا آنکه فرماندهی سپاه را به شمر واگذار . (396)

پاسخ صریح امام به سخنان تهدیدآمیز ابن زیاد چنین بود:

الا و ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله و الذله و هیهات منا الذله  
 یاعبی الله ذالک لنا و رسوله و المومنون و حجور طابت و طهرت و انواف حمیه  
 و نفوس ابیه من ان نوثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام ، الا و انی زاحف

با نگاهی به تمام مواضع ثابت امام در خودداری از بیعت با یزید و نیز مضمون روایت عدیده ای که با روایت مجالد بن سعید همدانی صقعب بن زهیر (همان روایت بالا که مدعی سه پیشنهاد امام به ابن سعد است) (( تعارض آشکاری دارند ، نباید هیچ تردیدی در بی اساس بودن آن روایت ، داشت. علاوه بر سستی روایت تعارض آن با نقل و عقل ، محتوای آشفته آن نیز دلالتی دیگر است بر مجعول بودن آن. بارزترین وجه آشفته‌گی روایت آن است که مدعی است امام سه پیشنهاد به عمر بن سعد داد و پسر سعد همان پیشنهادهای سه گانه امام عزیمت به سوی یزید ، یعنی ایدئال ترین خواسته نظام اموی بود ، ابن زیاد نه با این پیشنهاد ، بلکه با آن پیشنهادی موافقت کرد که به موجب آن امام حسین (ع) می توانست کربلا را ترك گفته و به هر جا که خواهد برود. به نظر می رسد که اگر بتوان قبول کرد که عمر بن سعد ، افزون بر تلاشهای قبلی خویش برای نجات دادن خود از ننگ دخالت در قتل امام حسین (ع) باز هم دست به تلاشی دیگر زده باشد ، باز هم کوشیده است تا با ارسال پیکری به سوی وی ، او را بر تن دادن به خواسته امام مبنی بر ترك قلمرو حکومتی کوفه راضی کند ، اما پسر زیاد باز هم با پذیرفتن این درخواست مخالفت کرده و این بار برای جلوگیری از مکاتبه بعدی عمر بن سعد و تغلل او ، شمر را به سوی او روانه داشته است .

به هر حال ، چون بار دیگر با دستور اکید و صریح امیر کوفه و فرستاده او شمر بن ذی الجوشن روبه رو شد ، در حالی که دیگر یقین داشت که تغلل وی تمام دنیایش را از چنگ وی به در خواهد آورد ، بی درنگ و در عصر روز نهم محرم به سوی اردوگاه امام حسین (ع) پیشروی کرد تا طی نبردی سریع ، کار را به پایان دهد و امارت ری را برای خویش به بهای قتل فرزند رسول خدا تثبیت نماید .



نوشته اند که عمر بن سعد فرمان حمله به امام حسین (ع) و یارانش را با این سخن آغاز کرد که (( : ای سپاه خدا بتازید و خوشدل باشید . )) (398)

امام حسین (ع) چون با دستور ابن سعد در هجوم کوفیان به کاروان حسینی و پیشروی سپاه دشمن مواجه شد ، بی درنگ بر برادر رشید خویش عباس دستور داد تا به جانب دشمن شتابد و علت تهاجم را جستجو کند . پاسخ دشمن به عباس این بود که فرمان امیر مبنی بر عدم تعلل و خاتمه دادن سریع کار ، رسیده است . عباس به ابن سعد گفت تعجیل نکنید تا من با برادرم سخن بگویم و نزد شما آیم . عباس چون نزد امام برگشت و ماجرا را تعریف کرد ، امام به او گفت : سعی کن تا همین امشب را مهلت بخواهی . (399) ابن سعد علی رغم تردید اولیه ، تحت فشار برخی از اطرافیان ، حاضر شد تا روز نهم محرم و شب نهم را به امام مهلت دهد . (400) چون شب فرار رسید ، امام یاران قلیل (401) خویش را جمع کرد و برای آنکه آنان کاملاً آگاهانه و بر مبنای عمق اعتقاد خویش در معرکه شهادت فردا حاضر شوند و نه با تردید و امید به پیروزی احتمالی ، خطاب به ایشان چنین گفت :

خداوند را سپاس که به ما افتخار نبوت عنایت کرد و به ما قرآن آموخت و ما را به پیروی از آیین خود ، مورد لطف خویش قرار داد . من کسی را ارزشمندتر از اصحاب خود سراغ ندارم ، خداوند به شما بهترین پادشاهها را عنایت کند . تصور من این است که فردا آخرین روز زندگی ماست . از تمامی شما می خواهم که مرا تنها گذارید و راه خویش پیش گرفته و بروید ، من بیعت خویش را از شما گرفته و مانع بازگشت شما نمی شوم . شب برای شما پوشش نیکویی است . از آن به عنوان سپری استفاده کنید و راه خویش را گرفته و بروید ، حتی می توانید فرزندان مرا نیز با خود ببرید ... (402)

پس از پایان سخن امام حسین (ع) ، همه یاران امام ، هر کدام با بیان عباراتی خاص خود ، بر ثبات قدم و همراهی پیشوای خود تا تقدیم جان خویش تاکید

کردند . (403)

و حتی تعدادی از آنان از امام گله کردند که چرا از آنان خواسته است که او را تنها گذارند .

پس از پایداری یاران امام حسین (ع) در باقی ماندن در کنار آن حضرت و نجات خویش از ذلت با انتخاب شهادت به عنوان راهی بازمانده در برابر خویش ، زیباترین حادثه در همان شب ، یا شبی پیش از آن ، پیوستن عبدالله بن عمیر و همسرش ام وهب به امام بود. روایت ابومخنف از ابوجناب حاکی است که چون عبدالله در نخيله کوفیانی را دید که خود را مهیای عزیمت به سوی کربلا می کردند ، بی درنگ نزد همسرش رفت و به او گفت که همراه اندیشه آن داشته است که روزی روانه جهاد علیه مشرکین شود. اکنون که آن فرصت برای نبرد با کوفیانی که عازم جنگ با امام حسین (ع) شده اند ، فراهم شده است ، بر آن است تا به امام ملحق شود. همسرش نیز چون سخنان عبدالله را شنید ، پاسخ داد که او نیز با وی همراهی خواهد کرد و روانه کربلا خواهد شد. بدین سان بود که عبدالله وام وهب (404) کوفه را ترک کردند و در شرایطی که کاروان حسینی در محاصره بود به امام پیوستند . (405)

روایت ابو مخنف از ضحاک بن عبدالله مشرقی حاکی است که امام در سراسر شب عاشورا بیدار ماند و به راز و نیاز با خداوند پرداخت. در همین حال چون سواران ابن سعد برای مراقبت از کاروان حسین رفت و آمد آغاز کردند ، (406) امام این آیه را تلاوت می کرد:

و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا ولهم عذاب مهین ما کان الله لیزر المومنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب . (407)

در شب عاشورا کاروان حسینی نیز آن شب را تا پگاه بیدار ماند و در شب صاف و مهتابی کربلا ، آخرین توشه های آخرت را با عبادتی خالصانه بر

گرفت و برای سفر عشق ، از نینوا تا سوی خدا آماده گشت. بی گمان هیچ قلمی قادر نیست تا ستاره باران عشق شب عاشورا را توصیف و ترسیم کند؛ چنان که هیچ تاریخی نیز حماسه ای همچون حماسه و شکوه عاشورا را در دل خویش ثبت نکرده است .

آن شب صدای مناجات اعضای کاروان كوچك امام حسين (ع) ، تمام دشت نینوا را پر کرده بود. همه آسمان و زمین عراق انتظار می کشید تا رویارویی دو سپاهی را که هر دو به نام اسلام به مصاف یکدیگر می رفتند ، ملاحظه کند. صحنه عاشورا ، صحنه پیکار اسلام نبوی بود با اسلام اموی .

امام و یارانش ضمن محکم کردن مواضع دفاعی ، شب را تا صبح به نماز و تلاوت قرآن پرداختند (408) و با آغاز پگاه در انتظار وصلی که تنها با گذر شمشیرهای دشمن روی می داد نشستند. خداوند در چنین روزی امام و یارانش را قتل عشق خود خواسته بود. عاشقان لقای او نیز جان باختن در ساحت معشوق را از عمق وجود پذیرفته و در مذبح عشق و سجاده پاکبازی به انتظار خدا نشسته بودند. شماری از ایشان ، بی دغدغه از زخم شمشیرهای فردا ، به آرایش سر و روی و خوش بو کردن خود می پرداختند. بعضی نیز چون بریر ، می کوشیدند تا با بذله گویی و لبخند به مرگ و استقبال از مرگ شرافتمندانه ، عظمت و علو روح خویش را در صفحات تاریخ کربلا ثبت کنند .

بریر برای آنکه عمق شادی خویش و صداقت خود را در لبخند به مرگ برای ایمان نشان دهد ، به عبدالرحمان بن عبد ربه که از بذله گویی وی شگفت زده شده و حتی به او اعتراض می کرد که این چه هنگام شوخی است ، پاسخ داد که:

سوگند به خدا که قوم من آگاهند که من چه در جوانی و چه در دوره سالخوردگی بذله گویی و شوخی را دوست نداشته ام ، اما به خدا اکنون که میان ما و بهشت فاصله ای نمی یابم ، دوست دارم تا شمشیرها هر چه زودتر به

سراغم آیند . (409)

### نبرد عاشورا و شهادت امام حسین (ع) در دشت کربلا

وقتی پگاه کاملاً فرا رسید ، امام قلیل خویش را که از نظر کمیت با تعداد کثیر سپاه کوفه قابل قیاس نبودند ، در مقابل خیمه ها سازمان داد و پس از استقرار سی و دو مرد اسب سوار و چهل پیاده<sup>(410)</sup> ردای پیامبر را به تن کرد و خود را با مشک معطر ساخت سوار بر اسب به مقابل سپاهی رفت که چندی پیش اکثر ایشان امام را برای امامت به کوفه فرا خوانده بودند و اینک با مشت‌های پر شده از سیم و زر این زیاد ، کمر به قتل فرزند پاک پیامبر بسته بودند. امام چون در مقابل سپاه دشمن رسید ، قرآنی را که همراه داشت بر سر دست بلند کرد و خطاب به سپاه کوفه چنین گفت:

خداوند تو یگانه تکیه گاه من در اندوه و امید من در هر صعوبت و سختی هستی . هرگاه مشکلی به من روی آورد ، اعتمادم به توست و تویی که ساز و برگ مرا فراهم می کنی. چه بسا اندوهی که دلها در ابتلای به آن سست شوند و تدبیر در آن اندک شود و بی ثمر گردد و دوست در آن خوار شود و دشمن شاد گردد. خداوندا من تنها به تو روی آورده و پیش تو شکوه کرده ام ، زیرا از هر که غیر توست چشم پوشیده و دیده بسته ام. تو نیز به گاه اندوه ، آن را از من بر طرف کرده و گشایش داده ای. بنابراین تنها تو صاحب اختیار هر نعمت و دارنده هر نیکی و غایت هر آرزو و امید هستی . (411)

از آنجا که ممکن است نیروهای ابن سعد ، کاروان امام را از پشت سر در معرض آسیب قرار دهند ، بنابراین به دستور امام در آن قسمت با هیزم و نی دیواری از آتش افروخته بودند. به روایت ابومخنف از ضحاک مشرقی که در میان همراهان امام حضور داشته است ، در این زمان تعدادی از کوفیان بر آن شدند تا یاران امام را از پشت سر مورد حمله قرار دهند ، اما چون نزدیک شدند و با آتش افروخته روبه رو گردیدند ، عقب نشستند و در این حال شمر که

فرماندهی همین نیروها را به عهده داشت ، فریاد برآورد که ای حسین ، پیش از فرارسیدن آتش دوزخ ، در این دنیا برای خویشتن آتش فراهم کرده ای. اما چون با معرفی یارانش ، شمر را شناخت ، پاسخ داد که ای شمر تو شایسته آتشی که در آن بسوزی و ضحاک مشرقی افزوده است که در این حال مسلم بن عوسجه پیش دوید و اجازه خواست تا شمر را که در تیررس او بود هدف قرار دهد ، اما امام باز هم پاسخ داد که من نمی خواهم که آغاز کننده نبرد باشم . با آغاز پیشروی قوای ابن سعد به سوی امام و یاران آن حضرت ، حسین بن علی (ع) ، مرکب خویش را خواست و پس از نشستن بر آن ، بار دیگر به مقابل قوای دشمن رفت و خطاب به آنان گفت:

هان ای مردم سخنانم را بشنوید و در نبرد با من شتاب نورزید تا درباره حقی که بر شما دارم سخن بگویم و توضیح دهم که چرا به سوی شما رهسپار شده ام .

اگر پس از شنیدن سخنانم ، آنها را پذیرفتید و باور کردید و انصاف دادید ، پی خواهی برد برای جنگ با من بهانه ای ندارید. اگر هم آن سخنان را نپذیرفتید ، و انصاف ندارید ، فاجمعوا امرکم و شرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمه ثم افضوا الی و لا تنظرون (412). ان ولیی الله الذی نزل الکتب و هو یتولی الصالحین (413)

دشمن که از شنیدن سخنان امام ، احساس حقارت می کرد و در مقابل حسین (ع) پاسخ کوچکی نیز نداشت امام را تیر باران کرد. یاران امام که از این همه هتاک به فرزند رسول خدا بر افروخته شده بودند ، باز هم از امام اجازه خواستند که با افکندن تیر به سوی آنان ، پاسخ دشمنان را بدهند. اما امام حسین (ع) باز هم قاطعانه فرمود که ما نباید آغاز کننده جنگ باشیم . اگر چه ابومخنف گزارش پیوستن حربن یزید ریاحی به امام حسین (ع) را پس از نقل سخنان بالای امام در مقابل سپاه ابن سعد آورده است. اما به دلیل

ناهمگونی روایات مربوط به روز عاشورا و ابهام در تقدم و تاخیر حوادث این روز ، با اطمینان نمی توان گفت که واقعه آزادی حربن یزید ریاحی از زندان تردید و عاقبت جویی در چه زمانی از روز عاشورا اتفاق افتاد است. ظن غالب آن است که حر پس از مشاهده صدور فرمان ابن سعد به کاروان حسینی به تصمیم نهایی خود رسیده و جان خویش را از رنج تذبذب رها کرده است. او پس از ترك سپاه یزید و رساندن خویش به امام و اظهار ندامت (414) از کرده خویش ، به خاطر ممانعت از خروج امام و یارانش از قلمرو حکومتی ابن زیاد ، بدون آنکه از اسب فرودآید به جانب سپاه ابن سعد رفت تا با نشان دادن بندهای فرو ریخته از جان و اندیشه اش دیگر کوفیان را به ترك هجوم بر امام و یارانش بخواند ، اما سخنان او نیز نتوانست راهی به دهلیزهای قلب کوفیان گشاید . (415)

اقدام شگفت آور حر در آزاد کردن خویش از زندان تذبذب در روز عاشورا ، گر چه مشهورترین حادثه در این زمینه است ، اما رخدادی یگانه نیست ، چرا که بنا به روایت فضیل بن خدیج کندی ، چون با دستور ابن زیاد ، یورش سپاه یزید به امام و یارانش آغاز شد و باز هم امام حسین (ع) کوفیان را مخاطب ساخت و گفت که آیا در میان شما فریادری نیست ، یزید بن مهاصر کندی (ابوالشعثا) نیز سپاه ابن سعد را ترك کرد و چون به امام پیوست بی درنگ به مقابله با تیراندازان کوفی پرداخت و همو بود که پیش از همه یاران امام و حتی زودتر از حر به شهادت رسید . (416)

پس از خاتمه تیر اندازی تیراندازان کوفی ، عمر بن سعد فرمان حمله همه جانبه به کاروان حسینی را صادر کرد. با صدور فرمان یورش از سوی وی ، امام و یارانش نیز ناگزیر نبرد را آغاز کردند. تا هنگام ظهر ، جنگ گاهی تن به تن و گاهی با فرو رفتن و در آمیختن دسته هایی از دوسپاه با یکدیگر ، ادامه یافت .

با فرا رسیدن وقت نماز ، امام و جمعی از یارانش نماز را به شکل (( صلوات خوف )) اقامه کردند (417) و پس از پایان نیایش به درگاه خداوند ، باز هم جنگ را پی گرفتند .

با گذشت زمان آثار غلبه نظامی دشمن آشکار شد و با فاصله هایی اندک ، از عزیزان و یاران امام یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند . (418) روایت ابو مخنف از محمد بن مسلم حاکی است که چون یورش سپاه کوفه افزایش یافت یاران باقیمانده امام دیدند که جان آن حضرت در معرض آسیب قرار گرفته است ، بر آن شدند تا با حلقه زدن در کنار امام و هم چشمی در سبقت بر یکدیگر در نبرد ، مانع نزدیک شدن دشمن به امام حسین (ع) شوند . (419) وقتی همه این عاشقان جز به سه تن بر پرواز عشق رفتند ، نوبت به امام حسین (ع) رسید . سپاه کوفه که سپاه خدا نامیده می شد ، حتی از خصلت آزادگی نیز بی بهره بود تا چه رسد به برخورداری از گوهر ایمان . امام برای آنکه این معنا را در تاریخ کربلا ثبت کند ، چون مشاهده کرد که برخی از کوفیان تاراج خیمه ها و تجاوز به حریم زنان و کودکان امام و یارانش را آغاز کرده اند ، فریاد بر آورد که : اگر دین ندارید و از رستاخیز نیز نگران نیستید ، لااقل آزاده باشید . (420)

در این شرایط اما تنها بود و دشمن غالب . در چنین هنگامه ای از سیطره شمشیرهای آخته ، تنها مردانی چون حسین می توانستند ، پس از تحمل آن همه غم و مصیبت و پیکرهای تکه تکه پاکترین عاشقان خدا ، همچنان مردانه و ثابت قدم ، بدون ، آنکه کمترین تزلزلی در اراده ایشان پدید آید ، مصمم و استوار ، همچون صخره ای پاینده ، در مقابل دشمنی چنان کینه توز بایستد .

حمید بن مسلم ، نقل کرده است که :

به خدا سوگند که من هرگز مرد گرفتار و مغلوبی جز حسین (ع) را ندیده بودم که فرزندان و یارانش کشته شده و او شجاع تر و پایدارتر مانده باشد . (421)

امام حسین (ع) (که آخرین مراحل پرواز عشق به ملکوت اعلی و به سوی رفیق

والا را طی می کرد ، قبل از فرو رفتن در دل سپاه خصم ، به سوی خیمه ها آمد تا زنان ، همسران و کودکان را دلداری دهد. او سفارشهای لازم را به خواهر استوار و قهرمائش زینب کرد و با عشقی پدرا نه ، و با احساس مملو از غم فراغ از دیدار یاران ، کودک خورده سالش (422) را در آغوش گرفت و برگونه هایش بوسه داد. هنوز امام نوزاد خویش را به مادر نسپرده بود که تیری از کمان دشمن رهید و به گلوی کودک حسین نشست و امام که در راه وصال یار ، هدیه هایی بیشتر و بزرگتر از اصغر داده بود ، لختی بر معصومیت کودک تاسف خورد ، آنگاه مشت خویش را از خون گلوی اصغر پر کرد و به عنوان هدیه ای به خداوند و نفرتی از بیداد دشمن آن را به آسمان پاشید . (423)

گفتیم که عمر بن سعد هنگام صدور فرمان یورش بر اهل بیت پیامبر ، سپاه خویش را سپاه خدا نامید. یزید خود را خلیفه پیامبر می نامید ، مردی که پدرا نش تا دیروز به ستیز علیه خدای محمد برخاسته بودند و او اکنون در پرتو آنچه از سقیفه تا کربلا رخ نموده بود ، بر مسند نمایندگی خدا بر روی زمین نشسته بود و با نام خدا ، فرزند توحید را به کام شهادت انداخته بود. پس به همین دلیل نیز امام برای رسوا کردن باطلی که در کسوت حق در آمده بود. چون آهنگ نبرد با سپاه یزید را کرد ، و سخن یکی از کوفیان را شنید که با اعتقاد به پاکی یزید و گناه آلود بودن خویش فریاد می زد که ای حسین پیش از رسیدن روز رستاخیز شتابان آتش را طلب کردی ، بر مرکب نشست و با رساندن خویش به مقابل سپاهی که نواده ابوسفیان را خلیفه خدا یافته بودند و فرزند پیامبر را روی برتافته از خدا ، پس از حمد و ثنای الهی گفت:

ای مردم تبار مرا به یاد آرید و بنگرید که من کیستم ، سپس به درون خویش باز گردید و خود را ملامت کنید. آیا شایسته است که مرا بکشید و حریم مرا در هم درید؟ آیا من پسر دختر پیامبر شما نیستم ؟ پسر کسی که نخستین ایمان



آورنده به خدا و تصدیق کننده رسول الهی و تمامی پیامی بود که او از جانب خدا آورد؟ آیا حمزه سید الشهداء عموی پدر من نبود؟ یا جعفر ، شهید طیار و صاحب دو بال ، عموی من نبود؟ آیا سخن مشهوری را که در همه جا شهره است ، بخاطر نمی آورید و نشنیده اند که : پیامبر (ص) به من و برادرم می گفت که اینان دو سرور جوانان بهشتند؟ سوگند به خدا از آن هنگام که دانستم خداوند دروغگو را دشمن می دارد و او زیانکار است و دروغ نگفته ام. پس در صورتی که مرا در آنچه می گویم که حق و حقیقت است ، تصدیق می کنید ، بدانید که هر آنچه به شما گفتم راست و درست و پیراسته از دروغ است ، اگر هم سخنانم را باور ندارید ، از جابر بن عبد الله انصاری ، ابو سعید خدری یا سهل بن سعد ساعدی یا زید بن ارقم یا انس بن مالك بپرسید تا بگویند که آنچه درباره سخن پیامبر درباره خودم و برادرم گفتم را از پیامبر شنیده اند. ای مردم آیا آن سخن مانع از آن نیست تا دست به خون من نیالایند . (424)

در میان سپاه کوفه ، شمر بیش از همه اشتیاق افروختن شعله های جنگ داشت و بر کشتن حسین بن علی (ع) (حریص بود. او در هر فرصتی که پیش آمد با ناسزاهای خویش یاران امام را به خشم می آورد. در این زمان نیز چون از تائیر سخنان امام در برخی از عناصر سپاه کوفه بیمناک شد ، قدم پیش گذاشت و در پاسخ سخنان امام گفت:

ای حسین هر آنکس که بفهمد تو چه می گویی ، خداوند را با يك حرف می پرستد .

شمر که نه از شناخت دین خدا بهره ای داشت ، نه از گوهر دانایی نصیبی ، مانند هم طرازان خویش در تاریخ که در پایگاه باور به دینداری خویش ، دینداران راستین را بی دین می شمارند ، با وقاحت و بی هیچ آزر می ، خویشتن را عارف دین می شمرد و امام حسین (ع) را مردی با قلت معرفت بر آیین الهی ؛ این سخن اگر برای امام حسین (ع) قابل تحمل بود ، اما اعماق اندیشه و

قلب حبیب بن مظاهر را به درد می آورد. پس به همین دلیل نیز این صحابی رسول خدا فریاد بر آورد که:

ای شمر! به خدا سوگند که من باور دارم که تو خدا را با هفتاد حرف پرستش می کنی ، اما در همان حال درك نمی کنی که حسین بن علی چه می گوید ، چرا که خداوند بر دل تو مهر زده است .

در این حال امام باز هم به سخنان خویش با کوفیان ادامه داد و گفت:  
اگر در این سخنان من تردید دارید ، آیا تردید دارید که من پسر دختر پیامبر شمایم ؟ شما را به خدا سوگند که اگر در شرق و غرب در میان قوم خویش ، یا در میان اقوام دیگر جستجو کنید ، جز من پسر دختر پیامبری نخواهید یافت. این تنها منم که پسر دخت پیامبرم. با من بگویید که آیا در عوض کسی که کشته ام ، یا مالی که از میان برده ام ، یا برای قصاص زخمی که بر کسی وارد کرده ام ، به سراغ من آمده اید؟<sup>(425)</sup> امام آنگاه فریاد برآورد که : ای شعب بن ربیع ، ای حجار بن ابجر ، ای قیس بن اشعث ! مگر شما نبودید که به من نوشتید که میوه ها رسیده و باغستانها سرسبز است و چاهها پر آب. پیشاهنگان سپاه مهیا گشته ؛ پس اگر آهنگ ما داری روانه شو؟<sup>(426)</sup>

مردانی که اکنون آمده بودند تا خون حسین بن علی را برای تحصیل دنیا به زمین بریزند ، چه باك داشتند که سخنان او را تکذیب کنند . پس فریاد زدند که ای حسین ، ما! به تو نامه ای نوشتیم اما پاسخ داد که سوگند به خدا که شما چنین نوشتید. اکنون اگر نمی خواهید که به سوی شهر شما آیم ، بگذارید تا باز گردم .

اشعث بن قیس که گویا بر آن بود تا با خاتمه دادن به نبرد دشت نینوا ، راهی برای نجات شرف خویش بیاید و در ننگ کشتن پسر پیامبر خدا شریک نشود ، صدا برآورد که ای حسین چرا به حکومت پسر عموهای خویش سر فرود نمی آوری ؟ به خدا سوگند که با تو رفتاری ناشایست نخواهند کرد و از ایشان به تو

گزندی نخواهد رسید. امام پاسخ داد که:

تو برادر همان هستی (محمد بن اشعث) که به مسلم بن عقیل پناه داد. برآنی تا کاری کنی که بنی هاشم بیشتر از خون مسلم را از تو طلب کنند؟ سوگند به خدا که همچون افراد ذلیل تسلیم نخواهم شد و همانند بردگان گردن فرود نخواهم آورد. ای بندگان خدا! از اینکه سنگسارم کنید، به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می برم. من از شر متکبرانی که به روز رستاخیز ایمان ندارند، به پروردگار خود و شما پناه می برم. (427)

امام پس از ایراد این سخنان که هدف از آن تکان دادن وجدانهای خاموش شده و ترسیم تصویر زشت قتل عام فرزندان و یاران پیامبر به ادعای دفاع از دین آن حضرت بود، آماده عزیمت به سوی میدان شد تا با شهادت خویش اسلام اموی را رسوا کند. بدیهی است که قبل از امام، یاران خالص او که همه ایمان، صفا و اخلاص خویش را به دشت نینوا آورده بودند تا در پیشگاه خدا در تاریخ بشری ثبت کنند و حماسه کربلا را بیافرینند، یکایک به میدان رفتند و هر کدام زمانی با دشمن جنگیدند. با رسیدن زمان نماز، امام با قلیل یاران خویش در حالی که سپاه ابن سعد، آنان را تیرباران می کرد، نماز ظهر را اقامه کردند. پس از نماز، چون سرانجام همه یاران حسین بن علی (ع)، در دشت طف به زمین افتادند، آن حضرت با صلابت و عزمی که در تاریخ جنگهای بشری بی سابقه است، عازم آخرین نبرد خویش با دشمن شد. امام بی محابا در مقابل خصم شمشیر می زد و مهاجمان به جان خویش را عقب می نشاند.

هشام از جابر جعفی روایت کرده است که چون در میانه نبرد، تشنگی شدیدی بر امام حسین (ع) غالب شد، خود را به نهری رساند تا قدری آب بنوشد، در این حال حصین بن نمیر تیری به سوی امام افکند که به دهان آن حضرت اصابت کرد. نوشته اند امام تیر را بیرون کشید و پس از حمد خداوند، دستان خویش را بالا برد و گفت:

خداوندا از شمار اینان کم کن و در حال پراکندگی جانشان را بگیر و از آنان  
یکتن بر زمین باقی مگذار. (428)

در این حال بود که به دستور شمر ، سپاه یزید امام را تیر باران کردند. (429)  
امام که دیگر توان ادامه نبرد را نداشت ، از حرکت باز ایستاد. زینب با مشاهده  
این همه عشق و آن همه سببیت فریاد بر آورد که:

وای بر تو ای عمر آیا ابو عبدالله را می کشند و تو آن را می نگری ؟ (430)  
پسر سعد که پاسخی نداشت به دختر علی دهد ، ساکت ماند. زینب بار دیگر  
فریاد زد که:

وای بر شما ای سپاهیان ، آیا يك تن مسلمان در میان شما نیست. (431)  
صلابت امام حسین (ع) در همان حال که از شدت جراحات از نبرد باز ایستاده  
بود ، ، مانع از هر گونه اقدام سپاهیان می شد که در اطرافش حلقه زده بودند.  
در این حال فریاد شمر بلند شد که : مادرانتان در عزای شما نشینند ، وای بر  
شما ، درباره این مرد چشم به راه چه هستید؟

این فریاد: زرعه بن شريك تمیمی را به حرکت واداشت. وی خود را به امام  
رساند و ضربتی به شانه چپ امام زد و آن را جدا کرد. ضربت مردی دیگر ،  
که به گردن امام فرود آمد ، باعث شد تا حسین (ع) به روی زمین نشیند در در  
این حال نیزه سنان بن انس امام را کاملاً نقش بر زمین کرد. (432) در چنین  
شرایطی ، غالب سپاهیان کوفی که نمی خواستند تا با کشتن امام ، این ننگ را  
تا ابد همراه داشته باشند ، از نزیک شدن به آن و بریدن سرش امتناع داشتند .

(433) در این حال ، خولی بن یزید اصبیحی از اسب فرود آمد خواست تا سر از  
بدن امام جدا کند ، اما باز هم صلابت امام حسین (ع) او را به لرزه افکند .

هیچ کس از مقتل نویسان و مورخان ، حتی گزارش ناله ای را در این شرایط  
از امام حسین (ع) ثبت نکرده اند. همین استواری و صلابت بود که زانوان  
خصم را به لرزه می افکند. جز خولی ، کوفیان نیز که طبعاً از آن همه پلیدی

خویش ، در درون جان خود غوغای شرمساری داشتند ، از شدت آزر ، جرات نزدیک شدن به امام و افکندن نگاه خود به دیدگان حقیقتی را که اکنون با خیانت آنان در دشت نینوا به زمین افتاده بود نداشتند. پس شمر بر سر خولی فریاد زد که خدا بازویت را از هم جدا کند ، چرا می لرزی ، خولی پاسخی نگفت. شاید او علاوه بر مشاهده آن صلابت ، از این همه بی شرمی خویش که برای بریدن گلویی گام پیش گذاشته بود که حبیب خدا بر آن بوسه می زد ، دچار تردید و لرزش شده بود. شمر که نمی خواست این تردیدها اوج گیرد ، بی درنگ از اسب به زیر آمد و سر امام را برید و به خولی سپرد تا نزد عمر بن سعد برد . (434)

این پایان يك تراژدی و آغاز خروش يك خشم بود ، خشمی که با الهام از خون امام حسین (ع) ، در بستر تاریخ تشیع قوت گرفت و همواره بر کنگره بیدادگران تاریخ فرو بارید. امام در کربلا به معراج عشق رفت و در تاریخ تشیع خود الگوی عاشقانه راه وحدانیت و عدالت شد .

شهادت امام حسین (ع) در کربلا و قتل عام فجیع او و یارانش در دشت نینوا ، یارانی که حاصل و عصاره اسلام نبوی بودند ، طبعاً بدون توجه به بسترها و زمینه ها و زیر ساختهای آن واقعه ، حاصل فرمان یزید و عبیدالله بن زیاد و یا محصول شقاوت عناصری چون زرعه بن شریک ، خولی بن یزید و سنان بن انس قلمداد خواهد شد ، اما در صورتی که توجه کنیم که سلطنت یزید و امارت عبیدالله و تجدید حیات اشرافیت عربی و تولد مردانی که به نام دین ، شمشیر آخته ای بر فرق دین شدند و فرزندان وحی را به نام اطاعت از خلیفه خدا به شهادت رساندند ، نتیجه چه بسترها و زیر ساختهای قبلی بود و زمینه سلطنت یزید بر چه شالوده هایی بنا شد ، دشوار نیست تا نتیجه بگیریم که قاتلان واقعی امام حسین (ع) و یارانش ، نه عناصری پلید چون سپاه ابن سعد و یا زرعه و خولی و سنان و حتی شمر ، که تمامی کسانی بودند که هم سبب ساز تکوین

اشرافیت جدید گشتند ، هم مسلمانان را به مرور تبدیل به عناصری کردند که یزید را امیرالمؤمنین می شمردند و حسین بن علی را خارجی و واجب القتل! برای هر مورخی که در تبیین رخدادها به ریشه ها توجه دارد و در تعلیل وقایع به جستجوی علتها نظر می کند نه معلولها ، قطعاً حادثه خونبار کربلا صرفاً با تصمیم و فرمان یزید قابل تعلیل نیست. چگونه می توان نتیجه گرفت که مردانی که در کربلا ، پس از قتل عام فرزندان پیامبر و یکی از دو سرور جوانان اهل بهشت و یاران او ، حتی حرمت حرم زنان و کودکان اهل بیت را شکستند و برای غارت کاروان حسینی دست به مسابقه با یکدیگر زدند ، چنین خوی و خصلتی را دفعی و ناگهانی پیدا کرده باشند؟ چگونه می توان گفت که آنان تربیت یافتگان شرایطی نبودند که صحابه دنیا طلب پیامبر مسابقه احتکار و کنز و افزایش شمار رمة ها و گله ها و قصرهای زیبا را گذاشته بودند؟ مگر یزید جز بر بستری که پیشینیان وی فراهم کرده بودند بالید و به قدرت رسید؟ معاویه مرد بی حقیقتی بود ، اما سخنش در ریشه های قدرت اموی حقیقتی بود که بر زبان راند. يك بار دیگر گوشه هایی از سخنان او را در پاسخ به نامه محمد بن ابوبکر مرور می کنیم:

من و پدر تو مقام فضیلت و حق پسر ابوطالب را می شناختیم و بدان اذعان نداشتیم. چون خداوند آنچه را که به پیامبر وعده داده بود ، تمام کرد و دعوتش را آغاز کرد و حجت خویش را آشکار ساخت و پیامبر را به جوار خویش برد ، پدرت و فاروق ، نخستین کسانی بودند که حق علی را غصب کردند و با او راه خلاف پیمودند. آنان بر این کار همدل و يك جهت بودند. سپس ایشان پسر ابوطالب را به تبعیت خویش فرا خواندند. او از این بیعت دریغ ورزید و با آنان بیعت نکرد. پس پدرت و فاروق با وی سختگیری کردند و اندیشه عظیمی علیه او داشتند. پس پسر ابوطالب با آنان بیعت کرد و تسلیم ایشان گشت ....

ای پس ابوبکر ،... تو با کسی که همانند کوه استوار و در برابر حوادث تسلیم

ناپذیر است و کسی به عمق وی نتواند رسید ، برابری نمی توانی کنی. کسی که راه او را پدیرت هموار ساخت و پایه حکومت او را بنا نهاد. اگر آنچه ما بدان عمل می کنیم درست است ، پدیرت حکومتش را پدید آورد و ما شریک او هستیم. اگر پدیرت چنان نکرده بود ، طبعا ما به خلاف پسر ابوطالب گام نمی نهادیم و تسلیم او بودیم. پس چون دیدیم که پدر تو پیش از ما با او چنان رفتاری کرد که کرد ، ما هم به پیروی از پدیرت برخاستیم پس یا تا می توانی عیججویی پدر خود را بکن و یا از این کار اجتناب ورز .... (435)

منابع موجود و مقاتل متعدد ، تعداد شهدای کربلا را متفاوت نوشته اند. بنا به گزارش مسعودی ، همه کسانی که با حسین (ع) در روز عاشورا (436) در کربلا کشته شدند ، هشتاد و هفت تن بودند . (437) ابن سعد ، نیز تعداد شهدای کربلا را همان ۷۲ نفر نوشته است . (438) بنا به گزارش شیخ مفید ، تعداد کسانی که از خاندان امام حسین (ع) در کربلا به شهادت رسیدند ، با احتساب خود امام ، هجده نفر بودند که عبارت بودند از :

(1عباس ، ۲ (عبدالله ، ۳) جعفر ۴) عثمان ، (( فرزندان حضرت علی (ع) از همسرش ام البنین (( ، (5عبدالله ، ۶) ابوبکر ، (( پسران حضرت علی (ع) از مادری به نام لیلی دختر مسعود ثقفی (( ، (7علی اکبر ، ۸) عبدالله )) پسران امام حسین (ع) ((( ، (9قاسم ، ۱۰) ابوبکر ، ۱۱) عبدالله )) فرزندان امام حسن (ع) ((( ، (12محمد ، ۱۳) عون ، (( پسران عبدالله بن جعفر بن ابی طالب (( ، (14عبدالله ، ۱۵) جعفر ، ۱۶) عبدالرحمان ، (( پسران عقیل بن ابی طالب (( ، (17محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب . (439)

طبری به نقل از ابومخنف ، در باب تعداد شهدا و قاتلان آنان چنین نوشته است :

چون حسین بن علی (ع) کشته شد ، سر کسانی را که از خاندان ، یاران و

شیعیان کشته شدند پیش عبیدالله بن زیاد آوردند. کنديان سيزده سر آوردند و رئيس آنان قيس بن اشعث بود. مردم هوازن بيست سر آوردند و سر دسته آنان شمربن ذی الجوشن بود. تمیمی ها هفده سر آوردند ، بی اسد ، شش سر ، و مذحجیان هفت سر و بقیه سپاه ، هفت سر که تمام آنها هفتاد سر بود . (440)

این کثیر ، ضمن بیان دو گزارش از محمد بن حنفیه که گفته است هفده نفر از فرزندان حضرت فاطمه با امام حسین (ع) به شهادت رسیدند و گزارش دیگر از حسن بصری ، شهدای کربلا را همان قول مشهور ، یعنی هفتاد و دو تن ذکر می کند . (441) گزارش سماوی حاکی از آن است که تعداد تمام شهدای کربلا نود و دو نفر بودند (442) شهدای کربلا در منابع متاخر که کمتر نیز قابل اعتمادند ، بسیار بیشتر از آنچه منابع قدیم تر ذکر می کنند ، گزارش شده است. بنا به گزارش بلاذری و دیگران تعداد کسانی که از سپاه عمر بن سعد نیز به قتل رسیدند ، (غیر از کسانی که زخمی شدند) ۸۸ نفر بودند . (443)

#### اسیر کربلا در تبعید ریزه

اگر چه غالب منابع تاریخی و مقاتلی که به گزارش نهضت کربلا پرداخته اند ، عمدتاً از شهادت امام حسین (ع) و تمام یاران و همراهان آن حضرت و نیز اسارت اهل بیت سخن گفته اند ، اما شایان توجه است که در برخی از این منابع ، از اسرای دیگری که سرنوشتی غیر از اسرای اهل بیت داشتند نیز سخن گفته شده و تصریح گردیده است که معدودی از همراهان امام پس از شهادت حسین بن علی (ع) زنده ماندند. از جمله این روایات ، روایتی است که از اسارات دو تن از همراهان امام در روز عاشورا سخن گفته است. اینان عبارت بودند از: مرقع بن ثمامه (قمامه) الاسدی و دیگری عقبه بن سمعان ، مولی رباب دختر امری ء القیس کلبی ، مادر سکینه دختر امام حسین (ع) بود ، عمر بن سعد مرقع را نزد ابن زیاد فرستاد و او نیز وی را به ریزه تبعید کرد. مرقع تا زمانی که یزید مرد و عبیدالله بن زیاد از کوفه به دمشق گریخت در ریزه باقی بود.



وی آنگاه از ربنده به کوفه بازگشت. درباره عقبه بن سمعان نیز نوشته اند که چون او را نزد عبیدالله بردند ، زیاد ابتدا فرمان قتل وی را داد ، اما سرانجام آزادش کرد .<sup>(444)</sup> شایان ذکر است که همین عقبه ، در شمار آن دسته از یاران امام حسین (ع) بود که از مدینه با امام همراه شد و چون به همین دلیل نیز بر تمام رخدادهایی که برای امام و کاروان حسینی روی داد واقف بود ، بعدها در گزارش برخی از آن رخدادهای و نیز تصحیح بعضی از روایات بی اساس که مدعی بودند امام حسین (ع) برای بیعت با یزید ، اعلام آمادگی کرده بود ، نقش مهمی ایفا کرد .<sup>(445)</sup>

### غارت و تاراج خاندان پیامبر

گزارشهای مربوط به غارت کاروان حسینی شکستن حریم زنان در دشت نینوا ، هم تلخ است و هم عبرت آموز و هم تصویری از ابعاد وسیع افول اسلام و حتی فرو ریختن شرف و حمیت در میان مسلمانان آن روز. کشتن پسر فاطمه در دشت نینوا ، بریدن سر او و راندن اسبان بر بدن پر از زخم وی<sup>(446)</sup> و سپس غارت و تاراج بازماندگان کاروان حسینی ، صرفاً رخدادی سیاسی ، نظامی و انسانی نبود تا از این منظر به بررسی ابعاد تلخ و حیرت انگیز آن توجه شود. قاتلان امام حسین (ع) و یارانش و همه آن کسانی که پس از شهادت امام به غارت خیمه ها ، و ربودن اموال زنان و کودکان پرداختند نیز طبعاً قشونی با خیالات و اهداف و بنیادهای فکر نظامی نبودند . آنان اگر در دشت نینوا نهایت سببیت و درنده خویی را به نمایش گذاشتند ، اما این همه را در پوشش و توجیه اطاعت از مردی انجام دادند که ادعای جانشینی و خلافت پیامبر را داشت ؛ به عبارت دیگر سپاه کوفه خاصه آن بخشی از این سپاه که نقش مستقیمی در شهادت امام و غارت کاروان حسینی ایفا کردند ، تربیت یافته شرایط و نماینده بافتی اعتقادی بودند که یزید را مظهر و نماد اسلام و پسر فاطمه را تجسم عصیان علیه حق می شمردند . به همین دلیل نیز در این گمان و توهم بودند که

در اطاعت امیرمومنان ، اطاعت خدا را جسته اند و به راه صواب رفته اند. این اندیشه ، حیرت انگیزترین و حزن آورترین حادثه و مصیبتی بود که در فاصله رحلت پیامبر تا این زمان روی نموده بود چه بسا از اصل واقعه کربلا نیز تلخ تر و عبرت آموزتر و از منظر ژرف اندیشی تاریخی و جستار ریشه های رخدادهای ، معنادارتر و قابل تامل تر بود .

بی گمان اگر جملگی سپاه عمر بن سعد را عناصری واقف به پلیدی عمل خویش با آل رسول بشماریم و تصور کنیم که آنان به راستی و بدون استثنا به حقانیت امام حسین (ع) و عدم مشروعیت خلافت یزید باور داشتند ، اما یکسره اندیشه و نفس خود را به معامله متاع دنیا برده بودند و چه بر این باور باشیم که لااقل دسته ها و گروههایی از این ، به مشروعیت قدرت یزید عصیان حسین بن علی در مقابل ولایت حقه یزید باور داشتند ، در ماهیت اعجاب آور حادثه تغییری نمی دهد؛ اعجاب از سرعت دگرگون شدن حال و روز و اندیشه و عقل و نفس و جان مردمی که دیروز قهرمان عرصه ستیز با پدران یزید ، یعنی برجسته ترین نمادها و نمایندگان شرک و بت پرستی بودند ، ولی اینک همانها ، یا نسلی پس از آنان که اشرافیت عربی را از قدرت به زیر افکندند ، تجسم همان اشرافیت را امیرمومنان می شمردند و به نام ولایت او ، صاحب اصلی ولایت نبوی را به قتل می رسانند و به غارت لباسهای وی و تاراج زنان و همسران و کودکان امام و یارانش می پرداختند .

آنچه سپاه یزید به نام ولایت او در دشت نینوا انجام دادند نمایش کاملی بود از چگونگی مشتبه شدن مردم در تشخیص ایمان و کفر و حق و باطل و تجسم افول انسان در متن بی ایمانی ، همراه با فریادهای استواری در ایمان و مجاهدت در راه خدا. امام در شهادت خویش بر آن بود تا در کنار دجله و فرات ، حق و باطلی را که در ذهن برخی از مسلمانان به هم آمیخته بود ، از هم جدا کند . (447)

باز هم می‌رویم به سراغ گزارشها و روایات ، تا با غارتگری امویان به نام ایمان و سبعت در کسوت اطاعت از امیرمومنان بیشتر آشنا شویم .

هجوم مومنان به ولایت یزید بر کاروان حسینی برای غارت و چپاول ، اندکی پس از مسابقه (448) جمعی از آنان برای ربودن سر امام حسین (ع) از چنگ سنان ابن انس شروع شد. چون سر امام به چنگ سنان افتاد ، نوبت به غارت لباسهای امام حسین (ع) در رسید. بحر بن کعب لباس زیر امام را از تن آن حضرت در آورد. جامه بیرونی آن حضرت را قیس بن اشعث کندی در آورد و نصیب خود شمرد. مردی از بنی اعدود به نام اسود ، با شتاب نعلین امام را غارت کرد. شمشیر آن حضرت نیز به چنگ یکی از بنی نهشل بن دارم افتاد. عمامه اش نیز توسط اخنس بن مرشد غارت شد . (449)

تجسم رنج و ترس زنان و کودکان کاروان حسینی کاری دشوار نیست وقتی سپاه یزید ربودن لباسهای پسر فاطمه را دیدند. دیگر آخرین تردیدها و ستیزه ها میان شرف و حمیت خویش را با دنیا خواهی خویش کنار گذاشتند و با غوغا و شتاب به سوی اموال موجود در کاروان حسینی یورش بردند. پس از تاراج هر آنچه در پیش روی ایشان بود ، نوبت هجوم به زنان و کودکان (450) رسید. آنان با مشاهده هجوم سپاه یزید به لباسها و زیور آلات و حتی روپوشها و چادرهای خویش ، فریاد زنان به این سو و آن سو می‌گریختند. روایت حمید بن مسلم که شاهد و ناظر واقعه بوده است ، چنین است:

به هنگام غارت خیمه ها شاهد بودم که زنان و دختران حسین (ع) تلاش می کردند که روپوشهای خویش را در بر نگاه دارند و مانع از ربودن آنها شوند ، اما سپاهیان چادرها و معجرهای آنان را می ربودند . (451)

شمر و همراهانش در هنگام غارت خیمه ها ، علی بن حسین را در بستر بیماری یافتند و بر آن شدند تا آن حضرت را نیز به قتل رسانند؛ اما حمید بن مسلم مدعی است که بر سرشان فریاد کشید که : سبحان الله مگر بیماران و

کودکان را نیز می کشند . (452)

روایت حمید بن مسلم حاکی است که درست در همین زمان عمر بن سعد در رسید و او نیز با مشاهده فریاد و وحشت زنان و کودکان فریاد زد که دیگر کسی وارد خیمه ها نشود و در اندیشه قتل فرزند بیمار امام حسین (ع) نیفتد . در این حال زنان همچنان بدون پوشش بودند . پس از پسر سعد درخواست کردند ، تا از غارتگران جامه های ایشان را بخواهد تا آنها را مسترد دارند . شگفت که فرمان عمر بن سعد نیز بلا اثر ماند . بعید نیست که تاراجگران می دانستند که عمر بن سعد آن سخن را به عنوان کلامی بر آمده از زبان بیان کرده است ، نه فرمانی جدی ، اگر روایت دیگری از ابو مخنف صحت داشته باشد که ابن سعد پس از شهادت امام حسین (ع) و در حال غارت زنان و کودکان آن حضرت سپاه خویش را بر تاختن به جسد امام حسین (ع) فراخوانده بود (453) بسیار طبیعی است تا نتیجه بگیریم که فرمان ابن سعد به تاراج نکردن پوششهای زنان کاروان حسینی ، سخنی بود که از زبان وی و برای حفظ ظاهر بر آمد ، نه کلامی بود از سر اعتقاد . این یگانه موردی نبود که ابن سعد در انتظار حاضران آن همه غارتگری و تعرض به زنان و کودکان را محکوم می کرد . روایت شده است که چون سنان بن انس سربریده امام حسین (ع) را با شتاب نزد پسر سعد برد و با خواندن شعری به کار خویش بالید ، (454) عمر بن سعد او را دیوانه خواند و به نکوهش وی پرداخت . (455)

#### اسرای کربلا از نینوا تا مدینه

پسر سعد پس از فرماندهی قتل عام کاروان حسینی ، ابتدا سرهای بریده امام و یارانش را به علامت فتح و ظفر خویش به همراه حمید بن مسلم و خولی بن یزید به کوفه فرستاد تا آنگاه بی آنکه حداقل حمیت انسانی خویش را با دفن جنازه ها نشان دهد ، (456) روز بعد سپاه خویش را بر گرفت و همراه زنان و کودکان و بازماندگان کاروان حسینی از کربلا به سوی کوفه حرکت کرد .

امام سجاد (ع) هنوز بیمار بود پس زینب عهده دار فراهم آوردن زنان و کودکان شد. قره بن قیس تمیمی راویت کرده است که کسان حسین بن علی (ع) شرایطی تلخ و غمبار داشتند خاصه هنگامی که از کنار اجساد شهدا می گذاشتند. به موجب گزارش همین راوی زینب چون با همراهان خود بر جنازه برادر خویش گذشت ، بی درنگ فریاد برآورد که:

ای محمد! ای محمد! ای کسی که فرشتگان آسمان بر تو درود می فرستند این حسین توست که بر روی زمین افتاده ، بدنش آغشته به خون و پاره پاره شده است ! ای محمد این دختران تواند که اسیر گشته اند و این بازماندگان خاندان تواند که مقتول گشته اند و باد بر بدن های آنان می وزد . (457)

کاروان اسرا در حالی که سرهای شهدا در پیشاپیش آنان بر نیزه ها حمل می شدند در روز دوازدهم محرم به سوی کوفه انتقال یافتند. نوشته اند که چون زنان کوفه سر بریده امام حسین (ع) را دیدند و به آواز بلند گریستند. بلاذری نوشته است که در کوفه افزون بر دوستان ، حتی دشمنان امام حسین (ع) نیز با مشاهده سرهای بریده می گریستند . (458) امام سجاد (ع) وقتی این گریه ها را دید فرمود (( :هولاء یبکون علینا فمن قتلنا )) . ((اینان بر ما گریه می کنند ، پس ما را که کشته است)) ؟ (459) بلاذری و دیگران نوشته اند:

با رسیدن سر امام حسین (ع) و سایر شهدا به کوفه ، عبیدالله بن زیاد بار عام داد تا با نمایش سر بریده امام ، اقتدار یزید و قدرت خویش را نشان دهد. چون سر بریده امام حسین (ع) را پیش روی پسر زیاد گذاشتند ، او با چوبی که در دست داشت بر دندانهای امام حسین (ع) (نواخت. آن دسته از حاضرانی که یزید و ابن زیاد را حاکمان بر حق می شناختند و جانشینان پیامبر خدا می شمردند ، طبعاً از مشاهده این نمایش زشت و رفتار پلید شادمان بودند ، اما آنانی که علی رغم سودای دین و شرف خویش با دنیای یزید ، بر حقیقت واقف بودند ، رنج می بردند و خموشی گزیده بودند. اینان نیک می دانستند که آنکه سر بریده اش

اینک در پیش روی ابن زیاد است ، عصاره توحید است و بازمانده صدیق رسالت و یزید و ابن زیاد که خود را سینه چاک آیین محمدی می نمایند و به نام ولایت الهی سربریده ولی خدا را ملعبه خویش کرده اند ، بازمانده نگاهبان ، هبل ، لات ، عزی و مناتند .

ابومخنف به نقل از حمید بن مسلم نوشته است که زید به ارقم از اصحابی پیامبر در این زمان پیرمردی بود و در مجالس ابن زیاد حضور داشت. او که همانند دومین دسته از حاضران مجلس بر حقیقت واقف بود ، در حالی که در تمام روزهای پیشین و در تمام ایام تلخ کربلا ، در کوفه آرام گرفته و لب بر لب دوخته بود ، با مشاهده رفتار پسر زیاد با سربریده فرزند پیامبر ، دیگر قرار آرام خویش را از دست داد و خطاب به عبیدالله بن زیاد گفت:

ای عبیدالله چوب خویش را از آن دندان ها برگیر . سوگند به خدایی که جز او کردگاری نیست من دلب پیامبر خدا را در حالی که بر همین لبان حسین بوسه می زده دیده ام . (460)

صحابی پیر پس از پایان سخن خویش در حالی که قرار و آرام خویش را از دست داده بود ، با صدای بلند گریست. چنین واکنشی می توانست به دگرگونی احوال حاضرانی که حسین بن علی را می شناختند ، ختم شود ، پس پسر زیاد فریاد برآورد که ای زید تو پیر و خرف شده ای و عقلت را از دست داده ای. اگر چنین نبود گردنت را می زدم . (461)

یزید بن ارقم که دیگر تاب و توان ایستادن را نداشت ، مجلس را ترك کرد و چون جسارت آن نداشت که سخنان بعدی خویش را به صراحت و بلندی به زبان آورد ، آنها را آرام به زبان راند. سخنانش ترسیم تلخیهایی بود که بی گمان او و امثال وی در تکوین آنها نقش داشتند. سخنانش چنین بود:

برده ای ، برده ای دیگر را به سلطنت رساند از این زمان به بعد شما برده خواهید شد. شما پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را به امارت برداشتید .

عبدالله نیکوکاران شما را می کشد اشرار شما را بر شما استیلا می دهد. شما به ذلت تن در داده اید. ملعون است آنکه به ذلت رضایت دهد. (462)

هنوز مجلس قدرت نمایی ابن زیاد پایان نگرفته بود که اسرای کاروان حسینی را نیز وارد دارالاماره کردند. چون چشمان پسر زیاد به زینب (س) افتاد ، پرسید: که او کیست ؟ پاسخ شنید که زینت دختر فاطمه است : عبدالله که خود را حاکم بر حق آیین نبوی می شمرد ، زبان گشود که : ستایش خداوندی که را رسوا کرد و به کشتن داد و دروغ شما را عیان ساخت. (463)

فریب خوردگان حکومت یزیدی و معتقدان به ولایت او و عبدالله بر خویشتن ، طبعاً بر سخنان پسر زیاد مهر تایید می نهادند. (464) پس دختر فاطمه برای آنکه نشان دهد که چگونه فریب و دروغ تمامیت حقیقت را دروغ و باطل می خواند ، به سخن در آمد که:

ستایش و ثنا خداوندی را که به خلاف آنچه تو ادعا می کنی به واسطه محمد حرمت به ما بخشید و از پلیدی و ارهاند. حقیقت چنان نیست که می گویی. کسی رسوا می شود که درغگو ، زشتکار و فاسق باشد. (465)

عبدالله که بر این حقایق پاسخی نداشت بر آن شد تا با یادآوری شهادت امام حسین (ع) و یارانش آن حضرت را آزار دهد. پس پرسید که : کار خداوند را با حسین و یارانش چگونه یافتی ؟ زینب پاسخ داد که : خداوند کشته شدن در راه خویش را بر آنان مقدر کرده بود. آنان به آرامگاه همیشگی خویش رفتند. خداوند به زودی تو را با آنان فراهم سازد و آنان حجت خویش را باز هم خواهند گفت تا پروردگار درباره تو داوری کند .

ابن زیاد که ادامه سخن با دختر فاطمه را به زیان خویش می یافت ، بر آن شد تا از طریق گفتگو با امام سجاد (ع) فضای مجلس را تغییر دهد. این تلاش او نیز بی ثمر ماند و امام سجاد (ع) همانند زینب پاسخهای صریحی به پسر زیاد داد. عبدالله که سخت بر آشفته بود ، بر آن شد تا امام را در همان مجلس از

پای در آورد ، اما تلاش زینب و وساطت برخی از حاضران پسر مرجانه را از تصمیم خویش ، منصرف کرد . (466)

سخنان عبیدالله در توجیه قتل امام حسین (ع) و یارانش به عنوان کسانی که علیه خلیفه خدا و امیرمؤمنان شوریده اند ، يك روز بعد در مسجد کوفه نیز تکرار شد. روایت حمید بن مسلم حاکی است که پسر زیاد چون مردم را در مسجد اعظم فراهم ساخت ، بر منبر رفت و گفت:

ستایش خدایی را که حق و اصل آن را پیروز کرد و به یاری امیر مؤمنان یزید بن معاویه پرداخت و درغگو پسر دروغگو حسین بن علی و شیعیان وی را کشت . (467)

در میان آن دسته از حاضرانی که به خوبی واقف بودند که پسر زیاد تجسم ولایت را با نام ولایت قتل عام کرده و اینک می کوشد تا از سلطنت یزید با نام خلافت نبوی دفاع کند ، هنوز قلیل مردانی به جای مانده بودند که شجاعت اعتراض به این دروغ بزرگ را داشته باشند . عبدالله بن عقیف ازدی غامدی و اسبی ، يك از آن قلیل مردان بود . (468) پس وی بی درنگ از جا برخاست و فریاد زد که:

ای پسر مرجانه ، تو و پدرت درغگو و پسر درغگوئید. آن کس و پدر آنکه تو را ولایت داد دروغگویند. ای پسر مرجان فرزندان پیامبران را می کشید و سخنان صدیقان را بر زبان می رانید . (469)

عبیدالله که از شنیدن این سخنان بر آشفته شده بود ، فرمان داد تا او را گرفته و نزدش آورند ، تا به قتل رساند. در این حال جمعی از جوانان ازد ، عبدالله را برگرفته و به خانه اش رساندند ، اما عبیدالله که حاضر نبود تا وجود مردی نابینا و صدیق را هم تحمل کند ، مامورینی به سراغ وی فرستاد و فرمان داد تا او را به قتل رسانده و در شوره زار بر دار کنند . (470)

بامداد روز بعد ، به دستور ابن زیاد ، سربریده امام حسین (ع) را در کوچه



های کوفه گردانند و آنگاه به دستور او ، آن سر و سایر سرهای شهدای کربلا را نزد یزید ، به دمشق فرستادند . کوتاه زمانی پس از فرستادن سرهای شهدا کاروان اسرا را نیز در حالی که بر گردن امام سجاد (ع) بندی از زنجیر افکنده بودند ، (471) به سوی شام رهسپار کردند محفر بن ثعلبه بن عایذی و شمر بن ذی الجوشن مرادی مامور بودند تا آنان را به دمشق رسانند . (472) با رسیدن کاروان اسرا به دمشق ، آنان را از دروازه ای به نام (( توماء )) (یکی از دروازه های دمشق ، وارد این شهر کردند و در یکی از مساجد شهر جایی دادند. در همین زمان بود که مردی نزدیک کاروان اسرا آمد و گفت : سپاس خداوند را که شما را کشت و مردم را از سطوت شما راحت کرد و به امیر المومنین از سوی شما تمکن و آرامش بخشید. چون امام سجاد (ع) ، این سخنان را شنید ، پاسخ داد که : ای شیخ : آیا قرآن می خوانی ؟ مرد گفت آری می خوانم. پس امام فرمود آیا این آیه را می شناسی و خوانده ای که می گوید (( : قل لا اءسئلكم عليه اجرا الا الموده فى القربى )) (473) شیخ گفت : آری خوانده ام اما فرمود: بدان که نزدیکان پیامبر ما هستیم. آنگاه خطاب به شیخ گفت : آیا این آیه را که می گوید (( : و اءات ذا القربى )) (474) در سوره بنی اسرائیل خوانده ای ؟ شیخ گفت ، آری خوانده ام پس امام فرمود: ای شیخ ما خویشاوندان هستیم. آنگاه امام ادامه داد که ای شیخ آیا این آیه را خوانده ای که می گوید (( : و اعلموا انما غنمتم من شىء فاعن الله خمسہ و للرسول و لذى القربى )) (475) شیخ گفت : آری آن را نیز خوانده ام پس امام گفت : انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اءهل البیت و یطهر کم تطهیرا (476) شیخ گفت : آری خوانده ام پس امام گفت : ای شیخ اهل بیت ما هستیم که خداوند ما را به آیه طهارت اختصاص داده است. شیخ چون این سخنان را شنید از آنچه گفته بود نادم گردید. پس سر خویش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت : خداوندا ، من از آنچه درباره اینان گفتم و از دشمنی با ایشان توبه می کنم. پروردگارا من از دشمنان محمد و

خاندانش ، از جن و انس به تو پناه می جویم . (477)

چون اسیران را نزد یزید آوردند ، امام سجاد (ع) در مقابل یزید این آیه قرآن را قرائت کرد ، (( ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتب من قبل ان نبراءها ان ذلك علی الله یسیر . لکیلا تاءسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما ءاتاکم و الله لا یحب کل مختال فخور )) (یعنی : هیچ مصیبتی در زمین روی ندهد و به شما نرسد مگر آنکه پیش از آن پدید آمدن در کتابی ثبت بوده است . این کار برای خدا آسان است و به این جهت است که شما برای آنچه از دستتان رفته است و این کار برای خدا آسان است و به این ، اندوهگین نشوید و از آنچه به دست آورده اید ، مغرور نگردید که خداوند خودپسندان فخر فروش را دوست ندارد . (478)

یزید چون این آیه را از امام سجاد (ع) شنید با آیه به پاسخ دادن به امام مبادرت کرد؛ (479) پاسخی که در قالب آن بکوشد تا با احاله واقعه کربلا به خود امام حسین (ع) و جبر الهی ، خویشان را از ننگ کشتار کربلا پاک سازد:

و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر (480) هر مصیبتی به شما برسد ، زاییده چیزی است که خود کسب کرده اید ، خداوند بسیاری را نیز می بخشد . (481)

نوشته اند که چون یزید بر کم و کیف واقعه کربلا آگاه شد ، لختی سر به زیر افکند و گریست و سپس عبیدالله بن زیاد را سرزنش کرد . حتی تاکید کرد و خطاب به حاملان سرهای شهدا و اسرا گفت که : سوگند به خدا که من بدون قتل حسین نیز از شما خشنود بودم . (482) اگر حسین را نزد من می فرستادید ، او را می بخشیدم . خداوند پسر مرجان را لعنت کند که حسین را به قتل رساند . (483)

با نگاهی به شخصیت یزید ، فرمانهای پیشین او به عبیدالله بن زیاد به سختی می توان به صحت چنین روایاتی که حتی در مقاتل شیعی نیز انعکاس یافته است

، اعتماد کرد .

قدر مسلم آن است که یزید می دانست که با ادامه حیات امام حسین (ع) سلطنت اموی در تهدیدی جدی قرار خواهد گرفت. او همچنین به آن بود تا انتقام کشته های بدر را نیز از فرزندان پیامبر بستاند ، بنابراین چگونه ممکن بود تا تصمیم او درباره امام حسین (ع) (جز همان چیزی باشد که عبیدالله بن زیاد به مرحله اجرا گذاشت . (484)

اگر توجه کنیم به گزارشی که به موجب آن یزید با مشاهده سرهای شهدا ، (485) به شعر زیر که سروده عبدالله بن الزبیری است . (486) تمثیل جست ، هر چه بیشتر با این اندیشه همراهی خواهیم کرد که روایات مذکور ، یا جعل و ساخته و پرداخته راویان طرفدار امویان است ، یا نتیجه تزویر و ریاکاری زاده و دست پرورده معاویه بن ابی سفیان ، شعر ابن الزبیری که یزید به آن تمثیل جست ، چنین است:

لیت اشیای ببدر شهدوا جزع الخزرج فی وقع الاسل

و اهلوا و استهلوا ثم قالوا لی هنیئا لا تشل

حین حلت بفناء برکها و استحر القتل فی عبدالاشل

قد قتلنا الضعف من اشرافکم و عدلنا میل

بدر فاعتدل (487)

مدت زمان دقیق حضور اسرا در دمشق معلوم نیست ، همین قدر می دانیم که مصیبت وارده بر آنان حتی اهل حرم یزید را نیز تکان داد . (488) این بود که حاکم اموی مصلحت خویش را در دلجویی از ایشان و آزاد کردنشان دید و مقرر کرد تا آنان را تحت نظارت نعمان بن بشیر رهسپار مدینه کنند . (489)

از چگونگی عزیمت و ورود اسرای کاروان حسینی دمشق به مدینه گزارشی روشن در دست نداریم. ابو مخنف در این باره اطلاعاتی به جای نگذاشته و سایر مقاتل معتبر نیز به بیان همان روایت ابو مخنف در رسیدن خبر شهادت امام حسین (ع) و یارانش به مدینه از طریق پیک عبیدالله بن زیاد پرداخته اند. حسب همین روایت، پسر زیاد پس از آنکه سر بریده امام حسین (ع) را توسط زحر بن قیس الجعفی به دمشق فرستاد (490) عبدالملك بن ابی الحارث سلمی را به مدینه اعزام کرد تا ماجرای شهادت امام حسین (ع) و یارانش را به سعید بن عاص حاکم آن هنگام مدینه برساند. (491)

عبدالملك چون به مدینه رسید بی درنگ اخبار کربلا را به حاکم مدینه داد. او نیز از عبدالملك خواست تا آن خبر را با بانگ به مردم برساند. همان عبدالملك روایت کرده است که چون خبر شهادت امام حسین (ع) را بانگ زد، زنان بنی هاشم فریاد عزا بلند کردند. فریادی که تا آن زمان بدان بلندی نشنیده بودم. درست به همان اندازه که خبر شهادت حسین بن علی (ع) برای بنی هاشم درد آور بود، امویان شهر را شادمان کرد. امویان از آن هنگام که امام حسین (ع) به سوی کوفه رهسپار شده بود، از افول قدرت و اقتدار خویش و سقوط نظام اموی بیمناک بودند. به همین دلیل هم چون خبر شهادت فرزند پیامبر و برجسته ترین و خطرناک ترین مخالف اشرافیت اموی را شنیدند، نتواستند شادی خویش را حتی در زمان عزاداری و در میان فریادهای عزای بنی هاشم پنهان کنند.

(492) بی گمان خبر شهادت امام حسین (ع) و یارانش، مدینه را تکان داد. ساکنان این شهر هنوز پیوند حسین و پیامبر خویش را به خاطر داشتند. شماری از آنان هنوز این سخنان را به یاد می آوردند که حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتند، حسین سفینه نجات امت من است. هنوز بیش از پنج دهه از رحلت پیامبر نگذشته بود که مدینه خبر قتل عام و اسارت خاندان آن حضرت را می شنید. چنین حادثه تلخی در میان هیچ کدام از امتهای پیشین سابقه نداشت.

امویان ، فرزند پیامبر را به نام اسلام پیامبر به شهادت رسانده بودند. دختر عقیل ابن ابی طالب که از این ادعاها خبر داشت در میان فضای غم و اندوه بنی هاشم و شادی امویان فریاد برآورد که:

إذا تقولون اذ قال النبي لكم ماذا فعلتم و انتم آخر الامم  
بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری و  
منهم ضر جوا بدم  
ما كان هذا جزائی اذ نصیحت لكم ان تخلفونی بسوی فی ذوی  
رحم

چه پاسخ خواهید داد اگر پیامبر از شما بپرسد که شما در حالی که پس از من آخرین امته بودید ، با خاندان و کسان پیامبر خویش چنین کردید. برخی از آنان اسیر گشتند و بعضی کشته و به خون آغشته شدند. این پاداش راهنمایی من در میان شما نبود که پس از من با خاندان و خویشاوندانم چنین کنید . (493)

### **بخش پنجم : قیام حسینی ، اهداف و بنیادهای نظری و اعتقادی**

بررسی شالوده ها و زیر ساختهای اجتماعی و روایت تحلیلی قیام کربلا ، اگر چه ریشه ها و ماهیت این نهضت را ترسیم می کند ، اما بی گمان تمام ابعاد ، اهداف و بنیادهای نظری و اعتقادی آن را نشان نمی دهد. به همین دلیل نیز ضروری است تا به واریسی اهداف و مبانی تئوریک و اعتقادی نهضت حسینی ، بپردازیم و ببینیم که قیام امام حسین (ع) و یارانش ، بر بنیاد چه تعارضها و تضادهایی با نظام اموی استوار بود و کدام خصایص و سیاستهای حاکم بر سلطنت یزیدی را موجب عدم مشروعیت قطعی آن حکومت می شمرد و سکوت در برابر آن ، یا اتخاذ هر گونه سیاست مبتنی بر مماشات را ناروا می شمرد . از دیرباز مورخان و تحلیلگران نهضت حسینی ، با الهام از سخنان امام حسین (ع) ، عمده ترین اهداف قیام کربلا را ، امر به معروف و نهی از منکر ، اعاده

و احیای حق و از میان برداشتن باطل توصیف کرده اند. اگر چه امر به معروف و نهی از منکر و تلاش برای حق و دفع باطل، اهداف انکارناپذیر نهضت امام حسین (ع) و بنیادهای اصلی قیام کربلا بوده اند، اما بدیهی است که با تحلیل این مفاهیم کلی، اما کلیدی و راهگشا، هم درك دقیق مبانی تعارضهای امام حسین (ع) با نظام اموی نامیوس خواهد بود، هم اهداف نهضت حسینی از سطح مفاهیم کل به سطح رهیافتهای ملموس و عینی سوق خواهد یافت و حرکتی خواهد بود الهام بخش و همواره زنده مانده، نه نهضتی با ماهیت تاریخی و صرفاً مربوط به گذشته و محدود به سوگواری برای آن حضرت.

گفتیم که با عنایت به سخنان امام حسین (ع) در تبیین قیام خویش، عناصر اصلی این قیام و مبانی نظری و اعتقادی آن را التزام بر امر به معروف و نهی از منکر و احیای حق و دفع باطل تشکیل می دهد.

بی گمان اگر بخواهیم بر سیاق تحلیلهای رایج از نهضت حسینی، آن عناصر اصلی را تبیین کنیم و آنها را صرفاً بر افعال یزید منحصر گردانیم، می توانیم به راحتی نتیجه بگیریم که چون پسر معاویه به عنوان مردی که به لهو و لعب و بازی با سگان و بوزینگان اشتهار داشت، بر اریکه سلطنت اموی مستقر شد و دوران التزام ظاهری امام حسین (ع) به عهدنامه صلح امام حسن (ع) نیز به سر آمده بود، امام، یزید را مظهر و نماد آشکار منکر و باطل یافت و به همین دلیل نیز قیام خویش را برای آگاه کردن جامعه اسلامی به ماهیت آن (( منکر )) و (( باطل )) و فراخواندن ایشان به سوی (( معروف )) و (( حق )) تدارك دید و به اجرا گذاشت.

تردید نیست که شخصیت و رفتار و سلوك یزید با هنجارهای جامعه اسلامی آن روزگار هماهنگی نداشت و در تعارض آشکاری بود. لهو و لعب و اشتغال به بازی با سگان و بوزینگان، طبعاً برای احکام معمولی نیز نشانه سفاهت و

بلاغت است ، تا چه رسد به آنکه کسی مدعی جانشینن پیامبر باشد و به راه و روش جاهلان و لاقیدان گام نهد. بی گمان یزید با فرو رفتن در کام لهو و لعب نماد انکارناپذیر منکر و باطل بود اما شکی نباید داشت که اگر تصور کنیم که از نظر امام حسین (ع) دلیل حکومت یزید و علامت بارز (( منکر )) (بودن و )) باطل (( بودن ، وی ، همان آلوده بودن او به لهو و لعب بازی با سگان و بوزینگان بود ، مبانی نهضت حسینی را به حد و اندازه اعتراض به رفتار و سلوک يك حاكم و فرمانروا تزلزل داده و شالوده های قیام کربلا را به اعتراض امام حسین (ع) به رفتارهای شخصی و فردی یزید و نه ماهیت سلطنت و جهت گیری سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی نظام اموی تقلیل داده ایم .

به دیگر سخن ، اگر به راستی چنان تصور کنیم که شالوده اصلی عدم مشروعیت حکومت یزید بر مسلمانان فساد شخصیت یزید بود ، یا حتی چگونگی نصب او به قدرت ، طبعاً می توان نتیجه گرفت که در صورتی که یزید تمام رفتار خویش را اصلاح می کرد و تبدیل به حاکمی طراز منشهای فرمانروایی صاحب اخلاق و رفتارهای دور از آنچه داشت می شد ، یا با فرض جلب رضایت همه مسلمانان و اجماع ایشان به خلافت خویش ، همان ماهیت و بنیادهای حکومت اموی را حفظ می کرد ، تعارضها و تضادهای امام حسین (ع) و یارانش نیز با او از میان می رفت و قیام حسینی ، حکم سالبه به انتفاء موضوع را می یافت ؛ اما در صورتی که دایره مفاهیم (( منکر )) (و )) باطل (( را به همان رفتارهای شخصی یزید محدود نشماریم و این مفاهیم را در ربط و پیوند با نظام یزیدی و نه شخص یزید تفسیر کنیم ، لاجرم می توانیم نتیجه بگیریم که مبانی عدم مشروعیت حکومت یزید و شالوده تضادهای امام با سلطنت اموی بسی فراتر از رفتار شخصی پسر معاویه بوده است ، رفتاری که از ماهیت نظام اموی نشاءت می گرفت ، نه از تربیت و خلق و خوی یزید .

فرض دیگر در تبیین مفاهیم و مقوله های (( امر به معروف و نهی از منکر ))

و (( احیای حق و امحای باطل )) ، پیوند دادن آنها با آموزه های عمومی قرآنی و فرایض اعتقادی مسلمانان ، در يك كلام ، رنگ باختن دستورات مذهبی و فرایض دینی مردم در عصر معاویه و یزید بوده است. درست است که عصر اموی در تاریخ اسلام ، عصر کمرنگ شدن تقیدات اعتقادی مردم است ، اما واقعیت آن است که در این دوره ، علی رغم انحطاط سیاسی و اخلاقی جامعه اسلامی ، مردم در انجام فرایض دینی سخت مقید بودند و هرگز به دام لابلای گری عقیدتی نیفتادند .

به گواهی گزارشهای مورخان صدر اسلام ، در عصر اموی ، حتی عنصری چون یزید که در جمع یاران و خواص خویش به انکار آسمانی بودن اسلام نیز می پرداخت ، از تظاهر به انجام فرایض و اقامه نماز با مسلمانان روی بر نمی تافت. در میان عامه مسلمانان نیز تا آن روز نماز ، روزه ، حج زکات ، خمس ، جهاد امر به معروف و نهی از منکر ، به همان معنای رایج و سطحی آن معمول بود. مسلمانان در همین عصر یزید نه تنها در اقامه نماز کوشا بودند ، بلکه اختلافات بعدی را در باب درجه انحراف این یا آن مکان از کعبه را نیز نداشتند تا به جهت های متفاوت نماز گزارند و گرفتار اختلاف در مکان قبله باشند. قدر مسلم آن است که چون حر و یارانش در عذیب الہجانات با امام حسین (ع) نماز خواندند ، نه در شکل نماز ، نه در محتوا و نه در جهت قبله با هم اختلاف نداشتند و گرنه امکان اقامه نماز مشرک را به امامت حسین (ع) نداشتند .

چنین بود وضعیت جامعه مسلمانان آن روز در باب و خمس و زکات و غیره. ناگفته روشن است که اگر مصادیق معروف و حق را در همین حیطه فروع دین و احکام عبادی محدود کنیم و در همان حال اذعان داشته باشیم که مسلمانان صرف نظر از عناصر لاقید آنان که در همه زمانها تمام مکانها و در تحت همه حکومت های به چشم می خورند ، به انجام فرایض پایبند بوده اند ، نخواهیم توانست به پاسخ این پرسش برسیم که بنابراین مراد امام از متروک ماندن



معروف و عمل نشدن به حق در عصر یزید چه بوده است ؟

فرض دیگر در تبیین مفاهیم (( باطل )) و (( حق )) در سخنان امام حسین (ع) ، چه بسا این فرض باشد که مراد امام از باطل اساس و بنیاد سلطنت یزید و مقصود از حق حکومت نبوی و استمرار آن در خاندان آن حضرت و شخص امام حسین (ع) بوده است ؛ به عبارت دیگر اهداف امام در نهضت حسینی بر انداختن سلطنت اموی و احیای امامت علوی بود .

تردیدی نیست که امام سلطنت اموی را نامشروع و تاسیس حکومتی به امامت خویش را هم راه صواب و هم وظیفه خویش و تمام مسلمانان می دانست ، اما واقعیت آن است که نه امام حسین (ع) و یارانش با توجه به آنچه در تحلیل قیام کربلا گفتیم ، به اندیشه برانداختن یزید روانه کربلا شده بودند و نه امکان عملی چنین تغییری را در حکومت اموی داشتند. امام چنان که گذشت ، از آغاز حرکت به سوی مکه و کوفه بیش از ناصحان خویش می دانست که سرنوشت خود و یارانش در عراق چیست. حادثه خونین کربلا نیز به وضوح نشان داد که هدف امام در استفاده از مفاهیم (( باطل )) و (( حق )) معروف (( و )) منکر ((، تبیین ماهیت سلطنت یزید و کوششی بود برای عطف توجه مسلمانان به نظام مبتنی بر حق ، نه اعتقاد به فراهم بودن شرایط و زمینه های عینی جهت برانداختن سلطنت اموی و تحقیق و استقرار حکومت علوی .

به نظر می رسد که اگر اندکی از سطح نگرشهای کلی به مفاهیم موجود در سخنان امام حسین (ع) فاصله بگیریم و اندیشه را از درون گرداب مفاهیم کل نجات دهیم ، مفاهیمی که مسلمانان عصر امام حسین (ع) درك روشنی از مصادیق آنها داشتند ، اما به مرور دهور ، به شکل مفاهیمی با مصادیق مبهم در میان مسلمانان رایج شدند ، امکان فزون تری برای حصول به تبیینی روشن از آن مفاهیم و ایضاح بر مصادیق آنها خواهیم داشت .

جستار در باب اهداف نهضت حسینی و پیام کربلا و جستجو درباره مصادیق

مفاهیمی را که امام حسین (ع) در سخنان خویش به کار گرفته اند ، با نقل عباراتی مشهور از وصیتنامه آن حضرت پی می گیریم تا ببینیم که آیا می توان در پرتو تحلیل سخنان امام به پاسخ پرسشهای اصلی در باب اهداف نهضت حسینی رسید یا خیر؟ امام در ترسیم مبانی و اهداف قیام خویش در قسمتی از وصیتنامه خود به محمد بن حنفیه فرموده اند:

و انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی صلی الله علیه و آله. ارید اذن امر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب

((من نه برای سرکشی و طغیان و نه بر بنیاد هوی و هوس ، نه به اندیشه فساد و ستمکاری خروج کرده ام. قیام من منحصررا برای اصلاح امت جدم محمد (ص) است. من بر آنم تا امر به معروف کنم و از منکر اجتناب دهم و راه و روش جدم و پدرم علی بن ابیطالب را پی بگیرم))<sup>(494)</sup>

امام در کلام دیگری با مردم فرموده اند که:  
الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه فلیرقب المؤمن من فی لقاء ربه محقا: فانی لا اری الموت الاالسعاده و الحیاه مع الظالمین الابرما .

((آیا نمی نگرید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی داده نمی شود. پس در چنین شرایطی شایسته است که مومن در اندیشه دیدار خداوند باشد. من نیز مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز خواری نمی یابم))<sup>(495)</sup>

عبارات منقول از وصیتنامه امام ، صریحا مفهوم اصلاح را با نظام اجتماعی پیوند می دهد و تاکید دارد که آنحضرت با ملاحظه تفاوت ماهیت نظام اموی موجود با نظام عصر نبوی ، بر آن است تا به مسلمانان خاطر نشان سازد که موضع موجود با واقعیات عصر نبوی متفاوت است و نیازمند اصلاح ، اصلاحی نه در عرصه انجام فرایض : (عرصه ای که با عصر نبوی متفاوت است) بلکه اصلاحی در عرصه نظام اجتماعی و بازگرداندن مناسبات اجتماعی

و حیات جامعه اسلامی به مناسبات عصر نبوی و سیره مرتضوی .  
از نظر امام ، فساد اجتماعی موجود چنان عمیق و تلخ است و حکومت چنان در  
اجتناب از عمل به حق و امحای باطل اصرار می ورزد که شایسته است مومن  
در صورت تداوم این مناسبات در درون نظام موجود ، آرزوی مرگ کند و از  
زندگی چشم پوشد .

در سخنان دیگری از امام خطاب به مروان بن حکم آمده است که:  
و علی الاسلام السلام ، لما بلیت هذه الامه براع مثل یزید (496)  
اسلام از میان رفته است آن هنگام که پیشوای امت اسلامی ، عنصری چون  
یزید باشد. من از جدم رسول خدا(ص) شنیدم که می گفت : حکومت بر خاندان  
ابوسفیان حرام است .

بی گمان مفهوم اصلاح در نخستین سخنانی که از امام ذکر شد ، خرجت لطلب  
الاصلاح فی امه جدی قلمروی فراتر از شخصیت و رفتار یزید دارد و نمی  
توان آن را جز بر ضرورت اصلاح نظام اموی تفسیر کرد .

گفتیم که سخن امام در عبارت (( الا ترون ان الحق لا یعمل به )) (را نیز نمی  
توان به دایره فرایض دینی و متروک ماندن آموزه های کلی قرآن تفسیر کرد ،  
چرا که مسلمانان در عصر یزید نیز به انجام فرایض دینی تقید داشتند .

در سومین سخنی که از امام نقل کردیم ، گرچه لبه تیز حمله امام متوجه شخص  
یزید است و آن حضرت تصریح می کند که با پیشوایی یزید بر جامعه اسلامی  
باید فاتحه اسلام را خواند ، اما باز هم پیش از این اشاره کردیم که فرض

متوقف شدن نهضت حسینی با فرض اصلاح شخص یزید و باقی ماندن نظام  
اموی ، فرض نامعقول است ، چرا که یزید محصول آن نظام بود نه عنصری  
فاسد از نظامی سالم و بهنجار و مشروع. بر همین اساس می توانیم باز هم  
برای حصول به معرفتی دقیق از مقاصد واقعی امام در تاکید به ضرورت امر  
به معروف و نهی از منکر و اصلاح جامعه اسلامی ، به طرح این پرسش

بپردازیم که بالاخره مراد امام از معروف متروک مانده و منکر مسلط و

اصلاح در امت محمدی، به کدام عرصه ها مربوط بود؟

به نظر می رسد که راهگشایترین امر در این مسیر، آن قسمت از نخستین کلام از کلمات منقول از امام در سطور پیشین است که در آن امام حسین (ع) تاکید می کند، هدف اصلاح در امت محمدی و فرا خواندن مسلمانان به معروف و بازگرداندن حاکمیت و حکومت و مردم به قالب و محتوای عصر نبوی و سیره علوی است.

بی گمان برای بازمانده های صحابی پیامبر در عصر امام حسین (ع) و تابعین متعدد در آن روزگار که جز يك نسل با عصر نبوی فاصله نداشتند و غالباً نیز عصر علوی را درك کرده بودند، سخنان امام کاملاً روشن و مستغنی از شرح و بسط و تفسیر بود، به همین دلیل نیز چه موافقان و همراهان آن حضرت و چه مخالفان وی در این باب از امام پرسشی در جهت رفع ابهام خویش نکردند، اما در ادوار بعدی که مبانی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سیره نبوی و علوی فراموش شد و در اندیشه غالب مسلمانان، اسلام در انجام فرایض فردی معنا یافت، درك سخنان امام حسین (ع) و مفاهیم کلیدی نهضت آن حضرت نیز به مفاهیم کلی تبدیل شدند و در همین قالبهای کلی و بدون درك روشن از معانی و مصادیق خویش تکرار گردیدند.

مورخان و محدثان عامه و خاصه بر این نکته تصریح و تاکید کرده اند که با استقرار معاویه به مسند قدرت و تکوین سلطنت اموی، راه و رسم حکومت نبوی در عرصه های سیاست و اقتصاد و اجتماع تفاوتی بارز یافت و عصر کاملاً متفاوت در تاریخ حکومتهای اسلامی آغاز گشت. عصری که به نام دوره سطنت اشتهار دارد و آغاز آن با پایان دوره خلافت پیوند می یابد. بر همین اساس به نظر می رسد در صورتی که بتوانیم خصایص کلی سلطنت اموی و سرنوشت امت اسلامی در این دوره را با عصر حکومت نبوی و حتی دوره

خلفای راشدین نیز مقایسه کنیم ، خواهیم توانست با نشان دادن تفاوت‌های این دو دوره از زندگی مسلمانان و مشخصات سلطنت حاکم بر مقدرات ایشان ، دریابیم که معروف مفقود در عصر اموی و منکر حاکم و ساری و جاری در این دوران چه بوده است ، کدام حق در این دوره به طاق نسیان رفت و کدام باطل بر اریکه اقتدار مثبت و اصلاحی که در ساخت و بافت قدرت در این دوره از تاریخ اسلام ضرورت داشت ، چه ابعاد و قلمروی داشت و ناظر بر کدام عرصه ها بود. برای فراهم آوردن زمینه های مطالعه تطبیقی میان تفاوت و ماهیت نظام اموی با حکومت عصر نبوی ، می رویم به سراغ مستندات تاریخی تا دریابیم که چرا امام حسین (ع) با آن بیان صریح تاکید کرد که با ادامه حکومت یزید به عنوان نماد استمرار نظام اموی ، در حالی که همچنان در میان مسلمانان انجام فرایض شخصی و عبادی رواج داشت ، دوره حیات اسلام به پایان خواهد رسید .

### 1. استبداد سیاسی و سلطنت اسلامی

فرمانروایی معاویه بر امت اسلامی به نام خلیفه خداوند و ولی الهی ، تجسم کامل استبداد سیاسی بود. این شیوه از سلطه تا آن زمان نه در تاریخ خلافت سابقه داشت و نه در سنت عربی معمول بود. خلفای اولیه ، صرف نظر از مجادلات کلامی موجود در باب مشروعیت خلافت ایشان ، هر کدام به گونه ای خاص حکومت خویش را بر بیعت مستقیم یا غیر مستقیم مسلمانان استوار می شمردند. خلیفه اول ، اگر چه به تعبیر عمر با (( فلتة )) (به قدرت رسید ، (497) اما کبار صحابه رسول خدا ، در نهایت بر خلافت او تسلیم شدند. خلیفه دوم نیز گرچه با بدتی شگفت آور بر مسند خلافت نشست و مشروعیت فرمانروایی خود را از (( استخلاف )) (دریافت داشت ، اما به هر حال مدعی بود که راءى مردم به ابوبکر اساس جواز تعیین وی به خلافت ، توسط خلیفه اول بوده است. او به همین دلیل نیز خود را مجاز شمرد تا انتخاب خلیفه بعدی را به شورای شش

نفره واگذار کند .

اگر در تعیین سه خلیفه نخست عامه مردم ، یا سواد اعظم ، خاصه تمام مسلمانان حرمین نقش مستقیمی نداشتند ، اما در خلافت آن حضرت بیش از تمام خلفای قبلی بر بیعت مستقیم مردم استوار شد و جز بنیاد الهی آن در تفکر شیعی ، بر بیعت عمومی نیز متکی گردید .

پس از شهادت علی (ع) ، امام حسن (ع) نیز دومین امامی بود که با اقبال و بیعت عامه مردم خلافت را در دست گرفت. با بروز منازعه میان امام حسن و معاویه ، در حالی که معاویه پیش از آن تمام روزگار حضرت علی (ع) و پس از آن در باور متکلمان و محدثان و فقهای عامه نیز به عنوان مردی عصیانگر علیه خلیفه وقت ، یعنی علی (ع) شناخته شد ، امام حسن (ع) با تنظیم سندی سیاسی و برای ممانعت از ریخته شدن خون بازمانده مسلمانان و مومنان پاک اعتقاد ، قدرت خلافت را به پسر ابوسفیان سپرد. اتفاق مورخان و اجماع علمای اخبار بر آن است که معاویه کوتاه زمانی پس از استقرار بر مسند فرمانروایی ، عمده ترین بند از عهدنامه صلح ، یعنی اجتناب از تعیین جانشین برای خویش را لغو کرد و به این ترتیب بنیاد مشوریت ظاهری حکومت بر مسلمانان را نیز از میان برداشت. جز اقدام معاویه در تعیین یزید به جانشینی خویش و بدعتی که او در زمینه شیوه فرمانروایی بر امت اسلامی ایجاد کرد ، همان ماهیت مهرآمیز و نظامی او برای خارج کردن خلافت از دست امام حسن (ع) نیز باعث شد تا متکلمان و فقیهان عالم اسلام ، مبانی استقرار پسر ابوسفیان را از شالوده حاکمیت خلفای پیشین متمایز ساخته و در کنار سه پایه عقد امامت ، یعنی اجماع ، استخلاف و شورا ، اساس چهارمی به نام استیلا را مبنای حکومت معاویه بر مسلمانان بشمارند و فرمانروایی معاویه را نه خلافت بلکه سلطنت توصیف کنند .

اگر چه بعدها ، برخی از فقها و متکلمان عامه ، برای استیلا نیز وجوهی از

مشروعیت را بیان داشتند ، اما غالب بزرگان این دسته از بزرگان ، برای حکومت‌های استیلای مشورعیتی قائل نشدند و تصریح کردند که چون این نوع حکومت به هیچ روی بر بیعت و رضایت مسلمانان ، استوار نبوده است ، فاقد مشروعیت است. صرف نظر از این اختلافات تردیدی نیست که حتی به فرض هم که مسلمانان همان استیلای اولیه معاویه بر سریر فرمانروایی مسلمانان و معاهده صلح را هم بنیاد مشورعیتی ظاهری برای سلطنت معاویه می شمردند ، این مشروعیت با عنایت به تعهد معاویه در اجتناب از تعیین جانشین برای خویش ، مشورعیتی بود برای همان استیلای وی نه گشاده دستی او برای تعیین سرنوشت سیاسی مسلمانان پس از خویش .

بنابراین نه فرمانروایی وی همانند خلافت ابوبکر شکل گرفته بود تا بتوان به استناد عمل خلیفه اول ، او را مجاز به تعیین ولیعهد خویش دانست و نه سند صلح او با امام حسن (ع) وی را به تعیین جانشینی برای خویش مجاز می شمرد. به همین دلیل نیز بود که بعدها بزرگان عامه در توصیف فرمانروایی معاویه و یزید ، به سلطنت و متمایز کردن شکل و ماهیت حکومت امویان از خلافت تردیدی نکردند. چنان که هیچ کدام از آنان استتکاف بزرگان صحابی مدینه از بیعت با ولیعهدی یزید و قیام امام حسین (ع) و عصیان عبدالله بن زبیر و مقاومت عبدالله بن عمر و عبدالرحمان بن ابی بکر در موضوع جانشینی یزید را مورد انتقاد قرار ندادند. ، حال آنکه همین بزرگان عصیان معاویه را علیه علی (ع) و خودداری از بیعت با آن حضرت را به شکل مستقیم یا غیر مستقیم سرزنش کرده اند .

در اندیشه مسلمانان این نکته در شمار اصول اساسی مشروعیت خلیفه و حاکم اسلام بود که پس از بیعت مردم یا کبار صحابه ، مردی که باید بر مسند فرمانروایی مسلمانان و جانشینی پیامبر تکیه می زد ، جز برخورداری از مراتب فضیلت و عدالت ، باید از دانش و بهره کافی و شایسته در شناخت آیینی

که منصب محافظت و اجرای آن را به عهده می گرفت ، برخوردار می بود. به همین دلیل نیز در قرون اولیه که متکلمان عامه به تدوین قواعد و مقررات نصب خلیفه مبادرت می ورزیدند ، آنانی که بر این واقعیت اذعان داشتند که خلیفه اول در مراتب آگاهی و علم بر قواعد دینی فرودست تر از علی بن ابیطالب بوده است ، بنابراین برای یافتن راهی جهت حل و فصل معضل مشروعیت خلافت خلیفه اول با وجود صحابی افضلی چون علی (ع) ، قاعده جواز امامت مفضول بر فاضل را مطرح ساختند و کوشیدند تا مشروعیت خلیفه مفضول را بر اساس توجیه کنند .

معاویه با تعیین یزید به جانشینی خویش ، در واقع مردی را بر سرنوشت مسلمانان مسلط کرد که نه تنها در شناخت دین با معمولی ترین مسلمانان آن روزگار هم ردیف بود ، بلکه بر اساس آسمانی آیینی که منصب خلافت آن را متصدی می شد ، باور نداشت. اگر مسلمانان از ردایل شخصیتی یزید نیز چشم می پوشیدند و یا به فرض که از سخنان او در انکار آسمانی بودن آیین محمدی نیز بی خبر بودند ، در این معنا تردیدی نداشتند که یزید در میان مسلمانان آن روز عاری از دانشی است که بتواند مدعی شناخت و اجرای دیانت نبوی باشد. اگر چه در روزگار یزید ، غالب صحابه پیامبر چشم از جهان پوشیده بودند ، اما هنوز تعداد قابل توجهی از تابعین در قید حیات بودند و همانها اگر از سطوت و خشم معاویه زبان در کام فرو می بردند ، اما در محاق اندیشه و جان خویش اذعان داشتند که با وجود تعدادی از صحابی پیامبر و کثیری از تابعین ، چگونه ممکن بود که یزید عهده دار منصب فهم و اشاعه آیینی شود که هم نسبت به آن بی خبر است و هم شمار کثیری از کسانی را که این را بسی بهتر از او می شناختند به تبعیت از خود در شناخت و اجرای آیین اسلام فرا خواند. پس به همین دلیل هم بود که چون معاویه با تحریک مغیره بن شعبه بر آن شد تا اندیشه نهایی خویش در نصب یزید به جانشینی خویش را آشکار کند ، با آگاهی از



همین واقعیت که یزید هیچ امتیازی بر مسلمانان عادی ندارد تا چه رسد به بزرگان مسلمان آن روز در حجاز و عراق ، در اندیشه افتاد تا برای حصول به مقصود شیوه های تهدید ، تزویر و تطمیع را به کار گیرد. این شیوه ها اگر چه در برخی عرصه ها و در میان کثیری از مسلمانان آن روز موثر افتاد ، اما واکنش تعداد قابل توجهی از صحابی و تابعین حجاز ، خاصه مدینه را در بر داشت . (498)

معاویه با ملاحظه این واکنشها کوشید تا از طریق مسافرت به شهرهای عمده ای چون مکه و مدینه ، از حضور خویش و تهدید مستقیم خود برای واداشتن مردم به سکوت بهره گیرد. این سیاست اگر چه موثر افتاد ، اما طبعا بیش از پیش مقبولیت فرمانروایی یزید را مخدوش کرد. بی گمان در شرایطی که معاویه می کوشید تا از طریق تهدید و ارباب سلطنت یزید را فراهم کند ، غالب مسلمانان با امام حسین (ع) هم آواز بودند که با استقرار سلطنت یزید باید با آیین محمدی بدرود گفت ، اما همانند امام شجاعت واکنش و مخالفت را نداشتند .

اگر چه هم زمان با امام حسین (ع) در عصر معاویه ، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر و ابن عباس و عبدالله بن جعفر نیز از تمکین به خواسته معاویه اجتناب کردند ، (499) اما در میان اینان تنها امام حسین (ع) بود که نه تنها پس از شنیدن خبر درگذشت معاویه و آغاز سلطنت یزید به مخالفت خویش ادامه داد ، بلکه این مخالفت را بر بنیاد قاعده ای روشن استوار ساخت و چنان که گفتیم ، در قالب کلامی کوتاه خطاب به مروان بن حکم ، بیان کرد که:

و علی الاسلام السلام ، لما بلیت هذه الامه براع مثل یزید. یزید با تصدی فرمانروایی و در جایی که شالوده قدرت وی بر بنیاد و اصول حکومت سلطنتی استوار شده بود ، مدعی خلافت ، یعنی جانشینی پیامبر در حفظ و اشاعه آیین محمدی بود. گفتیم که صرفنظر از رذایل شخصی وی و حتی با فرض سلامت

شخصیت پسر معاویه ، قدر مسلم آن بود که وی هیچ نشانی از دانش دین برای تصدی منصب خلافت نبوی نداشت. به همین دلیل نیز تردیدی نبود که سکوت در برابر فرمانروایی وی ، سکوت بر امحای آیین نبوی به شمار می رفت به همین دلیل نیز امام حسین (ع) جز رسالتی که در پیش روی خویش برای احیای معروف و حق احساس می کرد ، سکوت در برابر سلطنت یزید را سکوت در برابر مردی می شناخت که بر آن بود تا امت اسلامی بر بنیاد هوا و هوس خویش حکومت کند نه بر قواعد شریعت نبوی .

اگر معاویه برای شماری از صحابه و تابعین حقی به عنوان امتناع از بیعت با یزید قائل بود ، یزید همین حق را نیز نایده گرفت و شیوه حکومت خویش را که در بنیاد فاقد مشروعیت بود ، در اصول و قواعد اعمال حاکمیت نیز بر ضرورت تسلیم بی قید و شرط بر سلطنت خویش قرار داد. این سیاست طبعاً پایان آخرین امیدها برای بقای نشانه هایی هر چند اندک در جلب رضایت مسلمانان برای مقبولیت قدرت بود

واکنش یزید در برابر امام حسین (ع) و حدوث واقعه تلخ کربلا ، آشکارا از عمق باور یزید به مشروعیت قدرت او بر بنیاد شمشیر و استیلائی مطلق حکایت داشت. چنین شیوه ای از استبداد محض در حاکمیت ، نه تنها در پایان عصر اهمیت راعی و نظر مسلمان در تعیین فرمانروای خویش بود ، بلکه احیای نگرشی بود که مقام حاکم اسلامی را نه راهنما و راعی رعیت ، بلکه عبد و عبید سلطان و دستگاه سلطنت و پشاهی می دانست .

با خاتمه قیام کربلا ، قیامی که از جمله علیه همین شیوه از اداره جامعه اسلامی و همین تلقی از نفی حق حاکمیت مردم صورت پذیرفت ، یزید فرصت یافت تا ماهیت سلطنت خویش را که ماهیت استیلائی و استبدادی محض داشت ، اما به رنگ شریعت نیز رنگ آمیزی شده بود ، هر چه آشکارتر نشان دهد ، او سخنان و نامه هایش را به نام خدا آغاز می کرد ، اما از مردم چون روش

فراعنه انتظار عبودیت داشت. در نخستین نامه اش به مردم مدینه چنین نوشت و به دستور او عثمان بن محمد این نامه را برای آنان خواند:

بسم الله الرحمن الرحيم. سوگند به خدا که من مقام و جایگاه شما را سر خویش قرار داده بودم ، اما از آن هنگام که شما از بیعت من تن زدید ، شما را از سر خویش به زیر آوردم و بر زیر پایم نهادم. از این پس با شما چنان رفتاری خواهم کرد که همچون قوم عاد و ثمود ، منسوخ شوید به خدا سوگند که عذاب دردناکی بر شما نازل خواهد شد که پس از آن پشیمانی شما سودی نخواهد بخشید . (500)

یزید به تهدید خویش عمل کرد و در واقعه حره نشان داد که نه تنها برای جان و مال مردم ، حتی مردم مدینه کمترین احترامی قائل نیست. بلکه از نظر او وقتی جمعی از مسلمانان حکومت و ولایت وی را بر خویشتن انکار کنند ، استحقاق دارند تا به نوامیس تعرض شود. بنا به گزارشهای تاریخی در فاجعه حره نه تنها شمار قابل توجهی از صحابه و تابعین پیامبر به جرم انکار خلافت یزید قتل عام شدند ، بلکه زنان و دختران نیز مدتی از تعرض سپاهیان یزید مصون نماندند. ابن طباطبا نوشته است که پس از واقعه حره هر کس دختر خویش را شوهر می داد بکارت دختر را تضمین نمی کرد . (501)

گوشه هایی از گزارشهای دینوری را می آوریم تا ماهیت سلطنت اسلامی یزید آشکارتر شود. دینوری می نویسد:

یزید ، مسلم بن عقبه را به فرماندهی سپاهیان خویش برگزید و به آنان دستور داد تا به سوی مدینه روانه شوند. این سپاهیان از کار آزموده ترین لشکریان بودند. در میان ایشان ، کسی کمتر از بیست سال کمتر و بیشتر از پنجاه سال نداشت. ده هزار استر نیز بار و بنه ایشان را حمل می کرد. به هنگام حرکت آنان ، یزید آنان را تا بیرون دمشق بدرقه کرد و یزد به مسلم تاکید کرد که در مدینه ، هر آن کس که در مقابل تو مقاومت کرد او را بکش. گفته اند که یزید

این سخن را سه بار تکرار کرد. مسلم نیز گفت : چون به مدینه برسم ، فقط از آنان دو کلمه خواهم خواست یا بیعت یا مرگ . (502)

یزید گفت : این دو کلمه کافی است ، اما باز هم پیام من به تو این است که هر کس مقاومت کرد ، او را بکش. دینوری ادامه داده است که : پس از قتل عام مردم مدینه توسط مسلم بن عقبه و سپاه همراهش ، لشکریان شام وارد تمام خانه های مدینه شدند هر آنچه یافتند برداشتند. آنان حتی از کبوتر و مرغ و خروس نیز نگذشتند و هر چه از این پرندگان به دست آوردند ، سر بریدند. دینوری در ادامه همین گزارش به بیان شمار کشته های مدینه از مهاجر و انصار پرداخته و باز هم به تبعیت سپاهیان امیرمومنان پرداخته و نوشته است که:

تعداد کشته های قریش از انصار و مهاجر و سرشناسان شهر در واقعه حره دو هزار و هفتصد نفر و از سایر ساکنان مدینه ، ده هزار نفر ، جز شمار زنان بود. مردی وارد خانه ابن ابی کبشه انصاری شد ، آن هم در حالی که زنی وضع حمل کرده بود. مرد به آن زن گفت : چیزی در خانه ات هست تا با خود ببرم ؟ زن پاسخ داد که سوگند به خدا که چیزی ندارم. مرد شامی برجست و نوزاد او را از دست زن گرفت و چنانبا قدرت به دیوار کوبید که مغز طفل متلاشی شد . (503)

گفتیم که بارزترین جلوه استبداد سیاسی سلطنت مطلقه ، تبدیل مردم به متابعان بی چون و چرا و عبد و عبید سلطان و دستگاه سلطنت است ، در حالی که پیامبر اسلام برای رهانیدن مردم از قید هر گونه عبودیت غیر خدا مبعوث شده بود و همواره جایگاه اجتماعی خویش را بنده خدا می شمرد و خدایش به آن حضرت تاکید می کرد ، که (( لست علیهم بمصیطر (504) )) ، نظام اموی و سلطنت یزیدی در پی آن بود تا به نام نمایندگی خداوند در روی زمین و سلطنت اسلامی ، مردم را به بردگانی مطیع و منقاد محض تبدیل کند. در این نظام که امام حسین (ع) نمی توانست موجودیت آن را تحمل کند و بازی حاکم با

بوزینگان را و سگان شکاری جلوه بیرونی آن بود ، نه تمامیت هویت آن ، مردم نه عنصری بودند که حاکم سیاسی به اعتبار ایشان قدرت داشت ، بلکه بردگانی بودند که باید اطاعتشان از مبنای عبودیت معنا می یافت. گزارش یعقوبی در این زمینه گویاست. او درباره رفتار مسلم بن عقبه در مدینه ، در حالی که سخن دینوری درباره تعرض سپاه اموی به دوشیزگان را تایید کرده است ، می نویسد: سپس مردم را گرفت که بیعت کنند. بر آنکه بندگان یزید بن معاویه باشند. مردی از قریش را می آوردند و به او گفته می شد: بیعت کن ، نشان آنکه بنده خالص یزیدی می گفت نه. پس او را گردن می زدند . (505)

مسخ اندیشه و عقل و جان عوامل حاکمیت و ماموران سلطان و حاکم ، از بارزترین نشانه های استبداد سیاسی بود. اگر در کربلا عمر بن سعد و یارانش با اتخاذ سیاست اطاعت محض از امیر المومنین ، هم امام حسین (ع) و یارانش را به شهادت رساندند و هم با گمان و تصور ثواب (506) اجساد شهدا را لگدکوب سم اسبان کردند ، عوامل اموی پس از جنایات گسترده در مدینه ، به فرماندهی حصین بن نمیر ، یکی از قاتلان شهدای کربلا ، با آتش زدن کعبه و دریدن حرمت حرم خدا ، نشان دادند رفتاری که در کربلا انجام گرفت ، افراط جمعی قلیل در منطقه ای خاص نبود ، چنین رفتاری از ماهیت نظام اموی نشأت می گرفت و عوامل یزیدی در آنجا و اینجا تفاوتی با هم نداشتند. آنچه در نینوا رخ نمود. همه آنچه در مدینه پدید آمد و سرانجام آنچه در مکه جلوه کرد ، با فریادهای پیاپی (( اطاعت (507) )) از یزید همراه بود. اگر با این مختصر اندیشه را در حدی شایسته به ماهیت نظام اموی نزدیک کرده باشیم ، آنگاه هر چه دقیق تر خواهیم یافت که این سخن امام حسین (ع) که پیش از این نیز بیان شد ، ناظر بر چه واقعیاتی بود و چرا امام مرگ را برای مومن سزاوارتر از تحمل نظام یزیدی می شمرد .

## 2. تثبیت و مشروعیت اشرافیت و نظام طبقاتی

پیش از این ، در بررسی شالوده ها و ریشه های نهضت کربلا و قیام حسینی از چگونگی تجدید حیات اشرافیت عربی ، خاصه اشرافیت اموی سخن گفتیم. همان جا متذکر شدیم که در روزگار خلافت علی (ع) ، اشرافیت اقتدار یافته در عصر خلفای پیشین چگونه به ستیزی جدی علیه سیاست امام مبنی بر تلاش برای احیای سنت نبوی در زمینه توزیع عادلانه بیت المال پرداختند و چگونه نبردهای جمل و صفین را به امام تحمیل کردند. پس از شهادت امام و تاسیس سلطنت اموی طی بیست سال حکومت معاویه ، به همان اندازه که تتگناهای سیاسی اجتماعی برای قلیل عناصر شیعی و وفادار به راه و رسم نبوی افزایش می یافت ، برای اشرافیت آسیب دیده در عهد خلافت علی فراخ تر و مساعدتر می گشت. معاویه طی بیست سال سلطنت بی دغدغه خویش در حالی که خویشان را از صحابه کبار نشان می داد ، صحابه ای که سخت دلسوز شریعت محمدی و حامی آن است ، تا جایی که می توانست از طریق معامله های مالی آشکار و پنهان با اشرافیت شهری و اشراف القبایل بدوی در درجه نخست بنیادهای قدرت اموی را استوارتر می ساخت و از درجه بعد و به عنوان پاداش همراهی ، به تثبیت اشرافیت مبادرت می ورزید ، اگر چه بخش عمده اشرافیت عصر اموی را در دوره معاویه ، اشراف سفیانی و مروانی در دمشق و حجاز تشکیل می دادند ، اما افزون بر ایشان در عراق و مصر نیز تعدادی از صحابه و تابعین از حمایت وسیع معاویه برخوردار بودند و در همان حال نفوذ سیاسی و اجتماعی خویش را هم در خدمت دوام و استحکام سلطنت معاویه قرار می دادند. عمر بن عاص در مصر و مغیره بن شعبه و زیاد بن امیه در عراق و روسای قبایل بصره و کوفه نمایندگان سرشناس اشرافیت غیر اموی در عصر معاویه بودند .

به همان اندازه که جایگاه سیاسی مالی اشرافیت در عصر خلیفه سوم نامدار و در معرض آسیبهای گوناگون قرار داشت ، در دوره طولانی حکومت معاویه با

موفقیت این طبقه اقتصادی ، استحکام و ثبات یافت. از میان رفتن مخالفان اهل تکاثر در اثر سیاست سرکوب دوره معاویه و سازش آخرین عناصر مردد میان دین و دنیا مهم تر از همه پدید آمدن فاصله زمانی میان عصر نبوی و دوره اموی باعث شده بود تا وضع موجود ، طبیعی تصور گردد .

پیش از این ملاحظه شد که مورخان به هنگام گزارش رخدادهای عصر خلفای اولیه چگونه خود را مقید به ترسیم ابعاد دنیاطلبی و تعدادی از صحابه کبار می دانستند و از میزان در آمد و ثروت و قصور آنان سخن می گفتند. به عکس گزارشهای آن دوره ، در لابلاي رخدادهای عصر معاویه ، به ندرت می توان از آن گزارشها اثری به دست آورد. به نظر می رسد سبب این امر ، کثرت شمار عناصر توانمند و از میان رفتن حساسیتهای پیشین بوده است نه غفلت مورخان ؛ به عبارت دیگر ، از آنجا که در عصر خلفای اولیه پدید آمدن طبقه جدید و اشرافیت نوین امری اعجاب آور شمرده می شد ، مورخان نیز به گزارش شخصیت و ابعاد ثروت آنان توجهی جدی نشان می دادند ، اما پس از آنکه در عصر معاویه آن ناهنجاری و بدعت تبدیل به راه و رسمی شایع و مطلوب گردید ، مورخان نیز از ترسیم شخصیت و ابعاد ثروت ایشان درگذشتند .

نکته مهم دیگری که در باب اشرافیت عصر اموی باید گفت ، حضور فعال بخش مهمی از این طبقه اجتماعی در ارکان قدرت اموی است .

چنین حضوری از يك سو به اقتدار دستگاه قدرت و تحکیم پایه های آن منتهی می شد و از سوی دیگر مانع از آن می شد تا طبقات ثروتمند و اشراف القبایل سیاست حفظ منافع و موقعیت خویش را همانند عصر خلفای اولیه ، بدون برخورداری از ابزار سیاسی ، یعنی تصدی مناصب حکومتی حفظ کنند و همواره از سوی قدرت حاکمه و تحول شرایط سیاسی آسیب پذیر باشند. با عنایت به همین تحول جایگاه اشراف و طبقه جدید در عصر معاویه ، طبعا نمی باید آنان را همچون عبدالرحمان بن عوف ، طلحه و زبیر و سایر صحابی

ثروتمند عصر عثمان ، در حاشیه قدرت جستجو کرد. بلکه باید سراغ آنان را در مصادر قدرت و حکومت شهرها و مناطق مختلف جستجو کرد .

مشارکت ، نفوذ و حضور فعال و مستقیم اشراف عصر معاویه در ارکان قدرت طبعاً موجب همبستگی عمیق آنان با حکومت اموی می گشت و همین همبستگی و تنیده شدن منافع هر دو جریان با یکدیگر ، هم ثبات دستگاه قدرت را افزایش می داد و هم به ثبات اشرافیت می انجامید. اگر بر آن باشیم تا مبانی دوام قدرت اموی را علی رغم تزلزل مبانی مشروعیت دینی آن جستجو کنیم ، طبعاً باید یکی از عمده ترین آنها را در همین گره خوردگی قدرت سیاسی با طبقه توانمند مالی جامعه آن روز ، خاصه تبدیل شمار قابل توجهی از اشراف و طبقات ثروتمند در مناصب سیاسی سلطنت اموی سراغ بگیریم. از آنجا که این عناصر در عصر معاویه تمامیت حیات مالی و اجتماعی خود را با حکومت اموی پیوند زده بودند ، بنابراین علی رغم وقوف بر عدم صلاحیت یزید برای تصدیق منصب خلافت ، نه تنها تمام همت خویش را برای طرح و تثبیت ولیعهدی پسر معاویه به کار گرفتند ، بلکه پس از مرگ معاویه نیز تمام شرافت عربی ، حمیت قومی و بقایای باورهای صوری خویش به آیین محمدی را در خدمت دفاع از حکومت یزید قرار دادند. اینان به خلاف عناصر معمولی جامعه اسلامی آن روز که یا گرفتار جبن و یا غفلت بودند و در واقعه کربلا یا سرگردان ماندند ، یا همکار ستمگران ، پس از آغاز قیام امام حسین (ع) و در حالی که نیک می دانستند که با پیروزی امام حسین (ع) بر یزید ، تمامیت سرمایه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایشان تهدید خواهد شد ، نه تنها به همراهی یکپارچه با یزید علیه امام حسین (ع) پرداختند ، بلکه در اعمال زشت ترین و خشنونت بارترین شیوه ها علیه امام حسین (ع) و یارانش نیز کمترین تردیدی نشان ندادند .

اینان که طبعاً به انجام فرایض فردی نیز سخت تقید داشتند و با الهام از صحابه



کبار قبلی میان تکاثر و ثروت اندوزی و عبادت خداوند تعارضی نمی یافتند ، تبلور باطل و برجسته ترین عناصر ستیز علیه حق و شالوده فساد اجتماعی در میان امت اسلامی به شمار می رفتند. چنین فسادی بود که به اصلاح نیاز داشت و چنین باطلی که با نام حق و تحت پوشش آیین نبوی حکومت می کرد ، در صورتی که با قیام امام حسین (ع) چهره اش عیان نمی گشت به عنوان جریانی طبیعی در تاریخ اسلام باقی می ماند .

قیام امام حسین (ع) اگر چه به امحای این جریان مسلط شده بر سرنوشت مسلمانان منتهی نگشت ، امام حقانیت این باطل پنهان شده در جامه حق را آشکار ساخت مانع از آن گشت تا نظام اموی ، ادامه نظام نبوی محسوب شود. پس از قیام کربلا تمام مورخان و راویان اخبار تاریخ اسلام ، از کشتار کربلا به زشتی یاد کردند و هیچ کدام از آنان نه تنها اقدام یزید را در قتل عام امام حسین (ع) و یارانش امری طبیعی توصیف نکردند ، بلکه به سرزنش یزید پرداخته و راه و رسم حکومت او را مباین با راه و رسم خلفای مبین شمردند تا چه رسد به آنکه آن را ادامه حکومت نبوی بشمارند .

### 3. امحای عدالت و برابری

امحای عدالت و برابری عصر نبوی ، حتی عدول کامل از بازمانده های عدالت نبوی در دوره خلفای اولیه ، از شاخه های دیگر نظام اموی و مبانی ستیز امام حسین (ع) با این نظام شالوده قیام کربلا بود. این معنا را می توان به وضوح در سخنان مسلم بن عقیل با عبیدالله در کوفه ملاحظه کرد. ابومخنف روایت کرده است که چون پس از دستگیری مسلم بن عقیل ، او را نزد ابن زیاد حاضر کردند ، او بدون سلام امارت ، در نزد ابن زیاد ایستاد. پس پسر زیاد خطاب به مسلم گفت:

ای پسر عقیل تو وارد کوفه شدی در حالی که مردم متحد و آرام بودند. آمدی تا آنان را پراکنده کنی و در میانشان اختلاف افکنی و ایشان را به مقابله با همدیگر

سوق دهی. مسلم پاسخ داد که چنین نیست من به این شهر آمدم در حالی که کوفیان می گفتند که پدر تو برگزیدگان و نیکان آنان را کشته و خون ایشان را به زمین ریخته و با آنان همانند خسرو و قیصر رفتار کرده است. ما آمده ایم تا در میان مردم عدالت را بر پای داریم و آنان را به حکم خداوند فراخوانیم. این زیاد گفت: ای فاسق تو را با عدالت و حکم خدا چکار؟ مگر زمانی که تو در مدینه شراب می خوردی، ما با مردم چنین نمی کردیم؟ مسلم گفت: من شراب می خوردم؟ خداوند آگاه است علاوه بر خدا، تو نیز می دانی که دروغ گویی و مردی راستگو نیستی من چنان که تو می گویی شراب نخورده ام. آنکس شرابخوار است که خون ناحق بر زمین می ریزد، خونخوار است و خون کسی را که ریختن خورش حرام است می ریزد. آنکس شرابخوار است که بدون قصد قصاص و از سر دشمنی به صرف ظن و گمان، آدم می کشد. آن هم در حالی که به لهو و لعب نیز سرگرم است او چنان آدم می کشد که گویی کار ناروایی نکرده است. آری چنین کسی شایسته نام شرابخواری است نه من. (508)

پیش از این اشاره کردیم که چگونه در نخستین سالهای پس از رحلت رسول خدا، سیاست اقتصادی خلیفه دوم مانع از استمرار سنت نبوی در توزیع عادلانه در آمدها در میان مسلمانان گشت و به ظهور طبقات ثروتمند و بروز شکافها و فاصله های مالی میان امت اسلامی انجامید.

سیاست پیامبر در عرصه عدالت و برابری اقتصادی و اجتماعی، سیاستی نبود خاص پیامبر اسلام، این سیاست اصل مشترکی بود، میان نام انبیای الهی. به تصریح خداوند در آیه ۲۵ سوره حدید (509) تمام پیامبرانی که شرایع متفاوتی را برای جوامع هم عصر خویش عرضه کرده بودند، علی رغم تفاوت در شرایع و جز ارکان چون توحید و نبوت و قیامت، در يك اصل مشترك با یکدیگر پیوندی وثیق داشتند. آن اصل نیز بستر سازی برای قیام مردم به قسط بود. پس از قتل عثمان و آغاز خلافت علی (ع)، آن حضرت تمام همت خویش را

برای تجدید اصل عدالت در میان مسلمانان به کار گرفت و کوشید تا چه در عرصه اقتصادی و چه عرصه اجتماعی و انسانی راه و رسم بی عدالتی را که جز ستم و ظلم ماهیتی نداشت و در مبانی و ماهیت بر شرك استوار بود ، (510) از میان بردارد و بار دیگر توحید را شالوده نظام اسلامی قرار دهد. جز اشرافیت صاحب نفوذی که در طول ۲۵ سال انزوای علی (ع) ، از طریق بی عدالتی دستگاه خلافت به مکننت و ثروت رسیده بودند و اینک آموزده های نبوی را تنها همان انجام فرایض فردی و عبادی می شمردند و عدالت مرتضوی را در شمار اصول اجتماعی آیین نبوی نمی دانستند ، غالب اعراب حجاز و عراق نیز برابری همه مسلمانان در دریافت سهم عادلانه از بیت المال را روشی دور از شاعن عرب و ناعادلانه قلمداد می کردند و نمی توانستند سیاست امام علی (ع) را در توزیع ثروت میان عرب و عجم و وضع و شریف فرقی نمی نهاد ، تحمل کنند. ابن ابی الحدید از مدائینی و او از فضیل ابن جعد نقل کرده است که وی می گفت : عمده ترین دلیل خودداری عرب از یاری امیرالمؤمنین علی (ع) ، سیاست مالی آن حضرت بود؛ چرا که امام هیچ شریفی را بر وضع و هیچ عربی را بر عجم فضیلت نمی داد و با بزرگان و روسای قبایل ، به همان شیوه ای که پادشاهان در بخشش ثروت به آنان رفتار می کردند ، عمل نمی کرد. پس به همین دلیل نیز بود که عرب علی (ع) را رها کرد و به معاویه پیوست .همین راویان افزوده اند که حتی در این زمینه مالک اشتر نیز با امام سخن گفت ، اما آن حضرت حاضر نشد تا به مصلحت این سیاست خویش را تغییر دهد و راه و رسم معاویه را در جلب عرب پیش گیرد .

امام علی (ع) نه تنها به رغم تمام مقاومت جاهلیت جان گرفته و راه و رسم متروک شده اشراف و سلاطین در عصر نبوی ، در دوره کوتاه خلافت خویش بر احیای همان سنت نبوی و اصل توزیع عادلانه ثروت میان مسلمانان ، حتی در توزیع برابر يك قرص<sup>(511)</sup> نان میان مردم پای فشرد ، بلکه به هنگام

صدور فرمان حکومت مالك بر مصر خطاب به او تاکید کرد تا حقوق انسانی مردم تحت حکومت خویش را شناخته و بداند که وظیفه او آن است تا به تمام مردم مصر ، صرف نظر از مسلمانی ، به دیده برابر بنگرد و حقوق انسانی ایشان را رعایت کند. امام در همین قسمت از سخن خویش با مالك ، باز هم فرمانروا و امیر را خادم مردم شمرد ، نه مدعی مردم و صاحب منت بر ایشان ، با دستی گشاده بر جان و مال آنان .<sup>(512)</sup> برای امام واضح بود که معاویه و نظام اموی به زودی ، به نام جانشین پیامبر و حاکم اسلامی بر مردم ، حقوقی متعدد برای خویش بر ذمه مردم خواهند شناخت و از آنان خواهند خواست تا به تمکین از ایشان بر اساس يك تکلیف قطعی ، یعنی اطاعت محض مبادرت کنند . به همین دلیل نیز خطاب به کلامی کوتاه به وظایف و جایگاه حاکم اسلامی و وظایف مردم در مقابل او تاکید کرد و تقسیم عادلانه ثروت میان مسلمانان را از جمله وظایف اصلی پیشوای مسلمانان شمرد .<sup>(513)</sup>

کوتاه زمانی پس از شهادت حضرت علی (ع) و تاسیس نظام اموی ، نه تنها سیاست نبوی و علوی در اعمال عدالت در همه عرصه های مالی و اجتماعی و انسانی آن در عصر اموی متروک شد و اصول و قواعد پادشاهی و اشرافی استقرار یافت ، بلکه تلاش وسیع آغاز شد برای تثبیت همین راه و رسم به عنوان سنت اسلامی. معاویه که نخستین حاکمی بود که میان خویش با مسلمانان حاجب و دربان نهاد ، بیت المال را هم ثروت متعلق به حاکم شمرد که مطابق تشخیص و تمایل او میان مردم توزیع گردد. با از میان برداشتن اصل عدالت و امحای سیاست توزیع عادلانه بیت المال و تقسیم ثروت میان خواص ، در واقع به سوی تثبیت نظام و القای باوری از جایگاه حکومت در اندیشه اسلامی پیش می رفت که در شالوده های آن اراده حاکم اساس تقسیم بیت المال بود ، نه حق برابر همه ایشان از اموال ، حتی که خلیفه نیز در برخورداری از آن با دیگران هیچ گونه تفاوتی نداشت. پیش از این اشاره کردیم که استقرار عدالت و

پایه ریزی شرایطی برای قیام مردم به قسط ، رسالت مشترك اجتماعی تمام پیامبران الهی بود. معاویه با پایه ریزی اصل تبعیض میان مردم در دریافت حقوق مالی و استفاده از ثروت عامه برای تقرب اشراف و خواص به خویشتن ، در واقع نه تنها در مقابل رسالت مشترك انبیای الهی سدی سدید بنا می کرد ، بلکه با امحای عدالت و گسترش تبعیض و شکاف طبقاتی و اقتصادی میان مردم ، به ترویج شرك اجتماعی یاری می رساند .

معاویه با تعیین یزید به جانشینی خویش صرفا بر آن نبود تا به تداوم قدرت و حکومت در میان آل سفیان مبادرت کند ، او بر این اندیشه بود تا همان مردمی را که علی (ع) کرامت داده بود و از قعر به صدر کشانیده بود تا از طریق نیاز مالی به خواری در پیشگاه شریفان قوم نیفتند. بار دیگر به مغاک خاک نشانند و تخت ثروت اشرافی و اشرافیتی را که در بدر ، به خاک و خون افتاده بود ، بر شانه های همین مسلمانانی که برای نیازهای ضروری خویش به خاک می افتادند ، حمل کند. امام حسین (ع) پس از رویارویی با سیاست معاویه برای تثبیت و استمرار اصول و قواعد ستمگری مالی و اجتماعی و در حالی که میدانست در عصر یزید نیز همانند دوره معاویه ، موانعی در برابر انجام فرایض فردی و عبادی وجود نخواهد داشت ، بی تردید با ولیعهدی یزید به مخالفت برخاست و چون معاویه نیز در گذشت ، در قیام علیه مردی که وارث ابوسفیان و معاویه و باورهای ستمگرانه آنان بود تردید نکرد. امام حسین (ع) خود را وارث آدم تا خاتم می شمرد. این وراثت قطعا در عرصه وراثت شرایی نبود که با بعثت پیامبر اسلام منسوخ شده بودند ، بلکه این وراثت به همان عرصه اصل مشترك انبیای الهی ، یعنی عدالت و بستر سازی برای قیام مردم به قسط مربوط می شد. يك بار دیگر به این کلام الهی توجه کنیم : **لقد اءرسلنا رسلنا بالبینت و**

انزلنا معهم الكتب و المیزان ليقوم الناس بالقسط (514)

4. ارتقای ارادل و انزوای افاضل

تقرب و اتکا به ارادل و برکشیدن آنان به قدرت و سپرد وظایفی بسیار بیشتر از درجه و مرتبه استعداد و فهم و صلاحیت به ایشان و منزوی کردن افاضل و شخصیت‌های شایسته و پیراسته از پلیدی، خصیصه همه حکومت‌های استیلائی و استبدادی است. تمایل به تداوم قدرت از طریق جفا و ستمگری، احساس حقارت از انتخاب افاضل و مجالست با آنان، اجتناب مردان پاک و وارسته و خدوم از همکاری و مساعدت با حکامی که به رذایل متصفند و از فضایل بی بهره، از جمله علل و عوامل آن اتکا و تقرب است.

با عنایت به شخصت معاویه و یزید و مقایسه ای بسیار سریع میان آنان با دون مرتبه ترین شخصیت‌های معاصر آنان، بسیار طبیعی بود که نه صحابی و تابعین صاحب فضیلت پیامبر که بسیاری از آن اصحاب و تابعینی نیز که به برخی از خصایل قابل نکوهش نیز آلوده بودند، حاضر نمی شدند تا به نظام اموی تقرب جویند و آخرین فروغ‌های معنوی وجود خویش را در این تقرب تباه سازند. از سوی دیگر معاویه و یزید نیز برای حصول به تمامی اهداف خود به مردانی نیاز داشتند، مطیع، عاری از هر گونه هویت انسانی و یکسره عبد و عبید حکومت، با آماده هر گونه پلیدی، به رغم فهم و ادراک از پلیدی. پس به همین دلیل بود که از همان آغاز تاسیس نظام اموی و تداوم آن، ارتقای ارادل و انزوای افاضل جوهر و بنیاد نظام اموی گشت. عوام مردم نیز در این هدف او را یاری کردند. و تن به خواری دادند. (515) مسعودی در بحثی درباره اخلاق و سیاست معاویه به همین معنا اشاره کرده و نوشته است که.

از جمله خصایل عامه این است که مردمان نالایق را به پیشوایی برگزینند و فرومایگان را برتری بخشند و غیر عالم شمارند. اینان توانایی تشخیص حق از باطل را ندارند. (516)

در سنت بشری و حتی عربی آن روزگار، استلحاق زیاد بن ابیه به ابوسفیان و اعلام تعلق پسر سمیه بدکاره به پسر حرب، کاری بسیار نکوهیده بود که تنها

معاویه بود که می توانست برای استحکام قدرت خویش بر بنیاد جلب حمایت ارادل ، دست به چنین سنت شکنی زند و اقدام معاویه برای انتساب زیاد به ابوسفیان و تمامی مورخانی که از شخصیت و سلطنت معاویه سخن گفته اند ، از ماجرای استلحاق یاد کرده و معاویه را به باد سرزنش گرفته اند . (517)

عمرو بن عاص ، یار و مشاور نزدیک معاویه و مردی که آخرت خویش را فدای دنیای پسر حرب کرد ، از جمله ارادلی بود که علی رغم شناخت رذیلت و به رغم باور به حقانیت علی (ع) به یاری معاویه برخاست . او نماد برجسته پلیدی بود؛ وجود همین عنصر در کنار معاویه کافی است تا به وضوح اذعان کنیم که چگونه معاویه ، پس از نشستن بر مسند جانشینی پیامبری که برای تصمیم فضیلت و امحای رذیلت آمده بود ، بر کشیدن ارادل را شالوده استحکام قدرت خویش قرار داد . جنگ درونی (518) پسر عاص برای انتخاب راه رذیلت و همکاری با مردی که اساس قدرت خویش را با طرد افاضل و مردان صاحب کرامت و اصل ایمان و صداقت بناکرده بود ، حاکی است که چگونه در نظام اموی دو جریان دور از هر گونه فضیلتی به گرد هم فراهم شدند و راه و رسم نبوی در حکومت و حتی روش شیخین در خلافت را به سلطنت اموی تبدیل کردند ، سلطنتی که امام حسین (ع) در عصر امامت خویش ، کمترین تردیدی در ستیز با آن نداشت .

در پیشگاه قدرت اموی ، به همان اندازه که مردانی چون حسین بن علی و یاران او و حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزایی و قیس بن سعد و امثال آنان ، جایگاهی نداشتند ، عناصری چون مغیره بن شعبه ، مروان بن حکم ، سعید بن العاص ، عمرو ابن عاص ، زیاد بن ابیه ، مسلم بن عقبه ، حصین بن نمیر ، عبدالله بن زیاد ، محمد بن اشعث بن قیس کندی ، شمر بن ذی الجوشن مرادی و عمر بن سعد بن ابی وقاص محترم بودند و معزز .

مردان دسته نخست ، هم حقیقت را می شناختند و بر باطل واقف بودند و بر این

باور بودند که با تمکین به نظام اموی ، و بیعت با معاویه و یزید ، جز آنکه با آموزه های نبوی به ستیز برخاسته اند ، منزلت و آزادگی خویش را نیز از میان برده اندبه عکس اینان ، برای دسته دوم ، که به رغم ادعای دینداری ، از هر گونه تدینی نیز بی بهره بودند ، حتی ارزش شرف و حمیت خویش را هم نمی شناختند ، اطاعت از قدرت برای حفظ قدرت و جایگاه خویش هم شرف بود ، هم حمیت.

مغیره که در جریان فتوح ایران با ارتکاب زنا ، از سوی خلیفه دوم فاسق نامیده شده بود و خود نیز به گناه خویش اعتراف داشت .<sup>(519)</sup> طی سالهای بعد ، چنان به لجه تعلق به ردیلت و حب امارت افتاده بود که چون خبر تغییر خویش از حکومت کوفه توسط معاویه را شنید ، کوشید تا از طریق همراهی با نیت معاویه رای تعیین یزید به ولیعهدی ، و طرح این پیشنهاد به پسر ابوسفیان ، مردی فاسق چون خویش را به قدرت رساند. روزگار به او فرصت نداد تا در عهد یزید باقی بماند و در شمار امیران درگاه پسر معاویه هم باقی بماند .

زیاد بن ابیه ، نسخه دیگری از شخصیت مغیره بن شعبه بود ، هم در بی رحمی ، هم در تمایل به فریبکاری و خدعه به مردم برای جلب رضایت معاویه. شکنجه های او به مخالفان نظام اموی و سخت گیری و سخت کشی در میان افاضل ، در غالب منابع تاریخی منعکس شده است. در توصیف شخصیت ریاکار او بسنده می کنیم به گزارشی درباره پیشنهاد او به معاویه برای توصیه به یزید برای تغییر اخلاق و رفتارش جهت مشتبه شدن شخصیت واقعی او نزد مردم . یعقوبی نوشته است که چون معاویه از زیاد خواست تا از بصریان برای یزید بیعت بگیرد ، وی برای معاویه نوشت که با توجه به شخصیت شرابخوار یزید و وجود حسین بن علی و عبدالله بن عباس ، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر ، مصلحت در آن است تا یزید یکی دوسال خویشتن را به اخلاق این صحابه آراند تا مردم نسبت به شخصیت وی مشتبه شوند .<sup>(520)</sup>



از پیش معلوم بود که معاویه قصد درنگ در اعلام ولیعهدی یزید را ندارد. پس چون دستور مجدد او به زیاد رسید ، پسر سمیه که از جمله ارکان استیلای نظام اموی بر مسلمانان بود ، در چشم پوشیدن بر حقیقت تردید نکرد و دستور معاویه را به کار بست. عبیدالله بن زیاد که در قتل عام امام حسین (ع) و یاران آن حضرت کمترین تردیدی به خویشتن راه نداد ، فرزند همین زیاد بود. جز رفتار شنیع در واقعه کربلا با اتکا به عناصری چون خویش ، توصیف امام حسین (ع) از او ، گویاترین توصیف از شخصیت عالی مقام ترین امیر نظام اموی است . پیش از این اشاره شد که چون امام شنید که عبید الله بن زیاد هنگام استقرار آن حضرت در کربلا ، امام را میان بیعت با یزید و کشته شدن مخیر داشته است ، پاسخ داد که : **الا و ان الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین بین السله و الذله و هیهات منا الذله یاعبی الله ذلك لنا و رسوله و المومنون و حجور طابت و طهرت و انوف حمیه و نفوس ابیه من ان نوؤ ثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام ، الا و انی زاحف بهذه الاسره مع قله العدد و خذله الناصر.**

از گفتگو درباره شخصیت دیگر معتمدان و مقربان نظام اموی : نظام مبتنی بر همراهی ارادل در می گذریم و با نقل قسمتهایی از سخنان امام حسین (ع) در معرفی ماهیت نظام اموی به معاویه ، سخن را به پایان می بریم. اما در این قسمت از سخنان خویش ، آشکارا به ماهیت نظامی انگشت می گذارد که در آن نظام افاضل مطرود و مقتول می گردند و ارادل بر مسند عزت می نشینند: ای معاویه مگر تو همان نیستی که حجر بن عدی را به ناروا کشتی و یارانش را به شهادت رساندی ؟ همان نمازگزارانی که به ستیز با بیداد برخاسته بودند ، بدعتها را ناروا می شمردند ، امر به معروف و نهی از منکر می کردند و از سرزنش سرزنش کنندگان بیمی نداشتند. تو چنین افرادی را به ناروا و ستم کشتی ، آن هم در حالیکه به آنان امان داده و عهد بسته بودی که این کار تو عصیان بر خدا و سست شمردن پیمان خداوندی بود .

ای معاویه مگر تو عمرو بن حمق خزاعی ، از بزرگ ترین اصحاب رسول خدا را نکشتی ؟ همان صحابی نیکوکاری که رنج عبادت چهره اش را فرسوده و اندامش را لاغر کرده بود. تو با او نیز پیمان بسته و امان داده بودی. چنان امانی که اگر به آهوهای صحرا داده بودی با اطمینان از کوه فرود آمده و نزد تو می شتافتند .

ای معاویه مگر تو نبودی که زیاد را به پدر نسبت دادی ، در حالی که او در خانه برده ای از تقیف متولد شده بود. تو زیاد را پسر ابوسفیان و برادر خویش خواندی و سخن پیامبر را متروک داشتی که فرموده بود (( :فرزند به بستر تعلق دارد و نصیب زناکار سنگ است .))

تو استلحاق زیاد بن ابوسفیان را بر اساس هواپرستی انجام دادی و سپس وی را بر مسلمانان مسلط داشتی و اجازه دادی تا ایشان را بکشد ، دستها و پاهای آنان را قطع کند ، چشمانشان را کور کند و بر شاخه های نخلها بیاویزد. گویا تو خویشتن را در شمار مسلمانان نمی دانی و بر آنی که آنان با تو پیوندی ندارند . ای معاویه ، مگر تو نبودی که به زیاد دستور دادی همه محبان و پیروان علی را بکشد و او نیز چنین کرد؛ در حالی که علی به دین پسر عموی خویش ایمان داشت و پدر تو به فرمان رسول خدا نبرد کرده بود. بدان که اکنون تو پس از انتشار همان دین به این مقام و این جایگاه نشسته ای. مگر نه این است که پیش از این تو و پدرانیت جز سفرهای زمستانی و تابستانی هیچ کاری نداشتید؟

ای معاویه به من نوشته ای که (( از آسیب زدن به بنیاد امت پرهیز کن و اجازه نده تا این مردم به دست تو به گرفتاری افتند )) ، اما من به تو متذکر می شوم که فتنه ای برتر از حکومت تو بر امت سراغ ندارم و بزرگترین اندیشه ام برای خود و امت جدم ستیزه با توست. اگر چنین کردم به خدا تقرب جسته ام و اگر از این کار تن زدم باید به پیشگاه الهی استغفار کنم. از خداوند خواستارم تا راه روشن را به من باز نماید و بر انجام آن توفیق دهد .)) ...

## بخش ششم : شکست توابین و خروج مختار و انتقام از قاتلان امام حسین (ع)

یزید پس از آنکه در سال نخست سلطنت خویش حسین بن علی (ع) را به شهادت رساند ، در سال دوم فرمان غارت و کشتار مردم مدینه را صادر کرد و در سومین سال ، به مکه حمله برد و در این یورش کعبه به آتش کشیده شد (521) سرانجام در صفر سال ۶۴ در گذشت. پس از انتشار خبر مرگ یزید در سلطنت اموی ، به دلیل کناره گیری معاویه دوم انحطاط موقت رخ داد ، (522) عراق از دست امویان خارج شد و تحت فرمان (( عبدالله بن زبیر )) (در آمد. همین دگرگونی قدرت ، بهترین فرصت را برای سلیمان بن سرد و یارانش فراهم آورد تا بتوانند شالوده قیام )) توابین (( را پایه ریزی کنند. اینان علی رغم نگاشتن نامه دعوت امام حسین (ع) به کوفه ، پس از رسیدن آن حضرت به کربلا از یاری امام خودداری کرده و اینک از دورنگی خویش سخت شرمسار و نادم بودند .

نشست اولیه برای تدارك قیام با تعیین اهداف و مشخص کردن رهبری آن در خانه (( سلیمان بن سرد )) (تشکیل شد. در این نشست ، چهار رهبر توابین به نامهای مسیب بن نجبه فزاری ، عبدالله بن سعد بن نفیل ازدی ، عبدالله بن وال تمیمی ، رفاعه ابن شداد بجلی ، بر پیشوایی (( سلیمان )) اتفاق کردند . (523) و این صحابی علی (ع) را که در (( جمل )) و (( و )) صفین (524) (( و )) نهروان (( نیز حضور داشته به فرماندهی قیام برگزید .

(( سلیمان )) (پس از برگزیده شدن به رهبری سخنانی گفت که در قالب آن سخنان هم به اهداف قیام توابین ، هم دوگانگی شخصیت کوفیان و تذبذب خود وی و مردم کوفه نسبت به امام حسین (ع) اشاره شده است. سلیمان گفت: اما بعد ، به خدا سوگند بیم دارم در این روزگار تنگدستی و بلیه بزرگ و ستمگری رایج و گسترده ، عاقبت ما شیعیان ، فضیلت نباشد ما پیش از این

برای آمدن و دیدار اهل بیت پیامبر سر بلند می کردیم و در مقابل قدمهایشان گردن فرود می آوردیم و به آنها وعده یاری را می دادیم با (وعده ) همراهی خود آنان را به قیام تشویق و تشجیع می کردیم. چون آنان به کوفه آمدند ، از یاری آنان باز ماندیم و خدعه کردیم و در انتظار پایان کار ایشان نشستیم تا آنکه سرانجام فرزند پیامبر را در میان ما کشتند و سلاله رسول نسل او پاره تن و گوشت و خون و جگر گوشه او تباه شد. امام حسین (ع) از ما یاری می خواست و انصاف می طلبید. و درباره او انصاف ندادیم. قوم فاسق سیه کار او را هدف تیر و بازیچه نیزه نمودند تا او را کشتند و بعد از کشتن نیز جامه های او را کردند و غارت نمودند. هان ای مردم !برخیزید که پروردگار شما بر شما خشم گرفته است. هرگز نزد زن و فرزند خود برنگردید تا خدا از شما راضی شود. به خدا قسم با این کار باز گمان نمی کنم که خدا از ما راضی خواهد شد . با قاتلین امام جنگ کنید و بکشید یا آنکه کشته شوید. هان جماعت ، از مرگ نترسید که هر که از مرگ بترسد ، خوار خواهد شد. شما همانند (( بنی اسرائیل )) باشید که چگونه پیامبر آنان گفت که شما به خود ستم نموده اید ، زیرا گوساله را می پرستید ، پس نزد آفریننده خود توبه کنید و خود را بکشید . ((بنی اسرائیل )) نیز زانو به زمین زدند گردن کشیدند و چون دانستند هیچ چیز ، جز مرگ آنها را از گناه بزرگشان نجات نخواهد داد ، به مرگ تن در دادند . (525)

با مشخص شدن استراتژی توأبیین مبنی بر جنگ با قاتلان امام حسین (ع) تا کشتن آنان ، یا کشته شدن در راه این انتقامجویی ، توأبیین در (( نخیله )) در نزدیکی کوفه اردو زدند تا پس از فراهم شدن تمام کسانی که در دیوان سلیمان نام خویش را ثبت کرده بودند و فرا رسیدن زمان حرکت به سوی شامیان ، به سوی دشمن روانه شوند . (526)

پس از اجماع توأبیین در نخیله ، معلوم شد که دوازده هزار تن از شانزده هزار

بیعت کننده ، از حضور در اردوگاه خودداری و به این ترتیب باز هم پیمان شکنی کرده اند .<sup>(527)</sup> این تخلف بار دیگر دوگانگی میان باور و رفتار شیعیان کوفی را نشان می داد ، ولی در همان حال و با حضور عده حاضر در نخيله مسلم گردید که شهادت امام حسین (ع) توانسته است ، دوگانگی شخصیتی تعداد قابل توجهی از شیعیان را از بین برده و از آنان که مردانی مرده بودند ، شخصیت‌هایی یکدست و استوار در راه عقیده بسازد .

برخی از مورخان نوشته اند که پس از اجماع (( توابین (( در )) نخيله )) ، سلیمان ، هزار مرد را که اسب و سلاح نداشتند ، باز گردانید .<sup>(528)</sup> این مساعله شدت فقر و فشارهای مالی وارد به شیعیان را نشان داده و جایگاه طبقاتی آنان را در آن ایام مشخص می کند. همچنین معلوم می دارد که شیعیان کوفه ، عمدتاً مردمانی بودند که حقوق مالی آنان طی دهه های گذشته غصب شده بود و به شدت تحت فشار اقتصادی قرار داشتند همین فشارهای اقتصادی بود که طبعاً بر روحیه نظامی و سیاسی ایشان اثر نامطلوبی گذاشت و در کنار عوامل دیگر ، بسیاری از آنان را به عناصری محتاط و محافظه کار تبدیل کرد .

با رسیدن روز جمعه پنجم ربیع الاول سال ۶۵ ، سرانجام توابین از نخيله به سوی شامیان رهسپار شدند. به پیشنهاد (( سلیمان بن سرد )) (قرار شد تا سپاه توابین قبل از عزیمت به سوی شام بر سر قبر امام حسین (ع) گرد آیند و نزد امام در پیشگاه الهی توبه کنند .<sup>(529)</sup>

سپاه يك روز راه رفت تا به کربلا رسید. در آنجا چون چشم سپاهیان به قبرها افتاد ، جملگی پیاده شدند و با برهنه کردن سر ، از عمق دل به گریه و زاری و شیون پرداختند. این گریه ، تنها بر شهادت مظلومانه امام و یارانش در کربلا نبود ، بلکه سپاه توابین در همان حال بر حال خویش هم که امام را این چنین تنها گذاشته بودند نیز می گریستند. گریه توابین و ندامت این مردانی که اینک سر بر خاک می ساییدند گریه انسانهایی بود که با عبور از تضادهای درونی و

غلبه بر جبن و هراس ، اینك به صفهای باطن و پالایش ضمیر رسیده بودند و می رفتند تا گناه گذشته را در عرصه جنگی نابرابر با خصم بشویند .

اگر چه گزارش مورخانی که نوشته اند صدای گریه توابین ، آن قدر بلند بود که تا پنج فرسنگ نیز می رفت و این طبعاً سخنی مبالغه آمیز است ، اما همین گزارش از گستردگی فغان و ناله برخاسته از ندامت و شدت اندوه آنان حکایت دارد. نوشته اند که سلیمان بن صرد خزاعی ، در پیش قبر امام حسین (ع) و سالار شهیدانی که خود او را در کوفه تنها رها کرده بود ، با شدت ندامت زانو زد و با ریختن مثنی خاک بر سر خود با امام چنین گفت:

خداوندا رحمت خویش را شامل حسین شهید ، فرزند شهید ، هدایت یافته پسر هدایت یافته ، صدیق پسر صدیق فرمای . خداوندا شهادت می دهیم که پیرو دین ایشان و رهرو راه آنانیم ، دشمن قاتلان آنانیم و دوستدار یاران ایشان. خداوندا ما درباره فرزند دختر پیامبرت کوتاهی کردیم. این گناه را بر ما ببخش و توبه ما را درباره آنچه از ما گذشته است بپذیر. بر حسین و یارانش درود فرست. آنان شهدا و صدیقین بودند. ما شهادت می دهیم که بر دین آنانیم و آنچه را که آنان در راهش کشته شدند ، تصدیق می کنیم. اگر ما را مورد عفو قرار ندهی و نیامرزی ، در شمار زیانکاران خواهیم بود . (530)

اگر امام حسین (ع) پیش از این نتوانسته بود تا این دسته از کوفیان را به ارزشهای وجودی خویش رهنمون گرداند ، اما اکنون با شهادت خویش توانسته بود تا ابتدا از طریق انقلاب روحی توابین ، شیعیان کوفه و سپس بقیه شیعیان عراق را بیدار کند و شمشیرهایشان را به سوی امویان و قاتلان خویش نشانه رود .

پس از يك روز استغاثه توابین و ناله و فریاد ایشان برای پاك کردن آخرین غبارهای تردید و دو دلی ، سپاه به سوی شام حرکت کردند و با دلی پر کینه از قاتلان امام حسین (ع) که اینك با تحول اوضاع ، در شام خزیده بودند ، به ((

قرقیسا ((، رسیدند و از آنجا پس از بر گرفتن زاد و توشه و علوفه اسبان به سوی )) عین الورد (( حرکت کردند و پس از رسیدن به آنجا ، در این منطقه اردو زدند .<sup>(531)</sup> درست در همین زمان که سپاه توابین در )) عین الورد (( استقرار می یافتند ، سپاه شام نیز به فرماندهی عبیدالله بن زیاد ، به سوی )) عین الورد (( در حرکت بود. پیشقراولان سپاه شام را حصین بن نمیر فرماندهی می کرد که پیش از عبیدالله به عین الورد رسید . نوشته اند که چون )) حصین (( به مقابل سپاه توابین رسید ، ایشان را مخاطب ساخته گفت:

ای سپاه اکنون مسلمانان دو گروهند ، زبیریان و مروانیان ، شما خارجیان در این میان چه کاره اید؟ شما که امامتان در میان شما نیست. پس بی جهت خون خویش را نریزید .

سلیمان فوراً به پاسخ در آمد و گفت:

ای حصین ، بهتر است برای نداشتن امام ، خودت و سپاه شام را ملامت کنی. شما که هر هفته امامی دارید آن هم امامی ناحق ، ناشایسته و ستمگر! ای حصین امام ، از خاندان پیامبر است و خون دختر پیامبر را از شما طلب می کنیم. اگر می خواهید که خدا ستمگریهایتان را بر شما ببخشد ، )) عبیدالله بن زیاد (( را به ما بسپارید و )) عبدالملك (( را از خلافت عزل نمایید تا ما یار شما شویم و خلیفه ای از فرزندان رسول خدا بر رهبری بنشانیم .<sup>(532)</sup> بدیهی است ، هر گونه توافق میان دوسپاه غیر ممکن بود ، این بود که ساعتی بعد دو سپاه در هم آویختند. کثرت سپاه امویان و فرماندهی منظم ایشان ، در پایان روز ، جنگ را به نفع سپاه شام پیش برد. سران توابین یکی پس از دیگری چنان که عهد کرده بودند ، شربت شهادت نوشیدند تا صداقت توبه خویش را در پیشگاه خداوند اثبات کنند. وقتی )) رفاعه بن شداد (( آخرین

فرمانده توابین جنگ را بی نتیجه دید بر آن شد تا جان سپاه شیعیان را از این مهلکه نجات دهد و فرصتی دوباره برای هموردی با دشمن پیدا کند. این بود که با جمع یاران خویش به آرامی عقب نشست و به کوفه بازگشت. (533)

### قیام مختار و انتقام از قاتلان شهدای کربلا

مختار پسر ابو عبیده جراح ثقفی از جمله کسانی بود که پس از ورود مسلم بن عقیل به کوفه با او بیعت کرد. بنا به روایت ابو مخنف از نضر بن صالح ، چون مسلم قیام خویش را در شرایطی خاص و برای نجات جان هانی بن عروه پیش از موعد مقرر آغاز کرد ، بنابراین مختار که در این زمان در ملک خویش در خطر نیه (لقفا نامیده می شد) به سر می برد ، نتوانست در شمار یاران مسلم قرار گرفته و او را یاری کند (534) مختار که در غروب همان روز قیام مسلم وارد کوفه شده بود ، پس از مدتی توقف در باب الفیل ، سرانجام با گرفتن امان از عمر و بن حریث (535) یکی از فرماندهان عبیدالله که در مسجد کوفه نشسته و وظیفه داشت تا ضمن مراقبت از حرکات کوفیان ، آنان را در زیر پرچم امان در آورد ، به جمع کوفیانی پیوست که خواه ناخواه تسلیم عبیدالله شده بودند.

نضر بن صالح افزوده است که روز بعد ، چون عبیدالله درب دارالاماره را گشود و مردم را به حضور پذیرفت ، مختار نیز با دیگر مردم به حضور حاکم کوفه شتافت و در این حال چون پسر یزید مختار را دید ، او را پیش خواند و با تندگی گفت (( : این تو بودی که با کسان آمده بودی تا پسر عقیل را یاری کنی ؟ (536) مختار پاسخ داد من برای یاری او نیامده بودم ، بلکه آمده بودم تا در زیر پرچم امان عمرو بن حریث قرار گیرم. پسر حریث شاهد است که تا صبحگاهان نیز در کنار او بودم. اگر چه عمرو بن حریث ادعای مختار را تایید کرد ، اما عبیدالله با چوب دستی خویش بر چشم مختار کوبید و فریاد زد که : سوگند به خدا اگر نبود شهادت عمرو ، گردنت را می زدم. پسر زیاد آنگاه فریاد زد که او را روانه زندان کنید .



خواهر مختار همسر عبدالله بن عمر بود. همین خویشاوندی باعث شد تا مختار کوتاه زمانی پس از زندانی شدن ، زایده بن قدامه را به مدینه گسیل داشته از پسر عمر در خواست کند تا برای آزادی وی از زندان بکوشد. عبدالله بن عمر نیز چون با درخواست مختار رو به رو شد ، نامه ای برای یزید نگاشت و همراه همان زایده به دمشق فرستاد. اعتبار و مقام عبدالله بن عمر نزد یزید باعث شد تا یزید پس از دیدن نامه ، دستور آزادی مختار را صادر کرده و از عبیدالله بن زیاد بخواهد که بی درنگ مختار را از بند برهاند . (537)

بنا به روایت ابومخنف ، مختار که پس از آزادی از زندان از سوی عبیدالله تنها سه روز اجازه توقف در کوفه را یافته بود ، لاجرم در سومین روز این شهر را به سوی حجاز ترک کرد و در مکه به دیدار عبدالله بن زبیر رفت و با او دست بیعت داد و نوشته اند که در زمان حمله قوای اموی به مکه سوختن کعبه ، مختار در کنار ابن زبیر به دفاع از شهر می پرداخت .

در کشاکش نبردهای زبیریان و امویان چون خبر مرگ یزید به مکه رسید امویان از محاصره مکه دست برداشتند و به سوی دمشق روانه شدند . (538)

این آغازی بود برای کوششهای وسیع ، اما ناموفق عبدالله بن زبیر برای رسیدن به خلافت و مبدئی بود برای بروز بحرانی جدی در پایه های حکومت اموی. در شرایطی که امویان با کناره گیری و مرگ معاویه بن یزید ، درگیر تجدید قدرت خویش در شامات بودند ، عبدالله بن زبیر کوشید تا عراق را تحت کنترل خویش در آورد ، به همین جهت نیز عبدالله مطیع را به حکومت کوفه نصب کرد و به سوی این شهر فرستاد. مختار که گویا در این ایام ، با بی اعتنایی و بی اعتمادی عبدالله بن زبیر رو به رو شده بود ، بر آن شد تا در شرایطی که دیگر عبیدالله بن زیاد در عراق حضور نداشت و پس از مرگ یزید روانه دمشق شده بود ، بار دیگر روانه کوفه گردد .

او که در آستانه قیام توأبیین وارد این شهر شده بود ، تمام تلاش خویش برای

ممانعت از همراهی شیعیان توابع با سلیمان بن سرد به کار گرفت ، اما چون کاری از پیش نبرد ، طی دوره ای که توابعین روانه نبرد عین الورد شده بودند ، کوشید تا به نام نماینده امام سجاد و محمد بن حنفیه مردم را در اطراف خویش فراهم آورد. همین تلاش باعث شد تا عبدالله بن یزید انصاری ، حاکم مکه او را دستگیر و روانه زندان کند . (539)

با ناکامی و شهادت توابعین به دست سپاه عبیدالله بن زیاد و مراجعت بقایای آنان به رهبری رفاعه بن شداد ، شرایط برای تجدید مختار ، جهت جذب آنان و دیگر شیعیان کوفه به سوی خویش آماده شد . (540) مختار در ابتدا از زندان به ایشان نامه ای نوشت و آنان را که گرفتار نومیدی شده بودند ، بار دیگر به ستادن انتقام خون امام حسین (ع) وعده داد و امیدوار کرد. پس از آزادی مختار از زندان با وساطت عبدالله بن عمر نزد حاکم کوفه (541) و در شرایطی که حاکم جدید کوفه ، (542) یعنی عبدالله ابن مطیع کوفه توانایی کافی برای مقابله با مختار و حامیان جدید او را نداشت ، وی جمعی از بزرگان کوفه را در اطراف خویش گرد آورد و با دعوت آنان برای ستاندن انتقام خون امام حسین (ع) و شهدای کربلا ، نیروی قابل توجهی را فراهم آورد پس از خروج بر این شهر مسلط شد . (543)

به مرور ایام ، آن دسته از شیعیان عراق نیز که اینک توسط موالی ایرانی حمایت می شدند و همچنان اندیشه ستاندن انتقام از قاتلان امام حسین (ع) را داشتند در اطراف مختار فراهم گشتند. صرف نظر از داوریهای متفاوتی که درباره شخصیت ، اهداف و آمال مختار انجام شده است ، نکته پر اهمیت در قیام او از منظر تاریخ کربلا ، موفقیت وی در دستگیری و مجازات قاتلان امام حسین (ع) و شهدای نینوا است ؛ بنابراین بدون آنکه در این قسمت از بحث بر آن باشیم تا قیام مختار ، ماهیت ، اهداف و سرنوشت نهایی آن را بررسی کنیم ، صرفاً با مرور گوشه هایی از اقدامات او علیه قاتلان شهدای کربلا ، گفتگو

درباره نهضت حسینی را به پایان می بریم .

بنا به گزارش مورخان اقدام (( مختار ((در راه گرفتن انتقام خون شهدای کربلا ، قتل )) عبیدالله بن زیاد ((، فاسدترین ، درنده خوترین و اصلی ترین قاتل شهدای کربلا بود )) . مختار ((برای قتل )) عبیدالله (( که پس از نبرد )) عین الوردی (( در اندیشه تسلط مجدد بر عراق بود ، )) ابراهیم (( پسر )) مالک اشتر نخعی (( یکی از دلاورترین شیعیان کوفه را برگزید و با سپاهی به جنگ وی فرستاد .

((دینوری (( تصریح می کند که : مختار بیست هزار مرد را همراه ابراهیم به جنگ )) عبیدالله (( و سپاه کوفه فرستاد که بیشترشان ایرانیان مقیم کوفه معروف به )) حمراء (( بودند ، <sup>(544)</sup> این موالی ایرانی ، در جنگ آشنایی کامل داشتند ، یکی از علل اصلی شکست سپاه شام بود .

در این جنگ چنان که (( دینوری (( نوشته است ، ابراهیم ، عبیدالله بن زیاد را به دست خویش به قتل رساند . <sup>(545)</sup> گزارش )) طبری (( و دیگران حاکی است که ابراهیم علاوه بر عبیدالله ، فرمانده شامیان در واقعه تلخ حمله به خانه خدا و آتش زدن کعبه ، و نبرد )) عین الوردی (( ، یعنی حصین بن نمیر را نیز به قتل رساند . بعد از کشته شدن عبیدالله بن زیاد ، نوبت به دیگران رسید . <sup>(546)</sup>

نوشته اند که به مختار خبر رسید که )) شبث بن ربعی (( و )) عمرو بن حجاج (( و )) محمد بن اشعث (( ، همراه )) عمر بن سعد (( و گروهی از اشراف کوفه ، راه بصره را پیش گرفته اند . وی توانست عمر بن سعد را دستگیر کرده نزد مختار بیاورد . به دستور مختار بلافاصله عمر بن سعد ، مردی که تمام شرف و حیثیت خود و پدرش را به یزیدیان فروخته و حتی به آرزوی خود در حکومت )) ری (( نیز نرسیده بود ، را به قتل رساندند . <sup>(547)</sup> به دستور مختار سر عمر بن سعد را نیز همانند سر عبیدالله به مدینه نزد اهل بیت فرستادند .

افزودن بر گزارش دینوری درباره ابن اشعث ، که از فرار او به بصره همراه ابن سعد حکایت دارد ، گزارشهای دیگری نیز درباره رفتار مختار با وی وجود دارد. طبری از ابومخنف و او از هشام بن عبدالرحمن روایت کرده است که آن هنگام که مختار گرفتن انتقام از قاتلان امام حسین (ع) و شهدای کربلا را آغاز کرد ، محمد بن اشعث در قریه اشعث ، در نزدیکی قادسیه پناه گرفته بود. چون مختار حوشب را همراه يك صد نفر برای آوردن وی فرستاد ، ابن اشعث به سوی بصره گریخت و به مصعب بن زبیر پیوست . (548) ابن اعثم نیز نوشته است که مختار پسر محمد بن اشعث را برای احضار او به تکریت فرستاد. چون ابن اشعث به حضور مختار رسید ، بر وی سلام امارت داد و مختار نیز او را بخشید . (549)

درباره سرنوشت عمرو بن حجاج زبیدی ، همو که آب را بر امام و یارانش بست ، طبری به نقل از ابومخنف و او به روایت مجلد بن سعید آورده است که او را پس از آنکه مدتی در کنار مخالفان مختار علیه او جنگید ، سرانجام به شراف و واقصه گریخت که تا کنون نیز از وی خبری در دست نیست . (550)

ابن اثیر پس از ذکر همین گزارش افزوده است که : گفته شده است که به هنگام فرار ، یاران مختار به او رسیدند و در حالی که از شدت تشنگی پیاده شده بود ، سرش را بردند و پنهان داشتند . (551)

شمر بن ذی الجوشن ، درنده خوترین قاتل شهدای کربلا و مردی که خود فرمان بریدن سر حسین بن علی (ع) از قفا را صادر کرد ، قاتل دیگر بود که مختار سخت در صدد گرفتن انتقام از او بود. او با جمعی از یاران خویش از کوفه گریخته و به قریه ای به نام کلتانیه در ساحل فرات پناه برده بود. مختار زربی (552) غلام خویش را به سوی او فرستاد ، شمر بر زربی دست یافت و او را به قتل رساند. او نیز در حالی که پسر ذی الجوشن نامه ای برای مصعب بن زبیر نگاشته و از وی پناه خواسته بود. عبدالرحمان که از طریق

همین پیک به نهانگاه شمر واقف شده بود ، بی درنگ به سراغ وی رفت و او و همراهانش را به قتل رساند . (553)

((خولی بن یزید ((که به قولی سر امام حسین (ع) را بریده و به نیزه کرده بود و نزد عبیدالله بن زیاد به کوفه آورده بود ، یکی دیگر از کسانی بود که مختار به جستجوی او برخاست و )) عبدالله بن کامل (( را به دنبال او فرستاد . ))خولی (( چنان در کوفه منفور شده بود که حتی همسرش از او نفرت داشت . ))طبری (( می نویسد که چون )) بو عمره (( به خانه )) خولی (( رفت ، او را نیافت ، از زنش پرسید که خولی کجاست ؟ زن به زبان گفت نمی دانم اما با دست اشارت کرد و جای وی را نشان داد )) . عبدالله بن کامل (( او را از نهانگاه در آورد و نزد مختار برد و به دستور پسر او در مقابل چشمان خود وی به قتل رسید و جسدش به آتش کشیده شد . (554)

عبدالله بن اسید جهنی ، مالک بن بشیر البدی ، و حمل بن مالک از دیگر کسانی بودند که در قادسیه پنهان شده بودند. به دستور مختار آنان را دستگیر کردند و به کوفه آوردند. چون آنان را گرفته ، نزد مختار آوردند ، به ایشان گفت : ای دشمنان خدا ، کجاست حسین بن علی ؟ شما کسی را کشتید که فرمان یافته بودید تا بر او درود و صلوات بفرستید. گفتند که ما را بر قتل او واداشتند. اکنون بر ما منت گذار و ببخش. مختار گفت : چرا شما بر حسین بن علی منت نگذاشتید ، حال آنکه او پسر دختر پیامبر خدا بود؟ چرا به او آب ندادید؟ ای مالک بن بشیر! ای ملعون اگر تو را به زور و ستم به کربلا برده بودند ، آیا به ستم هم به تو گفته بودند که پیراهن حسین را از تنش بیرون کنی ؟ (555)

مختار پس از قتل این سه تن ، چهار تن دیگر ، یعنی زیاد بن مالک الضبعی ، عمران بن خالد قشیری ، عبدالرحمان بن ابی خشکاره البجلی و عبدالله بن قیس خولانی را دستگیر کرده ، به قتل رساند . (556)

این چهار نفر افتخار می کردند که پس از قتل امام حسین (ع) ، خیمه ها و

لباسهای آن حضرت را غارت کرده اند. عبدالله بن وهب عبدالله و عبدالرحمن (دو پسر صلخب) ، سه تن از دیگر قاتلان شهدا بودند. اینان پس از شهادت شهیدان کربلا بر تن ایشان اسب دوانده و آنان را با عمود آهنین کوفته و بدنهایشان را پاره پاره کرده بودند. عثمان بن ابی خالد دهمانی و ابواسماء و بشر بن شمیط القانسی ، قاتلان عبدالرحمان بن عقیل و غارت کننده لباسهای او بودند. اینان را نیز گرفته گردن زدند و سپس در آتش سوختند . (557)

به دستور مختار صورتی از اسامی قاتلان شهدای کربلا و یا کسانی که در نبرد کربلا هر کدام گونه ای به پسر پیامبر و یارانش ستم کرده بودند ، حاضر نمودند. ایشان چهار هزار نفر بودند. این افراد یا به طور مستقیم در قتل شهدای کربلا شرکت داشتند ، یا تیر انداخته بودند ، یا شمشیر کشیده بودند و یا نیزه به کار گرفته بودند .

جمعی از این مردان نیز چون مختار و سرداران را در طلب خویش دیدند ، هراسان و بیمناک بر جان خویش ، به بصره گریختند و به سپاه مصعب بن زبیر ، دشمن و مدعی سرسخت مختار که از سوی برادرش عبدالله بن زبیر به عراق آمده و بر بصره مسلط شده بود ، پیوستند. با تمام این احوال ، مختار توانست تا تعدادی از اینان را گرفتار کرده و به قتل رساند .

### **بخش هفتم : شخصیت و نام و نشان شهدای کربلا**

با خاتمه گزارش تحلیلی از ریشه ها ، شالوده ها و ابعاد تاریخ کربلا و جستار در باب مبانی قیام امام حسین (ع) علیه نظام اموی ، نگاهی داریم به شخصیت و نام و نشان شهدای کربلا. گزارش مشهور و قابل اعتماد درباره تعداد شهدای کربلا ، همان ۷۲ نفر است که از شهرت ریشه داری برخوردار است ، اما چنان که ملاحظه خواهد شد ، تعداد شخصیتهایی که در منابع مختلف ، اعم از منابع تاریخی ، مقاتل ، کتابهای انساب و رجال ، به عنوان شهید کربلا معرفی شده اند ، بسی بیشتر از تعداد مشهور است. عمده ترین منبع تاریخ کربلا ،

یعنی کتاب ابو مخنف تنها نام و نشان تعدادی از کسانی را که بعدها در منابع و مقاتل به شهید کربلا اشتهاار یافتند آورده است . مشخصات این تعداد از شهیدان ، اگر چه به مرور به غالب کتب رجالی نیز راه یافته است ، اما چنان که برخی از همین علما متذکر شده اند ، به دلیل آنکه برخی از این نامها در منابع اصلی به چشم نمی خورند در صحت انتساب آنان به شهید کربلا جای تامل وجود دارد .

از آنجا که ثبت نام و نشان افراد در منابع تاریخ و حدیث از نظم و قاعده ای ثابت و مشخص پیروی نکرده است ، به این معنی که گاه افراد با نام پدر ، گاه با نام مادر و گاه صرفا با مشخصات تیره و تبار معرفی شده اند ، چه بسا بتوان گفت که نام يك شهید در يك اثر تاریخی و روایتی یا رجالی ، به چند شکل ثبت شده و همین امر موجب تکرار نام و نشان يك نفر شده است. در گزارش زیر هر جا چنین احتمالی را داده ایم متذکر آن شده ایم .

نکته پر اهمیت دیگر اختلاف گزارشهایی است که در باب تعداد و مشخصات شهدای بنی هاشم ، خاصه آن تعداد از فرزندان علی (ع) و امام حسن و امام حسین (ع) و حتی جعفر بن عقیل و مسلم بن عقیل گرفته شده است در کربلا به شهادت رسیده اند وجود دارد. اگر چه در منابع اصلی در این باب اختلاف گزارشهای اندکی وجود دارد ، اما این اختلاف در آثار روایی و رجالی و مقاتل بعدی افزایش پیدا کرده و نام و نشان برخی از بنی هاشم در شمار شهدای کربلا آمده است که نه تنها در کربلا حضور نداشته اند ، بلکه در اصل وجود آنان نیز جای تردید جدی است ؛ برای مثال ، از ابراهیم بن حسین در منابع متأخر به عنوان پسر امام حسین (ع) و شهید کربلا یاد شده است ، اما این نام نه در شمار شهدای کربلا در مقتل ابومخنف و منابع تاریخی متقدم به چشم می خورد و نه در کتابهای انساب نام و نشان چنین پسری برای امام حسین (ع) ثبت شده است .

گفتنی است که که انتساب فرزندان که وجود آنان را کتب انساب تا عبید نکرده اند ، گاه در منابع متقدم نیز به چشم می خورد. باز هم برای مثال : ابومخنف و به پیروی از وی ، برخی از دیگر مقتل نویسان ، از ابوبکر بن علی بن ابیطالب ، به عنوان یکی از شهدای بنی هاشم در کربلا یاد کرده اند ، حال آنکه نویسندگان بعدی و علمای انساب و رجال در وجود پسری به نام ابوبکر به عنوان پسر حضرت علی و برادر امام حسین تردید کرده اند .

شایان توجه است که در زیارتنامه های شهدای کربلا ، چه در زیارت ناحیه و چه رجبیه نیز هیچ اتفاق نظری در باب تعداد و نام و نشان شهدای کربلا به چشم نمی خورد. در زیارت رجبیه با اسامی خاصی و در زیارت ناحیه نیز با اسامی و نام و نشان متفاوتی روبه رو هستیم .

بدون آنکه در باب صحت و سقم تعداد شهدا قضاوت کنیم ، تنها به طرح گزارشهای موجود در منابع عدیده پرداخته و برای سهولت مراجعه نیز روش تنظیم الفبایی را برگزیده ایم. علاوه بر این در پایان شرح حال شهدای کربلا ، با تنظیم جدولی از همه کسانی که در این بخش ، به عنوان شهدای کربلا معرفی شده اند ، کوشیده ایم تا تفاوت انعکاس آن نامها را در منابع مختلف نشان دهیم. ترتیب ارائه این منابع در جدول مذکور را نیز به ترتیب زمانی قرار داده ایم تا معلوم گردد که در گذر زمان چه تغییر و تفاوتی در اسامی و آمار شهدای کربلا در منابع اتفاق افتاده است. سخن آخر اینکه گزارش زیر از نام و نشان شهدا ، مربوط به تمام شهدایی است که در جریان قیام امام حسین (ع) ، در کوفه ، بصره ، روز عاشورا و پس از آن بر اثر جراحات روز جنگ به شهادت رسیدند ، نه صرفا نام و نشان شهدای روز عاشورا .

### 1. ابراهیم بن علی بن ابیطالب .

خوارزمی در مقتل خود از ابراهیم به عنوان شهید کربلا یاد می کند. نوشته اند که مادر ابراهیم ام ولد بود. در بحار الانوار نیز درباره او آمده است که محمد



بن علی بن حمزه گفته است که ابراهیم در روز عاشورا به شهادت رسید. مرحوم مجلسی پس از نقل این روایت افزوده است که در کتابهای انساب از ابراهیم ذکری نشده است. ابن فندق می نویسد که ابراهیم بن علی بن ابیطالب ، در کربلا کشته شد. از وی تنها محمد بن علی بن حمزه یاد کرده و غیر از او کسی از ابراهیم نامی ذکری نکرده است بیهقی نام قاتل ابراهیم را نیز زید بن دفاف نوشته است. مرحوم علامه تستری نیز همان گزارش مجلسی را درباره ابراهیم آورده است (خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۵۳ ؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۹ ؛ لباب الانساب ، ج ۱ ، ص ۴۰۰ ؛ قاموس الرجال ، ج ۱ ، ص ۲۴۷ ).

## 2. ابراهیم بن الحسین الاسدی ، ابواسحاق

نام وی را ابن شهر آشوب در شمار شهیدان کربلا آورده و نوشته است که در این روز تعداد زیادی را کشت تا به شهادت رسید. صاحب مناقب آل ابی طالب ، رجزی را نیز به نام وی به شرح ثبت کرده:

اضرب منکم مفصلا و ساقا لیهرق الیوم دمی اهراقا

و یرزق الموت ابواسحاقا اعنی بنی

الفاجره الفساقا

مرحوم محسن الامین نیز او را در شمار اولین یاران امام محسوب داشته است. علامه شوشتری ضمن گزارش نوشته ابن شهر آشوب درباره ابراهیم ، می افزاید که : گزارشهای نادرست در مناقب زیاد است (المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۴ ؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ۲۴۵ ؛ قاموس الرجال ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ ؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۵ ؛ سماوی ، ابصار العین فی انصار الحسین ، ص ۱۱۲ ).

### 3. ابراهیم بن حسین بن علی بن ابیطالب

ابن شهر آشوب با تذکر این نکته که در شمار و نام و نشان فرزندان امام حسین (ع) اختلاف نظر وجود دارد ، ابراهیم را یکی از فرزندان امام حسین (ع) معرفی می کند و می نویسد که او در کربلا به شهادت رسید. اگر چه برخی از منابع رجالی شیعه نیز از ابراهیم به عنوان یکی از پسران امام حسین (ع) ، نام برده اند ، ولی در عین حال متذکر شده اند که در میان پسران آن حضرت کسی به نام ابراهیم دیده نشده است (المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۳؛ قاموس الرجال ، ج ۱ ، ص ۱۷۲؛ نقد الرجال ، ص ۷ ، امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۵).

### 4. ابوبکر بن حسن بن علی بن ابیطالب

مادرش کنیزی بود که به همسری امام حسن در آمد. شیخ مفید نوشته است که عبدالله بن عقبه غنوی ، ابوبکر را هدف تیر قرار داد و به شهادت رساند. ابوالفرج اصفهانی نیز همین روایت را به نقل از امام سجاد (ع) آورده است. ابن اثیر نوشته است که قاتل وی حرمله بن کاهل بود و با تیر سمی او را به شهادت رساند (الارشاد ، ص ۲۴۰ و ۲۴۸؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۸؛ مقاتل الطالبین ، ص ۸۵؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۹۲؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۵۳؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۵۷؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۶ و ۶۷؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۹؛ نهایه الارب فی فنون الادب ، الجزء العشرون ، ص ۶۴۲؛ انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۲۰۶؛ منتهی الامال ، ص ۴۵۹ و ۴۸۲؛ نفس المهموم ، ص ۱۴۹؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۵۷؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۴؛ ابصار العین ، ص ۱۰۱).

### 5. ابوبکر بن حسین بن علی (ع)

طبری به نقل از ابومخنف ، ابوبکر بن حسین بن علی (ع) را در شمار شهدای

کربلا ذکر می کند. طبری و به پیروی از وی ، ابن اثیر می نویسد که عبدالله بن عقبه الغنوی ، ابابکر بن الحسین بن علی را با تیر سمی زد و به شهادت رساند. در کتب انساب ، از پسری به نام ابوبکر برای امام حسین (ع) ذکری نشده است. ابوالفرج اصفهانی نیز برای امام حسین (ع) پسری با این نام ثبت نکرده است. به نظر می رسد که با توجه به شباهت نام حسن و حسین ، او همان ابوبکر بن حسین بن علی ، به تاریخ طبری راه یافته و از طریق همین کتاب در دیگر آثار تاریخی و برخی مقاتل نیز تکرار شده است (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۸؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۵؛ نهاییه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۵۷؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۶؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۷).

#### 6. ابوبکر بن علی بن ابی طالب

برخی نامش را عبدالله نوشته و گفته اند که نام مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد بود. گفته شده است که نخستین برادری از برادران امام حسین (ع) که به میدان جنگ رفت و به شهادت رسید ، همین ابوبکر بود. برخی نیز نام او را عبیدالله نوشته اند. بنا به گزارش برخی از منابع ، قاتل او زحر بن بدر النخعی ، یا عبیدالله بن عقبه غنوی بود. بر طبق يك گزارش از امام محمد باقر (ع) ، مردی همدانی او را به قتل رسانده است. مدائنی گزارش کرده است که او را در گودالی یافتند که کشته شده بود معلوم نیست که قاتل وی چه کسی بود. برخی نیز چون طبری و ابن اثیر ، گفته اند که در شهادت او در کربلا جای تردید است. ابن شهر آشوب نیز همین سخن را آورده است و در شهادت او در روز عاشورا تردید کرده است. شیخ طوسی از وی نام برده و قاتل او را همان مسعود بن خالد از بنی دارم دانسته است (مقاتل الطالبیین ، ص ۸۳ - ۸۴؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۸؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۸؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۹۲؛ جمهره النسب ، ص ۳۱؛ الارشاد ، ص ۲۴۸؛ خوارزمی ،

مقتل الحسين ، الجزء الثانى ، ص ۳۲ و ۵۳؛ نهايه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۶۱؛  
نقد الرجال ، ص ۳۸۴؛ رجال ابن داود ، قسم اول ، ص ۳۹۳؛ رجال الطوسى  
، ص ۱۰۶؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۶؛ منتهى الامال ، ص ۴۶۱؛ المنقاب  
، ج ۴ ، ص ۱۱۲؛ البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۸۹؛ نفس المهموم ، ص  
۱۵۰؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ۲۴۵؛ ابصار العين ، ص ۱۰۰).

### 7. ابوصادق

ابو صادق نيز يکى ديگر از ياران و اصحاب حضرت على (ع) بود که همراه  
امام حسين (ع) در کربلا به شهادت رسيد (بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۲۰۰).

### 8. ابو عمرو نهشلى خنعمى

ابو عمرو نيز يکى ديگر از ياران امام حسين (ع) در کربلا و مردى عابد و  
شجاع بود که در روز عاشورا همراه امام حسين (ع) به شهادت رسيد. مجلسى  
به نقل از ابن نما ورايت کرده است که : مهران مولى بنى کاهل برايم روايت  
کرده است که ابو عمر و در روز عاشورا همراه امام حسين (ع) در کربلا بود  
در آنجا مردى را ديدم که سخت مى جنگيد و پس از هر حمله بر دشمن ، به  
نزد امام حسين (ع) باز مى گشت و مى گفت:

### ابشر هديت الرشيد تلقى احمدافى جنه الفردوس تعلقو سعدا

پس گفتم که اين مرد کيست ؟ گفتند ابو عمرو النهشلى ، و گفته شده است  
الخنعمى. در اين حال عامر بن نهشل ، يکى از بنى اللات از ثعلبه به او حمله  
کرد و او را کشت و سرش را برید ، ابن نما افزوده است که مردى کثر الصلوه  
و عابد بود. (بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۰؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص  
۲۴۵؛ ابصار العين ، ص ۱۱۲).

### 9. ابوالفضل) عباس بن على بن ابى طالب)

عباس بن على (ع) نامورترين شهيد کربلا و مشهورترين و فداکارترين برادر  
امام حسين (ع) به شمار رفته است. او در ميان تمام بنى هاشم زيباتر از همه

بود و به همین دلیل نیز به قمر بنی هاشم مشهور گشت. نام مادرش را ام البنین نوشته اند. پس از حرکت امام حسین (ع) از مدینه به سوی مکه ام البنین بی هیچ تردیدی پسران خویش حضرت ابوالفضل ، جعفر ، عبدالله و عثمان را با کاروان حسینی همراه کرد تا برادر خویش ، حسین (ع) ، را یار و یاور باشند. دو فرزند عباس به نامهای عبیدالله و فضل هنوز در سن کودکی بودند ، به همین دلیل نیز نتوانستند با پدر خویش امام حسین (ع) را همراهی کنند .

در ششمین روز محرم چون ابن سعد با فرمان صریح ابن زیاد رو به رو شد و دستور یافت تا امام حسین (ع) و یارانش را در محاصره کامل در آورد و به همین منظور عمرو بن حجاج را همراه پانصد نفر مامور کرد تا برای جلوگیری از دسترسی کاروان حسینی از آب راه دسترسی به فرات را مسدود کند ، اما بی رنگ به حضرت ابوالفضل فرمان داد تا برای تدارك آب ، همراه نافع بن هلال اقدام کند . حضرت ابوالفضل که در جمع کاروان حسینی لقب سقا را یافته بود ، همراه سی سوار و بیست نفر پیاده به جانب فرات حرکت کرد علی رغم مقاومت پانصد تن از همراهان عمرو بن حجاج ، توانست تا صفوف آنان را شکافته و مشکلهای آب را از فرات پر کرده و به سوی خیمه های حسینی بازگردد .

چنان که پیشتر اشاره شده است ، ام البنین از بنو حنیفه و با شمر که از تیره بنی کلاب بود ، پیوستگی قبیله ای داشت به همین دلیل نیز پس از محاصره کاروان حسینی و يك روز قبل از قتل عام کربلا ، شمر بر آن شد تا به زعم خویش به فرزندان ام البنین امان داده و آنان را در پناه خویش در آورد. امام حسین (ع) چون فریادهای شمر را شنید که پسران ام البنین را مخاطب ساخته بود ، به آنان گفت که اگر چه شمر فاسق است ، اما به او پاسخ دهید؛ بنابراین آنان از شمر پرسیدند که چه می خواهی ؟ شمر گفت : ای پسران خواهرم شما در امانید. خویشتان را با برادرتان حسین به کشتن ندهید و به اطاعت امیرالمؤ

منین یزید بن معاویه در آئید حضرت ابوالفضل چون با این سخنان پسر ذی الجوشن رو به رو شد ، با صراحت تمام پاسخ داد که : دستانت بریده باد. ای دشمن خدا ، لعنت باد بر امانی که تو آورده ای. آیا از ما می خواهی که برادر و سرور خویش حسین بن علی (ع) را ترك گفته و در اطاعت ملعون پسر ملعون در آییم ؟ شمر چون این پاسخ صریح را شنید با خشم و غضب بازگشت .

در شب عاشورا چون ابن سعد بر آن شد تا یورش خویش را به امام حسین (ع) و یارانش آغاز کند ، امام به دلیل اعتقاد به کفایت و تدبیر حضرت عباس او را نزد ابن سعد اشاره شده است ، امام يك بار دیگر از یاران و همراهان خویش خواست تا وی را ترك گفته و راه خویش را پیش گیرند. عباس چون با سخنان برادر رو به رو شد بی درنگ بر ثبات عزم و باقی ماندن در کنار برادر تاکید کرد و پس از او دیگر یاران امام نیز هر کدام در قالب کلمات و عبارات خاص خویش بر حضرت ابوالفضل اقتدا کردند. در صبح عاشورا چون امام به آرایش سواران و پیادگان هماره خویش پرداخت ، فرماندهی و پرچم داری را به حضرت عباس واگذار کرد. حضرت ابوالفضل در این روز بارها وارد میدان شد و با دشمن مصاف داد. گاهی نیز خود را به قلب سپاهیان عمر بن سعد زد تا برخی از یاران امام حسین (ع) را در میانه میدان به محاصره افتاده بودند ، نجات دهد. نوشته اند که او پیش از شهادت برادران خویش را روانه میدان کرد و به آنان گفت که می خواهد تا با مشاهده جانبازی در راه امام حسین (ع) ، در اجر و ثواب شريك گردد .

در نیمه های روز عاشورا چون حضرت ابوالفضل با تشنگی کودکان کاروان حسینی رو به رو شد ، تصمیم گرفت تا بار دیگر خود را به فرات رسانده و برای کودکان و دیگر کاروانیانی که گرفتار تشنگی بودند ، آب فراهم سازد. در این حال ، تعدادی از سپاهیان ابن سعد بر او یورش بردند و تمام سعی خویش

را به کار گرفتند تا مانع رسیدن حضرت عباس به فرات شوند. سقای امام حسین (ع) در حالی که بی محابا به سوی فرات می تاخت و با کوفیانی که در مقابل او قرار می گرفتند می جنگید ، رجز زیر را نیز می خواند:

لا اربھ الموت اذا الموت رقی حتی اوارى فى المصالیة لقا

نفسى لنفس المصطفى الطهر وقا انى

اناالعباس اغدوا بالسقا

و لا اخاف الشر يوم الملتقى

ابوالفرج اصفهانی نوشته است که حضرت ابوالفضل وقتی خود را به فرات رساند و مشکلهای همراه خویش را پر آب کرد با آنکه خود تشنه بود ، لب به آب نزدیک نکرد به همین دلیل کمیت زی اسدی شاعر بلند آوازه درباره همین کرامت حضرت ابوالفضل سروده است که:

و ابوالفضل ان ذکرهم الحلو شفاء النفوس من اسقام

قتل الادعیاء اذ قتلوه اکرم الشاربین صوب

الغمام

پس از پر شدن مشکلهای آب ، کوفیان بار دیگر به حضرت ابوالفضل یورش بردند. زید بن ورقا جهنمی در حال کمین به آن حضرت یورش برد و در حالی که حکیم بن طفیل السنبسی او را یاری می کرد ، شمشیری بر دست راست حضرت عباس فرود آورد. حضرت شمشیر را به دست چپ خویش گرفت و در حالی که چنین رجز می خواند بر آنان حمله کرد:

و الله ان قطعتم يميني اني احامي ابدأ عن ديني  
و عن امام صادق اليقين نجل النبي الطاهر  
الامين

هم زمان با ادامه هجوم حضرت ابوالفضل به دشمن و در حالی که ضعف تمام بدن آن حضرت را فرا گرفته بود ، حکیم بن طفیل الطائی از پشت نخلی به آن حضرت حمله برد و ضربه شمشیری به دست چپ آن حضرت فرود آورد و حضرت ابوالفضل که دیگر رمقی نداشت چنین خواند:

يا نفس لا تخشى من الكفار و ابشرى برحمه الجبار  
مع النبي السيد المختار قد قطعوا ببغيهم  
يسارى  
فاصلهم يا رب حر النار

در همین حال حکیم بن طفیل عمودی آهنین بر وی فرود آورد و پرچم دار کاروان حسینی را به شهادت رساند. در این حال امام حسین (ع) فریاد بر آورد که (( : اکنون کرم شکست و چاره و تدبیرم کاهش یافت. ))  
بی گمان رسیدن خبر شهادت حضرت ابوالفضل و برادرانش به مادرشان ام البنین نیز درد آور و اندوه زار بود. در برخی از منابع تاریخی و مقاتل آمده است که چون این خبر در مدینه به ام البنین رسید ، او با صبوری و بزرگواری با شهادت فرزندان بر خورد کرد و به شهادت ایشان در کنار امام و برادر و پیشوای خویش افتخار کرد. به موجب گزارش علمای انساب از حضرت ابوالفضل ، دو پسر به نامهای فضل و عبیدالله باقی ماند (جمهره النسب ، ص



۳۱؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۸۱ - ۸۲ و ۱۱۳ و ۱۱۹ - ۱۲۰؛ خوارزمی ،  
 مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۳۴ - ۵۳؛ تایخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۱۲  
 و ۴۶۸؛ انساب الاشراف ، ( ترجمه ریحانتی رسول الله... ) و ص  
 ۲۰۶؛ الطبقات الكبرى ، ج ۱ ، ص ۴۷۵؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۹۲؛  
 البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۸ و ۱۸۹؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۰۲ و ۱۰۴ -  
 ۱۰۵ و ۱۰۹ - ۱۱۰ و ۱۲۹ - ۱۳۰؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۲؛ بحار الانوار  
 ، ج ۴۴ ، ص 391 و ج ۴۵ ، ص ۳۹ - ۴۲ و ۶۶؛ منتهی الامال ، ص  
 ۴۱۰ - ۴۱۱ و ۴۱۸ - ۴۴۲ و ۴۶۰ و ۴۶۲ - 465 - و ۴۸۲؛ الاخبار الطوال  
 ، ص ۲۵۵ و ۲۵۷؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۸؛ ذهبی ، تاریخ الاسلام ، ص  
 ۲۱؛ تذکره الخواص ، ص ۲۲۳؛ ص ۲۲۸ و ۲۳۰ - ۲۳۱ و ۲۴۰ و ۲۴۸؛ سیر  
 اعلام النبلاء ، ج ۳ ، ص ۳۲۰؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۳۲ - ۴۳۳ و  
 ۴۵۷ و ۴۶۱؛ نفس المهموم ، ص ۹۶ و ۹۸ و ۱۵۱ - ۱۶۰؛ امام حسن و  
 امام حسین (ع) ، ص ۲۴۴؛ ابصار العین ، ص ۹۰).

#### 10. احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح

احمد بن عامر ، اباجعد کنیه داشت. برخی از علمای رجال نوشته اند که او  
 همراه امام حسین (ع) در کربلا به شهادت رسید. نسب وی را چنین نقل کرده  
 اند: احمد بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عامر بن حسان... خانواده عامر از  
 شیعیان حضرت علی بودند. حسان یکی از شهدای این خاندان بود که در صفین  
 به شهادت رسید. در جامع الرواه ، وی با نام عبدالله بن عامر بن سلیمان بن  
 وهب بن عامر معرفی شده است (تتقیح المقال ، ج ۱ ، ص 63؛ رجال النجاشی  
 ، ج ۱ ، ص ۱۰۰؛ مجمع الرجال ، ج ۱ ، ص ۱۱۹؛ جامع الرواه ، ج ۱ ، ص  
 470؛ معجم رجال الحديث ، ج ۲ ، ص ۱۳۰؛ نقد الرجال ، ص ۲۳).

#### 11. احمد بن محمد الهاشمی

ابن شهر آشوب بدون آنکه نام و نشان روشن تری از وی به دست دهد ، نوشته

است که پس از عمرو بن قرظه انصاری ، احمد بن محمد الهاشمی به میدان رفت و چنین می سرود:

اليوم ابلو حسبي و ديني بصارم تحمله يميني  
احمى به يوم الوغى عن ديني

(المناقب ، ج ٤ ، ص ١٠٥؛ نفس المهموم ، ص ١٣٥؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ٢٤٥ . )

### 12. احمد بن محمد بن عقيل

در مقاتل و منابع تاريخی و کتب انساب زکری از وی در میان نيست . علامه شوشتری ، ظاهراً با توجه به نوشته محمد تقی خان سپهر که مورخی دقيق نبود ، از وی نام می برد ، ولی می نویسد که وجود او ثابت نيست ، تا چه رسد به شهادتش در کربلا. با این حال ، احتمال می رود که وی همان احمد بن محمد الهاشمی باشد که ذکر او گذشت (ناسخ التواريخ ، ج ٦ ، جزء دوم ، ص ٢٨٢؛ قاموس الرجال ، ج ١ ، ص ٦٢٣ . )

### 13. ادهم بن اميه عبدی

گفته شده است که امیه پدر ادهم از اصحاب پیامبر بود که بعدها در بصره سکونت گزید. پسرش ادهم از بزرگان شیعه در بصره بود که مردم را به امامت امام حسین (ع) دعوت می کرد. وقتی امام حسین (ع) خروج کرد و به کربلا آمد ، ادهم نیز بصره را ترک کرد و به امام ملحق گشت و در روز عاشورا به شهادت رسید. مرحوم محسن الامین نام او را در فهرست یاران امام حسین (ع) آورده است. علامه شوشتری پس از نقل گزارش سکونت امیه در بصره و عزیمت ادهم به کربلا ، از قول مصنفی که مدعی است وی آن گزارش را از

طبقات علی بن سعد روایت کرده ، می نویسد )) : می گویم که مولف طبقات محمد بن سعد است ، نه علی بن سعد . ((علاوه بر این ، مصنف مذکور ذکر نمی کند که مقصود وی از )) ابی جعفر )) (که گزارش خروج ادهم از بصره به کربلا را آورده است کیست ؟ اگر مقصود طبری است که در نوشته وی جز از اجتماع شیعیان بصره در خانه مازیه عبریه سخن نرفته و آنان نیز که پس از اجتماع در منزل ماریه ، رهسپار کربلا شدند ، جز یزید بن نبیط و عبدالله و عبدالله پسران وی نبودند) تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۱۰۶؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۵ و ۴۲۸؛ قاموس الرجال ، ج ۱ ، ص ۷۰۵؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العین ، ص ۱۸۵ .

#### 14. اسد بن ابی دجانہ

اسد بن ابی دجانہ از غلامان امام حسن (ع) دانسته شده است. نوشته اند که او به همراه عبدالله بن حسن در کربلا جنگید و به شهادت رسید (روضه الشهداء ، ص ۳۱۶ - ۳۱۸)

#### 15. اسلم بن عمر ترکی قزوینی ، دیلمی (واضح ترکی)

اسلم از موالی امام حسین (ع) و نیز از کاتبان حضرت سید الشهداء بود. مامقانی درباره او نوشته است که امام حسین (ع) او را پس از مرگ برادر خود حسن خریداری کرد و به فرزندش علی بن الحسین بخشید. پدر عمر ترک بود و وی با امام حسین از مدینه به مکه و از آنجا به کربلا آمد و به شهادت رسید. ابن شهر آشوب از عزیمت غلامی ترک به میدان جنگ نام می برد که اگر چه بعید نیست که همان اسلم باشد ، اما در گزارش وی ، او غلام حر شمرده شده است ، نه مولای امام حسین (ع). مرحوم مجلسی بدون آنکه نامی از اسلم آورد ، می نویسد که پس از دو برادر غفاری ، غلام ترکی به میدان رفت و او یکی از قاریان قرآن بود. مجلسی رجزی به شرح زیر از او نقل می کند:

البحر من طعنى و ضربى يصطفى و الجو من سهمى و نبلى

يمتلى

اذا حسامى فى يمينى ينجلى ينشق قلب

الحاسد المبجل

مرحوم مجلسى افزوده است که غلام ترکی پس از افتادن به زمین و قبل از شهادت چون امام حسین (ع) را بر بالین خویش دید ، لبخندی زد و به سوی پروردگارش بال گشود. طبری نیز در تاریخ خود از اسلم به عنوان سلیمان یاد کرده است. نام اسلم در منابعی دیگر نیز به عنوان شهید کربلا آمده است. در برخی از منابع از او به نام واضح ترکی مولی حرث یاد شده است (تتقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۱۲۵؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۴؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۰؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الثانی ، ص ۱۳ ، ۲۸؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۹ و ۴۴۹؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۴؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۵؛ ابصار العین ، ص ۱۲۲ و ۱۵۶).

#### 16. اشعث سعد

اشعث را یکی دیگر از موالیان امام حسین (ع) دانسته اند که در کربلا به شهادت رسید. نامش در هیچ کدام از کتابهای تاریخی و مقاتل و فهرستهای شهدا نیامده است (روضه الشهداء ، ص ۳۱۱).

#### 17. ام وهب بنت عبد

ام وهب دختر عبد از قبیله نمرین قاسط ، از زنان نادر و شجاعی بود که ضمن وفاداری به همسر خویش عبدالله بن وهب ، شیفته امام حسین (ع) و از شیعیان خالص آن حضرت نیز به شمار می رفت. شخصیتهایی نظیر این زن ، نه تنها در تاریخ جهان ، بلکه در تاریخ اسلام و شیعه که زنان فداکاری را در خود دیده

است و نادر و اندک است .به صداقت ایمان و صفای باطن او در معرفی همسرش عبدالله اشاره کرده همان جا متذکر شدیم که او پس از آگاهی از تصمیم عبدالله مبنی بر پیوستن به امام حسین (ع) ، نه تنها او را تشویق کرد ، بلکه در کنار او نیز روانه کربلا شد. نوشته اند که چون در روز عاشورا عبدالله به میدان رفت ، ام وهب نیز عمودی برداشت و به سوی همسر خویش رفت تا در کنار او بجنگد. در این حال چون به عبدالله رسید خطاب به او گفت : پدر و مادرم فدای تو ، با دشمنان فرزند پاک رسول خدا نبرد کن. عبدالله با مشاهده ام وهب در میدان جنگ ، به کنار او آمد و از او خواست تا به سوی زنان کاروان بازگردد و کار جنگ را به مردان بسپارد. ام وهب در این حال جامه شوهر خویش را گرفت و به او گفت : تو را رها نمی کنم تا آنکه در کنار تو و همراه تو بمیرم. امام حسین (ع) که شاهد این همه عشق و علاقه بود به همسر عبدالله خطاب کرد که : ای ام وهب ، از خداوند پاداش خیر به تو رسد ، به سوی زنان باز گرد و در کنار آنان بنشین که جهاد بر زنان واجب نیست . (558) ام وهب چون این سخن را از امام حسین (ع) شنید ، ناگزیر بازگشت. او پس از بازگشت همچنان ناظر شجاعت و رشادت همسرش عبدالله بود. پس زمانی بعد ، چون دید که شوهرش به شهادت رسید ، با شتاب به کنار جنازه او رفت و خطاب به عبدالله گفت : همسر من ، بهشت بر تو گوارا باد .چون مشاهده شجاعت و دلیری و عشق ام وهب به امام حسین (ع) و راه همسرش ممکن بود برخی از کوفیان سپاه ابن زیاد رادگرگون کند ، بنابراین شمر بی درنگ به رستم ، غلام خویش دستور داد تا عمودی بر سر ام وهب بکوبد و او را به قتل رساند. رستم چنین کرد و بدین سان همسر عبدالله نیز کمی پس از شهادت شوهر ، به شهادت رسید (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۳۰؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۱۳ و ۶۵ و ۶۸ و ۶۹ و ۲۰۲؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۶؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۲۰۱؛ اعلام

النساء ، ج ۵ ، ص ۲۹۲؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۲۰ و ج ۴۵ ، ص ۱۷؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۳؛ نهاییه العرب ، ج ۲۰ ، ص ۴۴۷ و ۴۵۰؛ منتهی الامال ، ص ۴۳۴؛ نفس المهموم ، ص ۱۱۷ ، ۱۲۲؛ ابصار العین ، ۷۶).

### 18. امیه بن سعد بن زید طائی

مامقانی درباره وی می نویسد که : علمای سیره و مقاتل نوشته اند که امیه جنگجویی شجاع و یکی از اصحاب حضرت علی (ع) بود. از حضور او در صفین یاد شده است. وی چون خبر ورود امام حسین (ع) را به کربلا شنید ، از کوفه خارج شد تا در شب هشتم محرم به کربلا رسید. او در روز عاشورا در کنار امام به جنگ پرداخت و از شهدای حمله اولی بود. صاحب منتهی الامال نیز او را شهید کربلا معرفی می کند . علامه شوشتری نیز همین گزارش علما درباره امیه تردید کرده است (تفیح المقال ، ج ۱ ، ص ۱۵۳؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۹؛ قاموس الرجال ، ج ۲ ، ص ۱۸۵؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العین ، ص ۱۸۸).

### 19. انس بن حرث کاهلی

انس بن حرث ، یا انس بن کاهل الاسدی از صحابه پیامبر و از بنی کاهل از قبیله بین اسد بن خزیمه بود که در اطراف کوفه به سر می بردند. از او نقل شده است ؟ شنیدم که رسول خدا می فرمود که فرزندان حسین کشته می شود در سرزمین عراق هر کس او را درک کند ، باید که به یاری اش برخیزد. انس در غزوات بدر و حنین همراه پیامبر شرکت داشت. برخی از علمای رجال شیعه نیز از او نام برده و وی را شهید کربلا دانسته اند. برخی نیز نوشته اند که انس بن حرث ، همراه حر از کوفه خارج شد و چون سخنان امام را با حر شنید ، از سپاهیان وی جدا شد و به امام حسین (ع) و یارانش پیوست. ابن شهر آشوب رجز او را در هنگام جنگ چنین آورده است :

## آل علی شیعہ الرحمن و آل حرب شیعہ الشیطان

اعثم کوفی او را مالک بن انس الباهلی معرفی می کند ، نوشته است که او به هنگام نبرد چنین رجز می خواند:

قد علمت کاهل ثم ودان والخندفیون و قیس عیلان

بان قومی آفه الاقران لدی الوغی و ساده

الفرسان

فباشروا الموت بطعن آن لسنا نری العجز عن الطعان

آل علی شیعہ الرحمن آل زیاد شیعہ

الشیطان

خوارزمی نوشته است که انس پس از قره بن ابی قره الغفاری به میدان رفت و به شهادت رسید ، وی بندهایی از رجز او را آورده است. این کثیر نیز در تاریخ خود او را از شهدای کربلا می داند. مرحوم مجلسی در بحار الانوار نوشته است که ابن نما از او به نام انس بن حارث کاهلی یاد کرده است و علامه شوشتری درباره گزارشهای آشفته ای که درباره انس ، در کتابهای مختلف رجالی و تاریخی آمده ، به نکات ارزنده ای توجه داده است (انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانته رسول الله... ) ، ص ۱۸۱؛ الاصابه ، ج ۱ ص ۶۸؛ اسد الغابه ، ج ۱ ، ص ۱۲۳ و ۳۴۹؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۱؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۱؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۲؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۲۰ و ج ۴۵ ، ص ۲۵ و ۷۱؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۹۹؛ منتهی الامال ، ص ۴۳۹؛ رجال الطوسی ، ص ۹۹؛ رجال ابن داود ، قسم اول ، ص 61؛ مجمع الرجال ، ج ۲ ، ص ۱۹۰ - ۱۹۳؛

نقد الرجال ، ص ۵۰؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العین  
ص ۱۲۸).

### 20. انیس بن معقل الاصبیحی

انیس از قبیله صبح از اعراب قحطانی و از همان قبیله ای بود که خولی یکی از  
قاتلان امام حسین (ع) به آن تعلق داشت. او به خلاف خولی و به رغم آگاهی از  
شهادت خویش به امام حسین (ع) پیوست و در یاری امام کمترین تردیدی نکرد.  
انیس پس از حوی ، مولی ابوذر غفاری به میدان رفت و تا زمانی که نیرو در  
بدن داشت با خواندن رجز زیر ، به دشمن حمله برد:

انا انیس و انا ابن معقل و فی یمینی نصل سیف مصقل

اضرب به فی الحرب حتی ینجلی اعل به

الحامات وسط القسطلی

من الحسین الماجد المفضل ابن رسول الله خیر مرسل

(الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۳؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۳؛  
المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۳؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۳؛ امام حسن و امام حسین  
(ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العین ، ص ۷۶).

### 21. بریر بن حضیر (حضیر) همدانی

بریر بن حضیر ، یکی از شهدای نامور کربلا و از اصحاب معروف امام حسین  
(ع) بود. او قاری قرآن و از بزرگان همدانی کوفه بشمار می رفت و از  
اصحاب خاص حضرت علی (ع) بود. بریر از جمله کسانی بود که پس از  
شنیدن خبر حرکت امام حسین (ع) از مدینه به مکه ، با شتاب خود را از کوفه  
به مکه رساند و آن گاه همراه امام به جانب عراق حرکت کرد. وقتی امام به  
کربلا رسید در محاصره حربن یزید قرار گرفت بریر پیشنهاد نبرد با حر را



کرد ، اما امام به او پاسخ داد که من آغاز کننده نبرد نخواهم بود. منقول است که بریر مرد خنده رویی نبود ، اما در روز عاشورا ، با عبدالرحمن بن عبدربه شوخی می کرد. چون عبدالرحمن به وی گفت که این چه جای شوخی است ، بریر جواب داد که (( : سوگند به خدا که قوم من آگاهند که من چه در جوانی و چه در دوره سالخوردگی بذله گویی و شوخی را دوست نداشته ام. اما به خدا اکنون که میان ما و بهشت فاصله ای نمی یابم ، دوست دارم تا شمشیرها هر چه زودتر به سراغم آیند. )) .برخی نوشته اند که بریر آن اندازه شهادت را قرب به خداوند می دانست که قبل از رفتن به میدان نبرد ، خویشتن را معطر و آرایش می کرد .بریر از شیعیانی بود که قبل از پیوستن به امام حسین (ع) نیز در کوفه به دوستی علی (ع) و دشمنی با معاویه اشتها داشت. بنا به گزارش ابو مخنف : عفیف بن زهیر که هنگام شهادت امام حسین (ع) حضور داشته است می گوید: یزید بن معقل از مردم بنی عمیر وابسته بنی سلیمه عبدالقیس بیامد و گفت : ای بریر بن حضیر می نگری که خدا با تو چه کرد؟ بریر پاسخ داد که آنچه خدا با من کرد همه خوبی است و آنچه با تو کرد ، همه بدی است . گفت به خاطر داری که در محله بنی لوزان با تو همراه بودم و تو می گفتی که عثمان به خویشتن جفا کرد و معاویه نیز گمراه و گمراه کننده است و مقتدای حق و هدایت علی است ؟ بریر پاسخ داد که آری شهادت می دهم که اینها را من گفته ام .

غالب منابعی که از بریر سخن گفته اند ، از وی به عنوان قاری قرآن ، عابد و پارسا و از عاشقان امام حسین (ع) یاد کرده اند. خوارزمی نام بریر را ، بریر بن خضیر نوشته است. سید بن طاوس نیز از او به نام بریر بن حصین نام برده است. مرحوم مجلسی هم نام او را بریر بن حفیر الهمدانی ثبت کرده است. شگفت اینکه علی رغم آنکه مجلسی به ذکر نام بریر در شمار شهدای کربلا پرداخته است ، نام او در لیست زیارتنامه شهدا در بحارالانوار نیامده است .

(559) بریر در روز عاشورا با تمام اعتقاد و پایداری خویش به میدان رفت و پس از کشتن تعدادی از دشمنان ، سرانجام توسط کعب بن عمرو ازدی و با نیزه ای که به پشت بریر فرو برد به زمین افتاد و سپس با شمشیرهای پیاپی همان کعب به شهادت رسید (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۱ - ۴۲۳؛ ج ۳ ، ص ۱۰۶ - ۱۰۷ و ۱۱۱ - ۱۱۲ و ۱۱۵؛ قاموس الرجال ، ج ۲ ، ص 294؛ الفتوح ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۱۱ و ۱۴؛ الملهوف ، ص ۱۳۸ و ۱۵۴ - 155 و ۱۶۰؛ منتهی الامال ، ص ۴۱۵ و ۴۲۰ و ۴۳۰ و ۴۳۲؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۱۶۷؛ مجمع الرجال ، ج ۲ ، ص ۸۱ (ذیل حبیب بن مظاهر)؛ انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله...) ، ص ۱۹۲ و ۱۹۴ و ۱۹۶؛ نفس المهموم ، ص ۹۲ و ۱۰۴ و ۱۰۶ و ۱۰۹ و ۱۱۸؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العین ، ص ۱۴۲).

## 22. بشر بن غالب

شیخ طوسی از بشر به عنوان یکی از اصحاب امام حسین (ع) نام برده است. سید بن طاووس بشر را از اصحاب حضرت امام حسین (ع) (شمرده و تصریح کرده است که چون امام حسین (ع) در سر راه خود به کوفه ، به ذات عراق رسید ، بشر از عراق در رسید و امام درباره مردم عراق از وی جویا شد. وی جواب داد که مردمی را دیدم که قلوب آنان با تو بود و شمشیرهای ایشان با بنی امیه و علیه تو. به موجب این گزارش در بحار الانوار نیز آمده است که بشر از جمله یاران امام حسین (ع) در واقعه دشت کربلا بود (رجال الطوسی ، ص ۹۹؛ الملهوف ، ص ۱۳۱؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص 199-200؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۱۷۴).

## 23. بشیر بن عمرو حضرمی

بشیر بن عمرو نیز یکی دیگر از شهدای طف بود. برخی از جمله نامقانی نام و نشان او را بشیر بن عمرو احدوث حضرمی کندی نیز نوشته اند. در اینکه او در

چه هنگام به شهادت رسیده است ، دو گزارش متفاوت وجود دارد. بنا به گزارش ابو مخنف از ضحاک بن عبدالله مشرقی ، هنگام عزیمت امام حسین (ع) به آخرین نبرد با دشمن بشیر و عمرو بن ابی المطاع ، دو تن از یاران امام حسین (ع) بودند که هنوز زنده بودند. بشیر با ملاحظه تصمیم امام برای ورود به جنگ ، بر آن شد تا بر امام سبقت جوید ، پس به میدان رفت و پیش از امام به شهادت رسید علی رغم این گزارش ، صاحب منتهی الامال بشیر را به نام بشر بن عمرو ، از جمله شهدای حمله اولی دانسته است (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۴؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (( ترجمه ریحان‌تی رسول الله... )) ، ص ۲۰۱؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۰؛ قاموس الرجال ، ج ۲ ، ص ۲۱۲؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۹؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۱۷۳؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العین ، ص ۱۷۵).

#### 24. بکر بن حی بن تیم الله ثعلبه التمیمی

مامقانی در تنقیح المقال آورده است که اصحاب سیره نوشته اند که بکر بن حی به همراه عمر بن سعد برای جنگ با امام حسین (ع) به سوی کربلا حرکت کرد ، امام وقتی جنگ آغاز شد ، وی به صف اصحاب حضرت امام حسین (ع) پیوست و جنگید تا به شرف شهادت نائل گردید. صاحب منتهی الامال درباره این شهید کربلا نوشته است که بکر بن حی التمیمی از شهدای اول قتال در حمله اولی بود که به شهادت رسید. علامه شوشتری پس از اشاره به همین روایات ، نوشته است که مستندات حضور و شهادت بکر در کربلا معین نشده است (تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۱۷۷ - ۱۷۸؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۹؛ قاموس الرجال ، ج ۲ ، ص ۳۶۷؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العین ، ص ۱۷۶).

#### 25. پیروزان

نام وی در روضه الشهداء آمده است. در این کتاب درباره پیروزان نوشته شده

است که وی از غلامان امام حسین (ع) بود که به همراه عبدالله بن حسن (ع) در کربلا جنگید و شهید شد. نام وی در منابع دیگر نیامده است ، اگر گزارش روضه الشهداء صحت داشته باشد ، با توجه به نام وی باید گفت که وی از موالی ایرانی بوده است (روضه الشهداء ، ص ۳۱۶ - ۳۱۸).

## 26. جابر بن الحارث السلمانی (مذحج)

جابر از شاخه سلمانی قبیله مراد از اعراب مذحجی قحطانی بود. ابومخنف به نقل از فضل بن خدیج الکندی نوشته است که : عمرو بن خالد صیداوی و جابر بن حارث السلمانی ، و سعد غلام عمرو بن خالد و مجمع بن عبدالله روانه جنگ شدند و چون در محاصره دشمن قرار گرفتند ، عباس بن علی حمله کرد و آنان را از محاصره دشمن در آورد. آنان اگر چه زخم‌دار برگشتند ، اما بار دیگر به دشمن حمله بردند و چندان جنگیدند تا يك جا به شهادت رسیدند. برخی جابر بن حارث را حباب بن حارث نوشته اند. ابن شهر آشوب او را حارث معرفی کرده و نام او را در کنار شهدای حمله اول آورده است. برخی دیگر نیز نام وی را حیان بن حارث السلمانی نوشته اند. بن اثیر از او به عنوان جیار بن حارث یاد کرده است. شیخ الطائفه طوسی نیز او را با جناده بن عمرو اشتباه گرفته و از او به نام جناده بن حرث السلمانی یاد کرده است. مرحوم مجلسی نیز او را به نام حباب بن الحارث السلمانی الازدی معرفی می کند. در زیارت ناحیه و رجبیه ، نام وی حیان بن الحارث السلمانی آمده است ، شیخ طوسی از یکی از اصحاب امام حسین (ع) جناده بن الحارث السلمانی نام می برد که بعید نیست همین جابر بن حارث باشد (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۶؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۴؛ رجال الطوسی ، ص ۹۹؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۲؛ منتهی الامال ، ص ۴۴۶؛ نفس المهموم ، ص ۱۲۹؛ ابصار العین ، ص ۷۸).

## 27. جابر بن حجاج مولی عامر بن نهشل تمیمی

جابر از بنی تیم الله بن ثعلبه بود. گزارش شده است که او جنگجوی شجاعی بود

که در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کرد ، اما پس از کشته شدن مسلم نزد قوم خود مخفی شد. پس از مدتی وقتی خبر آمدن امام حسین (ع) را به کربلا شنید ، همراه سپاه عمر بن سعد به سوی کربلا رفت و به امام حسین (ع) ملحق گردید تا آنکه در روز عاشورا به شهادت رسید. علامه شوشتری نوشته است که وی نامی در مقاتل معروف به چشم نمی خورد (تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۱۹۸؛ قاموس الرجال ، ج ۲ ، ۵۰۶؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العین ، ص ۱۷۶).

### 28. جبلة بن علی شیبانی

جبلة از اصحاب حضرت علی (ع) بود که در صفین شرکت داشت و آنگاه به حضرت امام حسین (ع) پیوست و با مسلم بن عقیل در کوفه بیعت کرد. چون مسلم به شهادت رسید ، جبلة نزد قوم خویش مخفی گردید. سپس از کوفه گریخت و در آنجا به امام حسین (ع) پیوست . این شهر آشوب از او به عنوان یکی از شهدای حمله اولی نام برده است. به احتمال زیاد ، او همان جبلة بن عبدالله است که نامش در معجم رجال الحدیث با دو نام جداگانه آمده است (المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۳؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۲۰۷؛ قاموس الرجال ، ج ۲ ، ص ۳۴۵؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۲؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۷؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۴ ، ص ۳۵؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العین ، ص 201).

### 29. جعفر بن عقیل بن ابی طالب

جعفر یکی از پسران عقیل برادر حضرت علی (ع) و پسر عموی امام حسین (ع) بود. نام مادرش را ام الثغر ، دختر عامر (بنا به روایت دیگر ، خواصا دختر عمرو بن عامر) نوشته اند. از امام محمد باقر (ع) و حمید بن مسلم روایت شده است که جعفر در روز عاشورا به دست عروه بن عبدالله خثعمی به شهادت رسید. منابع متعددی از شهادت او سخن گفته و نوشته اند که همراه امام

حسین (ع) از مدینه به مکه و از مکه به سوی کوفه حرت کرد و در کربلا به شهادت رسید (مقاتل الطالبيين ، ص ۹۱؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ريحانتي رسول الله... )ت ص ۲۰۶ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۶؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الثاني ، ص ۳۰ و ۵۳؛ تاريخ الطبري ، ج ۵ ، ص ۴۶۹؛ الكامل في التاريخ ، ج ۴ ، ص ۷۵؛ نهايه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۶۲؛ لباب الانساب ، ج ۱ ، ص ۴۰۱؛ البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۸۵ و ۱۸۹؛ منتهى الامال ، ص ۴۵۶ و ۴۸۲؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۲ ، ۶۸؛ الارشاد ، ص ۲۴۹؛ تنقيح المقال ، ج ۱ ، ص ۲۱۹؛ نفس المهموم ، ص ۱۴۶ ، امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العين ، ص ۱۱۹ .)

### 30. جعفر بن علی بن ابی طالب

جعفر بن علی ، یکی از برادران امام حسین (ع) و برادر تتی عباس بن علی بن ابیطالب بود. نام مادرش را ام البنین نوشته اند که همان مادر حضرت ابوالفضل است. جعفر به همراه سایر بنی هاشم از مدینه به همراه امام حسین (ع) (به مکه و از آنجا به کربلا آمد. در تمام مراحل همراه برادرش بود و در روز عاشورا نیز در کنار آن حضرت و سایر برادران و یاران به شهادت رسید. قاتل او را هانی بن ثابت و یا خولی اصعبی نوشته اند (جمهره النسب ، ص ۳۱؛ مقاتل الطالبيين ، ص ۸۰؛ تاريخ الطبري ، ج ۵ ، ص ۴۴۹ ، ۴۶۸؛ الكامل في التاريخ ، ج ۴ ، ص ۹۲؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۰۴ - ۱۰۵ و ۱۲۹؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۲؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ريحانتي رسول الله... ) ، ص ۱۹۳؛ رجال الطوسي ، ص ۹۹؛ اعلام الوری ، ص ۲۴۳؛ البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۸۷ و ۱۸۹؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الثاني ، ص ۳۴ و ۵۳؛ الاصابه في تمييز الصحابه ، جزء اول ، ص ۳۷۵؛ الارشاد ، ص ۲۴۰ و ۲۴۸؛ الملهوف ، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۸ و ۶۶؛ منتهى الامال ، ص ۴۱۰ ، ۴۲۵ ، ۴۶۰ و ۴۸۲؛ الفصول الفخریه ،

ص ۶۷؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۵۷؛ ذهبی ، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام ، ص ۲۱؛ نقد الرجال ، ص ۷۱؛ سیر اعلام النبلاء ، ج ۳ ، ص ۳۲۰؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۳۲ و ۴۵۷ و ۴۶۱؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۲۱۹؛ نفس المهموم ، ص ۱۵۰؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۵؛ ابصار العین ، ص ۹۹).

### 31. جعفر بن محمد بن عقیل

در باب شهادت جعفر بن محمد بن عقیل در حره یا کربلا اختلاف نظر وجود دارد. ابو الفرج اصفهانی ، به نقل از محمد بن علی حمزه می نویسد که وی در کربلا به شهادت رسید ، اما همو می افزاید که در کتب انساب برای محمد بن عقیل پسری به نام جعفر ثبت نشده است (( خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۵۳؛ ناسخ التواریخ ، ج ۶ ، کتاب دوم ، ص 282 ؛ قاموس الرجال ، ج ۲ ، ص ۶۷۶؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۵).

### 32. جناب بن عامر بن کعب التیمی

جناب بن عامر از شیعیان کوفه و از تیم اللات بود که پس از رسیدن مسلم بن عقیل به کوفه با وی بیعت کرد .مامقانی از او با نام حباب بن عامر بن کعب التیمی یاد کرده است. او پس از شهادت مسلم ، مدتی نزد اقوام خویش مخفی گردید تا آنکه فرصت خروج مخفیانه از کوفه را به دست آورد و با ترك این شهر خود را به امام حسین (ع) رساند و به جمع کاروان حسینی پیوست. جناب بن عامر در روز عاشورا به میدان رفت و پس از مدتی نبرد به شهادت رسید (منتهی الامال ، ص ۴۲۶؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۲۵۰).

### 33. جناده بن الحارث انصاری

این اعثم نوشته است که او پس از هلال بن رافع البجلی به میدان رفت و رجز زیر را می خواند:

انا جناد و انا ابن الحارث لست بخوار و لا بناكث

عن بیعتی حتی یرثنی وارثی الیوم شلوی فی

الصعید ماکث

خوارزمی و ابن شهر آشوب ، همان گزارش ابن اعثم و همین رجز او را آورده ، با این تفاوت که اولاً ، به جای هلال بن رافع ، نافع بن هلال نوشته اند؛ ثانیاً: رجز بالا را با اندک اختلافی آورده اند. مرحوم مجلسی نیز همان نوشته ابن شهر آشوب را آورده است. شیخ طوسی و مامقانی از کسی به نام جناده بن الحرث السلمانی یاد می کنند که هم با جناده بن حارث انصاری مورد بحث قابل تطبیق است و هم با جابر بن حارث السلمانی که ذکر وی گذشت. برخی نوشته اند که جناده ابتدا در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کرد و پس از شهادت مسلم ، همراه عمرو بن خالد صید اوی به کربلا آمد و با امام دست بیعت داد و در عاشورا به شهادت رسید .

در برخی از نوشته های متاخر از شهیدی به نام جناده بن کعب الحرث انصاری نام برده و نوشته اند وی از جمله یاران خزر جی امام حسین (ع) بود که همراه همسر و فرزندان از مکه به کربلا آمد و در کربلا در حمله اولی به شهادت رسید. عمر بن جناده پسر اوست. به نظر می رسد که علی رغم این توضیحات که در منابع کهن اثری از آن نیست ، بتوان گفت که جناده بن کعب ، همان جناده بن حارث است (الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۵؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۵؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۲۰۳؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۴؛ رجال الطوسی ، ص ۹۹؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۲۳۴ ، بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۲۸؛ جلاء العیون ، ص ۳۹۹؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۹؛ نقد الرجال ، ص ۷۶؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۴؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العین ، ص ۱۵۶).



### 34. جندب بن حجیر الخولانی

جندب بن حجیر یا جندب بن حجر کندی خولانی کهلانی ، یکی دیگر از شهدای کربلاست. او نیز در کوفه سکونت داشت و پس از رسیدن مسلم بن عقیل به این شهر ، با او بیعت کرد. جندب پس از شهادت مسلم ، کوفه را به سوی امام حسین (ع) ترک کرد و در کربلا به امام پیوست. برخی نوشته اند که جندب از شهدای مرحله اول بود. بعضی نیز بر آنند که چون جندب در میانه جنگ زخمی شد ، یارانش او را از معرکه بیرون بردند ، اما وی يك سال بعد بر اثر همان زخم در گذشت) بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۲؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۰؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۲۳۶؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۹؛ قاموس الرجال ، ج ۲ ، ص ۷۳۹؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۴ ، ص ۱۷۰؛ نقد الرجال ، ص ۷۷؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العین ، ص ۱۷۷).

### 35. جون ، مولی ابوذر غفاری

شیخ مفید او را به نام جوین یاد کرده است. طبری و برخی دیگر از جون به نام جوی یاد می کنند. او از موالی ابوذر غفاری صحابی نامور پیامبر اسلام بود. متأسفانه مقتل نویسان و سیره نویسان به دلیل مولی بودن وی ، نسب روشنی از او به دست نداده اند. جون مردی سالمند و سیاه پوست بود که همراه امام حسین (ع) از مدینه به مکه و از آنجا به کربلا وارد شد و در آنجا به شهادت رسید. بنا به گزارش شیخ مفید از امام سجاد (ع) ، جون ، در ساعتی از شب عاشورا ، به تیز کردن شمشیر امام حسین (ع) و صیقل دادن آن مشغول بود. نوشته اند که در روز عاشورا امام حسین (ع) سوگند خورد و با صراحت تمام گفت که تا خون خویش را با خون پاک شما در نیامیزم ، از شما جدا نخواهم شد (الارشاد ، ص ۲۳۲؛ رجال الطووسی ، ص ۹۹؛ الفتوح ج ۳ ، ص ۱۲۲؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۱۱۳؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانته رسول الله... ) ، ص ۱۹۰ و ۲۰۱؛ نهاییه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۳۶ ؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ،

الجزء الثاني ، ٢٣؛ بحار الانوار ، ج ٤٥ ، ص ١ ، و ٢٢ و ٧١؛ الملهوف ، ص ١٦٣ ، منتهى الامال ، ص ٤٤٧ ٤٤٨؛ رجال ابن داود قسم اول ، ص ٩٣؛ تنقيح المقال ، ج ١ ، ص ٢٣٨؛ مجمع الرجال ، ج ٢ ، ص ٦٤؛ قاموس الرجال ، ج ٢ ، ص 757؛ نقد الرجال ، ص ٧٧؛ نفس المهموم ، ص ١٠٣ و ١٣٣؛ معجم رجال الحديث ، ج ٤ ، ص 175؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ٢٤٦؛ ابصار الهين ، ص ١٧٧).

### 36. جوين بن مالك تميمي (حر بن مالك ضبعي)

جوين از جمله كوفيانى بود كه پس از شهادت مسلم و عزيمة عمر بن سعد به سوى كربلا ، همراه ديگر كوفيان عزم پيكار با امام حسين (ع) را داشت ، اما چون در كربلا شنيد كه ابن زياد با درخواست امام حسين (ع) موافقت نكرده است ، به اندیشه افتاد تا از سپاه ابن سعد كنار گرفته و به امام حسين (ع) ملحق شود. او پس از پيوستن به كاروان حسيني ، در روز عاشورا روانه ميدان نبرد شد و به شهادت رسيد. برخى او را به خطا حوى نوشته اند. در زيارت رجبیه از وی به نام جون بن حوى ، مولى ابوذر غفارى شده است (رجال الطوسى ، ص 99؛ تنقيح المقال ، ج ١ ، ص ٢٤٠؛ منتهى الامال ، ص ٤٢٩؛ معجم الرجال الحديث ، ج ٤ ، ص ١٧٨ قاموس الرجال ، ج ٢ ، ص ٧٦١؛ نقد الرجال ، ص ٧٧؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ٢٤٦؛ ابصار العين ، ص ١٨٧).

### 37. حارث بن امرؤ القيس كندی

مامقانى به نقل از اصحاب سير نوشته است كه او از مردان شجاع بود كه نامش در كتابهاى تاريخى و جنگها آمده است. علامه شوشترى مى نويسد كه:  
(صاحب حقائق الاوردية گوید كه او ابتدا در سپاه عمر بن سعد بود تا آنكه به كربلا رسيد. در آنجا چون ديد كه با شرايط امام حسين (ع) مخالفت شد به سپاه امام پيوست. او يکى از چهار تن كندى بود كه در كنار حضرت امام حسين (ع)

به چشم می خورد ، باید گزارش شهادت وی در کربلا را با تامل نگریست  
(تتقیح المقال ، ج ۱ ، ص 243 ؛ قاموس الرجال ، ج ۳ ، ص ۱۳ ؛ امام حسن و  
امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶ ؛ ابصار العین ، ص ۱۷۴ - ۱۷۵ )

### 38. حارث بن نبهان ، مولى حمزه بن عبدالمطلب

نوشته اند نبهان مولى حمزه مردى شجاع بود که چند سال پس از شهادت حمزه  
وفات یافت. حارث پسر نبهان از مدینه همراه امام حسین (ع) به کربلا آمد و در  
کنار آن حضرت به شهادت رسید علامه شوشتری نوشته است که اهل سیر  
آورده اند که حارث به فیض شهادت امام حسین (ع) نائل شد ، اما در این باره  
مستندی که به آن مراجعه کرد ، وجود ندارد (تتقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۲۴۸ ؛  
منتهی الامال ، ص ۴۲۰ ؛ اعیان الشیعه ، ج ۴ ، ص 375 ؛ قاموس الرجال ، ج  
۳ ، ص ۵۵ ؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶ ؛ ابصار العین ، ص  
۱۲۴ ).

### 39. حبشه بن قیس النهمی

حبشه (حبشی ) بن قیس بن سلمه بن طریف النهمی ، یا چنان که در برخی از  
منابع آمده است ، حبشه بن قیس النهمی یکی دیگر از شهدای کربلا و از یاران  
همدانی امام حسین (ع) بود که نام وی را در شمار شهدای حمله اولی ثبت کرده  
اند. در منابع و مقاتل کهن نامی از وی در میان نیست (تتقیح المقال ، ج ۱ ،  
ص ۲۵۰ ؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶ ؛ ابصار العین ، ص ۱۵۰ ).

### 40. حبیب بن عبدالله نهشلی

شیخ طوسی در رجال خود از حبیب بن عبدالله به عنوان یکی از اصحاب  
امیرالمؤمنین (ع) نام برده است ، اما معلوم نیست که او همان حبیب بن عبدالله  
نهشلی باشد. نام حبیب در زیارت رجبیه به عنوان شهید کربلا آمده است. برخی  
احتمال داده اند که ممکن است وی همان ابی عمرو نهشلی باشد (رجال الطوسی

، ص ۶۱؛ ابصار العین ، ص ۹۲ .)

#### 41. حبیب بن مظاهر (مظهر) اسدی

حبیب بن مظاهر بن رئاب بن الاشتر از قبیله بنی اسد و از مردان برجسته کوفه و از اصحاب پیامبر اسلام و حضرت علی (ع) بود. نوشته اند که حبیب بن مظاهر در تمام جنگهای دوره خلافت حضرت علی (ع) (با آن امام همراه بود. وی در شمار برجسته ترین دعوت کنندگان امام حسین (ع) بود که همراه سلیمان بن صرد خزاعی نامه ای به امام حسین (ع) نوشته و آن حضرت را به شتاب در حرکت به سوی کوفه فراخواندند. به دنبال مأموریت ابن زیاد در کوفه و شهادت مسلم بن عقیل ، حبیب قبل از رسیدن امام حسین (ع) به کربلا مخفیانه از کوفه خارج شد و به امام حسین (ع) پیوست. به روایت ابومخنف از حارث بن حصیره او قبل از شروع جنگ کوفیان را برای تلاش جهت کشتن خاندان پیامبر و اهل بیت آن حضرت سرزنش کرد. در روز عاشورا حبیب بن مظاهر یکی از مسن ترین افرادی بود که با شوق و شغف تمام شهادت را استقبال کرد. او از فرماندهان سپاه امام حسین (ع) بود و وظیفه داشت تا جناح چپ قوای امام را فرماندهی کند. او پیش از شروع نبرد تلاش زیادی کرد تا قبیله بنی اسد را به یاری امام حسین (ع) کشاند. گفته شده است که حبیب در این تلاش موفق شد تا قبیله خویش را به یاری امام حسین (ع) جلب کند ، اما بنی اسد پیش از ملحق شدن به سپاه امام با سپاه کوفه مواجه شدند و نتوانستند به یاری امام برسند. بنا به روایت ابومخنف از سلیمان بن راشد و او از حمید بن مسلم چون در ظهر عاشورا امام به اقامه نماز پرداخت و حصین بن تمیم به امام و یارانش حمله کرد ، حبیب بن مظاهر در حالی که شعر زیر را می خواند به مقابله با او شتافت : سوگند به خدا که ما اگر در تعداد با شما برابر بودیم و یا نیمی از شما ، راه فرار پیش می گرفتید. ای بدترین قوم از نظر حسب و ریشه و تبار .

حبیب بن مظاهر آنگاه ادامه داد که:

من حبیبم و پسر مظاهر ، جنگجوی دلیر و در نبرد پابرجا. شما در عده و عده  
 بیشترید ، اما ما در صبوری و وفاداری از شما پیشگام تر. ما بالاترین حجت  
 را داریم و آشکارترین حق را؛ از شما پروا پیشه تریم و پیروزتر .  
 حمید بن مسلم روایت کرده است که در همین حال مردی از بنی تمیم به سوی  
 حبیب بن مظاهر رفت و با نواختن شمشیری بر سرش ، وی را به زمین  
 انداخت. در همین حال مردی دیگر از بنی تمیم که مدعی بود او حبیب را کشته  
 است از دیگر مرد تمیمی خواست تا سر او را به وی دهد تا بر گردن اسبش  
 آویزد تا مردم بدانند که حبیب بن مظاهر را او کشته است. حصین برای اینکه  
 مرد تمیمی را بی بهره نگذارد ، ادامه داد که پس از آن سر حبیب را به تو  
 خواهم داد تا نزد ابن زیاد برده و جایزه بگیری. مردی تمیمی که مدعی بود  
 حبیب را او کشته است نه حصین ، این سخن را نپذیرفت و مدتی با حصین به  
 کشاکش پرداخت. در این حال تمیمیان مداخله کرده و ماجرا را به این گونه  
 خاتمه دادند که حصین سر را گرفته در اردوگاه بگرداند و آنگاه آن را به مرد  
 تمیمی دهد (رجال الطوسی ، ص ۱۰۰؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه  
 ریحانته رسول الله... ) ص ۱۹۲؛ جمهره النسب ، ص ۱۷۰؛ تاریخ الطبری ،  
 ج ۵ ، ص ۴۳۹ - ۴۴۰؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۷۱۷۰ - ؛ البدایه و  
 النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۷۸ ، و ۱۸۲ - ۱۸۳؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۳؛  
 الاصابه ، ج ۱ ، ص ۳۷۳؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۵۶؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ،  
 ص ۳۱۹ و ۳۸۵ و ج ۴۵ ، ص ۱۲ و ۲۰ و ۲۶؛ خوارزمی مقتل الحسین ،  
 الجزء الثانی ، ص ۱۱ و ۲۰ و ۲۲؛ الملهوف ، ص ۱۰۳ و ۱۶۱ - ۱۶۲؛  
 الارشاد ، ص ۲۳۰ و ۲۳۴؛ اختیار معرفه الرجال ، ج ۱ ، ص ۲۳۹؛ لسان  
 المیزان ، ج ۲ ، ص ۲۱۸؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۹۷ - ۱۰۱ و ۱۲۱ - ۱۲۲؛  
 نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۴۶؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۲۵۲؛ نقد الرجال ،  
 ص ۸۲؛ مجمع الرجال ، ج ۲ ، ص ۸۱؛ رجال ابن داود ، قسم اول ، ص ۹۹؛

نفس المهموم ، ص ۹۳ - ۹۵ و ۹۹ و 124 ؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۲۵۲ ؛  
امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶ ؛ ابصار العین ، ص ۱۲۹ .)

#### 42. حجاج بن زید سعدی تمیمی

نوشته اند حجاج از شیعیان بصره بود که در رکاب امام حسین (ع) در کربلا به  
شهادت رسید و هموست که نامه مسعود بن عمرو را از بصره به خدمت امام  
حسین (ع) رساند. در برخی از منابع و مقاتل از وی به نام حجاج بن بدر  
بصری یا یزید نیز یاد شده است. علامه شوشتری درباره برخی گزارشهای  
مربوط به حجاج نیز تردید کرده است (بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۱؛ منتهی  
الامال ، ص ۴۲۹؛ معجم رجل الحدیث ، ج ۴ ، ص ۲۳۴؛ امام حسن و امام  
حسین (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العین ، ص ۱۹۷؛ قاموس الرجال ، ج ۳ ، ص  
۱۱۳).

#### 43. حجاج بن مالک

مرحوم مجلسی و مامقانی از حجاج بن مالک به عنوان یکی از یاران امام حسین  
(ع) و شهدای کربلا نام می برند ، اما در سایر منابع و مقاتل از وی یاد نشده  
است (رجال الطوسی ، ص ۱۰۰؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۱۹۹ - ۲۰۰؛  
تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۲۵۵).

#### 44. حجاج بن مسروق جعفی

حجاج را مؤذن امام حسین (ع) دانسته اند وی در کوفه اقامت داشت چون خبر  
حرکت امام حسین (ع) از مدینه را شنید به مکه رفت و همراه امام به عراق  
آمد. پیش از این نوشته ایم که پس از رسیدن حر و قوایش به کاروان حسینی در  
ذو حسم ، به هنگام نماز ظهر ، حجاج بن مسروق اذان ظهر را گفت و حر و  
یارانش با امام حسین (ع) نماز خواندند. نوشته اند که مسروق هنگام جنگ چنین  
رجز می خواند: من امروز امام حسین (ع) هدایت کننده و هدایت شده را  
همراهی می کنم. امروز ای حسین با شهادت خویش جدت پیامبر را ملاقات

خواهم کرد (رجال الطوسی ، ص ۱۰۰؛ انساب الاشراف ، (ترجمه ریحان‌تی رسول الله... ) ، ص ۲۰۴؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۰۱؛ الارشاد ، ص ۲۲۴ - ۲۲۵؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۷۲؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۳ - ۱۲۴؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۳ ، بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۲۵ و ۷۲؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۲۵۵؛ قاموس الرجال ، ج ۳ ، ص ۱۱۷؛ معجم رجال الحديث ، ج ۴ ، ص ۲۳۴؛ منتهی الامال ، ص ۴۴۸؛ نفس المهموم ، ص ۸۲ و ۸۶ و ۱۳۳؛ نقد الرجال ص ۸۳؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العین ، ص ۱۶۰).

#### 45. حربن یزید بن تمیمی یربوعی

حربن یزید بن ناحیه بن سعید ، یکی از اشراف و بزرگان کوفه و از جمله شهدایی است که زندگی او از لحظه برخورد با امام حسین (ع) در مرزهای کوفه تا زمان فرا رسیدن پیکار عاشورا ، اوج اراده بشری ، خود یافتگی و عروج به اوج معنویت با کندن نفس از لجه بیداد و واماندگی در لجنزار عفن را به نمایش می گذارد. حر مظهر آزادگی و پرواز از مغاک خاک تا افلاک بود. حر نمایش تولد در متن پلیدی و پیراستگی از نفس شیطانی به اتکای اراده بشری بود. پیش از این اشاره شد که چگونه حربه عنوان مامور والی کوفه راه را بر قافله فرزند رسول خدا بست و یکی از آفرینندگان فاجعه تلخ کربلا شد؛ اما همو در زمانی که با تنهایی و غربت فرزند پیامبر و حقانیت او مواجه شد ، از همه چیز و همه کس و حتی جان خود که عزیزترین کیمیا برای انسانهای خاکی است در گذشت و با ندامتی عمیق که ذرات نفس پاک او را می آزد ، به سراغ امام حسین (ع) آمد ، تا پلیدی گذشته را در زلالی عشق بشوید و با طهارت جستن در چشمه خون ، آخرین مظاهر نفس شیطانی را برای معراج به سوی حضرت حق ، از تن بزداید. امام چه زیبا و بی سرزنش ، حر را در آغوش سپاه خود پذیرفت. اگر به راستی کربلا تنها همین حر را آفریده بود که این

چنین خالصانه دگرگون شد ، کافی بود که آن را در تاریخ تشیع ، مظهر آفرینش و احیای آیین محمدی بشماریم. حر دیروز کربلا را آفریده بود و اینک خود کربلایی شده بود. مگر امام حسین (ع) با حصول به قدرت و حکومت می خواست چه زیباییهایی را بالاتر از آنچه در کربلا آفرید بیافریند؟ امام حسین (ع) با دگرگون کردن حر و کشاندنش از اوج فرماندهی و افتخار به جمع اصحاب تنها ، اما عاشق خود ، آموخت که انسان می تواند پهنه عروج را چه زیبا و سریع طی کند. فاصله سپاه عمر بن سعد تا سپاه امام اندک بود ، اما طی کردن این راه تنها با ایمان و عشق میسر بود. آنان که از این عشق تهی بودند ، در کنار پسر سعد ماندند و سالها نیز زیستند: اما حر که در روز عاشورا در چشمه عشق وضو ساخت ، به زودی در میان خاك طف افتاد ، ولی از آن پس برخاست و همواره در تاریخ تشیع به عنوان يك آزاده که راه شیطان تا خدا را در يك نیمه روز طی کرد ، باقی ماند .حر مولود کربلا بود؛ این مولود ساعاتی پس از تولد در خاك افتاد ، اما تولد وی يك تفسیر زیبا از عظمت پیام کربلا از توانایی امام حسین (ع) و حماسه ای بود که بیش از يك نیمه روز به درازا نکشید ، اما برای همیشه اسلام و تشیع را زنده نگهداشت. شاید نخستین خطبه ای که حر را به اندیشه افکند ، خطبه ای از امام حسین (ع) بود که امام در مسیری که با مراقبت حر از سمت چپ قادسیه راه را در می نوردید ، ایراد کرد. حر وقتی سخنان امام را شنید ، خطاب به امام گفت (( : ای حسین ، برای حفظ جان خویش خدای را در نظر داشته باش ، بدان که اگر جنگی روی دهد کشته خواهی شد )) . امام چون این سخنان را شنید به حر پاسخ داد که : تو مرا از مرگ می ترسانی ؟ آیا کار شما به اینجا خواهد کشید که مرا بکشید؟ من نمی دانم به تو چه بگویم ، ولی من آن گفته مرد اوسی را به تو می گویم که به فرزند عم خود در حالی که قصد یاری پیامبر را داشت و عمویش از وی پرسید که کجا می روی ، پاسخ داد که (( می روم به سوی مرگ که مرگ برای



جوآنمرد عار نیست (( ...علی رغم سخنان امام حسین (ع) ، حر که خود را مجری دستورات کوفه می دانست ، به مراقبت از امام و ممانعت از ورودش به کوفه یا بازگشتش ادامه داد ، تا نامه ابن زیاد به او رسید که در آن دستور داده بود که حسین را در هر کجا که هست متوقف بدارد. امام در منطقه کربلا بود که این پیام به حر رسید و حر امام را در کربلا متوقف ساخت. حر این ماموریت را تا زمان فرا رسیدن سپاه عمر بن سعد ادامه داد ، اما وقتی سپاه عمر بن سعد به کربلا رسید و ماموریت حر پایان یافت ، گویی حر نیز زندگی پیشین خود را رو به پایان یافت و تولدی تازه را با احساس ندامت در خود پیدا کرد. این تولد ، زمانی تسریع شد که حر دید که پسر سعد علی رغم پیشنهادهای امام حسین (ع) که حاضر است منطقه کوفه را ترك کند و بدون جنگ از آنجا خارج شود ، به دستور ابن زیاد در قتل پسر فاطمه و علی اصرار می ورزد. حر در میان برزخ ایمان و کفر ، تا صبح عاشورا همچنان دست و پا زد. زندگی و مرگ در مقابل چشمان او رژه می رفتند. بقا در فرماندهی و زندگی در کنار همسر و فرزندان با فرو افتادن در خاک کربلا ، در نفس حر ستیزی جدی داشتند. هیچ کس به درستی نمی داند که حر در محاسبات نفس شیطانی و مجادلات آن با نفس رحمانی ، چگونه و در کدام لحظه تصمیم نهایی خویش را گرفت ، اما آنچه مسلم است ، حر در صبح عاشورا قطعا تولدی دیگر یافته بود. برخی نوشته اند که آخرین فریادهای استغاثه امام حسین (ع) که حکم آخرین بیدار باشها را داشت ، حر را کاملا دگرگون کرد. امام چون دریافت که دشمن تصمیم بر مقاتله دارد در مقابل ایشان ایستاد و با صدای بلندی که هنوز نیز گوشهای تاریخ و انسانهای آزاده آن را می شنود فریاد زد که : آیا در میان شما کسی هست که به خاطر خداوند پسر فاطمه را یاری دهد و از حرم رسول خدا دفاع کند؟ تنها هم پیمانان با شیطان می توانستند از این استغاثه به راحتی بگذرند. حر در این زمان از حریم شیطانی به در آمده بود و گوشه شنوا و دلی

بیدار یافته بود. این بود که به سوی عمر بن سعد آمد و به او گفت : ای عمر آیا به راستی می خواهی با پسر رسول خدا بجنگی ؟ عمر پاسخ داد که آری. با او جنگی کنم که آسانترین بخش آن بریدن سرها و افتادن دستها باشد. نوشته اند که حر چون این سخن را شنید آزرده خاطر و اندوهگین به جایگاه خویش بازگشت و ساعتی بعد ، آرام آرام از سپاه یزید فاصله گرفت و به سوی سپاه سالار حق نزدیک شد. در این حال مهاجر بن اوس به وی گفت (( : ای حر چه اراده کرده ای من تو را تا کنون این چنین ندیده بودم . اگر از من می پرسیدند که شجاعتترین مردم کوفه کیست ، جز تو را نام نمی بردم )) . حر در همان حال پاسخ داد که به خدا سوگند که خودم را در میان بهشت و جهنم مخیر می بینم و نمی دانم که کدام يك را برگزینم. هرگز جز بهشت چیز دیگری را شایسته نمی یابم ، حتی اگر پاره پاره ام کنند. مهاجر بن اوس افزوده است که حر پس از گفتن این سخنان اسب خویش را حرکت داد و خود را به امام حسین (ع) رساند. حر چون نزدیک امام رسید ، چشمانش را در چشمان پسر فاطمه دوخت و پس از اظهار ندامت از محاصره امام و یارانش در روزهای گذشته ، از عمق دل خطاب به امام گفت : خدا مرا فدای تو گرداند آیا توبه مرا می پذیری ؟ امام پاسخ داد که آری خدا توبه تو را می پذیرد . اینک فرود آی. حر به امام گفت که من نخستین کسی بودم که راه را بر تو بستم. اکنون می خواهم نخستین کسی باشم که در راه تو کشته شده و با پیامبر روبه رو می گردم. امام نیز این خواسته حر را اجابت کرد و وی رو به سوی خصم آورد و پس از سرزنش کوفیان در خیانت به امام حسین (ع) به کام توفان خشم دشمن رفت .

ساعاتی بعد جسم خون آلود حر به زمین طف افتاد و به شهادت رسید قاتل وی را ایوب بن مسرح و مردی دیگر شمرده اند . شیخ مفید و دیگران نوشته اند که حر هنگام نبرد این شعر عنتره را می خواند که : آن قدر گلوگاه او و سینه او را پیاپی با تیر زدم که پیراهنی از خون پوشید (رجال الطوسی ، ص ۱۰۰ ؛

بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۱۹۴ و  
 ۱۹۷؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۱ و ۴۲۹ و ۴۲۷؛ الكامل فی التاريخ ، ج  
 ۲ ، ص ۳۱؛ اعلام الوری ، ص ۲۲۹؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۷۹ -  
 ۱۸۰؛ الفتوح ج ۳ ، ص ۹۵ و ۱۱۳-۱۱۴ -؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۱۱۰ -  
 ۱۱۱؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۱۴۱۳- ؛ نفس المهموم ،  
 ص ۸۲ - ۸۳ و ۹۰ و ۱۰۶ و ۱۱۴ - ۱۱۵ و ۱۱۹ - ۱۲۰؛ نهایه الارب ،  
 ج ۲۰ ، ص ۴۱۶ - ۴۱۷ و ۴۳۷ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۵۱؛ الاخبار الطوال ،  
 ص ۲۴۹ - ۲۵۲؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۲۶۰؛ منتهی الامال ، ص ۴۰۱ و  
 ۴۰۴ و ۴۲۲ - ۴۲۵ و ۴۳۱؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۱۹ و ج ۴۵ ، ص  
 ۱۰ و ۱۳ - ۱۴ و ۷۱؛ نقد الرجال ، ص ۸۴؛ امام حسن و امام حسین (ع) ،  
 ص ۲۴۶؛ ابصار العین ص ۱۹۱).

#### 46. حلاس بن عمرو راسبی

حلاس را گروهی ، حلاس بن عمرو راسبی و برخی حلاس بن عمرو الهجری  
 ثبت کرده و در شمار یاران حضرت علی (ع) دانسته اند. هجری و راسبی  
 منسوب به هجر و راسب دو تیره از اعراب یمنی جنوب عربستان بودند. حلاس  
 به حلاس بن عمرو راسبی مشهورتر است. شیخ طوسی از او به نام حلاس بن  
 عمرو نام برده است. صاحب منتهی الامال می نویسد که حلاس بن عمرو  
 راسبی از اهل کوفه و از اصحاب حضرت علی (ع) و در شمار فرماندهان  
 لشکر آن حضرت در کوفه بود وی به همراه برادرش نعمان بن عمرو راسبی  
 در کربلا به شهادت رسید. در باب چگونگی پیوستن حلاس به امام حسین (ع)  
 نوشته اند که ابتدا به همراه سپاه عمر بن سعد از کوفه به قصد کربلا خارج شد ،  
 ولی چون امام حسین (ع) شروط پیشنهادی عمر بن سعد را برای تسلیم شدن ،  
 نپذیرفت ، حلاس به سوی امام حسین (ع) آمده به آن امام پیوست تا سرانجام در  
 روز عاشورا به شهادت رسید (رجال الطوسی ، ص ۱۰۰؛ تنقیح المقال ، ج ۱

، ص ۳۶۲؛ نقد الرجال ، ص ۱۱۵؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۶؛ معجم رجال  
الحديث ، ج ۴ ، ص ۱۴۲ و ۱۸۸؛ مجمع الرجال ، ج ۲ ، ص ۲۲۳؛ نفس  
المهموم ص 135 ؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العين ، ص  
۸۴).

#### 47. حماد بن انس

تتها صاحب روضه الشهداء از او نام می برد . او می نویسد که حماد بن انس بر  
دشمن حمله کرد و پس از مدتی مبارزه به شهادت رسید . در کتابهای رجالی نیز  
از حماد بن انس به عنوان شهید کربلا یاد نشده است (روضه الشهداء ، ص  
۲۹۵).

#### 48. حنظله بن سعد الشبامی

نام حنظله در تعداد قابل توجهی از منابع به عنوان شهید کربلا آمده است. از او  
به اختلاف ، اسد و اسعد شامی ، و الثامی نیز یاد شده است. شیخ طوسی او را  
به نام اسعد الشبامی معرفی کرده است. ابو مخنف از سخنرانی جنگ و شهادت  
او در روز عاشورا سخن گفته و او را شهید طف دانسته است. شیخ مفید نیز  
حنظله را از اصحاب حضرت امام حسین (ع) و از شهدای کربلا معرفی کرده  
و می نویسد که چون اصحاب حضرت امام حسین (ع) و از شهدای کربلا  
معرفی کرده و می نویسد که چون امام حسین (ع) در ظهر عاشورا به اقامه  
نماز پرداخت ، حنظله رو به سپاه ابن زیاد ایستاد و گفت (( ای مردم بیم آن  
دارم که امروز مرتکب کاری شوید که چون روز احزاب ، به گزند گرفتار آید.  
ای مردم من از عذاب یوم التتاد بر شما بیمناکم. حسین را نکشید تا مستحق  
عذاب الهی نگردید. من دروغ نمی گویم ، چرا که دروغ پرداز زیانکار است .  
)). (حنظله پس از این سخنان به میدان جنگ رفت و به شهادت رسید. ابن اعثم  
از وی به نام شعب بن حنظله التمیمی یاد کرده است . خوارزمی نیز در مقتل  
خود از او یاد کرده و وی را حنظله بن اسعد العجلی الشبامی نامیده است. شیخ

طوسی نیز حنظله را از شهدای کربلا و از اصحاب اباعبدالله الحسین می داند و از او به عنوان شهید کربلا نام می برد. طبرسی در اعلام الوری و مرحوم مجلسی در بحار الانوار او را به عنوان شهید کربلا معرفی می کنند و وی را شبامی می نامند. سید بن طاووس در الملهوف و مرحوم حاج شیخ عباس قمی در منتهی الامال نیز نام وی را آورده اند. اولی نام او را حنظله بن اسعد شامی و دومی حنظله بن عمرو الشبامی نوشته است. صاحب قاموس الرجال بر آن است که سعد بن حنظله و حنظله بن اسعد شامی يك نفر بوده اند. همو در جایی دیگر افزوده است احتمال دارد که حنظله بن عمرو که در مناقب ، در شمار شهدای حمله اولی آمده است ، تحیف شده نام همین حنظله باشد (رجال الطوسی ، ص ۱۰ ، تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۳؛ خوارزمی مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۸؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۲؛ الارشاد ، ص ۲۳۸؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۱۹۹-۲۰۰ و ۴۵ ص ۲۳-۲۴ و ۷۳؛ الملهوف ، ص ۱۶۴؛ الفتح ، ج ۳ ، ص ۱۱۹؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۷۷-۷۸؛ اعلام الوری ، ص ۲۴۰ ، منتهی الامال ، ص ۴۱۹ و ۴۲۵ و ۴۴۳ - ۴۴۴؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۳۸۲؛ قاموس الرجال ، ج ۴ ، ص ۷۶ ، ۷۸؛ نقد الرجال ، ص ۱۲۱؛ نهاییه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۵۳؛ نفس المهموم ص ۱۲۷ - ۱۲۸؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۶).

#### 49. خالد بن عمرو بن خالد ازدی

خوارزمی در مقتل خود و ابن شهر آشوب در مناقب از او به عنوان شهید نام برده اند. منبع اخیر الذکر رجز وی را به شکل زیر نقل کرده است : ای نفس امروز به سوی پروردگار رحمان روانه می شوی و تو روح و ریحان خواهی گذشت. امروز بر نیکی پاداش خواهی یافت. آنچه در لوح ثبت شده است ، در پیشگاه خداوند است. اضطراب نداشته باش ، زیرا هر زنده ای فناپذیر است. مرحوم مجلسی نیز در بحار الانوار از خالد بن عمرو به عنوان شهید کربلا یاد

می کند (خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الثانی ، ص ۱۷؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۱؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۱۸ و ۲۳؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۱۸ - ۱۱۹؛ منتهی الامال ، ص ۴۳۴؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۱؛ ابصار العین ، ص ۸۵).

#### 50. رافع بن عبیدالله ، مولى مسلم ازدی

رافع مولى مسلم بن کثیر ازدی بود که همراه وی به نام امام حسین (ع) پیوست و در روز عاشورا پس از شهادت مسلم به میدان رفت و به شهادت رسید (ابصار العین ، ص ۱۸۲).

#### 51. رمیث بن عمرو

رمیث نیز یکی از اصحاب امام حسین (ع) بود که متأسفانه از نسب و زندگی او اطلاعی در دست نداریم. شیخ طوسی در رجال خود ، از رمیث به عنوان یکی از اصحاب امام حسین (ع) نام برده است. مرحوم مجلسی در بحار الانوار او را در شمار شهدای کربلا معرفی می کند (رجال الطوسی ، ص ۱۰۰؛ بحار الانوار او را در شمار تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۴۳۴؛ نقد الرجال ، ص ۱۳۵؛ ابصار العین ، ص ۱۱۴).

#### 52. زاهر ، مولى عمرو بن حمق خزاعی

زاهر مولى عمرو حمق و جد محمد بن سنان ، از دیگر شهدای حمله اولی به یاران امام در روز عاشورا بود ، برخی از همراهی وی با عمر بن حمق به هنگام فرار وی از تعقیب معاویه و عبدالرحمان بن ام مکتوم ، عامل معاویه در موصل سخن گفته و ماجرای را که پیش از این ، برای رفاعه بن شداد در همراهی با عمر بن حمق آوردیم ، برای زاهر روایت کرده اند. زاهر در هنگام عزیمت امام حسین (ع) به مکه ، عازم حج شده بود و چون در خانه خدا با امام دیدار کرد ، به آن حضرت پیوست و همراه امام رهسپار کربلا گشت (رجال الطوسی ، ص ۱۰۱؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۳؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص

۴۳۷؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۲؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۷؛ معجم رجال الحديث ، ج ۷ ، ص ۲۱۴؛ مستدرک الوسائل ، ج ۳ ، ص ۸۰۲؛ نقد الرجال ، ص ۱۳۶؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۶؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ۲۴۶؛ ابصار العين ، ص ۱۷۴).

### 53. زهير بن بشر الخثعمی

زهير نیز از جمله در شمار شهيدان حمله اولی بود. برخی از او به نام زهير بن بشير ازدی نام برده اند. نام وی در متن زیارت ناحیه بشر آمده است (المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۳؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۷؛ معجم رجال الحديث ، ج ۷ ، ص ۲۹۴؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۲؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۵؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العين ، ص ۸۶).

### 54. زهير بن حسان الاسدی

صاحب روضه الشهداء نام وی را در شمار شهدای کربلا می آورد (روضه الشهداء ، ص ۲۸۳).

### 55. زهير بن سليم ازدی

زهير بن سليم ازدی نیز از جمله کسانی بود که در شب عاشورا به امام حسين (ع) پیوست و در کربلا به شهادت رسید. صاحب قاموس الرجال نوشته است که از او هیچ شرح حالی در منابع به چشم نمی خورد ، جز اینکه در مناقب ، نام او در شمار شهدای حمله اولی آمده است. احتمال زیادی وجود دارد که او همان زهير بن بشر خثعمی باشد (المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۳؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۸؛ قاموس الرجال ، ج ۴ ، ص ۴۸۴؛ تنقيح المقال ، ج ۱ ، ص ۴۵۲؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۲؛ معجم رجال الحديث ، ج ۷ ، ص ۲۹۵؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۶؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العين ، ص ۱۸۲).

### 56. زهير بن سليمان

نام زهیر در زیارت رجبیه در شمار شهدای کربلا آمده است. در نسخه ای از بحار الانوار نیز نام وی زهیر بن سلمان آمده است (معجم رجال الحدیث ، ج ۷ ، ص ۲۹۵؛ ابصارالعین ، ص ۱۱۴).

### 57. زهیر بن قین بجلي

زهیر بن قین بن قیس بن قین بجلي از مشهورترین و صمیمی ترین یاران امام حسین (ع) بود که در راه بازگشت از مکه به سوی موطن خویش کوفه به امام حسین (ع) پیوست نوشته اند که او عثمانی بود و چون هم زمان با کاروان حسینی مکه را ترک کرده بود ، برای آنکه با امام حسین (ع) روبه رو نشود ، همواره از امام و یارانش فاصله می گرفت. ابومخنف از سدی به نقل از مردی از بنی فزاز که با زهیر بن قین هنگام بازگشت او از مکه همراه بوده است، آورده است که چون در یکی از منازل میان راه فرود آمدیم و با فاصله ای از امام حسین (ع) چادر زدیم ، ناگهان فرستاده ای از سوی حسین بن علی بر زهیر وارد شد و به او گفت که اباعبدالله الحسین مرا فرستاده است تا تو را نزد او برم. زهیر در آغاز از رفتن به نزد حسین بن علی امتناع داشت ، اما چون همسرش او را به اجابت دعوت پسر فاطمه تشویق کرد ، زهیر نیز عازم خیمه های امام حسین (ع) شد. کمی بعد زهیر نزد ما بازگشت ، اما با چهره و حالتی دگرگون شده. وی بی درنگ نزد همسر خویش رفت و خطاب به او گفت که تو اکنون آزادی. نزد خویشاوندانت برو که من آهنگ پیوستن به حسین را دارم. پس بی درنگ خیمه خویش را جمع کرد و به سوی امام حسین (ع) و یارانش رفت .

پیش از این اشاره کردیم که چون کاروان حسینی در محاصره قوای حر بن یزید ریاحی قرار گرفت ، زهیر که می دانست بزودی امام حسین (ع) و یارانش در چنگ قوای فزون تری از کوفیان قرار خواهند گرفت ، پیشنهاد کرد تا از طریق نبرد با حر کاروان حسینی را از محاصره نجات دهند ، اما امام حسین (ع) آن



پیشنهاد را نپذیرفت و در ادامه راه وارد کربلا گشت و در شب عاشورا چون امام با قلیل یاران خویش به گفتگو نشست و از آنان خواست تا با توجه به مرگ قطعی در صبح روز بعد ، راه خویش برگرفته و امام را ترك کنند ، زهیر صمیمانه ترین سخنان را با امام گفت ، و تاکید کرد که (( : سوگند به خدا اگر در راه تو کشته شوم و میسر باشد که هزار بار زنده گردم دوست داشتم که تمام هزار مرتبه زندگی خویش را تقدیم تو کنم و باز هم کشته شوم . )) ( صبح روز عاشورا چون امام حسین (ع) یاران خویش را سازمان داد ، به دلیل کفایت نظامی زهیر او را در فرماندهی میمنه قوای خود قرار داد. زهیر در این روز پیش از شروع نبرد کوشید تا با کوفیان سخن گفته و آنان را از کشتن فرزند فاطمه نهی کند. چون این تلاش بی نتیجه بود و شمر پس از آغاز حمله عمومی ، کوشید تا همراه تعدادی از کوفیان به خیمه های امام حسین (ع) نزدیک شود ، زهیر به مقابله آنان رفت و با دلیری تمام با کشتن تعدادی از همراهان پسر ذی الجوشن ، شمر را به عقب نشینی واداشت. زهیر پس از این بارها به میدان نبرد رفت. با شجاعت تمام جنگید. رجز او را در هنگام نبرد چنین نوشته اند:

انا زهیر و انا ابن القین

اذودهم بالسیف عن

حسین

بنا به روایت ابو مخنف از محمد بن قیس در میانه روز عاشورا و پس از شهادت حبیب بن مظاهر ، حر بن یزید ریاحی و زهیر به یاری یکدیگر با نبردی دلاورانه با کوفیان ادامه می دادند. هر گاه یکی از آنان در شرایط دشواری قرار می گرفت ، دیگری یاری اش می کرد. کمی بعد چون حر به شهادت رسید و امام حسین (ع) به نماز ایستاد ، زهیر با شجاعت و تلاش

افزون تری به جنگ ادامه داد تا امام بتواند نماز خویش را اقامه کند. محمد بن قیس افزوده است که زهیر از شدت عشق و علاقه به امام حسین (ع) ، به دنبال حمله ای به دشمن ، به سوی امام باز می گشت. پس از دست زدن به شانه امام ، چنین می گفت:

اقدم هدیة هادیا مهديا

فاليوم تلقى جدك النبيا

و حسنا و المرتضى عليا

و ذا الجناحين الفتى

الكميا

و اسد الله الشهيد الحيا

پس از پایان نماز امام ، در حالی که زهیر همچنان با شجاعت می جنگید ، سرانجام کثیر بن عبدالله شعبی و مهاجر بن اوس بر زهیر حمله برده و توانستند او را به شهادت رسانند (رجال الطوسی ، ص ۱۰۱؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۲ و ۴۲۲ و ۴۴۱؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۴۳ و ۷۱؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۴؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۴۸ و ۲۵۶؛ انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانته رسول الله... ) ، ص ۱۷۴ و ۱۹۴ و ۲۰۱؛ الارشاد ، ص ۲۲۱ و ۲۳۰ و ۲۳۳ و ۲۳۸؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الثانى ، ص ۲۰ و ۲۳؛ البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۸۰ و ۱۸۳ - ۱۸۴؛ بلاذری ، تذکره الخواص ، ص ۲۲۷؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۲۴ و ۴۳۵ و ۴۳۸ و ۴۴۲ و ۴۴۶ و ۴۵۰ - 451 - ؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۱۰۰؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۱۹ و ۳۸۱ و ۳۹۳ و ج 45 ، ص ۱۲ و ۲۱ و ۲۵ و ۷۰؛ الملهورف ، ص ۱۵۳ و ۱۶۵؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۴۵۲؛ نقد الرجال ، ص

۱۴۰؛ منتهی الامال ، ص ۴۱۶ و ۴۱۹ و ۴۲۵ و ۴۳۰ و ۴۴۰ و ۴۴۱؛  
قاموس الرجال ، ج ۴ ، ص ۴۸۵ - ۴۸۹؛ نفس المهموم ، ص ۸۴ و ۹۰ و  
۹۹ و ۱۰۱ و ۱۰۶؛ معجم الرجال الحديث ، ج ۷ ، ص ۲۹۵؛ امام حسن و  
امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العین ، ص ۸۷).

### 58. زیاد بن عمرو بن عریب الصائدی همدانی

زیاد بن عمرو بن عریب ، که او عمر کنیه داشت ، یکی دیگر از شهدای طف بود. وی این ابو عمره لقب داشت و پدرش از صحابه رسول خدا بود. نام قاتل زیاد را عامر بن نهشل از تمیم دانسته اند. بلاذری کنیه او را ابو ثمامه نوشته است . مرحوم محسن الامین نام وی را زیاد بن عریب صائدی نوشته است (بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحاننتی رسول الله... ) ، ص ۲۰۳؛ الارشاد ، ص ۲۰۸؛ تنقیح المقال ، ج ۱ ، ص ۴۵۶؛ الاصابه ، ج ۳ ، ص ۱۱۶؛ منتهی الامال ، ص ۴۴۷؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العین ، ص 151).

### 59. یزید (یزید) بن معقل الجعفی (بدر بن مغفل بن جعونه)

نام و نسب کامل وی در انساب الاشراف چنین آمده است : بدر بن مغفل بن جعونه بن عبدالله بن حطیط بن عتبه الكداع الجعفی. بلاذری افزوده است که بدر از خویش نام وی در شمار اصحاب امام حسین (ع) ذکر کرده است. عسقلانی در الاصابه نام وی را یزید بن مغفل بن عرف بن کلیب العامری ذکر میکند و می نویسد که وی به همراه برادرش زهیر در نبرد قادسیه نیز شرکت داشت و به نظر می رسد که با توجه به تشابه گزارشهایی که درباره یزید و زید با بدر بن مغفل جعفی و یا همان یزید بن مغفل بن سعد العشیره جعفی مذحجی وجود دارد ، ظن قوی آن است که آنان يك نفر باشند که با اندك تفاوتی در نام و نشان معرفی شده اند ، طبری و ابن اثیر نیز از یزید بن مغفل نام برده اند ، اما فقط به حضور او در کنار حضرت علی (ع) در جنگ با خوارج اشاره کرده و

نوشته اند که وی در نبرد با خریث بن راشد خارجی ، فرماندهی جناح راست سپاهیان امام را به عهده داشت. یزید در زمان امام حسین (ع) به آن حضرت پیوست و در نبرد عاشورا شرکت جست. وی هنگام نبرد رجزی به این مضمون می خواند:

انا ابن جعفی و ابی الکداع

و فی یمینی مرهف

فزاع

و مازن ثعلبه لماع

نوشته اند که یزد همچنین در روز عاشورا در وصف بزرگ منشی و برتری امام حسین (ع) شعر می خواند. بلاذری آورده است که در جریان تصمیم عبیدالله بن زیاد بر دستگیری عبدالله بن عقیف ازدی در کوفه ، سفیان بن مغل الازدی الغامدی به دفاع از این عقیف پرداخت. به نظر می رسد که سفیان مذکور ، پسر یزید بن مغل باشد (رجال الطووسی ، ص ۱۰۱؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۱۲۱ ، ۱۲۲ ، ۱۲۷؛ الکامل فی التاریخ ج ۳ ، ص ۳۶۷؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۱۹۶؛ الاصابه ، ج ۳ ، ص ۳۶۲؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۷ ، ص ۳۵۹؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۹؛ ابصار العین ، ص ۸۷).

60. سالم بن عمرو بن عبدالله ، مولی بنی مدینه کلبی

در برخی از منابع نام وی به عنوان یکی از شیعیان کوفی که همراه مسلم بن عقیل خروج کرده است. وی پس از شهادت مسلم همراه دو تن از کلبی ها از کوفه گریخت و خود را به امام حسین (ع) رساند و در کنار آن حضرت شهید شد. در زیارت ناحیه از سالم به نام شهید کربلا یاد شده است. علامه شوشتری درباره گزارشهای مربوط به او نیز تردید کرده است (( تنقیح المقال ، بحار

الانوار ، ج ٤٥؛ منتهی الامال ، ص ٤٢٩؛ قاموس الرجال ، ج ٤ ، ص ٦١٢  
٦١٣؛ ابصارالعین ، ص ١٨١).

### 61. سعد بن حارث خزاعی

نوشته اند که سعد از اصحاب پیامبر و یاران حضرت علی (ع) و صاحب شرطه آن حضرت در کوفه بود. امام او را همراه امام حسن (ع) به آذربایجان فرستاد و سرانجام در رکاب حضرت امام حسین (ع) در کربلا به شهادت رسید. مامقانی و صاحب منتهی الامال از وی به نام سعد بن الحرث ، غلام امیرالمومنین نام برده اند. <sup>(560)</sup> (تنقیح المقال ، ج ٢ ، ص ١٢؛ منتهی الامال ، ص ٤٢٩؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص 247؛ ابصار العین ، ص ١٢٣).

### 62. سعد بن حنظله التمیمی

برخی نوشته اند که او همان حنظله بن اسعد شبامی است. بعضی نیز او را غیر از شبامی دانسته و نوشته اند که او نیز همراهان امام حسین (ع) بود که در کربلا به شهادت رسید. از او به نام سعید بن حنظله نیز نام برده شده است (خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ١٧؛ منتهی الامال ، ص ٤٣٤؛ نفس المهموم ، ص ١٣٢؛ ابصار العین ، ص ٨٨).

### 63. سعد بن عبدالله ، مولى عمرو بن خالد

سعد غلام عمرو بن خالد الصیداوی از جمله سه تن از کوفیانی بود که همراه عمرو بن خالد و طرماح و مجمع بن عبدالله عائذی از کوفه گریخت و در عذیب الهجانات به امام حسین (ع) پیوست و در روز عاشورا به شهادت رسید. نوشته اند که در روز عاشورا او به همراه چند تن دیگر در محاصره افتاد که حضرت ابوالفضل ایشان را از محاصره نجات داد ، ولی در ادامه نبرد به شهادت رسید. برخی نوشته اند که سعد جزء ٥ نفری بود که قبل از حمله عمومی به شهادت

رسیدند (تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۶؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۱۷۸؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۶؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۴؛ منتهی الامال ، ص ۴۴۶؛ نفس المهموم ، ص ۱۲۹؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العین ، ص ۲۰۱).

#### 64. سعید (سعد) بن عبدالله حنفی

سعید یا سعد ، یکی دیگر از شهدای کربلاست. او از جمله کسانی بود که به هنگام حضور امام حسین (ع) در مکه ، به همراه هانی بن هانی السبیعی ، دومین دسته از نامه های کوفیان را به مکه آورد و خواستار حرکت سریع امام به سوی کوفه شد. نوشته اند که چون امام حسین (ع) در ظهر عاشورا بر آن شد تا نماز را اقامه کند سعید بن عبدالله در مقابل امام حسین (ع) ایستاد تا امام بدون اصابت تیر به اقامه نماز بپردازد. سعید در این حال مورد اصابت تیر دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید. وی از جمله کسانی بود که در شب عاشورا جدا شدن از امام حسین (ع) را تقبیح کرد (رجال الطوسی ، ص ۱۰۱؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۷۸؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۴؛ الارشاد ، ص 202؛ قاموس الرجال ، ج ۵ ، ص ۵۶۶؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۲۶ و ۷۰؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۰ - ۲۱ و ۲۴؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۵۲ و ۴۴۱؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۱؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۵۱ و ۱۷۷؛ نهایه الارب ، ج 20 ص ۴۳۵؛ الملهوف ص الامامه و السياسه ، ج ۲ ، ص ۴؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۹۳؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۳؛ تاریخ ابن خلدون ، ج ۲ ، ص ۲۲؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۲۰۰؛ منتهی الامال ، ص ۴۴۰؛ نفس المهموم ، ص 133؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۲۸؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العین ، ص ۸۹).

#### 65. سلمان بن مضارب بن قیس بجلی

برخی از علمای رجال از او نیز با تامل ، به عنوان یکی از اصحاب امام حسین (ع) و شهید کربلا نام برده و نوشته اند که وی پسر عموی زهیر بن قیس و همراه قیس در بعد از ظهر عاشورا به شهادت رسید (تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۴۸؛ قاموس الرجال ، ج ۵ ، ص ۲۰۸ معجم رجال الحديث ، ج ۸ ، ص ۱۸۵؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العین ، ص ۱۷۲).

### 66. سلیمان ، مولی الحسین (ع)

نام او را به اختلاف ، سلیمان و سلمان نوشته اند. کنیه اش نیز ابارزین ثبت شده است. در اکثر منابع از سلیمان ، به عنوان یکی از موالی حضرت امام حسین (ع) و شهید راه کربلا یاد شده است ، اما اعثم می نویسد که نامش دراع و برادر شیری امام حسین (ع) بود. سلیمان قبل از واقعه کربلا به دستور امام حسین (ع) ، در هنگامی که امام از مکه به مدینه رسیده بود و در مکه استقرار داشت ، برای رساندن نامه امام به احنف بن قیس ، منذر بن جارود ، مسعود بن عمرو و قیس بن هیثم ، از بزرگان بصره به سوی این شهر رهسپار شد. در این زمان هنوز عبیدالله بن زیاد به کوفه نرفته بود. وی چون از خبر ورود سلیمان به بصره آگاه شد ، او را یافته و به شهادت رساند. متأسفانه به دلیل سکونت منابع و مقاتل درباره سلیمان ، از چگونگی ورود وی به بصره و کیفیت دستگیری و شهادت او ، اطلاعی در دست نداریم. نام قاتل او را سلیمان بن عوف حضرمی نوشته اند (رجال الطووسی ، ص ۱۰۱؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۵۷ - ۳۵۸ و ۴۶۹؛ الفتوح ، ج ۵ ، ص ۴۲؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۲۳ و ۹۳؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۳۲؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۳۷ و 339 و ۳۴۰ و جلد ۴۵ ، ص ۶۹؛ رجال ابن داود ، قسم اول ، ص ۱۷۸؛ نهایت الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۶۲؛ الطبقات الكبرى ، جزء الاول ، ص ۴۷۷؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۹۳؛ الملهوف ، ص ۱۱۰؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۶۵؛ نقد الرجال ، ص ۱۶۲؛ ابصار العین ، ص 121 ، امام حسن و امام

حسین (ع) ، ص ۲۴۷ .)

### 67. سوار بن منعم بن حابس همدانی النهمی

نام وی در برخی از منابع رجالی به عنوان شهید کربلا آمده است. برخی نام او را سوار بن ابی عمیر نوشته اند. به همین جهت برخی تصور کرده اند که آنان دو نفر بوده اند. وی از بیعت کنندگان کوفه با امام حسین (ع) که پس از شهادت مسلم از این شهر خارج شد و به امام حسین (ع) پیوست. سوار در حمله اولی مجروح شد. او را به عنوان اسیر نزد عمر بن سعد بردند. ابن سعد در آغاز بر آن بود تا او را بکشد ، اما با شفاعت قوم وی آزاد شد. سوار شش ماه پس از آزادی ، بر اثر زخم روز عاشورا در گذشت. به همین دلیل نیز در زیارات شهدا از وی به عنوان مجروح یاد شده است بلاذری او را با نام سوار بن ابی خمیر یکی از بنی فهم جابری همدانی آورده است .مجلسی نیز از او با نام سوار بن ابی حمیر الفهمی الهمدانی ذکر می کند (رجال طوسی ، ص ۱۰۱ ؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۳ ؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانته رسول الله... )ت ص ۲۰۳ ؛ تاریخ المقال ، ج ۲ ، ص ۷۱ ؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۸ ، ص ۳۲۰ ؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۶ ؛ نقد الرجال ، ص ۱۶۴ ؛ قاموس الرجال ، ج ۵ ، ص ۳۲۴ ؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۵ ؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷ ؛ ابصار العین ، ص ۱۵۱ .)

### 68. سوید بن عمرو بن ابی المطاع الخثعمی

سوید نیز از یاران بسیار و اراسته و شجاع امام حسین (ع) و مردی کثیر الصلوه بود. نوشته اند که در روز عاشورا زخم برداشت و به حالت احتضار افتاد ، امام در همان حال چون شنید که ندا می دهند امام حسین (ع) کشته شد جانی دوباره گرفت و چون شمشیرش را گرفته بودند ، کارد خویش را برگرفت و دوباره به جنگ پرداخت تا به شهادت رسید. رجز او را در روز عاشورا چنین نوشته اند:



اليوم قد طاب لنا القراع

دون حسين الضرب و السطاع

نرجو بذالك الفوز و الدفاع

عن حر نار حين لانتقاع

(رجال الطوسي ، ص ١٠١؛ تاريخ الطبري ، ج ٥ ، ص ٤٥٣؛ الكامل في التاريخ ، ج ٤ ، ص ٧٩؛ بحار الانوار ، ج ٤٥ ، ص ٢٤ و ٢٦؛ المناقب ، ج ٤ ، ص ١٠٢؛ البدايه و النهايه ، ج ٨ ، ص ١٨٥؛ نهايه الارب ، ج ٢٠ ، ص ٤٥٥؛ مقتل الحسين ، الجزء الثاني ، ص ٢٢ و ٢٤؛ الملهوف ، ص ١٦٥ - ١٦٦؛ خوارزمي ، منتهى الامال ، ص ٤٥٠؛ تنقيح المقال ، ج ٢ ، ص ٧٢؛ جلاء العيون ص ٣٩٩؛ نقد الرجال ، ص ١٦٤؛ نفس المهموم ، ص ١٢٩ - ١٣٠؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ٢٤٧؛ ابصار العين ، ص ١٧٢).

69. سيف بن حارث بن سريع همداني

سيف بن ابى الحارث بن سريع الجابري ، يكي ديگر از شهدای طف بود. او يكي از نوجوانان سپاه امام حسين (ع) بود که همراه پسر عمويش (561) مالك بن عبدبن سريع با اصرار و الحاح و گريه و زاري از امام اجازه جنگ خواستند و به ميدان رفته ، به شهادت رسيدند. او و پسر عمويش عبدالله بن عبد بن سريع ، به جابريان که بطني از همدان بود ، اشتها دادند (تاريخ الطبري ، ج ٥ ، ص ٤٤٣؛ الكامل في التاريخ ، ج ٤ ، ص ٧٢؛ خوارزمي ، مقتل الحسين ، الجزء الثاني ، ص ٢٧؛ نهايه الارب ، ج ٢٠ ، ص ٤٥٤؛ ابن دريد ، الاشتقاق ، ص ٤٢٠؛ بحار الانوار ، ج ٤٥ ، ص ٣١ و ٧٢؛ جلاء العيون ، ص ٤٠٠؛ روضه الشهداء ، ص ٣٠٧ معجم رجال الحديث ، ج ٨ ، ص ٣٦٣ بلاذري ، انساب الاشراف ، (ترجمه ريحانتي رسول الله ( ... ، ص ٢٠٣؛ منتهى الامال ، ص ٤٤٣؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ٢٤٧؛ ابصار العين ، ص 149).

## 70. سیف بن عبدالله مالک عبدی (سیف بن مالک)

شیخ طوسی از او با نام سیف بن مالک یاد کرده است. سیف نیز از شهدای کربلاست که به همراه ادهم بن امیه و یزید بن ثبیت و پسران او به یاری امام حسین (ع) (شتافت و در کربلا به شهادت رسید. برخی نوشته اند که او در هنگام نماز ظهر به نبرد پرداخت و در همان زمان به شهادت رسید (رجال الطوسی ، ص ۱۰۱؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص 72 ؛ رجال طوسی ، ص ۷۴؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۵ - ۴۲۶؛ نفس المهموم ، ص 135 ؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ انصار الحسین ، ص ۱۸۵).

## 71. شیبب بن جراد الکلابی

شیبب یکی از دلاوران و جنگاوران کوفه و از شیعیان و اصحاب حضرت علی (ع) بود. در برخی از منابع تاریخی به حضور شیبب در جنگ صفین اشاره شده است. وی نیز از جمله کسانی بود که در کوفه برای امام حسین (ع) بیعت می گرفت. بعد از قتل مسلم بن هقیل ، شیبب نیز همراه سپاه عمر بن سعد به کربلا آمد ، اما در شب عاشورا به سپاه امام حسین (ع) پیوست و در روز عاشورا به شهادت رسید. نوشته اند که شیبب با حضرت ابوالفضل و برادرانش خویشاوندی قبیله ای داشت و با ام البنین مادر عباس از يك تیره بود. به همین دلیل هم وقتی از سپاه ابن سعد به سوی امام حسین (ع) (آمد ، ابتدا به حضرت ابوالفضل و برادران او پیوست و از طریق آنان به حضور امام حسین (ع) رسید (تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۸۰).

## 72. شیبب بن عبدالله النهشلی ، مولی حارث بن سریع

شیبب بن عبدالله النهشلی البصری ، یکی دیگر از شهدای کربلا و مولی حارث بن سریع همدانی جابری و از اصحاب امام حسین (ع) بود که در روز عاشورا در حمله اولی به شهادت رسید. این گزارش را طوسی در رجال خود آورده

است. مامقانی نیز همین گزارش را به نقل از شیخ طوسی ذکر کرده است. مرحوم مجلسی نیز در بحار الانوار ، نام شیبیب را شیبیب بن الحارث بن سریع ثبت کرده ، او را از جمله شهدای کربلا معرفی می کند (( رجال الطوسی ، ص ۱۰۱؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۸۱؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۱۹۹ و ج ۴۵ ، ص ۷۳؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۹ ، ص ۱۲؛ رجال طوسی ، ص ۲۷۱؛ نقد الرجال ، ص ۱۶۶؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العین ، ص ۱۵۰ ).

### 73. شوذب ، مولی شاکر بن عبدالله همدانی شاکری

شوذب مولی شاکر بن عبدالله ، یکی از شهدای کربلاست که در روز عاشورا با کسب اجازه از حضرت امام حسین (ع) و پس از حنظله بن سعد الشبامی به میدان جنگ رفت و به شهادت رسید. برخی وی را از شیعیان سابقه دار و قدیمی نوشته اند و برخی نیز آورده اند که او پسر عروه بن طرق و از قبیله غفار بود (رجال الطوسی ، ص ۱۰۱؛ الارشاد ، ص ۲۳۸؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۲ ، 26 و ۳۳؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۳؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۷۳؛ نهاییه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۵۴؛ اعلام الوری ، ص ۲۴۲؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۸۸؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۲۸ - ۲۹ ، ۷۱ و ۷۳؛ مستدرک الوسایل ، ج ۳ ، ص ۸۱۱؛ منتهی الامال ، ص ۴۴۴؛ نقد الرجال ، ص ۲۶۸؛ نفس المهموم ، ص ۱۲۸؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العین ، ص ۱۴۷ ).

### 74. ضرغامه بن مالک تغلبی

ضرغامه یا ضرغام از شهدای حمله اولی در کربلا بود. برخی نقل کرده اند که بعد از نماز ظهر به مبارزه بیرون شد و شهید گشت (( رجال الطوسی ، ص ۱۰۱؛ المناقب ، ص ۱۱۳؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۰۶؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۱۹۹ - ۲۰۰ و ج ۴۵ ، ص ۱۸ و ۷۱؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۵؛

معجم رجال الحديث ، ج ۹ ، ص ۱۴۶؛ قاموس الرجال ، ج ۵ ، ص ۵۴۱؛  
نقد الرجال ، ص ۱۷۴؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۵؛ امام حسن و امام حسين (ع)  
، ص ۲۴۷؛ ابصار العين ، ص ۱۸۹).

### 75. طرماح بن عدی

شيخ طوسی نام او را در شمار اصحاب حضرت امام حسين (ع) آورده. صاحب  
مستدرک می نویسد که وی فرستاده حضرت علی (ع) به سوی معاویه شد که  
بعدها در شمار اصحاب امام حسين (ع) در آمد و به کربلا آمده و در طف به  
شهادت رسید (رجال الطوسی ، ص ۱۰۲؛ مستدرک الوسائل ، ج ۳ ، ص ۸۱۳؛  
البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۷۴؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۰۹؛ بحار الانوار  
، ج ۴۴ ، ص ۳۷۸؛ نقد الرجال ، ص ۱۷۴؛ منتهی الامال ، ص ۴۰۳؛ نفس  
المهموم ، ص ۸۴ - ۸۶؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۲۰ - ۴۲۱).

### 76. عابس بن ابی شبيب شاکری همدانی

عبس از مردان شجاع کوفه بود. پس از ورود مسلم بن عقيل به کوفه به  
همکاری فعال با فرستاده امام حسين (ع) و به یاری پرداخت. هموست که متن  
نامه مسلم بن عقيل به امام حسين (ع) ، مبنی بر بیعت ۲۰ هزار نفر از کوفیان  
، با آن حضرت را از کوفه به مکه برد و به امام تقدیم کرد. چنان که پیش از  
این گفته ایم ، در میان شیعیان کوفه عبس از جمله شیعیانی بود که پس از  
ورود مسلم به کوفه می کوشد تا به فرستاده امام اطلاعاتی واقعی ارائه کند و از  
هر گونه مبالغه در باب واقعیات کوفه اجتناب ورزد. عبس چنان که نزد مسلم  
بن عقيل سوگند خورده بود ، هم به فرستاده امام حسين (ع) وفادار ماند ، هم  
پس از شهادت وی ، کوفه را ترک کرد و به کاروان حسینی پیوست. نوشته اند  
که چون عبس مردی شجاع بود و کسی توانایی رویارویی با وی را نداشت ،  
وقتی در روز عاشورا وارد میدان نبرد شد ، به دستور عمر بن سعد ، او را  
سنگباران کردند تا مجبور به نبرد رویارویی و نزدیک با عبس نگردند. عبس

پس از آنکه توانست تعداد زیادی از کوفیان را از پای در آورد ، از شدت جراحات تیرها به زمین افتاد. پس از شهادت وی افراد کثیری مدعی کشتن او شدند ، تا بلکه بتوانند قتل عابس دلیر را به افتخاری برای خود تبدیل کنند. وقتی ابن سعد با این ادعاها رو به رو شد ، فریاد زد که هیچ کس عابس را به تنهایی به قتل نرساند ، بلکه همگی شما در کشتن عابس شریکید ( تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۷۵ و ۴۴۳؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۵۱؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۶ ، الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۳؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۵؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۳؛ بحار الانوار ، ج ۴۵؛ ص ۲۸ و ۷۳؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانته رسول الله... ) ، ص ۲۰۲؛ الارشاد ، ص ۲۳۸؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۱۲؛ نقد الرجال ، ص ۱۷۶؛ منتهی الامال ، ص ۳۷۳ و ۴۴۴ - ۴۴۶؛ نهایه الارب ، ج ۲۰؛ ص ۴۵۴؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العین ، ص ۱۴۵).

### 77. عامر بن جلیده

عامر بن جلیده در زیارت رجبیه به عنوان شهید کربلا آمده است. در منابع متقدم و مقاتل نام و نشانی از وی به چشم نمی خورد (معجم رجال الحدیث ، ج ۹ ، ص ۱۸۹؛ ابصار العین ، ص ۱۱۵).

### 78. عامر بن ملک

نام عامر نیز در زیارت رجبیه به عنوان شهید کربلا آمده است ، اما نام و نشانی او نیز در منابع و مقاتل خبری موجود نیست (معجم رجال الحدیث ، ج )) ، ص ۲۰۱؛ ابصار العین ، ص ۱۱۵).

### 79. عامر بن مسلم بن طریف عبیدی

عامر بن مسلم العبیدی و مولای ابو سالم از شیعیان امام حسین (ع) در بصره بودند که همراه سیف بن مالک و ادهم بن امیه به همراهی یزید بن نبیط و پسران او از بصره به کربلا آمدند تا امام حسین (ع) را یاری کنند. شیخ طوسی از او

به نام عامر بن مسلم و مجهول یاد کرده است )) ابن حزم ، جمهره انساب العرب ، ص ۲۹۳؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۳ ؛ اللباب ، ج ۲ ، ص ۳۵۹؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۵ و ۴۲۸؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۱۷ ؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۲ ، ص ۲۵۱؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۲؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۵ ؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العین ، ص ۱۸۵).

### 80. عباد بن مهاجر بن ابی مهاجر جهنی

شیخ طوسی از او به عنوان عیاض بن ابی مهاجر یاد کرده است. عباد یا عیاض ، یکی دیگر از شهدای کربلا بود که در عاشورا به شهادت رسید. او از اهل آبهای جهینه اطراف کوفه بود که از آنجا به سوی امام حرکت کرد و به سپاه ایشان پیوست (رجال الطوسی ، ص ۱۰۳؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۲۳؛ قاموس الرجال ، ج ۵ ، ص ۲۲۱؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العین ، ص ۱۹۰).

### 81. عبدالاعلی بن یزید بن شجاع کلبی

عبدالاعلی جنگجوی شجاعی از شیعیان کوفه بود که با مسلم بیعت کرد. او در این شهر از مردم برای امام حسین (ع) بیعت می گرفت. چون مردم از مسلم روی گردان شدند ، دستگیر و زندانی شد و به دستور ابن زیاد گردنش را زدند. بلاذری از این شهید راه امام حسین (ع) نام می برد و می نویسد که در کربلا کشته شد. طبری به نقل از ابن جناب کلبی درباره وی نوشته است : کثیر یکی از مردم کلب به نام عبدالاعلی را دید. وی سلاح پوشیده بود. و با تنی چند جوانان کوفه آهنگ ابن عقیل را داشت. کثیر عبدالاعلی را گرفت و نزد ابن زیاد برد. وقتی عبدالله بن زیاد ، مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشت ، عبدالاعلی کلبی را نزد خود خواند و به او گفت ، قصه خویش را با من بگو . گفت خدایت قرین صلاح بدارد ، بیرون آمده بودم که ببینم مردم چه می کنند که

کثیر بن شهاب مرا گرفت. ابن زیاد گفت : قسم یاد کن که جز به خاطر آنچه می گویی بیرون نیامده بودی. چون عبدالاعلی قسم یاد نکرد ، بنابر این عبیدالله دستور داد تا او را به میدان جبانه السبیع بردند و گردن زدند (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۶۹ - ۳۷۰ و ۳۷۹؛ قاموس الرجال ، ج ۵ ، ص ۲۵۷؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله ( ... ، ص ۲۰۴؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۳۳؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العین ، ص ۱۸۰ .

### 82. عبدالرحمن بن عبدالله الکردی الهمدانی

عبدالرحمن بن عبدالله بن کدر (کردن) ارحبی همدانی نیز یکی دیگر از شهدای حمله اولی در کربلا بود. پیش از این به نقل از ابومخنف آوریم که عبدالرحمان بن عبدالله الکوا ارحبی ، از اعضای دومین دسته از فرستادگان کوفیان بود که همراه قیس بن مسهر و عماره بن عبدالله السلولی ، وارد مکه شد و یکصد و پنجاه نامه کوفیان را به امام حسین (ع) تقدیم کرد. ابومخنف افزوده است که امام حسین (ع) او را همراه مسلم بن عقیل و قیس بن مسهر و عماره بن عبدالله السلولی به کوفه فرستاد و به او و دیگر همراهانش دستور داد تا از متقیان باشند (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۲۵ و ۳۵۴؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۳؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۹ ، ص ۳۳۶؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۳؛ مسترک الوسایل ، ج ۳ ، ص ۸۱۷؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۴۵؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۶؛ نقد الرجال ، ص ۱۸۶؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۵؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العین ، ص ۱۴۸).

### 83. عبدالرحمن بن عبدالله یزنی

نام وی در منابع متعددی به عنوان شهید کربلا آمده است. خوارزمی و ابن شهر آشوب از این جمله اند. برخی احتمال داده اند که او همان شهیدی است که نامش در رجیبه به عنوان عبدالرحمن بن عبدالله ازدی آمده است. صاحب انصار

الحسین می نویسد که صاحب معجم رجال الحدیث نوشته است که عبدالرحمن بن عبدالله یزنی ، همان عبدالرحمن بن عبدالله بن کدن ارحبی است ، ولی با این نظر موافقت نداریم (معجم رجال الحدیث ، ج 9 ، ص ۳۴۹؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۱؛ ناسخ التواریخ ، ج ۶ ، ص 273 ؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۱۹ - ۱۲۰؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۲۲؛ جلاء العیون ، ص 397؛ ابصار العین ، ص ۹۶).

#### 84. عبدالرحمن بن عبد ربه انصاری خزرگی

وی از اصحاب حضرت علی (ع) بود. برخی نیز او را از اصحاب رسول خدا دانسته اند که در کربلا به شهادت رسید. وی در شب عاشورا به استقبال از شهادت خویشتن را آرایش و نظافت می کرد. ابومخنف از طریق غلام عبدالرحمن که در شب عاشورا همراه وی و دیگر یاران امام حسین (ع) حاضر بود ، گزارشی از خشنودی اصحاب امام در آن شب آورده است. صاحب معجم رجال الحدیث متذکر شده است که شیخ در رجال خویش ، یک بار او را از اصحاب علی (ع) شمرده و یک باز نیز از اصحاب امام حسین (ع) (( تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۳؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۶۰؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۳؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۴۵؛ معجم رجال الحدیث ، ج )) ، ص ۳۳۴؛ مثیر الاحزان ، ص ۵۴؛ الملهوف ، ص ۱۵۴ - ۱۵۵؛ منتهی الامال ، ص ۴۱۵؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العین : ص ۱۶۴).

#### 85. عبدالرحمن بن عزره (عروه) بن حراق الغفاری

برخی او را به نام عبدالرحمن ابی عزره ثبت کرده و نوشته اند که نام ابی عزره عبدالعزی بن عمرو بن حر بن حارثه بن غفار بود. برخی نیز نامش را عبدالرحمن بن عروه بن حراق نوشته اند. در برخی از منابع رجالی آمده است که حراق جد عبدالرحمن ، از اصحاب حضرت علی (ع) بود. در جنگهای جمل



و صفین و نهران شرکت داشت .گفته شده است که عبدالرحمن از جمله یاران امام حسین (ع) بود که در لحظات جنگیدن امام حسین (ع) ، در پیش آن امام به شهادت رسید در زیارت رجبیه از دو برادر به نام عبدالرحمن و عبدالله الغفاریین یاد شده است که مراد از اولی ، همین عبدالرحمن بن عزره است (جمهره النسب ، ص ۱۵۶؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۲؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ص ۷۲؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۲۰۴؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۷؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۴؛ نهایه الارب ، ج ۷ ، ص ۱۹۱؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۳؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۴۶؛ جلاء العیون ، ص ۴۰ ، معجم رجال الحدیث ، ج ۹ ، ص ۳۳۹؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۲۰ و ج ۴۵ ، ص ۲۸ - ۲۹ و ۷۱؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۵۳؛ منتهی الامال ، ص ۴۴۳؛ روضه الشهداء ، ص ۲۹۹؛ نقد الرجال ، ص ۱۸۶؛ نفس المهموم ص ۱۲۷؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷؛ ابصار العین ، ص ۹۶).

#### 86. عبدالرحمن بن عقیل بن ابی طالب

برخی نوشته اند که عبدالرحمن بن عقیل از شهدای بنی هاشم در کربلاست و با تیر عروه ختعی به شهادت رسید. بنا به گزارش ابوالفرج اصفهانی ، مادر عبدالرحمن کنیز بود. همین مورخ می نویسد که قاتل وی عثمان بن خالد جهنی و بشر بن شوط (حوط یا احواط) قابضی همدانی بودند. پیش از این اشاره شده که در زمان غلبه مختار بر کوفه ، آنان را گرفته و گردن زدند و سپس در آتش سوزاندند (مقاتل الطالبیین ، ص ۹۰؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۷ و ج ۶ ، ص ۵۸؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۵؛ و ۹۲ الفتوح ج ۳ ، ص ۱۲۶ - ۱۲۷؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۲۰۵؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۵۸ و ۱۸۹؛ الارشاد ، ص ۲۳۹ و ۲۴۹؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۵۷؛ تذکر الخواص ، ص ۲۲۹؛ بحار الانوار؛ ج ۴۵ ،

ص ۳۳ - ۳۴ ، ۴۴ ، 68؛ نهاییه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۵۶؛ خوارزمی ،  
مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۳۰ و 53 ؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۴۶ ؛  
معجم رجال الحديث ، ج ۹ ، ص ۳۳۹؛ قاموس الرجال ، ج ۶ ، ص ۱۳۰ ؛  
منتهی الامال ، ص ۴۵۷ و ۴۸۲؛ نفس المهموم ، ص ۱۴۶؛ امام حسن و امام  
حسین (ع) ، ص ۲۴۵؛ ابصار العین ، ص ۱۱۸ .)

### 87. عبدالرحمن بن مسعود التیمی

در برخی از منابع متاخر آمده است که عبدالرحمن نیز یکی دیگر از یاران امام  
حسین (ع) بود که همراه سپاه ابن سعد از کوفه خارج شد و چون به کربلا آمد ،  
همراه پدرش مسعود بن الحجاج به امام حسین (ع) پیوست و در روز عاشورا ،  
در حمله اولی به شهادت رسید (تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۴۸؛ منتهی الامال ،  
ص ۴۲۷؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸ .)

### 88. عبدالرحمن بن یزید

نام او در زیارت رجبیه آمده است. نام و نشانی از وی در کتابهای تاریخ و  
مقاتل موجود نیست. صاحب رجال الحديث نیز به استناد زیارت رجبیه ، از  
عبدالرحمن با نام شهید کربلا نام می برد. بعید نیست که عبدالرحمن یکی دیگر  
از پسران یزید بن نبیط باشد (ابصار العین ، ص ۱۱۵؛ معجم رجال الحديث ، ج  
۹ ، ص ۳۵۳ .)

### 89. عبدالله بن ابی عزره (عروه) بن حراق الغفاری

این شهید که نامش را به اختلاف عبدالله بن عروه ، عبدالله بن غزره و یا غرره  
نوشته اند از بنی غفار و برادر عبدالرحمن غفاری است از او و برادرش به  
عنوان شجاعان کوفه یاد کرده اند. بنا به گزارش برخی از مورخان و اصحاب  
مقاتل ، عبدالله نیز همانند برادرش ، از اصحاب حضرت علی (ع) بود و در  
جنگهای قبلی ، همراه آن حضرت شرکت داشتند (جمهره النسب ، ص ۱۵۶ ؛  
تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۲؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ۷۲؛ بلاذری ،

انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص 204 ؛ معجم رجل  
الحديث ، ج ۱۰ ، ص ۲۵۴؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الثاني ، ص  
27؛ البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۸۴؛ نهايه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۵۳ ؛  
رجال الطوسی ، ص 103 ؛ جلاء العيون ، ص ۴۰؛ بحار النوار ، ج ۴۴؛ ص  
۳۲۰ و ج ۴۵ ، ص ۲۹؛ منتهی الامال ، ص ۴۴۳؛ نفس المهموم ، ص ۱۲۷  
و ۱۳۵؛ نقد الرجال ، ص ۵۲؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ۲۴۸؛  
ابصار العين ، ص ۹۷).

### 90. عبدالله بن بشر خثعمی

در برخی از منابع متاخر نیز بشر را یکی دیگر از شهدای کربلا شمرده اند که  
به حسین (ع) پیوست و در کربلا به شهادت رسید. در منابع و مقاتل ، ذکری از  
وی در میان نیست. علامه شوشتری نیز درباره شهادت عبدالله تردید کرده است  
منتهی الامال ، ص ۴۲۹؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۷۰؛ بحار الانوار ، ج ۴۵  
، ص ۲۴۸؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ۲۴۸؛ قاموس الرجال ، ج ۶ ،  
ص ۲۶۷؛ انصار الحسين ، ص ۱۷۲).

### 91. عبدالله بن بقطر

عبدالله بن بقطر یا یقطر را برخی برادر رضاعی امام حسین (ع) و برخی نیز  
به خطا برادر رضاعی قیس بن مسهر صیداوی نوشته اند در برخی از کتابها به  
نام عبدالله بن یقطر یاد شده است که به حسب توضیح علامه شوشتری خطاست  
و صحیح آن بقطر است. آورده اند که وقتی که نامه امام حسین (ع) را از محل  
زباله برای مسلم بن عقیل می برد به دست حصین بن نمیر ازدی در حدود  
قادسیه دستگیر شد و او را به نزد عبیدالله بن زیاد فرستادند. پسر زیاد دستور  
داد تا گردنش را بزنند. نام قاتل وی را عبدالملك بن عمیر لخمی ثبت کرده اند.  
برخی نیز چون شیخ طوسی گزارش مربوط به قیس بن مسهر صیداوی ، مبنی  
بر افکندن او از بالای قصر حکومتی را را برای عبدالله نوشته اند (رجال

الطوسی ، ص ۱۰۳؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۹؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۴۲ - ۴۳ و ۹۲؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۹؛ سیر اعلام النبلاء ، ج ۳ ، ص ۲۹۹؛ مستدرک الوسایل ، ج ۳ ، ص ۸۵۵؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۱۴؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۱۹۹؛ قاموس الرجال ، ج ۶ ، ص ۲۶۵؛ رجال بن داود ، ص 217؛ نقد الرجال ، ص ۲۱۰؛ رجال بحر العلوم ، ج ۴ ، ص ۳۱ - ۳۲ و ۴۲؛ جامع الرواه ، ج 1 ، ص ۵۱۸؛ ابصار العین ، ص ۱۲۱؛ قاموس الرجال ، ج ۶ ، ص ۶۶۵؛ منتهی الامال ، ص 440؛ ناسخ التواریخ ، ج ۶ ، ص ۲۲؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۲۲۴).

## 92. عبدالله بن حسن بن علی بن ابی طالب

عبدالله بن حسن ، پسر امام حسن (ع) ، مادرش دختر سلیل بن عبدالله و دختر برادر جریر بن عبدالله بجلوی بود. طبری می نویسد که مادرش کنیز بود. بنا به روایتی از امام محمد باقر (ع) ، حرمه بن کاهل اسدی ، عبدالله بن حسن را به شهادت رسانید. عمه اش حضرت زینب کوشید تا او را از رفتن به میدان باز دارد ، امام عبدالله گفت که عمویش را در نبرد تنها نخواهد گذاشت. شیخ مفید نیز نوشته است که به هنگام شهادت ، هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. شیخ مفید همچنین آورده است که:

((پسران امام حسن که در کربلا به شهادت رسیدند عبارت بودند از: قاسم ، ابوبکر و عبدالله.)) (مسعودی که تعداد شهدای کربلا را هشتاد و هفت نفر نوشته است می نویسد که : فرزندان حسن بن علی ، عبدالله بن حسن و قاسم بن حسن و ابوبکر بن حسن در کربلا کشته شدند. برخی نوشته اند که عبدالله بن حسن در میدان جنگ توانست چهارده تن از دشمنان امام حسین (ع) را به قتل رساند. شیخ مفید افزوده است که در حال حمله ابجر بن کعب به امام حسین (ع) ، عبدالله دست خویش را در مقابل شمشیر ابجر حائل کرد و آن تیغ دست عبدالله را برید. مدائینی از هانی بن شبت قایضی روایت کرده که (( مردی از قبیله آنها

او را کشت. (( علامه شوشتری گزارشهای موجود درباره وی را بررسی و مورد نقادی قرار داده است (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۸؛ الارشاد ، ص ۲۴۱ و ۲۴۸؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۷-۱۲۸؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۹؛ کشف الغمه ، ج ۲ ، ص ۱۸۵؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۱؛ مقاتل الطالبین ، ص ۸۷؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۳۱ و ۳۲ و ۵۳؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۱۶۳ و ج ۴۵ ، ص ۳۴ و ۳۶ و ۵۳ و ۶۷؛ منتهی الامال ، ص ۴۵۹ و ۴۸۲ ، الطبقات الكبرى ، جزء اول ، ص ۴۷۶؛ الملهورف ، ص ۱۷۳؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۶۲؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۷۸؛ نقد الرجال ، ص ۱۹۷؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۵۷؛ مجمع الرجال ، ج ۳ ، ص ۳۸۷؛ معجم رجال الحديث ، ج ۱۰ ، ص ۱۶۴؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۳۸۷؛ ابصار العین ، ص ۱۰۲؛ قاموس الرجال ، ج ۶ ، ص ۳۱۷)

### 93. عبدالله بن حسین بن علی بن ابی طالب (علی اصغر)

عبدالله بن حسین بن علی که به خطا به علی اصغر شهرت یافته است ، همان کودک خردسال امام حسین (ع) است که بنا به گزارش برخی از منابع امام حسین (ع) برای احتجاج از تشنگی او با دشمن سخن گفت و با تیر ایشان در آغوش امام به شهادت رسید. ابو الفرج اصفهانی به نقل از امام محمد باقر (ع) ، قاتل او را حرمله بن کاهل اسدی یا حرمله بن کاهل الوالبی نوشته است. اصفهانی افزوده است که مدائنی به نقل از هانیه بن ثبیت قایذی روایت کرده که مردی از قبیله آنان ، عبد الله بن حسین را کشت. صاحب منتهی الامال که مدعی است عبدالله بن علی بزرگسال بوده است ، می نویسد که او 14 نفر را در روز عاشورا به خاک افکند (سراج الانساب ، ص ۱۷۱؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۸؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۵ و ۹۲؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۳۱ و ۵۳؛ مقاتل الطالبین ، ص ۸۷-۸۸؛ الارشاد

، ص ۲۴۰ و ۲۴۸ و ۲۵۳؛ نه‌ایه‌ الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۵۷ و ۴۶۱؛ تنقیح  
المقال ، ج ۲ ، ص ۲۸۰؛ جامع‌ الرواه ، ج ۱ ، ص ۵۷۲؛ روضه‌ الشهداء ، ص  
۳۴۲-۳۴۳؛ امام‌ حسن و امام‌ حسین (ع) ، ص ۲۴۵؛ ابصار‌ العین ، ص ۸۸).

#### 94. عبدالله بن جعفر بن ابی طالب

اصفهان‌ی نوشته‌ است که مادرش ، خواصا دختر حفصه بود. وی بنا به روایت  
یحیی بن حسن علوی ، در روز عاشورا به شهادت رسید. ابوالفرج اصفهان‌ی از  
او به نام عبدالله بن عبدالله یاد کرده است. ابن شهر آشوب و به پیروی از او ،  
برخی منابع بعدی نیز از عبدالله به نام شهید کربلا یاد کرده اند (خوارزمی ،  
مقتل‌ الحسین ، الجزء‌ الثانی ، ص 53 ؛ مقاتل‌ الطالبیین ، ص ۹۰؛ المناقب ، ج ۴  
، ص ۱۱۳؛ بحار‌ الانوار ، ج ۴۵؛ ص ۳۴؛ البدایه ، و النهایه ، ج ۸ ، ص  
۱۸۹۰؛ قاموس‌ الرجال ، ج ۶ ، ص ۴۹۹).

#### 95. عبدالله بن عفیف ازدی غامدی

حمید بن مسلم و عمر بن شبه نقل کرده اند که عبدالله از شیعیان علی (ع) بود  
که چشم چپ خود را در نبرد جمل ، و چشم راست خود را نیز در صفین از  
دست داده بود. وی مردی بسیار زاهد و پارسا بود که بسیاری از اوقات خود را  
در مسجد به عبادت می گذرانید. چنان که پیش از این گفتیم ، چون سرهای  
شهدای کربلا به کوفه رسید و ابن زیاد در مسجد کوفه به ایراد خطبه پرداخت و  
به امام و به امام حسین (ع) و یارانش ناسزاگفت عبدالله بن عفیف بر آشفت و  
بر ابن زیاد بانگ زد و اهل کوفه را علیه او برانگیخت. ابن زیاد از ترس  
شورش فریاد زد که بگریید این کور خارجی را که بر یزید عاصی شده است.  
چون در این حال هفتصد تن از ازدی های حاضر در مجلس به حمایت از  
عبدالله پرداختند ، ابن زیاد به عمرو بن حجاج دستور داد تا مسجد را محاصره  
و ازدی ها را دستگیر کند. بر اثر این دستور و مقاومت ازدی ها میان یمنی ها

و ازدی ها برخورد شدیدی اتفاق افتاد که سرانجام یمنی ها غلبه کردند و در این میان عبدالله بن حوزه والبی (562) و محمد بن حبیب الکبیری کشته شدند. پس از آن یمنی های تحت فرمان عمرو بن حجاج به خانه عبدالله بن عقیف حمله کرده و پس از نبردی دیگر در آنجا ، در حالی که علاوه بر ازدی های مدافع خانه عبدالله ، خود او نیز شجاعانه می جنگید ، سرانجام او را دستگیر کرده به حضور ابن زیاد بردند .

بنا به برخی از گزارشها عبیدالله ابتدا عبدالله را زندانی کرد و کمی بعد او را احضار کرده از او خواست تا برای آزادی خویش ، صد هزار دینار مقداری سلاح و شتر بپردازد. چون عبدالله از پذیرفتن در خواست ابن زیاد سر باز زد ، بنابراین عبیدالله نیز دستور داد تا گردنش را بزنند. نوشته اند که در این هنگام دختر عبدالله به گریه افتاد . عبیدالله چون گریه دختر عبدالله را شنید ، گوش خویش را نزدیک عبدالله برد و از او خواست تا محل اموال خویش را فاش کند. در این حال عبدالله دهان بر گوش پسر زیاد نزدیک کرد و بر آن شد تا گوش وی را از جای بکند. پس عبیدالله خشمگین شد و دستور داد تا وی را به شهادت برسانند. عبدالله بن عقیف در حالی که می گفت (( : السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا وصی رسول الله )) (به شهادت رسید. به دستور پسر زیاد پس از کشتن عبدالله ، جسد وی را در سبزه به دار کشیدند (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۹؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۲۱۴-۲۱۵؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۸۳؛ نهاییه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۶۶- ۴۶۷؛ الارشاد ، ص ۲۴۴؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۵۹- ۶۰؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۹۱؛ الملہوف ، ص ۲۰۳- ۲۰۷؛ قاموس الرجال ، ج ۶ ، ص ۸۵؛ بحار الانوار ج ۴۵ ، ص ۷۱ و ۱۱۹ و ۱۲۱؛ منتهی الامال ، ص 490).

96. عبدالله بن عقیل (عبدالله اکبر)

ابوالفرج می نویسد مادر عبدالله کنیز بود خود عبدالله در کربلا به دست عثمان بن خالد جهنی و مردی از قبیله همدان شهید شد. طبری به روایت ابومخنف می نویسد که نام مادر عبدالله ولد بود و در کربلا توسط عمرو بن صبیح الصدائی به قتل رسید. این عبدالله را عبدالله اکبر نیز می گفتند. او را از تابعین مدنی دانسته اند که از جابر حدیث شنیده است (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۹؛ الارشاد ، ص ۲۴۹؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۹۲ ، تاریخ ابن خلدون ، ج ۲ ، ص ۳۶؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۲؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۵۳؛ نهایی الارب ، ج ۷ ، ص ۱۹۷؛ انساب الاشراف ، ج ۲ ، ص ۷۰؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۹۱؛ لباب الانساب ، ج ۱ ، ص ۳۹۹؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۲۳ ، ۳۳؛ منتهی الامال ، ص ۴۵۷؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۹۹؛ قاموس الرجال ، ج ۶ ، ص ۹۲ و ۵۲۳؛ مجمع الرجال ، ج ۴ ، ص ۳۲۹؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۰ ، ص ۲۵۹؛ البدایه و النهایه و ج ۸ ، ص ۱۸۹؛ نقد الرجال ، ص ۲۰۲؛ نفس المهموم ، ص ۱۴۶؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۵).

### 97. عبدالله بن علی بن ابی طالب

عبدالله یکی دیگر از پسران حضرت علی و برادر تنی حضرت ابوالفضل عباس بود که در سن بیست و پنج سالگی در کربلا به شهادت رسید. مادرش ام البنین ، دختر حزام بن خالد بن ربیعہ بن الوحید ، از بنی کلاب بود. نوشته اند که عبدالله را هانی بن شویب (ثبیت) حصرمی به قتل رساند. قبل از واقعه کربلا ، شمر که از قبیله مادر عبدالله بود ، به حضرت ابوالفضل و همین عبدالله و برادران دیگرش جعفر و عثمان امان داد ، اما آنان استوار در کنار حضرت امام حسین (ع) ایستادند و حاضر به پذیرفتن امان شمر و ابن سعد نشدند. ابوالفرج اصفهانی نوشته است که برادرش حضرت ابوالفضل قبل از آنکه خود به میدان برود ، عبدالله را روانه میدان کرد و به او گفت می خواهم تا جانبازی



تو را دیده و از شهادتت ماعجور گردم. عبدالله به هنگام شهادت ۲۵ سال داشت (جمهره النسب ، ص ۳۱؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۹ و ۴۶۸ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۹۲؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۰۴ - ۱۰۵ و ۱۲۹؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۷۹؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۲؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۲۰۶؛ اعلام الوری ، ص ۲۴۳؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۹ و ۱۸۷؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۳۲ و ۴۵۷ و ۴۶۲؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۳۴ و ۵۳؛ الاصابه فی تمییز الصحابه ، جزء اول ، ص ۳۷۵؛ الارشاد ، ص ۲۴۰ و ۲۴۸؛ (563) الاخبار الطوال ، ص ۲۵۷؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۲؛ الملهوف ، ص ۱۴۹؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۸ و 66؛ منتهی الامال ، ص ۴۱۰ و ۴۶۰ و ۴۸۲؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۹۹؛ نقد الرجال ، ص 203؛ نفس المهموم ، ص ۹۸؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۴؛ ابصار العین ، ص ۹۸).

### 98. عبد الله بن عمیر کلبی

عبدالله از اصحاب حضرت علی (ع) و نیز از یاران امام حسن و امام حسین (ع) بود. نام او در ردیف شجاعان و اشراف کوفه آمده است. ابومخنف از ابی جناب کلبی نقل کرده است که عبدالله بن عمیر از بنی علیم بود که به اطراف کوفه آمده و در نزدیکی چاه جعد متعلق به قبیله همدان خانه ای ساخته و زندگی می کرد. همسری داشت به نام ام وهب از تیره نمر بن قاسط. وی پس از ورود امام حسین (ع) به کربلا و مشاهده آماده شدن سپاه ابن زیاد برای نبرد با آن حضرت ، با خود گفت : سوگند به خدا که همواره به نبرد با مشرکان علاقه داشتم. امید آن دارم که نزد خداوند ، نبرد با کسانی که به سوی جنك با پسر دختر پیامبر می روند ، بیش از ثواب جنگ با مشرکان باشد. عبدالله سپس به سوی همسر خویش رفت و به او خبر داد که کوفیان عازم نبرد با امام حسین

(ع) شده و او نیز بر آن است تا به امام ملحق شود . ام وهب تصمیم همسر خویش را ستود و از او خواست تا او را نیز با خود همراه کند. چون شب فرا رسید و هوا تاریک شد ، عبدالله و ام وهب خود را به کاروان حسینی رسانده و به امام ملحق شدند .

چون روز عاشورا فرا رسید ، او بی درنگ آهنگ نبرد با سپاهیان ابن سعد را کرد و دومین کسی بود که در این روز به شهادت رسید نوشته اند. که در این حال ام وهب بر بالای جسد شوهر رفت و ورود وی را به بهشت تبریک گفت. نقل شده است که او خطاب به دشمن و همسرش چنین گفت:

ان تتکرونی فانا ابن الکلب

سوف ترونی و ترون ضربی

و حملتی و صولتی فی الحرب

ادرك ثاری بعد ثار صحبی

وادفع الكرب بیوم الكرب

فما جلادی فی الوغی باللعب (564)

اگر مرا نمی شناسید من فرزند کلبم و نسب از تیره علیم دارم. مردی شجاع و با ریشه هستم و به هنگام حادثه سست نمی گردم. ای ام وهب تعهد می کنم که در ضربت زدن بر دشمن سبقت جویم. ضربت خواهم زد همچون ضربت زدن جوانی مومن. وهب بن عبدالله پسر او نیز از جمله شهدایی بود که در روز عاشورا اندکی پس از پدرش به شهادت رسید (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۹ و ۴۳۰؛ الارشاد ، ص ۲۳۶؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ص ۱۳ و ۶۵ و ۶۸ و ۶۹ و ۲۰۲؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ص ۱۸۱ و ۱۸۲؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۴؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۱۱؛ نهایه الارب ، ج ۲۰

، ص ۴۴۷ و ۴۴۶ و ۴۵۰؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتي رسول الله... ) ، ص ۱۹۵؛ تنقيح المقال ، ج ۲ ، ص 201 ؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۱۲ ، ۱۶ ، ۷۱؛ نقد الرجال ، ص ۲۰۴؛ منتهی الامال ، ص 430 ؛ نفس المهموم ، ص ۱۱۶ - ۱۱۷ و ۱۲۱ و ۱۳۶؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ۲۴۸؛ ابصار العين ، ص ۱۷۹ .)

### 99. عبدالله بن مسلم بن عقيل بن ابی طالب

عبدالله یکی دیگر از پسران مسلم بن عقيل بود که به ادعای برخی از اصحاب مقاتل ، نخستین شهید کربلا در روز عاشورا بود. مادر عبدالله رقيه دختر امیرالمومنین (ع) بود. برخی نوشته اند که عبدالله اولین کسی از خویشاوندان امام حسین (ع) بود که در کربلا به شهادت رسید. مورخان و اصحاب مقاتلی که علی اکبر پسر امام حسین (ع) را نخستین شهید روز عاشورا دانسته اند ، نوشته اند که بعد از شهادت علی اکبر ، عبدالله بن مسلم بن عقيل از امام (ع) اجازه جنگ گرفت و پس از دلاوری بسیار ، با تیر عمرو بن الصبیح الصیداوی که بر دست و پیشانی او نشست ، زخمی شد و سپس با نیزه ای که به قلبش فرو رفت به شهادت رسید به روایت دیگری از ابومخنف قاتل عبدالله ، اسد بن مالک حضرمی بود. برخی نیز نوشته اند که قاتل او را بعدها مختار به قتل رساند (الارشاد ، ص ۲۳۹؛ الکامل فی التاریخ ؛ ج ۴ ، ص ۷۴ و ۹۳ و ج ۵ ، ص ۱۳ و 17 ؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ۴۴۷ و ۴۶۹ و ج ۶ ، ص ۶۴؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتي رسول الله... ) ، ص ۲۰۵؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۹۲؛ الفتوح : ج ۳ ، ص ۱۲۶؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۵۷؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۲؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۳؛ ذهبی ، تاریخ الاسلام ، ص ۲۱؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۵ و ۱۸۹؛ منتهی الامال ، ص 386 و ۴۵۴ - ۴۵۵ و ۴۸۲؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثاني ، ص ۳۰ و ۵۳؛ نهایه الارب ، ۲۰ ، ص ۴۵۶؛ مجمع الرجال ، ج ۴ ، ص ۵۴؛ قاموس الرجال ، ج

٦ ، ص ٦١٥؛ بحار الانوار ، ج ٤٤ ، ص ٣٢١ و ج ٤٥ ، ص ٣٢ ، ٦٨؛  
تتقيح المقال ، ج ٢ ، ص ٢١٧؛ جلاء العيون ، ص ٤٠٠؛ جامع الرواه ، ج ١ ،  
ص ٥١٠؛ نقد الرجال ص ٥٨ ، نفس المهموم ، ص ١٤٥؛ امام حسن و امام  
حسين (ع) ، ص ٢٤٥؛ ابصار العين ، ص ١١٧).

#### 100. عبدالله بن يزيد بن نبيط عبدی بصری

عبدالله بن يزيد نیز از جمله یاران بصری امام حسین (ع) بود که پس از شنیدن  
خبر ورود آن حضرت به کربلا ، همراه پدر و برادرش عبیدالله که از شیعیان  
عبدالقیسی بصره بودند ، از بصره خارج شد و در کربلا به امام حسین (ع)  
پیوست و در روز عاشورا ، در حمله اولی به شهادت رسید (تاریخ الطبری ، ج  
٥ ، ص ٣٥٤ کامل فی التاريخ ، ج ٤ ، ص ٢١؛ رجال الطوسی ، ص ١٠٣؛  
المناقب ، ج ٤ ، ص ١١٣؛ تتقيح المقال ، ج ٢ ، ص ٢٢٤؛ اعیان الشیعه ، ج  
٨ ، ص ٩٢؛ بحار الانوار؛ ج ٤٥ ، ص ٧٢؛ نهایی الارب ، ج ٧ ، ص ١٤٠ ،  
منتهی الامال ، ص ٤٢٨؛ نفس المهموم ، ص ١٣٦؛ ابصار العين ، ص ٩٨).

#### 101. عبدالله بن بدر

برخی از منابع رجالی متاخر ، به نقل از زیارت رجبیه ، عبیدالله بن بدر را نیز  
از جمله اصحاب امام حسن و امام حسین (ع) و از شهدای کربلا دانسته اند  
(معجم رجال الحدیث ، ج ١٠ ، ص ١١٩).

#### 102. عبدالله بن يزيد بن نبيط عبدی بصری

عبیدالله ، پسر یزید و برادر عبدالله بن یزید بصری بود. او نیز همانند برادرش  
در حمله اولی به شهادت رسید. عبدالله نیز همانند پدر و برادر ، پس از شنیدن  
خبر ورود امام حسین (ع) به کربلا ، علی رغم مراقبت‌های شدیدی که اعمال می  
شد ، بصره را ترک کرد و خود را به امام حسین (ع) رساند (تاریخ الطبری ،  
ج ٥ ، ص ٣٥٤؛ کامل فی التاريخ ، ج ٤ ، ص ٢١؛ رجال الطوسی ، ص  
103؛ بحار الانوار ، ج ٤٥ ، ص ٧٢؛ نهایی الارب ، ج ٧ ، ص ١٤٠؛ المناقب

ج ٤ ، ١١٣؛ قاموس الرجال ، ج ٥ ، ص ٤٦٠؛ تنقيح المقال ، ج ٢ ، ص ٢٤١؛ اعيان الشيعة ، ج ٨ ، ص ٩٢؛ نفس المهموم ، ص ١٣٦؛ منتهى الامال ، ص ٤٢٨؛ انصار الحسين ، ص ٩٩).

### 103. عتيق بن علي بن ابي طالب

ذهبی از او به نام یکی از فرزندان حضرت علی (ع) نام می برد که در کربلا به شهادت رسید. نام او در هیچ کدام از کتب انساب ، تاریخ و مقاتل ثبت نشده است (ذهبی ، تاریخ الاسلام ، ص ٢١ ، سير الاعلام النبلاء ، ج ٣ ، ص ٣٢٠).

### 104. عثمان بن علي بن ابي طالب

عثمان نیز پسر ام البنین و حضرت علی (ع) و برادر حضرت ابوالفضل العباس بود که در کنار برادران دیگر در کربلا ، پناه شمر بن ذی الجوشن را نپذیرفت و در کربلا به شهادت رسید. ابوالفرج اصفهانی و دیگران نوشته اند که او نیز توسط خولی هدف تیر قرار گرفت و به دست مردی از بنی دارم به شهادت رسید (الارشاد ، ص ٢٤٠ و ٢٤٨؛ تاریخ الطبری ، ج ٥ ، ص ٤٤٩ و ١٦٨؛ الكامل فی التاريخ ، ج ٤ ، ص ٧٥ و ٩٢ و ٣٩٧؛ الاخبار الطوال ، ص ٢٥٧؛ جمهره النسب ، ص ٣١؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتي رسول الله... ) ، ص ٢٠٦ - ٢٠٧؛ البدايه و النهايه ، ج ٨ ، ص ١٨٧ و ١٨٩؛ الفصول الفخریه ، ص ٦٧؛ مروج الذهب ، ج ٣ ، ص ٦١؛ مقاتل الطالبیین ، ص ٨٠؛ الفتوح ، ج ٣ ، ص ١٢٩؛ خوارزمی ، مقتل الحسين الجزء الثاني ، ص ٣٣ و ٥٣؛ اخبار الطوال ، ص ٢٥٧؛ بحار الانوار ، ج ٤٥ ص ٣٧-٣٨ و ٦٧؛ منتهی الامال ، ص ٤١٠ و ٤٦٠ و ٤٦١ و ٤٨٢؛ نهايه الارب ، ج ٢٠ ، ص ٤٣٢ و ٤٥٧ و ٤٦١؛ مثير الاحزان ، ص ٦٨؛ الملهوف ، ص ١٤٩؛ الاصابه ، ج ١ ، ص ٣٧٥؛ تنقيح المقال ، ج ٢ ، ص ٢٤٧؛ اعلام الوری ، ص ٢٤٣؛ جلاء العيون ، ص ٤٠٢؛ نفس المهموم ، ص ٩٨ و ١٥٠؛ قاموس الرجال ، ج ٧ ،

ص ۶۱؛ امام حسن و امام حسین (ع)، ص ۲۴۴؛ انصار الحسین، ص ۹۸؛  
ناسخ التواریخ، ج ۶، ص ۲۸۸ و ۲۸۹).

### 105. عقبه بن صلت جهنی

عقبه را نیز از جمله جهنی های اطراف کوفه دانسته اند که پس از رسیدن امام حسین (ع) به کربلا به آن حضرت پیوست و در روز عاشورا به شهادت رسید (ابصار العین، ص ۱۹۰).

### 106. علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علی اکبر)

علی بن حسین معروف به علی اکبر، نخستین کسی از فرزندان ابی طالب بود که در کربلا شهید شد. او اگر چه از امام سجاد (ع) بزرگتر بود، اما برخی از جمله شیخ طوسی از او به نام علی بن الحسین الاصغر نام برده اند. مادرش لیلا دختر ابومره بن عروه بن مسعود ثقفی نام داشت. علی بن حسین بسیار شبیه پیامبر اکرم (ص) بود. نقل شده است که اهل بیت، هر وقت، مشتاق دیدار پیامبر می شدند، به علی اکبر می نگریستند. به موجب يك گزارش، روزی معاویه در ایام خلافت خویش پرسید که سزاوارترین مردم به امر خلافت کیست؟ گفتند: جز تو کسی را سزاوارتر نمی دانیم. معاویه گفت نه چنین نیست، بلکه سزاوارترین فرد برای خلافت، علی بن الحسین علیه السلام است که جدش رسول خدا (ص) است. علی بن حسین پس از دلاوری بسیار و حیرت دشمنان، توسط مره بن منقذ زخم برداشت و پس از آنکه از اسب افتاد، دشمنان به صورت دسته جمعی با نیزه بر او حمله نموده و بدنش را پاره پاره کردند. نوشته اند که سر وی جزء سرهایی بود که در باب الصغیر شام دفن شد. غالب مورخان و اصحاب مقاتل نوشته اند که چون علی اکبر به میدان رفت، چنین رجز می خواند:

انا ابن علی بن الحسین بن

علی

نحن و رب البيت

اولی بالنبی

تالله لایحکم فینا ابن الدعی

اضرب بالسیف

احامی عن ابی

ضرب غلام هاشمی قرشی

(565)

ابومخنف از حمید بن مسلم که در صحنه کربلا حاضر بوده است ، نقل می کند که چون علی بن حسین از اسب به زمین افتاد و حضرت زینب این صحنه را از دور دید ، بی درنگ به سوی علی اکبر دوید و خود را به روی بدن برادرزاده خویش افکند. در این حال ، امام حسین (ع) خود را به خواهر رساند و پس از بازگرداندن او به خیمه ، به یاری تعدادی از جوانان بنی هاشم جسد علی اکبر را به کنار خیمه ها انتقال داد. حمید بن مسلم افزوده است که در این وقت ، امام حسین (ع) فرمود: قتل الله قوما قتلوك يا بنی ما اجراهم علی الله و علی انتهاك حرمة الرسول (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۶ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۴-۷۵ و ۹۲ و ۴۴۶؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۰۲ و ۱۳۰؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۸۴؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۷۷-۷۸ و ۱۱۲-۱۱۷؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحاننتی رسول الله... ) ، ص ۲۰۵؛ مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۶۱؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۵؛ سراج الانساب ، ص ۱۷۱؛ لباب الانساب ، ص ۳۹۷؛ تجارب الامم ، الجزء الثانی ص ۷۱؛ شذرات الذهب ، ج اول ، ص ۶۶؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۳۵ و ۵۳؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۲؛ روضه الشهداء ، ص ۳۳۶؛

بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۲۱ ، و ج ۴۵ ، ص ۴۲ و ۴۵؛ الارشاد ، ص ۱۱۰ و ۲۳۹ و ۲۴۲ و 248 و ۲۵۳؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۵۶؛ الطبقات الكبرى ، جزء الاول ، ص ۴۷۶؛ نقد الرجال ، ص ۲۳۲ سیر اعلام النبلاء ، ج ۳ ، ص ۳۲۱؛ منتهی الامال ، ص ۴۰۳- ۴۰۴ و ۴۱۸ و ۴۵۱ - ۴۵۴ و ۴۸۲؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۹ - ۱۴۵؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص 245؛ ابصار العین ، ص ۸۵).

### 107. عمار بن ابی سلامه دالانی

صاحبان مقاتل و تاریخ ، عمار بن ابی سلامه را از جمله شهدای کربلا دانسته اند. او در کنار تعدادی از شهدا ، در حمله اولی شرکت داشت و در همین نبرد نخستین نیز به شهادت رسید. برخی نیز افزوده اند که عمار از یاران و اصحاب حضرت علی (ع) و حتی از اصحاب پیامبر اسلام بود که در کربلا حاضر شد و به شهادت رسید مرحوم مجلسی از او به نام سلامه بن الهمدانی یاد کرده است (المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۳؛ الاصابه ، ج ۳ ، ص ۱۱۱ و ج ۴ ، ص ۲۰۲؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۶۴ و ۷۳؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۳؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۳۱۷ و ۳۲۲؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۶؛ نفس المهموم ، ص 135 ؛ نقد الرجال ، ص ۲۴۷؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸؛ ابصار العین ، ص ۱۵۰).

### 108. عمار بن حسان شریح الطائی

شیخ طوسی در رجال خویش او را در شمار یاران امام حسین (ع) معرفی می کند. نوشته اند که وی از شیعیان مخلص و از شجاعان معروف بود که از مکه به همراه امام حسین (ع) به کربلا آمد و در روز عاشورا به شهادت رسید. پدرش حسان نیز از یاران حضرت علی (ع) بود که در صفین شهید شد. نام وی در زیارتنامه شهدا ، در شمار شهیدان کربلا آمده است (رجال الطوسی ، ص ۱۰۳؛ رجال النجاشی ص ۲۲۹؛ رجال ابن داود؛ قسم اول ، ص ۱۹۸؛



تتقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۳۱۷؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۷؛ نقد الرجال ، ص ۲۴۷؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۶؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸؛ انصار الحسین ، ص ۱۸۸ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۲).

### 109. عماره بن صلخب ازدی

عماره یکی از شیعیان کوفه بود که پس از ورود مسلم به این شهر با وی بیعت کرد. چون مسلم به قصد نجات هانی بن عروه خروج کرد ، عماره بر آن شد تا خود را به مسلم بن عقیل رسانده او را یاری کند. در این حال محمد بن اشعث که نزدیک خانه های بنی عماره بود ، عماره را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد برد. به دستور ابن زیاد عماره را نزد قومش ازد بردند و در مقابل ایشان گردن زدند (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۷۹؛ تتقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۳۲۳؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸؛ ابصار العین ص ۱۸۳).

### 110. عمر بن حسن بن علی بن ابی طالب

عمر بن حسن برادر زاده امام حسین (ع) ، پسر خردسال امام حسن (ع) بود که با تیری که از سوی دشمن به طرف او افکنده شد ، به شهادت رسید (خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۵۳؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۳ ، ص ۲۵؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۹).

### 111. عمر بن حسین بن علی بن ابی طالب

نام عمر بن حسین به عنوان فرزند امام حسین (ع) ، در منابع تاریخی و مقاتل و کتب معتبر رجالی نیامده است ابن شهر آشوب به هنگام ذکر فرزندان امام حسین (ع) که در کربلا به شهادت رسیدند ، با قید اینکه درباره نام و نشان فرزندان امام حسین (ع) اختلاف نظر وجود دارد ، از عمر بن حسین نام می برد (المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۳؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۳ ، ص ۲۵).

### 112. عمر بن علی بن ابی طالب

عمر یکی دیگر از پسران حضرت و برادر تتی ابوبکر بن علی بن ابی طالب

بود که همراه سایر برادرانش در کربلا و در کنار بزرگوارشان حضرت سید الشهداء به شهادت رسید. نام مادرش لیلی دختر مسعود بن خالد بن ربیع بن مسلم بن جندل بن نهشل بن تمیمی بوده است. بنا به برخی از گزارشها ظاهراً وی بعد از برادرش ابوبکر به شهادت رسید و توانست ((کشنده برادرش را به قتل برساند. برخی از منابع از او به عنوان عمر الاطراف بن علی یاد کرده اند. ابن داود حلی و بیهقی از وی نام برده ، اما به شهادتش در کربلا اشاره ای نمی کنند (خوارزمی ، ۳۷؛ ناسخ التواریخ ، همان جا ، ص 287؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۴؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ۲ ، ۳۴۵؛ ابصار العین ، ص ۱۳۰؛ رجال ابن داود قسم اول ، ص ۲۶۰؛ تهذیب التهذیب ، ج ۷ ، ص ۴۸۵).

### 113. عمر (عمیر) بن کناد

نام عمیر نیز در زیارت رجبیه به عنوان شهید کربلا یاد شده است. برخی از علمای رجالی معاصر بر همین اساس ، وی را در شمار شهدای کربلا معرفی کرده اند. از عمر هم هیچ گونه نام و نشانی در منابع تاریخی و مقاتل به چشم نمی خورد (معجم رجال الحدیث ، ج ۱۳ ، ص ۵۱).

### 114. عمر بن کعب الانصاری

در زیارتنامه شهدا نام وی به عنوان شهید کربلا آمده است. این نام در هیچ کدام از منابع تاریخی و مقاتل به چشم نمی خورد. بعید نیست که او همان زیاد بن عمرو بن عریب الصائدی ، یا عمرو بن عبدالله صیداوی باشد. شیخ طوسی نیز از یکی از اصحاب امام حسین (ع) به نام عمران بن کعب یاد می کند ، اما ذکری از شهادت او به میان نمی آورد. احتمال می رود که مراد از عمران بن کعب همان عمر بن کعب باشد (رجال الطوسی ، ص ۱۰۳؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۰؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸).

### 115. عمران بن حارث اشجعی

شیخ طوسی از وی به عنوان عمران بن کعب یاد می کند. ابن شهر آشوب می نویسد که عمران در حمله عمومی اولیه در کربلا به شهادت رسید. منابع متاخر نیز از او با نام عمران بن کعب بن حارثه الاشجعی یاد می کنند (رجال طوسی ، ص ۷۶؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۳۵۱؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۵؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۵؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸؛ ابصار العین ، ص ۹۹).

### 116. عمران بن عبدالله الخزاعی

شیخ طوسی بدون اشاره ای به شهادت او در کربلا ، وی را با نام عمران بن عبدالله خزرگی از خزاعه از یاران امام حسین (ع) معرفی کرده است. مرحوم مجلسی نیز در بحار الانوار ، وی را از جمله اصحاب امام و از شهدای طف دانسته است (رجال الطوسی ، ص ۱۰۳؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۳۵۰؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۱۹۹؛ نقد الرجال ، ص ۲۵۷).

### 117. عمرو بن جناده بن حارث انصاری

پس از شهادت جناده بن حارث انصاری پدر عمرو ، مادرش ارینب ، از پسر خویش خواست تا به یاری امام حسین (ع) شتافته و به میدان نبرد رود. عمرو که نوجوانی بود با عشق به امام و با شجاعت به صفوف دشمن تاخت و پس از زمانی مبارزه و قتال شجاعانه ، عاقبت به دست مالک بن نصر کندی به شهادت رسید و سرش از تن جدا شد (خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۵؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۵ - ۱۲۶؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۳۲۷؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۹؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۲۸؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸؛ ابصار العین ، ص ۱۶۵).

### 118. عمرو بن جندب حضرمی

عمرو بن جندب از شیعیان حضرت علی (ع) بود که در جنگهای جمل و صفین حضور داشت و همچنین بعد از شهادت امام ، به صف یاران امام حسن و

همراهان حجر بن عدی پیوست. پس از ولایت زیاد بن امیه بر کوفه و فرستادن حجر به شام ، عمرو بن جندب پنهان شد تا آنکه زیاد هلاک گردید. پس از مرگ معاویه و آمدن مسلم بن عقیل به کوفه ، عمرو بن جندب با مسلم بیعت کرد وقتی مسلم در کوفه به شهادت رسید ، وی از این شهر بیرون شد و به امام حسین (ع) پیوست تا آنکه سرانجام در کربلا به شهادت رسید) تتقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۳۲۷؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۳؛ قاموس الرجال ، ج ۷ ، ص ۷۴ ؛ ابصار العین ، ص ۱۰۰).

### 119. عمرو الجندعی

ابن شهر آشوب او را از شهدای کربلا و شهیدان حمله اولی آورده است. از وی نام و نشانی در کتب تاریخی و مقاتل به چشم نمی خورد (المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۳؛ قاموس الرجال ، ج ۷ ، ص ۷۴؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۵).

### 120. عمرو بن خالد ازدی

ابن اعثم نوشته است که او پس از وهب بن عبدالله عمیر کلبی به میدان رفت. پسرش خالد نیز از جمله شهدای کربلاست. رجز عمرو بن خالد را چنین آورده اند:

الیم یا نفس الی الرحمن

تمضین بالروح و بالریحان

الیوم تجزین علی الاحسان

قد کان منک غابر الزمان

ما خط فی اللوح لدی الدیان

فالیوم زال ذاک بالغفران

لا تجزعی فکل حی فان

## و الصبر اعظی لك بالامان

(خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الثانی ، ص 17 ؛ المناقب ، ج ٤ ، ص ١٠١ ؛ بحار الانوار ، ج ٤٥ ، ص ١٨ ؛ الفتوح ، ج ٣ ، ص ١١٨-١١٩ ؛ الملهوف ، ص ١٦٣ ؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ٢٤٨ ؛ ابصار العين ، ص ١٠١ ).

### 121. عمرو بن خالد الصیداوی

پیش از این در گزارش رسیدن امام حسین (ع) و یارانش به عذیب الهجانات نوشتیم که عمرو بن خالد و سه تن از دیگر کوفیان در عذیب به امام پیوستند و چون حر در اندیشه ممانعت افتاد ، امام تهدید کرد که با وی خواهد جنگید این اعثم از او به عنوان عمرو بن خالد ازدی یاد کرده و رجزی را به عنوان رجز او در روز عاشورا آورده است. مامقانی او را به عنوان عمرو بن خالد بن حکیم بن حزام اسدی صیداوی ضبط کرده است. در روز عاشورا ، عمرو بن خالد پس از درخواست اجازه مبارزه از امام حسین (ع) به همراه جابر بن حارث سلمانی و سعد غلام عمرو بن خالد و مجمع بن عبدالله به میدان جنگ رفت. در این حال او و سایرین در محاصره افتاده اند که حضرت ابوالفضل با جمله ای ایشان را از محاصره نجات داد. برخی احتمال داده اند که عمرو بن خالد ازدی که نام وی با صیداوی نیز آمده است با عمرو بن خالد صیداوی تفاوت داشته باشد (بلاذری ، انساب الاشراف ؛ (ترجمه ریحاننتی رسول الله... ) ، ص ١٧٨ ؛ تاریخ الطبری ، ج ٥ ، ص ٤٤٦ ؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الثانی ، ص ٢٨ ؛ الفتوح ، ج ٣ ، ص ١١٨ ؛ بحار الانوار ، ج ٤٥ ، ص ٢٣ و ٧٢ ؛ منتهی الامال ، ص ٤٢٥ و ٤٣٤ و ٤٤٦ ؛ الکامل فی تاریخ ، ج ٤ ، ص ٧٤ ؛ الملهوف ، ص ١٦٣-١٦٤ ؛ تنقیح المقال ، ج ٢ ، ص ٣٣٠ ؛ نفس المهموم ، ص ١٢٩ ؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص 248 ؛ ابصار العين ،

ص ۱۳۸).

### 122. عمرو بن ضبیعه بن قیس التیمی

عمرو ضبیعه بن قیس بن ثلعه بن الضبعی التیمی ، از شهدای کربلا و ظاهرا از شهدای حمله اولی بود. اصحاب مقاتل او را در ردیف افراد شجاع نام برده اند که همراه عمر بن سعد از کوفه خارج شد و چون دید که پسر سعد پیشنهادهای امام حسین (ع) را رد کرد و در جنگ با آن حضرت مصمم شد سپاه کوفیان را ترك کرد و به امام حسین (ع) پیوست (رجال الطوسی ، ص ۱۰۳؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۳۳۲؛ بحار الانوار ، ج 44 ، ص ۱۹۹-۲۰۰ و ۴۵ ، ص ۷۲؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۵؛ نقد الرجال ، ص ۲۵۱؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸؛ ابصار العین ، ص ۱۰۲).

### 123. عمرو بن عبدالله جندعی

عمرو بن عبدالله از کسانی بود که در کوفه با مسلم بیعت کرد و پس از شهادت مسلم از کوفه خارج شد و به کربلا آمد و همراه امام حسین (ع) به شهادت رسید. ابن شهر آشوب او را از شهدای حمله اولی دانسته است ، اما برخی نوشته اند که او چون مجروح شد ، از معرکه بیرونش بردند و يك سال بعد بر اثر ضربتی که در کربلا به سرش رسیده بود در گذشت (المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۳؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص 333؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۳؛ منتهی الامال ، ص ۴۱۷؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۳ ، ص ۱۱۲؛ قاموس الرجال ، ج ۸ ، ص ۷۴؛ ابصار العین ، ص ۱۵۲).

### 124. عمرو بن عبدالله صیداوی (ابو ثمامه عامری)

بنا به برخی از گزارشها ، ابو ثمامه از یاران حضرت علی (ع) بود و در جنگهای جمل و صفین نیز حضور داشت. او پس از ورود مسلم بن عقیل به کوفه با امام حسین (ع) بیعت کرد و در شمار یاران حسین بن علی در آمد. وی از سوی مسلم ماموریت جمع آوری و نگهداری کمکهای مالی را داشت. پیش از

این اشاره شد که چون معقل جاسوس ابن زیاد از طریق اعتماد مسلم عوسجه به نهانگاه مسلم بن عقیل راه یافت ، برای جلب اعتماد مسلم ، پولی را به وی تقدیم کرد ، مسلم از ابو ثمانه خواست تا آن پول را تحویل گیرد. ابو ثمانه همچنین موظف بود تا قبایل تمیم و همدان را برای نبرد با عبیدالله فراهم کند. بنا به روایت ابو مخنف از یوسف بن یزید ، مسلم در آستانه خروج از کوفه ابو ثمانه را بر ربع تمیم و همدان فرماندهی داده بود .<sup>(566)</sup> چون قیام مسلم در کوفه به نتیجه نرسید و او در کوفه شهید شد ، ابو ثمانه نیز همانند تعدادی دیگر از شیعیان کوفی که از این شهر به سوی امام حسین (ع) گریختند ، از کوفه گریخت و در کربلا به امام پیوست ابو ثمانه در ظهر عاشورا ، رسیدن هنگام نماز را به امام حسین (ع) یادآوری و گفت که مایل است تا قبل از شهادت ، آخرین نماز خویش را با امام حسین (ع) اقامه کند. از ابو ثمانه به نام صایدی نیز یاد شده است. شیخ طوسی از او به عنوان عمرو بن ثمانه یاد کرده است (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۶۴ و ۳۶۸ و ۴۳۹ و ۴۴۱ ؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۲۰ ، ۷۰؛ 71 ؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۵۳ ؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۳ ؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۰ ؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۳۳۲ ؛ منتهی الامال ، ص ۴۳۸ ؛ بحار الانوار ؛ ج ۴۵ ، ص ۲۱ و ۷۳ ؛ نقد الرجال ، ص ۲۵۱ ؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۳۹۷ و 451 ؛ نفس المهموم ، ص ۹۳ و ۱۲۳ و ۱۳۵ ؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۳۸ ؛ ابصار العین ، ص 141).

### 125. عمرو بن قرظه انصاری

عمرو بن قرظه نیز از جمله یاران علی (ع) و چندی نیز کارگزار خراج آن حضرت در عین التمر بود. قرظه نیز از شهدای حمله عمومی اول در کربلاست. نوشته اند که چون عمرو بن قرظه در روز عاشورا به شهادت رسید ، علی برادرش که در سپاه عمر ابن سعد بود فریاد زد که ای حسین ، ای

دروغگو پسر دروغگو ، برادرم را گمراه کردی و فریفتی و به کشتن دادی. امام حسین (ع) پاسخ داد که خدا برادرت را گمراه نکرد ، بلکه او را هدایت کرد و تو را گمراه نمود. عمرو ظاهرا پسر قرظه بن کعب انصاری است که نصر بن مزاحم از وی در الغارات خویش نام برده و وی را یکی از یاران علی (ع) دانسته است (الغارات ، ج ۲ ، ص ۴۴۷؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۳۴؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۶۷؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۶؛ الغارات ، ج ۲ ، ص ۴۶۵؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۵؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۲۲ و ۷۱؛ الملهوف ، ص ۱۶۲ - ۱۶۳؛ منتهی الامال ، ص ۴۵۹-۴۵۰؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله.... ) ، ص ۱۹۶؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۳۳۶؛ نفس المهموم ، ص ۹۶ و ۱۱۹؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸؛ ابصار العین ، ص ۱۶۳).

#### 126. عمرو بن مشیعه

ابن شهر آشوب عمرو بن مشیعه را از جمله یاران امام حسین (ع) می داند که در حمله اولی به شهادت رسید (المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۳؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۳ ، ص ۱۲۷).

#### 127. عمرو بن مطاع الجعفی

عمرو بن مطاع از اعراب یمنی جنوب عربستان بود. اعثم کوفی ، ابن شهر آشوب ، خوارزمی و مجلسی ، او را از جمله شهدای کربلا دانسته اند (الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۱؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۲؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۲؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۲۵؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۳ ، ص ۱۸؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۳؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸؛ ابصار العین ، ص ۱۰۳).

#### 128. عمیر بن عبدالله مذحجی

عمیر بن عبدالله نیز یکی دیگر از شهدای قبیله مذحج بود. ابن شهر آشوب ،



مجلسی ، خوارزمی ، اعثم کوفی و تعدادی از علمای رجال به شهادتش در کربلا تصریح می کنند. او در هنگام مبارزه با دشمن چنین رجز می خواند:

قد علمت سعد و حی مذحج

انی لدی الهیجاء لیث

مخرج

اعلو بسیفی هامه المدحج

و اترك القرن لدی

التعرج

فریسه الضبع الازل الاعرج

(المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۱ - ۱۰۲؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۱۷؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۱۸؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۱۹؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۳ ، ص ۱۵۸؛ جلاء العیون ، ص ۳۹۵؛ منتهی الامال ، ص ۴۳۴؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۲؛ ابصار العین ، ص ۱۰۴).

### 129. عون بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب (عون اکبر)

عون اکبر پسر جعفر بن ابی طالب برادر عون اصغر است (567) که گفته شده است که وی نیز به همراه برادرش محمد در کربلا به شهادت رسید. پیش از آن اشاره شد که عبدالله بن جعفر پس از مایوس شدن از جلب موافقت امام حسین (ع) برای انصراف از عزیمت به کوفه ، پسرانش عون و محمد را به کاروان حسینی ملحق ساخت و به آنان دستور داد تا در کنار حسین بن علی قرار گیرند . تعدادی از منابع و مقاتل ، مادر عون را زینب کبری ، دختر علی (ع) و خواهر امام حسین (ع) دانسته اند و برخی نیز نام مادر عون اکبر را جمانه دختر مسیب بن نجبه فزاری نوشته اند بنا به نوشته ابوالفرج اصفهانی و بیهقی و

دیگران ، جمانه مادر عون اصغر بود نه مادر عون اکبر. قاتل عون بن عبدالله را عبدالله بن قحطبه طائی نوشته و گفته اند که پنهانی و با کمین حمله برد و عون را به شهادت رساند. بیهقی نوشته است که عون در زمان شهادت ۵۵ سال داشت (لباب الانساب ، ج ۱ ، ص ۳۶۱؛ مقاتل الطالبین ، ص ۸۹ و 128 ؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۷؛ الارشاد ، ص ۲۳۹ و ۲۴۸؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۵۷؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۶؛ الاصابه ، ج ۴ ، ص ۱۰۴ - ۱۰۵؛ بلاذری ، انساب الاشراف ،) ترجمه ریحانتي رسول الله... ) ، ص ۲۰۵؛ المعارف ، ص ۱۸ و ۸۹؛ الطبقات الكبرى ، جزء اول ، ص ۴۷۷؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۷؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الثاني ، ص ۳۱ و 53 ؛ الاستيعاب فی معرفه الاصحاب ، ص ۱۲۴۷؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۹۲؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۲؛ اللباب ، ج ۱ ، ص ۳۶۱ و ۳۶۷ و ۴۰۰؛ ذهبی ، تاریخ الاسلام ، ص ۲۱؛ البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۸۵؛ تنمه المنتهى ، ص ۳۲؛ منتهی الامال ، ص ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۸۲؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۴ و ۶۸؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۳۵۵؛ نقد الرجال ، ص ۲۵۹؛ سیر اعلام النبلاء ، ج ۳ ، ص ۳۲۰؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۵۶ و ۴۶۲؛ نفس المهموم ، ص ۱۴۵؛ معجم رجال الحديث ، ج ۱۳ ، ص ۱۶۹؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص 245 ؛ ابصار العین ، ص ۱۰۳ .

### 130. عون بن عقیل

ابن شهر آشوب ، عون بن عقیل را از جمله برادران مسلم بن عقیل و از پسران عقیل می شمارد که به همراه امام حسین (ع) به کربلا آمدند و در روز عاشورا به شهادت رسیدند. در کتابهای انساب زکری از عون به عنوان پسر عقیل به چشم نمی خورد (المناقب ، ج ۴ ، ص 113 ؛ تذکره الخواص ، ص ۲۲۹؛ معجم رجال الحديث ، ج ۱۳ ، ص ۱۷۱).

### 131. غیلان بن عبدالرحمن

نام غیلان به عنوان شهید کربلا در زیارت رجبیه آمده است. برخی از علمای رجال نیز به همین اعتبار نام او را در ردیف شهدای کربلا ذکر کرده اند (معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۲۳۸؛ ابصار العین، ص ۱۱۷).

### 132. قارب بن عبدالله دئلی (مولی حسین بن علی (ع) )

قارب یکی دیگر از موالی امام حسین (ع) بود که در کربلا به شهادت رسید. مادرش کنیز و خود او از اصحاب و نزدیکان حضرت سیدالشهدا محسوب می شد. قارب از مدینه به مکه و از آنجا به کربلا آمد و در حمله اولی به شهادت رسید مامقانی نام وی را قارب بن عبدالله بن اریقظ ثبت کرده است (تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۸؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۹؛ منتهی الامال، ص ۴۲۹؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۹۷؛ امام حسن و امام حسین (ع)، ص ۲۴۸؛ ابصار العین، ص ۱۲۲).

### 133. قاسط بن زهیر تغلبی

شیخ طوسی از او به عنوان قاسط بن عبدالله یاد کرده است. ابن شهر آشوب و مجلسی از او به عنوان شهید کربلا یاد می کنند. صاحب منتهی الامال از او به نام قاسط بن زهیر یاد کرده است و به پیروی از صاحب مناقب، وی را از شهدای حمله اول می داند. در زیارتنامه شهدا از او و برادرش کرش، یا همان کردوس، یاد شده است. مقسط نیز یکی دیگر از برادران او بود (رجال الطوسی، ص ۱۰۴؛ المناقب، ج ۴، ص ۱۱۳؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۸؛ بحار الانوار ج ۴۵، ص ۷۱؛ منتهی الامال، ص ۴۲۵؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۷؛ نقد الرجال، ص ۲۶۹؛ نفس المهموم، ص ۱۳۵؛ امام حسن و امام حسین (ع)، ص ۲۴۸؛ ابصار العین، ص ۱۸۹).

### 134. قاسم بن حارث کاهلی

نوشته اند که قاسم از شیعیان کوفه بود که پس از شهادت مسلم بن عقیل همراه سپاه عمر بن سعد از این شهر خارج شد و به سپاه امام حسین (ع) (پیوست و در

کربلا در حمله اولی به شهادت رسید نامش در زیارت رجبیه آمده است (معجم رجال الحدیث ، ج ۱۴ ، ص ۱۴؛ ابصار العین ، ص ۱۱۷).

### 135. قاسم بن حبیب الازدی

شیخ طوسی قاسم را از جمله یاران امام حسین (ع) دانسته ، اما به شهادت وی در کربلا تصریح نکرده است. در زیارت رجبیه و ناحیه از او به عنوان شهید یاد شده است. برخی دیگر از علمای رجال نیز قاسم را از یاران امام حسین (ع) و از جمله شهدای کربلا دانسته اند (رجال الطوسی ، ص ۱۰۴ ، منتهی الامال ، ص ۴۲۹؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۱۸؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۳؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۴ ، ص ۱۴؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸؛ ابصار العین ، ص ۱۰۴).

### 136. قاسم بن حسن بن علی (ع)

قاسم بن حسن بن علی از شهدای بنی هاشم و یکی از پسران حضرت امام حسن مجتبی است که همراه عموی خود به کربلا آمد و در آنجا به شهادت رسید. نام مادرش را رمله نوشته اند و گفته اند که همان مادر ابوبکر بن حسن بن علی (ع) و کنیز بود. شهادت قاسم در شانزده سالگی امام حسین (ع) را بسیار اندوهگین کرد. قاتل او را حرمله بن کاهل دانسته اند و نوشته اند که او با تیر قاسم را به شهادت رساند. برخی نیز نوشته اند که با شمشیر عمرو بن سعد بن نفیل ازدی شهید شد. ابومخنف به نقل از حمید بن مسلم نوشته است پس از زخمی شدن قاسم ، امام حسین (ع) خود را به او رساند ، اما با یورش سواران دشمن ، جنازه قاسم لگدکوب اسبان گردید. درباره ازدواج قاسم در شب عاشورا افسانه ای بی اساس رواج دارد (الارشاد ، ص 240 و ۲۴۸؛ مقاتل الطالبین ، ص ۸۵-۸۷؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص 53؛ کشف الغمه ، ج ۲ ، ص ۱۸۵؛ اعلام الوری ، ص ۲۴۲؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۲۱ ، ج 45 ، ص ۴۲ ، ۶۷؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول

الله... ) ، ص ۲۰۶؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۵۷؛ لباب الانساب ، ج ۱ ، ص ۴۰۱؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۳؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۷؛  
الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۵؛ نهاییه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۵۶ و ۴۶۲؛  
البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۵ - ۱۸۶ و ۱۸۹؛ الملهوف ، ص ۱۶۷ -  
۱۶۸؛ ذهبی ، تاریخ الاسلام ، ص ۲۱؛ سیر اعلام النبلاء ، ج ۳ ، ص ۳۲۰؛  
تتقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۱۸؛ منتهی الامال ص ۴۵۷ - ۴۵۹ و ۴۸۲؛ نفس  
المهموم ، ص ۱۰۲ و ۱۴۷؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۵؛ ابصار  
العین ، ص ۱۰۱).

### 137. قره بن ابی قره الغفاری

قره بن ابی قره ، یکی دیگر از شهدای کربلا بود که همراه امام حسین (ع) به کربلا آمد و در آنجا به شهادت رسید. در برخی از منابع نام او عثمان بن فروه ، یا عروه غفاری آمده است. خوارزمی نوشته است که قره بن ابی قره غفاری پس از انس بن حارث کاهلی به میدان رفت و رجز او را در هنگام نبرد چنین نوشته اند:

قد علمت حقا بنو غفار

و خندق بعد بنی

نزار

بانی اللیث لدی الغیار

لاضربن معشر

الفجار

بکل غضب ذکر بتار ضربا

وجیعا عن بنی

الاخیار

## رہط النبی السادہ الابرار

(الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۰؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۱ ، المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۲؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۲۴؛ جلاء العیون ، ص ۳۹۹؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۱ ، ص ۱۲۵ و ج ۱۴ ، ص ۸۱-۸۲؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۲؛ ابصار العین ، ص ۱۰۵).

### 138. قسم بن حبیب بن ابی بشر ازدی

سماوی او را در شمار شہدای کندہ آورده و نوشته است کہ از شیعیان کوفی بود کہ پس از تصمیم عمر بن سعد برای جنگ با امام حسین (ع) از کوفیان جدا شد و بہ آن حضرت پیوست و در روز عاشورا در حملہ اولی بہ شہادت رسید ابن شہر آشوب و دیگران نام وی را در شمار شہدای کربلا نیاورده اند (ابصار العین ، ص ۱۸۲).

### 139. قنعب بن عمرو النمیری

قنعب بن عمرو از شیعیان بصرہ بود کہ پس از رسیدن امام حسین (ع) بہ کربلا بہ ایشان پیوست و در روز عاشورا در کنار آن امام بہ شہادت رسید. برخی نوشته اند کہ چون حجاج بن بدر تمیمی سعدی ، نامہ مسعود بن عمرو نہشلی را برای امام حسین (ع) بہ کربلا آورد ، قنعب نیز با حجاج ہمراہ شد و بہ کربلا آمد. در زیارت ناحیہ از قنعب بہ عنوان شہید یاد شدہ است (تتقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۲۹؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۲؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۹؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۴؛ ص ۸۴؛ ابصار العین ، ص ۱۰۵).

### 140. قیس بن عبد اللہ ہمدانی

قیس از شہدای کربلا بود و نام وی در زیارت رجبیہ آمدہ است. برخی از علمای رجال نیز از ہمان ماخذ او را شہید کربلا دانستہ اند (معجم رجال الحدیث ، ج ۱۴ ، ص ۹۷؛ ابصار العین ، ص ۱۱۷).

## 141. قیس بن مسهر صیداوی

قیس بن مسهر از مشهورترین یاران کوفی امام حسین (ع) بود. وی در آغاز نامه نگاری کوفیان به امام از اعضای دومین فرستادگانی بود که همراه عبدالرحمان بن عبدالله الکو ارحبی و عماره بن عبدالله السلولی ، به همراه یکصد و پنجاه نامه وارد مکه شد و امام حسین (ع) را بر حرکت به سوی کوفه فرا خواند. کمی بعد چون امام مسلم بن عقیل را روانه کوفه کرد قیس نیز همراه مسلم عازم بازگشت به کوفه شد. گزارشهای موجود حکایت از آن دارد که قیس کمی پس از رسیدن به کوفه به سوی مکه بازگشت و چون نامه مسلم بن عقیل مبنی بر بیعت کوفیان با او و نامه های دیگری از کوفیان به امام رسید ، قیس بار دیگر مامور شد تا روانه کوفه شود و نامه امام را در پاسخ به نامه های کوفیان ، به آنان برساند. حضور قیس بن مسهر نزد امام پس از رسیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و تغییر اوضاع کوفه ، دلالت دارد که قیس عمده ترین پیك امام حسین (ع) میان مکه بوده است. نوشته اند که چون خبر شهادت مسلم در منزل بطن الرمه به امام حسین (ع) رسید ، آن حضرت بار دیگر قیس یا به قولی دیگر عبدالله بن بقطر برادر رضاعی خویش را از منزل حاجز روانه کوفه کرد تا آخرین نامه امام را به کوفه برساند.

قیس پس از دریافت نامه امام با سرعت تمام به سوی کوفه رهسپار گشت ، امام در قادسیه به دست حصین بن نمیر اسیر شد و روانه کوفه گردید. عبیدالله چون قیس را دید از او خواست تا برای نجات جان خویش در جمع کوفیان و بر فراز قصر حکومتی امام حسین (ع) را دشنام دهد. قیس که این پیشنهاد را فرصت خوبی برای رساندن پیام امام حسین (ع) به کوفیان می دید ، بی درنگ پیشنهاد پسر زیاد را پذیرفت ، اما چون بر فراز قصر رفت و مردم را در پیش روی خود دید ، با آنان از شخصیت و پیوند نسبی امام با حضرت رسول و فاطمه زهرا سخن گفت و پس از در خواست آنان برای یاری امام حسین (ع) ، عبیدالله

بن زیاد را لعن کرد. پسر زیاد که غافلگیر شده بود دستور داد تا بی درنگ قیس را از فراز قصر حکومتی به زیر افکنند. قیس با اصابت بر زمین و شکستن استخوانهایش به شهادت رسید) تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۹ و ۳۹۵ و ۳۹۹؛ الارشاد ، ص ۲۰۴ و ۲۲۰؛ الطبقات الکبری ، ص ۴۶۳؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۴۸؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۷۷؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، ص 294؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۴۱؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۶۸؛ الفصول المهمه ، ص ۱۸۷؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۴؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۸۲ و ج ۴۵ ، ص ۷۱؛ نقد الرجال ، ص ۲۷۵؛ الملهوف ، ص ۱۳۵؛ منتهی الامال ، ص ۳۷۳؛ نفس المهموم ، ص ۸۵ و 91؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۳۴؛ ابصار العین ، ص ۱۳۶).

#### 142. کردوس بن زهیر کردوس (کرش) زهیر (زهر) تغلبی

کردوس را از فرزندان عبدالله بن زهیر بن حریث تغلبی دانسته اند. بنا به برخی از گزارشها کردوس از آن دسته از اصحاب امیرالمؤمنین بود که در شب عاشورا به امام حسین (ع) پیوست و در روز عاشورا به شهادت رسید. در زیارتنامه شهدا از او به نام کرش یاد شده است. قاسط و مقسط دو تن از برادران شهید وی در کربلا بودند (تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص 38؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۱؛ ناسخ التواریخ ، ج ۶ ، ص ۲۶۸؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۴ ، ص ۱۱۵؛ نقد الرجال ، ص ۲۶۷؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸؛ ابصار العین ، ص ۱۸۹).

#### 143. کنانه بن عتیق تغلبی

کنانه از اعراب عدنانی و از تیره کنانه بود. شیخ طوسی نام او را در شمار یاران امام حسین (ع) آورده است. گفته شده که کنانه از ابطال کوفه و از عباد و قراء آن شهر بود. کنانه در کربلا به امام حسین (ع) پیوست و در روز عاشورا به پیکار و جهاد با دشمنان آن حضرت پرداخت تا به شهادت رسید. ابن



شهر آشوب وی را در شمار شهدای حمله اولی دانسته است) رجال الطوسی ، ص ۱۰۴؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۱؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۵؛ نقد الرجال ، ص ۲۷۷؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۴۲؛ نفس المهموم ص ۱۳۵؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸؛ ابصار العین ، ص ۱۸۹؛ ناسخ التواریخ ، ج ۶ ، ص ۲۶۸).

#### 144. مالک بن انس بن مالک

او را مالک بن انس بن الباهی و کاهلی نیز گفته اند. نامبرده از شهدای روز طف در کربلاست. درباره او آمده است که به فرمان امام حسین (ع) عازم کارزار با دشمن گشت. در برابر عمر سعد ایستاد و گفت : ای عمر ، اگر سعد وقاص بدانستی که روزی از تو این حرکت (حرب با امام حسین (ع) صادر خواهد شد ، به دست خویش سرت را از تنت جدا و عالم را از ننگ وجود ناپاکت پاک می کرد. ابن سعد که از سخنان او به خشم آمده بود دستور داد تا کسی به جنگ او برود. ملک پس از آنکه گروهی را به خاک هلاک افکند ، به شهادت رسید (خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۱-۲۲؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۱؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۲۰ و ج ۴۵ ، ص ۲۴؛ جلاء العیون ، ۳۹۶؛ روضه الشهداء ، ص ۲۲۹؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۴ ، ص ۱۶۰؛ منتهی الامال ، ص ۴۱۸؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۲).

#### 145. مالک بن دودان بن اسد الحائری

مالک نیز از شهدای کربلا بود. از نام و نشان وی نیز اطلاع روشنی در دست نیست. او به تیره ای از بنی اسد وابستگی داشت و از اعراب عدنانی محسوب می شد (نفس المهموم ، ص ۱۲۵؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۴ ، ص ۱۶۶؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸؛ ابصار العین ، ص ۱۱۷).

#### 146. مالک بن عبدالله حائری

از نام و نشان وی نیز اطلاع روشنی در دست نیست. نام وی در زیارت رجبیه

در شمار شهدای طف آمده است (معجم رجال الحدیث ، ج ۱۴ ، ص ۱۶۸).  
147. مالک بن عبدالله بن سریع همدانی

مالک بن عبدالله و پسر عمویش سیف ، در روز عاشورا به امام حسین (ع) پیوستند. در احوال ایشان به روز کربلا آورده اند که دو جوان جبری (مالک و سیف) گریه کنان به نزدیک حسین (ع) آمدند. امام (ع) به آنها گفت: چرا می گریید؟ امید دارم که به همین زودی خوشدل شوید. گفتند: به خدای که بر خویشتن نمی گرییم ، بر تو می گرییم که می بینیم در میانت گرفته اند و توان دفاع از تو نداریم امام گفتند: برادر زادگان ، خدای در این غم و پشتمانی ای که از جان از من می کنید بهترین پاداش پرهیزکاران را به شما دهد. شیخ طوسی از او به نام مالک بن سریع یاد کرده است. در زیارت ناحیه نیز نام او مالک بن عبد بن سریع آمده است (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۳؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص 72؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحاننتی رسول الله... ) ، ص ۲۰۳؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۷؛ الاشتقاق ، ص ۴۲۰؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۵؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۱ و ۷۳؛ جلاء العیون ، ص ۴۰۰؛ نهاییه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۵۳؛ روضه الشهداء ، ص ۳۰۷؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۴ ، ص ۱۶۸؛ نقد الرجال ، ص ۲۷۹؛ منتهی الامال ، ص ۴۴۳؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۸؛ ابصار العین ، ص ۱۴۹).

#### 148. مجمع بن زیاد بن عمر جهنی

سماوی آورده است که مجمع از جهنی های اطراف مدینه بود که چون امام حسین از کنار آنان گذشت ، مجمع ، همراه با تعدادی از اعراب به آن حضرت پیوست. با آنکه آن اعراب سرانجام از امام حسین (ع) جدا شدند ، اما مجمع همچنان با امام ماند تا در کربلا به شهادت رسید. علی رغ ذکر نام مجمع بن زیاد توسط مامقانی و سماوی در شمار شهدای جهنیه ، نام وی در هیچ کدام از

منابع و مقاتل و کتابهای رجالی نیامده است (تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۵۳؛ ابصار العین ، ص ۱۹۰).

#### 149. مجمع بن عبدالله عائذی

پدر مجمع از اصحاب رسول اکرم (ص) بود. خود وی نیز از آن دسته از اصحاب امام حسین (ع) بود که در روز عاشورا به همراه امام حسین (ع) به شهادت رسید. شیخ طوسی از او به عنوان یکی از یاران امام حسین (ع) نام برده است. پیش از این اشاره شد که چگونه مجمع با آگاهی از نزدیک شدن امام به کوفه و خیانت کوفیان و قتل مسلم و تصمیم ابن زیاد برای مقابله با آن حضرت ، کوفه را ترك کرده و خود را در عذیب الهجانات به امام رساند او در آنجا در باب احوال کوفیان با امام گفت که به بزرگان کوفه رشوه های فراوان داده اند جوالهایشان را انباشته اند تا آنان را به خود جلب کنند و علیه تو برانگیزند و متحد سازند. کوفیان در حال حاضر دلهایی دارند متمایل به تو و فردا شمشیرهایی در دست علیه تو. در باب چگونگی شهادت مجمع به عبدالله گفته شده است که او در حمله اولی به همراه عمرو بن خالد و جبار بن حارث سلمانی و سعد غلام عمرو بن خالد ، شکافی در لشکر دشمن ایجاد کرده و پیشروی زیادی کردند ، ولی سرانجام محاصره شدند و با وجود اینکه عباس بن علی ، آنان را از محاصره نجات داد اما در حمله مجدد دشمن به شهادت رسیدند. برخی از نویسندگان متاخر ، از جمله مرحوم حاج شیخ عباس قمی و مرحوم محسن الامین ، مجمع را به خطا يك بار دیگر نیز به نام عائذ بن مجمع عائذی معرفی کرده اند. در زیارت رجبیه و ناحیه از مجمع به عنوان شهید کربلا یاد شده است (بلذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحاننتی رسول الله... ( ، ص ۱۷۸ و ۲۰۴؛ الاصابه فی تمیز الصحابه ، جزء الثالث ، ص ۹۴؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۰۵ و ۴۴۶؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۴۵ ، ۷۴؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، ص ۱۶۰؛ البدایه ، و النهایه ، ج ۸ ، ص

۱۷۳؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۳؛ الباب ، ج ۲ ، ص ۳۰۸؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۵؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۲؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۵۳؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۹ و ۴۴۶؛ نفس المهموم ، ص ۸۵ و ۱۲۹ و ۱۳۵؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۴ ، ص ۱۸۹؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۷ و ۲۴۹؛ ابصار العین ، ص ۱۵۶-۱۵۷).

### 150. محمد بن ابی سعید بن عقیل

محمد نیز یکی دیگر از خاندان ابی طالب بود که در کربلا به شهادت رسید. گفته شده است که مادر وی کنیز آزاد شده بود. محمد بن ابی سعید به دست لقیط بن یاسر جهنی کشته و به مقام شهادت دست یافت. شیخ طوسی از او فقط به عنوان یکی از اصحاب امام حسین (ع) یاد کرده است (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۹؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۸۳ و ۹۳؛ الارشاد ، ص ۲۴۹؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۵۴؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۹۲-۹۳؛ البدایه و النهایه ؛ ج ۸ ، ص ۱۸۹؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۵؛ مستدرک الوسائل ، ج ۳ ، ص ۸۳۹؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۳ و ۶۹؛ جلاء العیون ، ص ۴۰۱؛ منتهی الامال ، ص ۴۵۷ و ۴۸۲؛ لباب الانساب ، ج ۱ ، ص ۴۰۲؛ الطبقات الکبری ، جزء الاول ، ص ۴۷۷؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۶۰؛ نقد الرجال ، ص ۲۸۴؛ ابصار العین ، ص ۱۱۷؛ ناسخ التواریخ ، ج ۶ ، ص ۲۸۲).

### 151. محمد بن حسین بن علی (ع)

ابن شهر آشوب از محمد بن حسین به عنوان شهید طف نام می برد. از این پسر منسوب به امام حسین (ع) نام و نشانی در کتابهای انساب و تاریخ موجود نیست ، تا چه رسد به شهادتش در کربلا (المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۳؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۶ ، ص ۱۵).

### 152. محمد بن عباس بن علی بن ابی طالب

ابن شهر آشوب محمد بن عباس را در شمار شهدای طف می آورد. در کتابهای انساب تنها دو پسر برای حضرت ابوالفضل ثبت شده است که عبارت بودند از فضل و عبیدالله. بنا بر این شهادت او در کربلا و حتی وجودش محل تامل است (المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۲؛ معجم رجال الحديث ، ج ۱۶ ، ص ۱۸۹؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۴).

### 153. محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب

یکی دیگر از جوانان هاشمی که در کربلا به شهادت رسید ، محمد بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب (جعفر طیار) بود. شیخ طوسی از او در شمار یاران امام حسین (ع) نام برده و به شهادتش در کربلا تصریح کرده است. بعضی نیز قاتل او را عامر بن نهشل تمیمی نوشته اند. بنا به برخی از گزارشها مادر محمد بن عبدالله ، خوصا دختر حفصه بن ثقیف از قبیله بکر بن وائل بود (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۷ و ۴۴۷ و ۴۶۹؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۷؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۴۰ و ۹۲؛ الارشاد ، ص ۲۳۹ و ۲۴۸؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانته رسول الله ( ... ، ص ۲۰۶؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۵؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۳۰ و ۵۳؛ مقاتل الطالبيين ، ص ۹۰؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۲؛ شذرات الذهب ، ج ۱ ، ص ۶۷؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۵؛ مستدرک الوسایل ، ج ۳ ، ص ۸۴۵؛ تاریخ ابن خلدون ، ج ۲ ، ص ۳۶؛ ذهبی ، تاریخ الاسلام ، ص ۲۱؛ سیر اعلام النبلاء ، ج ۳ ، ص ۳۲۰؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۶۲؛ تنقیح المقال ، ج ۲ ، ص ۱۳۹؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۴ ، ۴۴ ، 68؛ جلاء العیون ، ص ۴۰۱؛ اعلام الوری ، ص ۳؛ منتهی الامال ، ص ۴۵۵ و ۴۸۲؛ نفس المهموم ، ص ۱۴۵ ، امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۵؛ ابصار العین ، ص ۱۰۵).

### 154. محمد بن عقیل بن ابی طالب

برخی فرزندان عقیل را که همراه امام حسین (ع) در کربلا به شهادت رسیدند ، هفت تن دانسته اند. یکی از این هفت تن ، محمد بن عقیل بود که با تیر یقیط بن ناشر جهنی به شهادت رسید) بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحاننتی رسول الله... ) ، ص ۷۰؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۵۳؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۵۷).

### 155. محمد بن علی بن ابی طالب (محمد اصغر)

نام و نشان وی به صورت دقیق مشخص نشده است ؛ او را هم عبدالله خوانده اند ، هم به نام محمد اصغرش نامیده اند. گفته شده است که محمد از فرزندان امام علی بن ابیطالب (ع) بود در ذکر مادر وی نیز خبرها مختلف است. بعضی چون شیخ طوسی مادر او را ام ولد و گروهی نیز مادرش را اسماء دختر عمیس یا لیلی دختر مسعود بن خالد دانسته اند. ابن کلبی مادر محمد را ام ولد ذکر می کند. به هر حال ، محمد بن علی را از شهدای کربلا شمرده و در ذکر نام قاتل او ، از زجر بن بدر یا از عقبه غنوی نام برده اند. از مدائنی نیز نقل شده است که جسد محمد را در شهری یافتند و ندانستند چه کسی او را کشته است (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۹ و ۴۶۸؛ جمهره النسب ، ص ۳۱؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۸۳؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۲؛ لباب الانساب ، ج ۱ ، ص ۴۰۰؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۵؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۵۳؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۱؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۷ و ۱۸۹؛ الفصول المهمه ، ص ۱۲۳؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۹ و ۶۷؛ جلاء العیون ، ص ۴۰۳؛ تاریخ ابن خلدون ، ج ۲ ، ص ۳۶؛ الطبقات الکبری ، الجزء الاول ، ص 476؛ منتهی الامال ، ص ۴۸۲؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۶۱؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۶ و ۹۲؛ ذهبی ، تاریخ السلام ، ص ۲۱؛ سیر اعلام النبلاء ، ج ۳ ، ص ۳۲۰؛ نفس المهموم ، ص ۱۵۰؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۱۵۲؛ ناسخ التواریخ ، ج ۶ ، ص ۲۸۹؛ امام حسن و امام

حسین (ع) ، ص ۲۴۴؛ ابصار العین ، ص ۱۲۶. )

### 156. محمد بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب

ابوالفرج اصفهانی نوشته است که مادر محمد بن مسلم ، کنیز بود او به همراه دیگر برادران خویش در کربلا به شهادت رسید . قاتل محمد را ابو جرهم ازدی و لقیط بن ایاس جهنی نوشته اند (مقاتل الطالبیین ، ص 91 ؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۲؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۵۳؛ لباب الانساب ، ج ۱ ، ص ۴۰۲؛ عمده الطالب ، فی انساب آل ابی طالب ، ص ۳۳؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۷ ، ص ۲۵۶؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۱۸۷؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۳۲؛ منتهی الامال ، ص ۳۶؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۵؛ ابصار العین ، ص ۱۱۷. )

### 157. مسعود بن حجاج تمیمی

مسعود از شجاعان و جنگجویان مشهور بود. وی نیز همراه سپاه ابن سعد از کوفه خارج شد و در کربلا به امام حسین (ع) پیوست و در آنجا به شهادت رسید. برخی نوشته اند که او پسری به نام عبدالرحمن داشت که همراه پدر به کربلا آمد و در حمله اولی در کنار پدر به شهادت رسید. شیخ طوسی از او به عنوان یکی از اصحاب امام حسین (ع) یاد کرده است (بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۲؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۵؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۲۱۳؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۷؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۵؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۸؛ ص ۱۲؛ نقد الرجال ، ص ۳۴۳؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۹؛ ابصار العین ، ص ۱۸۶. )

### 158. مسلم بن عقیل بن ابی طالب

مسلم بن عقیل یکی از مشهورترین شخصیتها و شهدای کربلاست او که برادر زاده حضرت علی (ع) و پسر عموی امام حسین (ع) بود ، پس از مرگ معاویه و به دنبال دعوت کوفیان از سوی امام حسین (ع) از مکه به کوفه اعزام شد تا

در باب اوضاع کوفه و شیعیان آنجا بررسیهای لازم را انجام داده و نتایج مطالعات خود را برای امام حسین (ع) بفرستد. پیش از این دو متن کتاب از چگونگی ورود مسلم به کوفه و حوادثی که در نهایت به شهادت او انجامید سخن گفته ایم. بنابراین از تکرار آنها در می گذریم. در این قسمت شایان ذکر است که پس از شهادت مسلم ، هشت تن از برادران و فرزندان وی همراه امام حسین (ع) وارد کربلا شدند اند و در آنجا در کنار امام حسین (ع) به شهادت رسیدند. برادران شهید مسلم عبارت بودند از:

(1) جعفر بن عقیل ، (۲) عبدالرحمن بن عقیل (۳) عبدالله بن عقیل ، (۴) عون بن

عقیل ، (۵) محمد بن عقیل ، (۶) موسی بن عقیل

فرزندان مسلم نیز که در کربلا به شهادت رسیدند ، عبارت بودند از:

(1) عبدالله بن مسلم و (۲) محمد بن مسلم .

منابع و مقاتل اصلی تاریخ کربلا ، در میان فرزندان مسلم جز همین دو تن از فرزندان او در روز عاشورا به شهادت رسیدند ، معرفی نمی کنند ، بنابراین به نظر می رسد که باید دوباره داستان مربوط به دستگیری و شهادت طفلان مسلم با تامل نگریست و آن را از حیطة وقایع مستند خارج ساخت .

نکته قابل توجه در زندگی مسلم بن عقیل ماجرای مشهوری است که در باب تعلل و اجتناب او از قتل عبیدالله در خانه هانی بن عروه وجود دارد . چنان که پیش از این در متن و به هنگام گزارش و تحلیل آن روایت متذکر شده ایم ، به رغم اشتها این موضوع در میان عامه مردم و حتی برخی از خواص ، آنچه از لابلاى منابع تاریخی و مقاتل مستفاد می شود ، اختلاف و تعدد روایات در این باب است. به این معنی که نه همه منابع در باب بیماری هانی و عیادت عبیدالله از او اتفاق نظر دارد و نه همه آن منابع علت اصلی اجتناب مسلم از قتل عبیدالله را تصمیم خود وی می شمارند ، بلکه غالب آنها برآنند که موثرترین علت اجتناب مسلم از قتل عبیدالله ، مخالفت جدی هانی بن عروه بود. بر اساس



همین روایات عبیدالله برای دیدار شریک اعور ، از شیعیان امام حسین (ع) که تقیه می کرد و همراه عبید الله از بصره به کوفه آمده بود ، روانه خانه هانی شد و به رغم برنامه ریزی و اصرار شریک برای قتل عبیدالله توسط مسلم بن عقیل ، هانی با این اقدام به مخالفت برخاست و همین امر عمده ترین عاملی بود که مسلم را از اجرای نقشه شریک بازداشت (الارشاد ، ص ۲۰۴ و ۲۰۷ - ۲۲۳؛ مقاتل الطالبیین ، ص 77 و ۹۳-۱۰۸؛ الطبقات الکبری ، الجزء الاول ، ص ۴۷۷؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۹ و 397؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۳۵ و ۹۳؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۷۸؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۳۱-۲۴۲؛ الفتوح ج ۳ ، ص ۶۷؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۲؛ الملهوف ، ص 122-123؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۵۳؛ سیر اعلام النبلاء ج ۳ ، ص 306 - 308 ؛ نهایی الارب ، ج ۲۰ ، ص ۳۹۱-۴۰۵ و ۴۱۴ و ۴۶۲؛ تنقیح المقال ج ۳ ، ص 214 ؛ منتهی الامال ، ص ۳۷۲ - ۳۸۶؛ نقد الرجال ، ص ۳۴۴؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۵؛ ابصار العین ، ص ۱۰۵).

### 159. مسلم بن عوسجه اسدی

او از شیعیان ازدی ساکن کوفه و از اصحاب پیامبر اسلام و از یاران نامور امام حسین (ع) بود که پیش از عزیمت مسلم به این شهر برای امام حسین (ع) بیعت می گرفت. برخی از مورخان و ارباب مقاتل نوشته اند که مسلم بن عقیل پس از رسیدن به کوفه در منزل مسلم بن عوسجه استقرار یافت. اشتها او در کوفه به دوستی امام حسین (ع) و پیوند با مسلم بن عقیل باعث شد تا معقل جاسوس ابن زیاد از طریق او به محل زندگی مسلم پی برده گزارش لازم را به ابن زیاد بدهد. پیش از این اشاره کردیم که پس از دستگیری هانی بن عروه و تصمیم مسلم بن عقیل بر خروج علیه عبیدالله ، مسلم بن عوسجه فرماندهی قسمتی از نیروهای قبایل مذحج و بنی اسد را بر عهده داشت. وی پس از

شهادت مسلم بن عقیل ، همراه زن و فرزند خود به کربلا رفت و به امام حسین (ع) ملحق شد. شیخ مفید و دیگران ، از نقش او در کشتن عبدالله بن حوزه که به طرف خیمه های امام حمله آورده بود ، سخن گفته اند. زمان شهادت او را پس از حمله اولی نوشته اند) جمهره النسب ، ص ۱۸۰؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۵۴؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۴۵ و ۳۴۷؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۲۶۷؛ الارشاد ، ص ۲۰۷ و ۲۳۱ ، ۲۳۶-۲۳۷؛ بلاذری ، انساب الاشراف (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۱۹۳ و ۱۹۶ و ۱۹۸؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۳۶؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۲؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۰۶ و ۱۱۹؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۵؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۱۷-۱۹؛ سیر اعلام النبلاء ، ج ۳ ، ص ۳۰۶؛ الملهوف ، ص ۱۵۲ و ۱۶۱؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۹۵-۹۶؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۸ ، ص ۱۵۱؛ رجال داود ، قسم اول ، ص ۳۴۵؛ مجمع الرجال ، ج ۶ ، ص ۹۰؛ روضه الشهداء ، ص ۲۹۶؛ نقد الرجال ، ص ۳۴۴ ، نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۳۹۳ و 397-435؛ نفس المهموم ، ص ۱۰۱ و ۱۲۰-۱۲۱؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۲۱۴؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۵ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۱ و ۶۹؛ اعلام الوری ، ص ۲۴۱؛ جلاء العیون ، ص ۳۹۵؛ مستدرک الوسائل ، ج ۳ ، ص ۸۴۹؛ منتهی الامال ، ص ۳۷۳ و ۴۱۷ و ۴۳۵-۴۳۶ و ۴۴۰؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۹؛ ابصار العین ، ص ۱۳۳).

### 160. مسلم بن کثیر ازدی

برخی نام مسلم را به اشتباه اسلم و سلیمان آورده اند. درباره سوابق زندگی مسلم نوشته اند که وی از اهل کوفه و از اصحاب امیرالمومنین بود و در جنگهای امام علی (ع) شرکت داشت و زخمی شد. مسلم نیز از جمله کوفیانی بود که پس از شهادت مسلم بن عقیل ، به قصد پیوستن به امام حسین (ع) از کوفه به کربلا رفت و در همان حمله اولی به شهادت رسید. شیخ طوسی از او به نام مسلم

كثير الاعرج ياد کرده است (المناقب ، ج ٤ ، ص ١١٣؛ بحار الانوار ، ج ٤٥ ، ص ٧٢؛ رجال الطوسي ، ص ١٠٥؛ منتهی الامال ، ص ٤٢٧؛ معجم رجال الحديث ، ج ١٨ ، ص ١٥١؛ نفس المهموم ص ١٣٦؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ٢٤٩؛ ابصار العين ، ص ١٨٢).

#### 161. مسلم بن كناد

از نام و نشان دقيق كناد نیز اطلاعی در دست نیست. نام این شهید در زیارت رجبیه آمده است. برخی از منابع رجالی نیز به همین اعتبار او را در شمار شهدای کربلا آورده اند (معجم رجال الحديث ، ج ١٨ ، ص ١٥١؛ ابصار العين ، ص ١١٧).

#### 162. مولى حسين بن على

از نام و نشان مسلم مطلبی در کتابهای تاریخی ، مقاتل و رجال به چشم نمی خورد او مولى امام حسين (ع) بود که در کربلا به شهادت رسید. شیخ طوسی از او به نام مسلم (( مولاہ علیہ السلام ، مجهول )) یاد کرده است. بعید نیست که او همان سلیمان یا سلمان فرستاده امام به بصره باشد که شهادت او به دست عبیدالله بن زیاد سخن گفته ایم (رجال الطوسی ، ص ١٠٥؛ تنقیح المقال ، ج ٣ ، ص 215؛ نقد الرجال ، ص ٣٤٤).

#### 163. مولى عامر بن مسلم

نوشته اند که مسالم یا مسلم یا سالم مولای عامر بن مسلم العبیدی ، همراه سیف بن مالك و ادهم بن امیه و یزید بن نبیط و پسرانش به یاری امام حسین (ع) آمدند و در حمله اولی به شهادت رسیدند (بحار الانوار ، ج ٤٥ ، ص ٧٢ ، معجم رجال الحديث ، ج ١٨ ، ص ١٥٣؛ قاموس الرجال ، ج ٤ ، ص ٢٥٩؛ منتهی الامال ، ص ٤٢٥ و ٤٢٨؛ امام حسن و امام حسين (ع) ، ص ٢٤٧؛ ابصار العين ص ١١٧).

#### 164. مقسط بن زهير

مقسط برادر قاسط و کردوس بن زهیر از شهدای حمله اولی در کربلا بود که ذکر وی گذشت. برخی از علمای رجال و از جمله شیخ طوسی او را به نام مقسط بن عبدالله معرفی و تصریح می کنند که وی برادر قاسط بود (رجال الطوسی ، ص ۱۰۵؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۵؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۲۴۶؛ نقد الرجال ، ص ۳۵۳؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۹؛ معجم الرجال الحدیث ، ج ۱۸ ، ۱۵۳ ؛ ابصار العین ، ص ۱۸۹).

### 165. منجیح بن سهم ، غلام امام حسین (ع) )

منجیح از موالی امام حسین (ع) بود. برخی نوشته اند که او از آزاد کردگان امام حسین (ع) بوده است. وی در کربلا به دست حسان بن بکر حنظلی شهید شد. نقل شده است که مادر منجیح (( جاریه (( امام حسین (ع) بود و امام او را از نوفل بن حارث بن عبدالمطلب خرید و به ازدواج سهم پدر منجیح در آورد و منجیح از ایشان متولد گشت. شیخ طوسی به شهادت وی در کربلا تصریح کرده است (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۹؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۹۳؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۶۲؛ جامع الرواه ، ج ۲: ص ۳۵۲؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۵؛ رجال ابن داود ، قسم اول ، ص ۳۵۲؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۲۴۷؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۶۹ منتهی الامال ، ص ۴۲۹؛ مجمع الارجال ، ج ۶ ، ص ۱۳۹؛ نقد الرجال ، ص ۳۵۴؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۹؛ ابصار العین ، ص ۱۲۳).

### 166. منهل بن عمرو الاسدی

شیخ طوسی از منهل به عنوان یکی از اصحاب امام حسین (ع) یاد کرده ، امام به شهادت او در کربلا اشاره ای ندارد ، اما مرحوم مجلسی در بحار الانوار ، منهل بن عمرو را از جمله شهدای کربلا معرفی کرده است. اگر چه برخی دیگر از علمای رجال نیز از منهل به عنوان شهید کربلا یاد کرده اند ، اما بعضی نیز او را از اصحاب امام سجاد و امام باقر و امام صادق دانسته اند

(رجال الطوسی ، ص 105 ؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۲۵۱؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۱۹۹؛ نقد الرجال ، ص 355).

### 167. منیع بن زیاد

نام منیع در هیچ کدام از کتابهای تاریخی و مقاتل به عنوان شهید کربلا به چشم نمی خورد. در آثار علمای رجال نیز زکری از نام و نشان دقیق او موجود نیست. نام وی فقط در زیارت رجبیه به عنوان یکی از شهدای کربلا آمده است. مامقانی و شیخ طوسی در شمار اصحاب امام حسین (ع) از کسی به نام منیع بن رقاد یاد کرده اند که بعید نیست همین منیع بن زیاد باشد (رجال الطوسی ، ص ۱۰۵؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۳ ، ۲۵۲؛ انصار الحسین ، ص ۱۱۷).

### 168. موسی بن عقیل بن ابی طالب

در برخی از منابع رجالی و کتب تاریخی متاخر ، از موسی بن عقیل به عنوان یکی از شهدای کربلا و از جمله پسران عقیل یاد شده است. در کتب انساب زکری از او به عنوان پسر عقیل به چشم نمی خورد (تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۲۵۷؛ ناسخ التواریخ ، ج ۶ ، ص ۲۸۲).

### 169. موقع بن ثمامه اسدی

موقع نیز از یاران امام حسین (ع) (در کربلا بود که مجروح شد و به دست ابن سعد افتاد او اگر چه با وساطت قوم خویش از مرگ نجات یافت ، اما به دستور عمر بن سعد ، در قید و زنجیر به زاره عمان تبعید شد .وی يك سال بعد در همان جا بر اثر جراحات در گذشت از او نیز در زیارت شهدا به عنوان مجروح کربلا یاد شده است (الاکبار الطوال ، ص ۲۵۹؛ نهاییه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۶۳؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۶؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۲۴۰؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص 249 ؛ ابصار العین ، ص ۱۳۹).

### 170. نافع بن هلال بن نافع بن بجلی

از او به عنوان یکی از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) یاد کرده اند. نافع یکی از چهارتن کوفیانی است که پس از رسیدن امام حسین (ع) به عذیب و در شرایطی که حر کاروان امام را تحت نظر داشت ، از کوفه گریخت و به امام حسین (ع) پیوست ، برخی نوشته اند که چون امام حسین (ع) وارد کربلا شد ، نافع کوفه را ترک کرد و خود را به امام رساند. به هنگام نبرد روز عاشورا ، وی از جمله تیر اندازان سپاه امام حسین (ع) بود که تیرهای خویش را به سم آغشته کرده و نام خویش را نیز بر آنها نوشته بود. او در روز عاشورا نیز يك بار از سوی امام مأموریت یافت تا همراه حضرت ابوالفضل روانه فرات شود و به یاران و فرزندان امام آب رساند. نافع در میدان جنگ چنین رجز می خواند:

انا ابن هلال البجلي انا على دين على

چون مزاحم بن حریث به نبرد با نافع شتافت و به او پاسخ داد که من بر دین عثمانم ، وی پاسخ داد که تو بر دین شیطانی. نافع سپس بر مزاحم حمله کرد و وی را به قتل رساند. درباره نافع نوشته اند که در روز عاشورا ، پس از مدتی نبرد ، بازوانش شکست و به همین سبب اسیر شد و در حضور ابن سعد ، توسط شمر به شهادت رسید (بلاذری ، انساب الاشراف (ترجمه ریحانتي رسول الله... ( ، ص ۱۷۹؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۱۲؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص 70؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۵۵؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۱۱۹؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۵؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۴-۲۹۹؛ البدایه و النهایه ؛ ج ۸ ، ص 184؛ انساب الاشراف ، ص ۱۹۷؛ روضه الشهداء ، ص ۲۹۸ و ۲۹۹؛ جلاء العیون ، ص ۳۹۶؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۴۵۲؛ منتهی الامال ، ص ۴۰۵ و ۴۳۵ و ۴۴۱ - ۴۴۲؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۹ ، ص ۱۲۴؛ نفس المهموم ، ص ۸۴ و ۹۶ و ۱۲۶؛ نقد الرجال ، ص ۳۶۵؛ الملهوف ، ص ۱۳۸؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۹؛ ابصار العین ، ص ۱۵۸؛ رجال ابن داود ، قسم اول ، ص ۳۵۸).

## 171. نصر بن ابی نزر

نوشته اند که ابی نزر ، یکی از شاهزادگان عجم بود که به پیغمبر اسلام پیوست. نصر فرزند برومند ابی نزر بود که بعدها در شمار شیعیان و یاوران حضرت علی در آمد و در نخلستان امیرالمؤمنین کار می کرد. نصر که به هنگام رسیدن خبر در گذشت معاویه و خلافت یزید در مدینه بود ، همراه امام حسین (ع) از مدینه به مکه و سپس از آنجا همچنان همراه حضرت به سوی کربلا رهسپار شد و او در آنجا در حمله اول شهید شد. نقل است وقتی مرکب نصر را از پای در آوردند ، وی پیاده به جنگ ادامه داد تا کشته شد (بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۱۸۰؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۹؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۹).

## 172. نعمان بن عمرو ازدی الراسبی

نعمان برادر حلاس بن عمرو است که ذکر وی گذشت. نعمان نیز همانند برادرش از شهدای کربلا و پیش از آن از اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بوده. نقل است نعمان و برادرش حلاس ، ابتدا همراه عمر بن سعد از کوفه بیرون آمدند تا در کربلا با امام حسین (ع) پیکار کنند ، اما پس از رسیدن به صحرای طف و محاصره کاروان حسینی ، چون عمر بن سعد پیشنهاد امام حسین (ع) را مبنی بر بازگشت از عراق نپذیرفت ، در شب هشتم محرم لشکر ابن زیاد را ترك گفته به امام حسین (ع) پیوست و در روز عاشورا ابتدا نعمان در حمله اولی به شهادت رسید و ساعاتی بعد ، نزدیک ظهر برادرش حلاس شهید شد (منتهی الامال ، ص ۴۲۶؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۶؛ مجمع الرجال ، ج ۲ ، ص ۲۲۳؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۲۷۳؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۹؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۱۹ ، ص ۱۶۸؛ ابصار العین ، ص ۱۸۲؛ ناسخ التواریخ ، ج ۶ ، ص ۲۶۸).

## 173. نعیم بن عجلان خزرگی

نعیم از شهدای حمله اولی بود. برادرش نعمان بن عجلان از اصحاب علی (ع) و عامل امام در بحرین و عمان بود. نعیم به همراه نعمان و برادر سومش به نام نضر در جنگ صفین، در کنار حضرت علی (ع) با معاویه و سپاه شام جنگیده اند (المناقب ص ۱۱۳؛ منتهی الامال، ص ۴۲۵؛ رجال الطوسی، ص ۱۰۶؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۷۴؛ بحار الانوار ج ۴۵، ص ۷۰؛ نقد الرجال، ص ۳۶۲؛ نفس المهموم، ص ۱۳۵؛ امام حسن و امام حسین (ع)، ص ۲۴۹؛ ابصار العین، ص ۱۶۵).

#### 174. وهب بن عبدالله کلبی

درباره وهب بن عبدالله در منابع تاریخی و مقاتل، گزارشهای مبهم و آشفته ای وجود دارد. برخی او را فرزند عبدالله بن عمیر کلبی و ام وهب دانسته و برخی نیز بر چنین باوری نیستند. خوارزمی که او را پسر عبدالله می داند نوشته است که چون عبدالله به شهادت رسید، ام وهب خطاب به وهب گفت: پسرم برخیز و پسر دختر پیامبر را یاری کن. وهب نیز پاسخ داد که ای مادر چنین می کنم و در این راه کوتاهی نمی ورزم. سپس به میدان رفت. خوارزمی همان رجزی را که برای عبدالله بن عمیر نقل شده است به عنوان رجز به هنگام جنگ آورده و افزوده است که چون وهب مدتی در میدان جنگید به سوی مادر و همسرش بازگشت و پرسید آیا از من راضی شدید؟ مادر پاسخ داد از تو راضی نخواهم بود مگر اینکه در مقابل پسر دختر پیامبر کشته شوی. در این حال همسرش او را به مراقبت از جان خویش فرا خواند، اما ام وهب گفت سخن او را گوش نده و باز گرد و در مقابل پسر دختر پیامبر بجنگ تا کشته شوی. تا او در فردای قیامت تو را در نزد پروردگار شفاعت کند. پس وهب در حالی که چنین رجز می خواند به میدان رفت.

انی زعیم لك ام وهب



بالطعن فيهم تاره و الضرب

فعل غلام مومن بالررب

حتى يذيق القوم مر الحرب

انى امرؤ ذو مره و عصب

ولست بالخوار عند النكب

حسبى بنفسى من عليم حسبى

اذا انتميت فى كرام العراب

بنا به نوشته خوارزمی ، وهب در حالی که پس از نبردی شجاعانه دست راست و چپ خویش را از دست داده بود ، به شهادت رسید. مادرش ام وهب چون فرزند را در این حال دید به کنار او رفت و خون از صورت او پاك كرد. بنا به گزارش خوارزمی شمر در این زمان دستور داد تا عمودی بر سر ام وهب کوفته و او را به شهادت رساندند. خوارزمی به نقل از سرخسکی از ابی عبدالله حداد روایت کرده است که وهب بن عبدالله ابتدا مسیحی بود و همراه مادرش به دست امام حسین (ع) مسلمان شد. مطابق همین روایت وی سرانجام اسیر شد و او را به دستور ابن سعد گردن زدند و سرش را به سوی سپاه امام حسین (ع) پرتاب کردند. ابن شهر آشوب با آوردن قسمت اول گزارش خوارزمی بدون ذکر شهادت او ، نوشته است که وهب اسیر شد (خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الثانى ، ص ۱۵-۱۶؛ المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۱؛ معجم الرجال الحديث ، ج ۱۹ ، ص 209؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۲۰ و ج ۴۵ ، ص ۱۶ و ۱۷؛ جلاء العيون ، ص ۳۹۴ و ۳۹۵؛ روضه الشهداء ، ص ۱۰۹ و ۲۹۸؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۱۶-۱۱۷؛ الملهوف ، ص ۱۶۱؛ منتهی الامال ، ص ۴۳۳؛ نفس المهموم ، ص ۱۳۰-۱۳۱؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ۲۴۹؛ ابصار العین ،

ص ۱۰۹).

### 175. هانی بن عروه بن نمران منجی

آورده اند که هانی بن عروه از رهبران بزرگ یمن بود که در کوفه نیز مقامی ارجمند داشت ، مصاحبت با پیامبر (ص) را درك کرده بود و از اصحاب آن گرامی و نیز از اصحاب امام علی (ع) به شمار می رفت. او یکی از ارکان قدرتمند حرکت حجر بن عدی کندی علیه زیاد بن ابیه به حساب می آمد. هانی پیشوای قبیله بنی مراد بود و چنان که در متن کتاب آورده ایم ، در بازار کوفه گردن زده شد و به شهادت رسید (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۷؛ جمهره انساب العرب ، ص ۴۰۶؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۱؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۳۶ ، الاخبار الطوال ، ص ۲۳۳-۲۳۴ و ۲۳۶-۲۳۸ و ۲۴۸؛ الملهوف ، ص ۱۲۳؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۶۸؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۹۴-۹۶ الارشاد ، ص ۲۰۷-۲۰۸ و ۲۱۷ و ۲۲۱-۲۲۲؛ سیر اعلام النبلاء ، ج ۳ ، ص ۲۹۹ و ۳۰۷؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۳۹۱ و 394 و ۳۹۷ و ۴۱۴ و ۴۴۳؛ منتهی الامال ، ص ۳۷۵ - ۳۸۶ و ۴۴۰؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص 289؛ ابصار العین ، ص ۱۵۳).

### 176. هلال بن حجاج

مرحوم مجلسی هلال بن حجاج را از شهدای کربلا معرفی می کند و می نویسد که وی بعد از وهب بن وهب به شهادت رسید (بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۲۱).

### 177. هلال بن رافع البجلی

ابن اعثم نام وی را در شمار شهدای کربلا آورده و می نویسد که او بعد از زهیر بن قین به میدان رفت و در حالی که دشمن را آماج تیرهای خود قرار می داد ، چنین رجز می خواند:

ارمی بها معلمه افواقها  
و النفس لا ینفعا اسواقها  
مسموعه تجری لها اعحقابها  
لتملان اعرضها رشاقها

ابن اعثم افزوده است که چون تمام تیرهای خویش را به سوی دشمن افکند ،  
دست به شمشیر برد و تا هنگامی که به شهادت رسید چنین می گفت:

انا الغلام التیمی البجلی  
دینی علی دین حسین بن علی  
ان اقتل الیوم و هذا عملی  
و ذاک راعیی او اءلاقی اعملی

(الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۲۴-۱۲۵).

**178. یحیی بن سلیم مازنی**

درباره نام و نشان یحیی بن سلیم نیز در منابع تاریخی و مقاتل گفتگوی چندانی  
در میان نیست. نوشته اند که وی پس از عبدالرحمان یزنی به میدان رفت و در  
حال نبرد چنین رجز می خواند:

لاضربن الیوم ضربا فیصلا ضربا  
طلحفی فی العدی مستاءصلا  
لا عجزا عنهم و لا مهلا  
ما انا الا الیث یحیی الاشبلا

(خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الثانی ، ص 21 ؛ الفتوح ، ج 3 ، ص ۱۲۰ ؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۲۴ ؛ ناسخ التواریخ ، ج ۶ ، ص 247 ؛ جلاء العیون ، ص ۳۹۹ ؛ روضه الشهداء ، ص ۲۹۹ ؛ معجم رجال الحدیث ، ج ۲۰ ؛ ص ۵۵ ؛ ابصار العین ، ص ۱۰۹ ).

### 179. یحیی بن هانی بن عروه مرادی العطیفی

نوشته اند که یحیی بن عروه ، پس از شهادت پدرش هانی در کوفه به دست ابن زیاد ، به سوی قوم خویش گریخت و نزد ایشان پنهان شد. کمی بعد ، چون به او خبر رسید که امام حسین (ع) به کربلا آمده است ، به آن امام پیوست و در کربلا به شهادت رسید (رجال بحر العلوم ، ج ۴ ، ص ۵۲ ؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۳۲۲ ).

### 180. یزید بن حصین همدانی مشرقی

نام یزید در برخی از منابع رجالی و از جمله در رجال طوسی آمده است. اگر چه در برخی از این منابع از او به نام شهید کربلا یاد شده است ، اما در مقاتل ذکری از شهادت یزید در صحرای طف به چشم نمی خورد. ابن کثیر از جمله مورخانی است که یزید نام برده و به سخنرانی وی در روز عاشورا اشاره کرده است . در زیارت ناحیه از وی به نام شهید کربلا یاد شده است. پیش از این در معرفی بریر بن خضیر همدانی اشاره شد که علامه شوشتری عقیده دارد که یزید بن حصین ، همان بریر بن خضیر است. با عنایت به اینکه در زیارت ناحیه نام بریر به چشم نمی خورد و نام یزید بن حصین مذکور است ، همچنین با عنایت به آنکه بریر و یزید به سید القراء شهرت داشته اند ، می توان نتیجه گرفت که نظر علامه شوشتری بر اینکه بریر و یزید يك نفر بوده اند ، نظری است ، صواب (رجال الطوسی ، ص ۱۰۶ ؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۷۸ ؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۰ ؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۳۲۵ ؛ معجم رجال

الحديث ، ج ٢٠ و ص ١١٠؛ نقد الرجال ، ص ٣٧٧؛ نفس المهموم ، ص ٩٦؛  
قاموس الرجال ، ج ٢ ، ص ٢٩٤ و ٢٩٦ .)

### 181. یزید بن زیاد بن مهاصر (ابو الشعثاء کندی)

نام وی را یزید بن زیاد بن مهاصر جعفی و در شمار محدثین نیز آورده اند. در  
زیارت رجبیه نام او ابن مظاهر آمده است. یزید از جمله کسانی بود که همراه  
سپاه ابن سعد به کربلا آمد ، ولی وقتی دید که به پیشنهاد های امام حسین (ع)  
توجه نشد ، به سپاه امام حسین (ع) ملحق شد و به شهادت رسید. مرحوم  
مجلسی در جایی از وی به نام یزید بن مهاجر نام برده است. نوشته اند که وی  
به هنگام نبرد ، چنین رجز می خواند:

انا یزید و ابی المہاصر

کاءننی لیث بغیل خادر

یا رب انی للحسین ناصر

و لابن سعد تارک و هاجر

(تاریخ الطبری ، ج ٥ ، ص ٤٠٨ و ٤٤٥؛ الكامل فی التاریخ ، ج ٤ ، ص  
٧٣؛ الفتوح ، ج ٣ ، ص ١٢٣؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص  
٢٣ ، ٢٩؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص  
٢٠٢ البدایه و النهایه ، ج ٨ ، ص ١٨٥؛ نهایه الارب ، ج ٢٠ ، ص ٤٥٥؛  
المناقب ، ج ٤ ، ص ١٠٤ ؛ تنقیح المقال ، ج ٣ ، ص ٣٢٦؛ بحار الانوار ، ج  
٤٤ ، ص ٣٢٠ و ج ٤٥ ، ص ٣٠ و ٣١ و ٧٢ ؛ جلاء العیون ، ص ٣٩٦ و  
٤٠٠؛ روضه الشهداء ، ص ٣١٠؛ منتهی الامال ، ص ٤٤٤؛ معجم رجال  
الحديث ، ج ٢٠ ، ص ١١٣؛ نفس المهموم ، ص ٩٠ و ١٢٩؛ امام حسن و  
امام حسین (ع) ، ص ٢٤٩؛ ابصار العین ، ص ١٧٤ .)

## 182. یزید بن نبیط (عبدی) یزید بن مسعود)

یزید از معدود شیعیان وفادار بصری به امام حسین (ع) بود که پیش از این از مکاتبه امام حسین (ع) با او سخن گفته ایم. ابومخنف به نقل از ابوالمخارق الراسبی نوشته است که چون خبر آمدن امام حسین (ع) به کوفه به ابن زیاد رسید ، وی نامه ای به عامل خود در بصره نگاشت و از او درخواست تا ضمن قرار دادن دیده بانان بر مسیر راه بصره ، راههای ورود و خروج این شهر را مسدود کند تا هیچ کدام از بصریان نتوانند از بصره خارج و به امام حسین (ع) ملحق شوند. چون در این هنگام شیعیان بصره در منزل زنی به نام ماریه از عبدالقیس اجتماع کرده بودند ، یزید بن نبیط که از مردم عبدالقیس بود ، در آن جمع حاضر گشت و چون بر تعلل حاضران در پیوستن به امام حسین (ع) پی برد ، بر آن شد تا به سوی امام حسین (ع) رود. وی ده پسر داشت که با دو تن از آنان آهنگ حرکت به طرف کوفه و امام (ع) کرد. در این حال شیعیان گرد آمده در منزل ماریه به یزید گفتند که از ابن زیاد بر تو اندیشناکیم. وی گفت (( : به خدا قسم آن هنگام که شتران ما قدم در بیرون بصره گذارند ، دیگر از تعقیب کنندگان بیمی نخواهیم داشت. پس با شتاب تمام بصره را به سوی کوفه ترك کرد تا در ابطح به امام حسین (ع) و یارانش رسید. چون امام از رسیدن یزید آگاه شد ، به قصد دیدار وی روانه منزل او گردید و چون خبر یافت که یزید نیز به قصد دیدار با امام ، به سوی خیمه امام رفته است ، بر آن شد تا منتظر بازگشت یزید بماند. یزید نیز چون به خیمه امام حسین (ع) رسید و خبر یافت که امام به منزل وی رفته و به انتظار یزید نشسته است ، به سوی امام بازگشت. یزید چون به امام رسید و آن حضرت را دید ، گفت (( : به فضل و رحمت خداوند باید شادمان بود ((پس سلام گفت و نزد حضرت نشست و امام در حق وی دعا کرد. از این پس ، یزید با آن حضرت همراه بود تا اینکه پس از شهادت پسرانش عبدالله و عبیدالله که در حمله اولی شهید شدند ، به میدان

رفت و به شهادت رسید (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۵۴؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۲۱؛ الملهوف ، ص ۱۱۰-۱۱۲؛ رجال الطوسی ، ص ۱۰۶؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۷۲؛ نهاییه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۳۸؛ قاموس الرجال ، ج ۵ ، ص 460؛ تنقیح المقال ، ج ۳ ، ص ۳۲۵؛ اعیان الشیعه ، ج ۸ ، ص ۹۲؛ منتهی الامال ، ص ۴۲۵ و ۴۲۸؛ نقد الرجال ، ص ۳۷۷؛ امام حسن و امام حسین (ع) ، ص ۲۴۹؛ ابصار العین ، ص 185).

1- الطبقات الکبری ، ج ۶ ، ص ۳۵؛ المعارف ، ص ۲۲۹؛ الاصابه ، ج ۳ ، ص 392. همچنین نگاه کنید به : المحلی ، ج ۷ ، ص ۳۵۶؛ الشوکانی ، نیل الاوطار ، ج ۶ ، ص ۲۰۰ و ۲۳۲ .

2-وی در زمان خلافت عمر و در آستانه نبرد قادسیه ، به دنبال دعوت خلیفه دوم از قبایل ، برای شرکت در فتوح ایران ، همراه هفتصد نفر از قوم خویش وارد کوفه شد و کمی بعد همراه برادرش زهیر و ازدیانی که با وی به کوفه آمده بودند ، در جنگ قادسیه شرکت کرد (الاخبار الطوال ، ص ۱۱۴ و ۱۲۳ و ۱۲۷).

3-تعدادی از علمای رجالی شیعه ، به جای مخنف بن سلیم ، نواده وی ابو مخنف و یا پدرش یحیی بن سعید بن سعید را از اصحاب علی (علیه السلام) شمرده اند. شیخ طوسی با آنکه همین ادعای کشی را نادرست می خواند ، اما خودش نیز مرتکب خطایی دیگر شده و یحیی بن سلیم را از اصحاب علی (علیه السلام) می شمارد. نجاشی نیز نوشته است که او مخنف از اصحاب امام صادق (ع) بود. حاصل این ادعا نیز آن است که ابو مخنف در سال رحلت امام ، یعنی سال ۱۴۸ ، حداقل سنین بلوغ را سپری می کرده و تا سال مرگش در ۱۵۷ هجری ، حدود ۱۲۳ سال عمر کرده است .

بنگرید به : رجال الطوسی ، ص 81؛ رجال ابن داود ، ص ۲۸۲؛ رجال

- النجاسی ، ص ۳۲۰؛ شیخ حر عاملی نیز گرچه اصل سخن را درست نوشته و مخنف بن سلیم را از خوای اصحاب علی (ع) معرفی می کند ، اما به خطا مدعی است که این سخن را ابن داود از شیخ مقل کرده است که چنین نیست..
- سائل الشیعه ، ج ۲۰ ، ص ۳۴۷. برای واری و نقد این گزارشها نگاه کنید به ؛ رجال مامقانی ، ج ۲ ، باب اللام ، ص ۴۴ ، علامه شوشتری ، قاموس الرجال ، ج ۸ ، ص ۱۵ . ۱. نساء ۷۲ - ۷۴؛ بیکار صفین ، ص ۱۹ .
- 4- نساء ۷۲ - ۷۴؛ بیکار صفین ، ص ۱۹ .
- 5- خلیفه بن خیاط ، طی گزارشی ، از شهادت دو تن از برادران مخنف بن سلیم به نامهای صعقب و عبدالله در جنگ جمل سخن گفته است (تاریخ خلیفه بن خیاط ، ص ۱۱۴).
- 6- طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها ، ص ۴۰؛ تاریخ مدینه دمشق ، ج ۴۲ ، ص ۴۷۹؛ تهذیب الکمال ، ج ۲۷ ، ص ۳۴۸؛ الکاشف فی معرفه من له فی الکتب السنه ، ج ۲ ، ص ۲۴۹ .
- 7- بیکار صفین ، ص ۱۴۶. 147 -
- 8- بیکار خونین ، ص ۱۶۴ .
- 9- بیکار صفین ، ص ۳۵۸ .
- 10- اصطلاحی است که برای دوره هجوم قوای معاویه به شهرها و مناطق تجت اطاعت علی (علیه السلام) .
- 11- الغارات ، ج ۲ ، ص ۳۹۵ .
- 12- خواهیم گفت که وی در زمان در گذشت معاویه و آغاز سلطنت یزید بر کوفه حکومت داشت و یزید با شنیدن اخبار مکاتبات کوفیان با امام حسین (ع) ، وی را عزل و به جای او عبیدالله بن زیاد را به حکومت کوفه منصوب کرد .
- 13- نگاه کنید به سفارشهای حضرت علی (علیه السلام) به مخنف بن سلیم ،



- به هنگام اعزام او به محل مامورین خویش در : دعائم الاسلام ، ج ۱ ، ص ۲۵۲ ، ۲۵۹؛ مستدرک الوسائل ، ج ۷ ، ص ۷۰ .
- 14-الغارات ، ج ۲ ، ص ۴۵۷؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۱۳۳ .
- 15-الغارات ، ج ۲ ، ص 395.
- 16-همان ، ج 2 ، ص ۴۳۸ - ۴۵۰؛ المسترشد ، ص ۲۱۱
- 17-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۲۶۱ .
- 18-او سر بریده امام حسین (علیه السلام) را همراه خولی ، نزد ابن زیاد برد (انساب الاشراف ، ترجمه ریحانته رسول الله... ، ص ۲۱۱).
- 19-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۹ .
- 20-همان ، ج ۶ ، ص ۱۸ .
- 21-همان ، ج ۶ ، ص ۴۴ .
- 22-مسند احمد بن حنبل ، ج ۴ ، ص ۲۱۵ و ج ۵ ، ص ۷۶؛ سنن ابن ماجه ، ج ۲ ، ص ۱۰۴۵؛ سنن ابی داود ، ج ۱ ، ص ۶۳۷؛ المحلی ، ج ۷ ، ص ۳۵۶ .
- 23-قمی ، الکنی و الاقاب ، ج ۱ ، ص ۴۸؛ همین معنا را در کتب فقهی مهم شیعه نیز می توان دید. بنگرید به : جواهر الکلام ، ج ۲۱ ، ص ۲۱۷ .
- 24-الفهرست ، ص ۱۵۷
- 25-ابن بابویه ، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه ، من لایحضره الفقیه ، تصحیح علی اکبر غفاری ، قم ، جامعه المدرسین ، ۱۴۰۴ ، ص 75
- 26-برای انعکاس این خطبه در منابع متقدم اهل سنت و محدثین وارسته و پیراسته از تمایلات اموی ، نگاه کنید به : المعیار و الموازنه ، ص ۲۴۵ .
- 27-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۲۶۱ و ۴۵۹؛ همان ، ج ۶ ، ص ۴۴ .
- 28-شگفت آن است که برخی از متقدمین و متاخرین علمای شیعه نظیر شیخ

مفید بدون هیچ گونه تذکری مبنی بر بی اساس بودن روایت مجالد بن سعید و  
صقعب بن زهیر به نقل آن پرداخته اند. نگاه کنید به : الارشاد ، ص ۲۲۹ ؛  
اعلام الوری ، ص 233.

-29 تك : تاريخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۱۲ - ۴۱۳ .

-30 از این ۱۵ روایت ، يك روایت مفصل از عمار الدهنی نقل شده و 14  
روایت دیگر از هشام بن محمد. ۱۴ روایت هشام نیز به تربیت ذیل از راویان  
مختلف روایت شده اند :

هشام از عوانه بن الحكم الكلبي ۴ روایت ؛

هشام از عوانه بن الحكم از لبسطه بن فرزدق بن غالب از پدرش ۱ روایت ؛

هشام از عوانه بن الحكم از عمار بن عبدالله بن يسار الجهني ، از پدرش ۱

روایت ؛

هشام از ابوبکر بن عیاش از کسانی که او را خبر داده اند ۱ روایت ؛

هشام از لقیط از علی بن الطعان المحاربي (مرد همراه حر بن یزید) ۱ روایت ؛

هشام از ابو هذیل (مردی از سکون ) از هانی بن ثبیت الحضرمی ۱ روایت ؛

هشام از عمرو بن شمر از جابر جعفی ۱ روایت ؛

هشام از پدرش محمد سائب از قاسم بن الاصبغ بن نباته ۱ روایت ؛

هشام از پدرش محمد سائب ۱ روایت ؛

هشام از عبدالله بن یزید بن روح بن زنباع الجذامی از پدرش ۱ روایت ؛

هشام از بعضی از اصحاب خویش ۱ روایت ؛

عمار الدهنی از ابو جعفر (امام محمد باقر) ۱ روایت مفصل .

-31 سلطنت عنوانی است برای حکومت معاویه توسط مورخان سلف. ابن کثیر

دمشقی ، یکی از این مورخان است (البدايه و النهايه ) ، ج ۸ ، ص ۱۵ -

(۱۹). گزارشی از یعقوبی حاکی است که معاویه برای خویشتن عنوان پادشاهی

قائل بود (تك : تاريخ يعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۵۷). بلعمی هم در ترجمه تاریخ

طبری ، برای گزارش دوره یزید ، عنوان )) خیر پادشاهی یزید (( را برگزیده است) تاریخنامه طبری ، ج ۲ ، ص ۶۹۸). سیوطی از سعید بن جهمان آورده است که : قلت لسفینه ان بنی امیه یزعمون ان الخلافة فیهم ، قال : کذب بنو زرقاء ، بل هم الملوك من اشد الملوك ، و اول الملوك معاویه (تاریخ الخلفاء ، ص ۱۹۹). از پیامبر اسلام نیز روایت شده است که دوره خلافت سی سال است. آنچه بعد از سی سال آید سلطنت است نه خلافت) دلائل النبوه ، ج ۶ ، ص ۳۴۱؛ البدء و التاریخ ، ج ۵ ، الفصل العشرون ، ص ۲۳۸). ابن کثیر نوشته است که )) : معاویه خود می گفت که من نخستین پادشاهم و آخرین خلیفه) (( البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۳۵). (همین مورخ ، بحث درباره معاویه را تحت عنوان )) : معاویه ابن ابی سفیان و ملکه (( آغاز می کند. (همان ، ص ۱۹).

32- همان مسلمانان بدانید که بنی هاشم در جست و جوی سروری و پادشاهی بودند و آن را بازیچه خویش قرار دادند. بدانید که نه از آسمان خبری آمد و نه وحی ای نازل شده است .

33-نگاه کنید به : تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص ۱۳۰ - ۱۳۷؛ بحار الانوار ، ج ۲۶ ، ص ۲۰۵ .

34-رووی المعلی بن محمد البصری عن جعفر بن سلیمان عن عبدالله بن الحکم عن ابيه عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال قال النبی (ص) ان علینا وصیی و خلیفتی و زوجته فاطمه سیده نساء العالمین ابنتی و الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة ولدای من والاهم فقد والانی و من عاداهم فقد عادانی و من ناواهم فقد و من جفاهم فقد جفانی و من برهم فقد برنی وصل الله من وصلهم و قطع الله من قطعهم و نصر الله من اعانهم و خذل الله من خذلهم اللهم من كان له من انبيائك و رسلك ثقل و اهل بيت فعلى و فاطمه و الحسن و الحسين اهل بيتی

و ثقلی فاءذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا من لا یحضره الفقیه ، ج ۴ ،  
ص ۱۷۹؛ نیز نگاه کنید به روایاتی که ابن جوزی از بخاری و ترمذی در  
فضیلت امام حسین (علیه السلام) آورده است. صفوه الصفوه ، ج ۱ ، ص ۳۸۶  
- ۳۸۷؛ همچنین نگاه کنید به : الطبقات الكبرى ، الطبقة الخامسة من الصحابه  
(سلسله الناقصه من طبقات ابن سعد) ، ص ۳۸۸؛ تاریخ الخلفاء ، ص ۱۸۹؛  
تذکره الخواص ، ص ۲۱۰ .

35- الاحزاب ، ۲۳ .

36- نگاه کنید به : نهج البلاغه ، ترجمه شهیدی ، خطبه ۳ (خطبه شقشقیه) ،  
ص ۹- ۱۰ .

37- الطبقات الكبرى ، ج ۲ ، ص ۲۸۰ - ۲۸۱؛ تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص  
۳۱۲؛ دلائل النبوه ، ج ۷ ، ص ۲۴۳؛ ذهبی ، السیره النبویه ، ص ۵۷۴؛ شرح  
نهج البلاغه ، ج ۲ ، ص ۱۶۰؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۳۱۸ - ۳۱۹؛  
تاریخ ابن خلدون ، ج ۲ ، ص ۶۲ .

38- ای بنی هاشم طمع مردم را بر خویشتن مگشایید ، خاصه تیم بن مر (طایفه  
ابوبکر) و عدی (طایفه عمر) را. حکومت در شما و برای شماست و جز علی  
هیچ کس شایسته آن نیست ای ابوالحسن دستان دور اندیش خود را بر حکومت  
استوار ساز ، زیرا تنها تو شایسته حکومتی. نگاه کنید به ؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۱  
، ص ۵۲۶ .

39- نهج البلاغه ، خطبه ۵ ، ص ۱۲ .

40- ابوسفیان پیش از رحلت پیامبر و چه بسا با تدبیر پیامبر ، عازم جمع آوری  
زکات نجران شده بود. او پس از رحلت رسول خدا و در جریان کشاکش سقیفه  
به مدینه بازگشت .

41- ابن ابی الحدید ، شرح نهج البلاغه ، ج ۲ ، ص ۴۴ .

42- و شگفت آورتر از این ، حذف این گزارش طبری در متن چاپ مصر آن است . مترجمان دوره سامانی که در متن طبری دست نبرده اند ، این گزارش را آورده اند .

43- محمد بن جریر طبری ، تاریخنامه طبری ، ترجمه منسوب به بلعمی ، تصحیح و تحشیه محمد روشن ، ج ۱ ، تهران ، نشر نو ، ۱۳۶۶ ، ص ۳۴۴ .  
44- فتوح البلدان ، ص ۱۰۱ - ۱۰۴ ؛ فتوح اعثم ، ج ۱ ، ص ۲۱ ۲۳ ؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۴ ؛ تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۲۴۹ - ۲۵۶ ؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۳۴۶ - ۳۴۸ ؛ تاریخ ابن خلدون ، ج ۲ ، قسمت دوم ، ص ۶۹ - ۷۱ ؛ تاریخنامه طبری ، ج ۱ ، ص ۳۶۲ - ۳۶۷ ؛ البدایه و النهایه ، ج ۶ ، ص ۳۱۵ - ۳۱۸ .

45- روایت بی اساسی وجود دارد که مدعی است بعد از رحلت رسول خدا ، جز سه تن از مسلمانان ، بقیه مرتد شدند .

46- تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۲۲۴ ، ۲۵۸ ؛ تاریخ الخلفاء ، ص ۷۳ ؛ البدایه و النهایه ، ج ۶ ، ص ۳۱۲ ؛ تاریخنامه طبری ، ج ۱ ، ص ۳۵۹ .

47- یعقوبی نوشته است که (( : ابوبکر با لشکرش به ذی القصه بیرون رفت و عمرو بن عاص را خواست و بدو گفت : ای عمرو تو صاحب نظر قریشی و اکنون طلحه مدعی پیامبری شده است. پس درباره علی چه می بینی ؟ گفت : فرمان تو را نمی برد. گفت : زبیر چه ؟ گفت نیکو پردلی است. پرسید؛ پس طلحه ؟ گفت : برای خوش گذارنی و زنان. گفت : سعد بن ابی وقاص چطور؟ گفت آتش افروزی است برای جنگ. گفت عثمان چه ؟ گفت : او را بنشان و از نظرش کمک بخواه. پرسید: خالد بن ولید چطور؟ گفت : بسوس جنگ است و یاور مرگ. مدارای سنگخور دارد و حمله شیر. پس چون پرچم او را بست ، ثابت بن قیس بن شماس برخاست و گفت : ای گروه قریش ، مگر در میان ما

مردی نبود که برای آنچه شما شایستگی دارید ، شایسته باشد؟ به خدا قسم که ما از آنچه می شنویم کر هستیم ، لیکن پیامبر خدا ما را به شکیبایی فرموده است ، پس شکیبایی می کنیم) (( تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۴ - ۵). طبری نوشته است که : عمر اعتقاد داشت که خالد زود دست به شمشیر می برد و شایسته فرماندهی نیست (تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۲۷۸).

48-مقریزی نوشته است که فرماندهان پنج لشکر از پازده لشکر اعزامی برای سرکوبی اهل رده از امویان بودند .

49-چون علی رغم شهادت ابوقتاده انصاری از صحابه سرشناس ، بر مسلمانی مالک ، خالد ، وی را به قتل رساند ، ابوقتاده عهد کرد که هرگز با خالد به هیچ جنگی نرود (واقدی ، کتاب الرده مع نبذه من فتوح العراق و ذکر المثنی ، ص ۱۰۷؛ تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۲۸۰).

50-عمر عقیده داشت که خلیفه باید خالد را سنگسار کند ، اما ابوبکر مدعی بود که خالد شمشیر آخته اسلام است (نگاه کنید به : تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۲۷۸). (279 - در تاریخنامه طبری آمده است که ابوبکر به عمر گفت )) : خالد شمشیر خداست و پیغمبر او را سیف الله خواند که خدای آن را بر کافران بکشید. من آن را باز نیام نکم) (( ص ۲۸۷. همچنین نگاه کنید به ؛ البدایه و النهایه ، ج ۶ ، ص ۳۲۲؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۳۵۸ - ۳۵۹؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۰).

51-طبری از قاسم بن محمد روایت کرده است که در جنگ یمامه از ساکنان مدینه ، سیصد و شصت نفر کشته شدند. از مهاجران و تابعین جز اهل مدینه نیز ششصد نفر کشته شدند که ششصد تن از آنان مهاجر و سیصد نفر از تابعین بودند (تاریخ الطبری ، ج 3 ، ص ۲۹۶ - ۲۹۷).

52-فتوح البلدان ، ص ۱۱۱. چنان که فیلیپ حتی توجه داده است ، پیش از

آنکه مستشرقانی چون کیتانی و بك به انگیزه های اقتصادی اعراب در فتوحات توجه دهند ، مورخان قدیم عرب به این نکته توجه کرده اند (تاریخ عرب ، ج ۱ ، ص ۱۸۵). چه بسا بتوان گفت که منشا نظریه این دسته از مستشرقان همین مورخان قدیم بوده اند. آنان جز آنکه اینان را بدون تذکر به آن اقتباس کرده اند ، تنها به يك جنبه از آن توجه کرده و کوشیده اند تا با نادیده گرفتن انگیزه های اعتقادی دسته ای از مسلمانان ، تمامی انگیزه ایشان را اقتصادی معرفی کنند .

-53 طبری نام امرای سپاه اعزام ابوبکر را چنین نوشته است:

-ابوعبیده مأمور حمص شد؛

-یزید بن ابوسفیان مأمور دمشق ؛

-شرحبیل بن حسنه مأمور اردن ؛

-عمرو بن عاص و علقمه بن محرز ، مأمور فلسطین (تاریخ طبری ، ج ۳ ،

ص ۳۷۸ و ۳۹۰؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۴۰۳ - ۴۰۴؛ تاریخ ابن

خلدون ، ج ۲ ، قسمت دوم ، ص ۸۳؛ البدایه و النهایه ، ج ۷ ، ص ۳).

به نظر می رسد که گزارش بلاذری در این باره درست تر باشد. بعید نیست که

در جدول طبری ، فرماندهان امدادی بعدی ، یعنی ابوعبیده و علقمه به عنوان

امرای اصلی معرفی شده باشند .

-54 تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۳۹۰؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۴۰۳ -

۴۰۴ .

-55 انساب الاشراف ، ص 111 ؛ تاریخ خلیفه ، ص ۶۲؛ تاریخ الطبری ، ج ۳

، ص ۳۸۷ و ۳۹۴؛ ذهبی ، تاریخ اسلام عهد الخلفاء الراشدين ، ص ۸۱ .

-56 همان نماینده قریش در صلح حدیبیه که بر حذف نام رسول خدا از متن

عهدنامه اصرار ورزید. گفتنی است که پس از رسیدن خبر رحلت پیامبر به مکه

، در حالی که عتاب بن اسید ، از ترس متواری و پنهان شده بود تا مبادا از

سوی قریش آزار ببند ، همین سهیل بن عمرو که اینکه به پیروی از بزرگان اموی حاضر در مدینه ، مدافع سرسخت خلیفه اول شده بود ، پس از شنیدن خبر فرار عتاب بن اسید ، به میان مکیان شتافت و با قاطعیت تمام تاکید کرد که (( : این حادثه (رحلت پیامبر) چیزی از قدرت اسلام نخواهد کاست. پس هر کس در اندیشه خودسری افتد ، گردن او را خواهیم زد .)) (ابن هشام نوشته است که مکیان پس از شنیدن سخنان سهیل بن عمرو ، به خانه های خویش بازگشتند و عتاب بن اسید نیز وقتی این خبر را شنید از مخفیگاه خود در آمد و دوباره حکومت مکه را در دست گرفت (السیره النبویه ، ج ۴ ، ص 316).

57-انساب الاشراف ، ص ۱۱۲ - ۱۱۳؛ تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۳۹۰؛

الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص 404.

58-تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۳۹۱؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۴۰۶؛

تاریخ الخلفاء ، ص ۱۹۵ .

59-ابن سعد گزارش کرده است که (( : چون ابوبکر بر آن شد تا خالد بن سعید اموی را به فرماندهی سپاه اعزامی به سوی شام نصب کند ، مر نزد خالد رفت و به او گفت لوای ما را به ما بازده. خالد نیز چنین کرد و به عمر گفت : سوگند به خدا که ما از ولایت شما شادمان نیستیم و از عزل خود توسط شما نیز ناخشنود نمی شویم)) (( الطبقات الکبری ، ج ۴ ، ص ۹۷). درباره گزارشهای مربوط به عزل خالد بن سعید ، نگاه کنید به : تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۳۷۸ - ۳۸۸؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۴۰۲؛ تاریخ ابن خلدون ، ج ۲ ، قسمت دوم ، ص ۸۲ ، البدایه و النهایه ، ج ۷ ، ص ۳ .

60-مروج الذهب ، ج ۳ ، ص 12- 13.

61-بنگرید به توصیف اسلاف مکی اینان در سوره ماعون:

بسم الله الرحمن الرحيم ارءیت الذی یکذب بالذین فذلک الذی یدع الیتیم و لا یحض



على طعام المسكين فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون الذين هم يرآعون  
و يمنعون الماعون .

62- حدیث مشهوری از رسول اکرم نقل شده است که می فرماید (( :كاد الفقر  
ان يكون كفرا ))

63- سیوطی به نقل از ابن عساکر و او به نقل از ابوالبختری ، روایت قابل  
توجه زیر را درباره واکنش امام حسین (ع) نسبت به جلوس عمر بر منبر  
پیامبر آورده است : و اخرج ابن عساکر عن ابي البختري ، قال : كان عمر بن  
الخطاب يخطب على المنبر ، فقام اليه الحسين بن علي رضي الله عنه ، فقال :  
انزل عن منبر ابي . فقال عمر : منبر ابيك لا منبر ابي ، من امر بهذا؟ فقام علي ،  
فقال : و الله ما امره بهذا احد ، اما لاعوجعك يا غدر ، فقال : لا توجع ابن اخی  
، فقد صدق منبر ابيه . اسناد صحیح )) ( تاریخ الخلفاء ، ص ۱۴۳ . )

64- گزارش شده است که او تا مدتی از بیت المال سهمی بر نمی گرفت تا  
جایی که گرفتار تنگدستی شد و در این حال با اصحاب رسول خدا به مشورت  
پرداخت. عثمان به او گفت از بیت المال بردار و اطعام کن ، اما علی (ع) به  
وی گفت که به اندازه نیاز صبح تا شام خویش از بیت المال بردارد ( الطبقات  
الکبری ، ج ۳ ، ص ۳۰۷). سیوطی در گزارش این روایت ، پاسخ عثمان را  
حذف کرده است (بنگرید به : تاریخ الخلفاء ، ص ۱۴۱). درباره سیره عمر و  
اجتناب شخصی وی از دنیاطلبی و رفاه جویی ، بنگرید به : الطبقات الکبری ،  
ج ۲ ، ص ۲۸۰ - ۲۸۱؛ تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۳۱۲؛ دلائل النبوه ، ج  
۷ ، ص ۲۴۳؛ السیره النبویه ، ص ۵۷۴؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۲ ، ص  
۱۶۰؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۳۱۸ - ۳۱۹؛ تالیخ ابن خلدون ج ۲ ،  
جزء دوم ، ص ۶۲؛ فتوح اعثم ، ج ۱ ، ص ۲۱ - ۲۳؛ تاریخنامه طبری ، ج  
۱ ، ص ۳۶۲- 367؛ البدایه و النهایه ، ج ۶ ، ص ۳۱۵ - ۳۱۸؛ تاریخ  
الخلفاء ، ص ۱۹۵ .

65-حضرت علی (ع) در روزگار خلافت خلیفه دوم ، به او توصیه کرده بود که (( سه چیز است که اگر آنها را نگه داری و به کاربندی ، تو را به جز آنها نیازی نماند؛ و اگر آنها را رها کنی ، چیزی جز آنها تو را سود ندهد. گفت آنها چیست ؟ گفت خویش و بیگانه را حد زدن و در خشنودی و خشم به کتاب خدا حکم دادن و میان سرخ و سیاه عادلانه بخش کردن )) تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۲۸ .

66-در باب بدعت عمر در تقسیم متفاوت ثروت اغنیاء ، طبقه متوسط و فقراء و سهم هر کدام بنگرید به : الطبقات الکبری ، ج ۳ ، ص ۲۸۲ و ۲۹۵ - ۲۹۷؛ عبدالفتاح عبدالمقصود ، الامام علی بن ابیطالب ، ترجمه سید محمود طالقانی ، تهران : شرکت سهامی انتشار ، بی تا ، ج ۱ ، ص ۳۰. برای چگونگی تقسیم اموال و تقدم و تاخر صحابه بر یکدیگر ، نگاه کنید به گزارشی در: تاریخ الخلفاء ، ص ۱۴۴ .

67-(( عمر نیمی از دارای گروهی از کارمندان خود را مصادره کرد که سعد بن ابی وقاص فرماندار کوفه و عمرو بن عاص فرماندار مصر و ابو هریره فرماندار بحرین و نعمان بن عدی بن حرثان ، فرماندار میسان و نافع بن عمرو خزاعی (کارمند او) و یعلی بن منیه ، فرماندار یمن را از آنان شمرده اند )) تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۴۶ - ۴۷؛ تاریخ الخلفاء ، ص ۱۴۱ .

68-و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی ولیلی المومنین منه بلاء حسنا ان الله سمیع علیم (الانفال ، ۱۷) .

69-تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۴۷؛ الاخبار الطوال ، ص ۱۲۴ .

70-تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۴۷؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص - 529

530.

71-البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۲۸ .

72- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۴۸ .

73- گفتنی است که قتل او نیز در طرفداری از مغیره بن شعبه ، یا عبدالرحمان

بن عوف ریشه داشت . نوشته اند که چون التجای فیروز به عمر ، برای کاستن از شدت استثمارش توسط مولای خود به نتیجه نرسید ، نقشه قتل خلیفه را به اجرا گذاشت .

74- برای چگونگی حذف امام و انتخاب عثمان در این شورا ، بنگرید به :

الامامه و السیاسه (هو المعروف به تاریخ الخلفاء) مصر ۱۳۸۸ ه / ۱۹۶۹ م ، ص ۲۲ - ۲۶؛ تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۲۲۷؛ الطبقات الکبری ، ج ۳ ، ص ۶۲؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۵۲؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۷۹؛ تاریخ ابن خلدون ، ج ۲ ، ص ۱۲۴؛ البدایه و النهایه ، ج ۷ ، ص ۱۴۵ .

75- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۵۵ .

76- شرح نهج البلاغه ، ج ۹ ، ص ۵۳. ابن ابی الحدید در جای دیگر نیز

آورده است که چون ابوسفیان در ایام عثمان بر قبر حمزه گذشت ، با پای خویش بر قبر کوفت و گفت : ای ابا عماره ! قدرتی را که دیروز با شمشیر از ما گرفتید ، امروز در دست پسران ماست و چون گوی با آن بازی می کنند (ج ۱۶ ، ص ۱۳۶).

77- بسیاری از مورخان او را با نام ابن (( زرقاء )) (معرفی می کنند. زرقا ،

جده بنی مروان از زنان صاحب پرچم عهد جاهلیت به شمار می آمد. در عهد جاهلیت ، زنان فاسد پرچمی بر فراز خانه های خود می افرشتند .

78- ابن قتیبه ، المعارف ، ص ۱۱۹؛ مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۳۳۴؛ الفتوح

، ج ۲ ، ص ۳۷۰؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱۵ ، ص ۲۳۹. خوارزمی بر اساس روایتی از عایشه به نکوهش مروان از زبان ام المومنین پرداخته و نوشته است که پس از اقدام مروان برای اخذ بیعت برای یزید و خشگمین شدن عبدالرحمان

- بن ابوبکر و سرزنش مروان به عنوان طرید رسول الله ، عایشه نیز همین سخن را مورد تایید قرار داد و آن را سخن پیامبر خدا درباره مروان شمرد (مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص ۲۵۲ - ۲۵۳).
- 79- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۵۶ .
- 80- شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۱۹۸ .
- 81- مروان در عصر عثمان یکصد هزار درهم مقرری داشت. خلیفه فدک را نیز که پیش از این از دختر پیامبر گرفته شده و در شمار اموال بیت المال در آمده بود ، به همین مروان بخشید. بنگرید به : ابن ابی الحدید ، شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۱۹۸ .
- 82- همان ، ج ۱ ، ص ۱۹۹ .
- 83- ولید چون به کوفه رسید ، برای خویشتن خانه بزرگی در کنار مسجد ساخت (الطبقات الکبری ، ج 6 ، ص ۲۴ .
- 84- تفسیر طبری ، جلد ۲۹ ، ص ۹۶؛ قرطبی ، الجامع لاحکام القرآن ، ج ۱۶ ، ص ۳۱۱؛ ابن کثیر تفسیر القرآن العظیم ، ج ۶ ، ص ۳۷۲؛ میبدی ، کشف الاشرار و عده الابرار ، ج ۹ ، ص ۲۴۹؛ زمخشری ، الکاشف عن حقائق غوامض التنزیل ، ج ۴ ، ص ۳۵۹؛ شیخ طوسی ، تفسیر التبیان ، ج ۹ ، ص ۳۴۱؛ طبرسی ، مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، ج 9 ، ص ۱۳۱؛ ابن هشام ، السیره النبویه ، ج ۳ ، ص ۳۰۸؛ فخر رازی ، التفسیر الکبیر ، الجزء التاسع و العشرون ، ص ۱۱۹ .
- 85- مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۳۳۴ .
- 86- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۵۷ - ۵۸ ؛ مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۳۳۶؛ طبری و ابن اثیر از جاری شدن حد بر ولید توسط سعید بن العاص سخن گفته اند (تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۲۷۶؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۱۰۶).

- 87- مسعودی نوشته است که چون چندی پس از بیعت با حضرت علی (ع) ، جمعی از بنی امیه ، از جمله سعید بن عاص و مروان بن حکم و ولید بن عقبه بن ابی معیط ، نزد امام حاضر شدند و میان آنان گفتگویی طولانی صورت گرفت ، ولید خطاب به امام گفت (( : امتناع ما از بیعت با تو از آن جهت نیست که ما تو را شایسته نمی دانیم بلکه به آن سبب است که ما امویان قومی بودیم که مردم به ما ستم روا داشته بودند و بر جان خویشان اندیشناک بودیم. پس عذر ما آشکار است. ای علی تو پدرم را دست بسته گردن زدی و بر خودم نیز جاری کردی) ((...مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۳۵۳).
- 88- تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۲۷۸؛ مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۳۳۶؛ الطبقات الکبری ، ج ۶ ، ص ۲۴ .
- 89- عبدالله برادر شیری عثمان بود .
- 90- تاریخ یعقوبی ، جلد ۲ ، ص ۵۸؛ طبری و دیگران بر اساس روایتی دیگر نوشته اند که مروان تمام خمس غنایم افریقا را به مبلغ پانصد هزار دینار خرید (الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۹۱؛ تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۲۵۶؛ النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره ، ج ۱ ، ص ۸۰).
- 91- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۶۲ .
- 92- شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۱۹۹ .
- 93- همان ، ص ۱۹۶ .
- 94- مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۳۳۲؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۵۸؛ الامامه و السیاسه ، ج ۱ ، ص ۳۲؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۱۹۶ .
- 95- مروج الذهب ، ج ۲ ، ص 332.
- 96- مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۳۳۲ - ۳۳۴ .
- 97- شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۱۹۶ .

98- برای سخنان ابوذر در نقد سیره و روش عثمان در مسجد پیامبر نگاه کنید  
به : تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص 67۶۵ - ؛ تاریخ المدینه المنوره ، ج ۴ ، ص  
۱۰۳۳ .

99- نوشته اند که چون ابوذر عثمان را به خاطر تکاثرطلبی و ثروت اندوزی  
سرزنش کرد و راه و رسم زندگی رسول خدا را به او یادآور گشت ، خلیفه از  
کعب الاحبار خواست تا در باب سخنان ابوذر نظر دهد. کعب نیز بی درنگ به  
سخن درآمد که از رسول خدا شنیده ام که اگر مسلمانی حقوق الهی در مال  
خویش را بپردازد ، می تواند خشتی از طلا و خشتی از نقره نیز فراهم آرد .  
ابوذر که طاقت شنیدن این اتهام به پیامبر خویش را نداشت ، با چوبدستی خویش  
بر سر کعب فرو کوفت و فریاد کشید که تو اینک دین رسول خدا را به من می  
آموزی ، مگر خداوند در کتاب خویش فرموده است که : و الذین یکنزون الذهب  
و الفضه و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم (التوبه ، ۳۴) .

100- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۶۷؛ برای گزارشهای دیگر درباره واکنش  
معاویه نسبت به ادامه حضور ابوذر در شام ، بنگرید به : الفتوح ، ج ۳ ، ص  
۳۷۳؛ تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۲۸۳؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۱۱۴ .

101- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۶۷؛ الفتوح ، ج ۲ ، ص ۳۷۳؛ دلائل النبوه  
، ج ۶ ، ص ۵۰۷ .

102- شرح نهج البلاغه ، ج ۸ ، ص ۲۵۲ - ۲۵۳؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ،  
ص ۶۷ .

103- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۶۷؛ شرح نهج البلاغه ، ج ۳ ، ص ۵۷ .

104- خشم مردم از عثمان برای مسلط کردن بنی امیه بر کرده مسلمانان چنان  
بود که بنا به گزارش طبری و ابن ابی الحدید ، چون پس از شورش مردم ،

عثمان به چاره اندیشی بر خاست و با عناصری چون عمرو بن عاص نیز به مشورت پرداخت ، پسر عاص به همین معنا تاکید کرد ، به خلیفه گفت که تو بنی امیه را بر مردم مسلط کرده ای ، یا آنان را کنار زن و عزم کن که راه عدالت پیش گیری ، یا آنکه خودت از خلافت کناره گیری کن (شرح نهج البلاغه ، ج ۲ ، ص ۱۳۵؛ تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۳۳۴).

105-بنگرید ، به : نهج البلاغه ، نامه ۲۸ ، ترجمه دکتر شهیدی ، ص ۲۸ .

106-نهج البلاغه ، خطبه ۳۰ ، ترجمه دکتر شهیدی ، ص ۳۱ .

107-تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۳۳۴؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۷۲؛ ذهبی

، تاریخ الاسلام ( عهد خلفاء الراشدين ) ، ص ۴۵۰ .

108-مسعودی نوشته است که به هنگام قتل عثمان ولید یکی از پسران خلیفه که شرابخوار بود ، مشك و زعفران زده ، لباسهای رنگانگ پوشیده و مست بود (مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۳۳۲).

109-نهج البلاغه ، خطبه ۳ ، ترجمه دکتر شهیدی ، ص ۱۱ .

110-همان ، خطبه ۳ ، ص ۱۱.

111-همان ، ص ۱۱ .

112-ام سلمه بسیار کوشید تا عایشه را از عزیمت به سوی بصره باز دارد ،

اما ام المؤمنین نصایح او را نادیده گرفت. نگاه کنید به : تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۷۸ .

113-نهج البلاغه ، خطبه 4 ، ص ۱۳ .

114-همان ، خطبه ۱۶ ، ص ۱۷ .

115-شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۲۷۰ .

116-شرح نهج البلاغه ، ج ۱ ، ص ۲۳۱ .

117-بغدادی حکم فقهی زیر را درباره آنان داده است : اجمع اصحابنا ان علیا

رضی الله عنه كان مصيبا في قتال اهل الجمل و في قتال معاويه بصفين. و قالوا في الذين قاتلوه بالبصره انهم كانوا على الخطا. و قالوا في عايشه و في طلحه و الزبير ، انهم اخطاوا و لم يفسقوا... (ابو منصور عبدالقاهر بن طاهر التميمي البغدادي ، اصول الدين ، استانبول ، مطبعه الدوله ، 1346هـ / 1928 م ، 189).

- 118- مروج الذهب ، ج 2 ، ص 364؛ تاريخ يعقوبى ، ج 2 ، ص 81؛ المعارف ، ص 128؛ الطبقات الكبرى ، ج 3 ، ص 110؛ الامامه و السياسه ، ج 1 ، ص 73؛ الاخبار الطوال ، ص 148؛ الفتوح ؛ ج 2 ، ص 475؛ تاريخ الطبرى ، ج 4 ، ص 534؛ الكامل فى التاريخ ، ج 3 ، ص 244؛ البدايه و النهايه ، ج 7 ، ص 242؛ خوارزمى ، المناقب آل ابى طالب ، ص 180 - 181؛ العقد الفريد ، ج 4 ، ص 322؛ صفوه الصفوه ، ج 1 ، ص 182 .
- 119- انساب الاشراف ، ج 2 ، ص 246؛ الامامه و السياسه ، ج 1 ، ص 77؛ تاريخ يعقوبى ، ج 2 ، ص 80؛ مناقب آل ابى طالب ، ص 183؛ الطبقات الكبرى ، ج 3 ، ص 223؛ مروج الذهب ، ج 2 ، ص 365؛ العقد الفريد ، ج 4 ، ص 321؛ بغدای ، اصول الدين ، ص 290 .
- 120- نهج البلاغه ، خطبه 22 ، ص 22 .
- 121- همان ، خطبه 61 ، ص 48 .
- 122- بنگرید به : شرح غارات قواى معاويه در میان مسلمانان در اثر زير: تقى كوفى اصفهانى ، الغارات .
- 123- سخن مشهور ، اما بى بهره از مستنداتی وجود دارد که به موجب آن گفته شده است که امام مرکز خلافت را از مدینه به عراق انتقال داد .
- 124- نهج البلاغه ، خطبه 29 ، ص 29 - 30 .
- 125- همان ، خطبه 27 ، ص 28 - 27 .



- 126- همان ، خطبه ۹۷ ، ص ۹۷ - ۹۸ .
- 127- مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۴۳۱ ؛ ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۴ ، ص ۲۹۰ ؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۱۶ ؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۱۵۸ - ۱۵۹ ؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۲ ، ص ۴۰۴ ؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۲۲۵ ؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۴ ؛ تاریخ الاسلام (حوادث و وفیات ۶۰ - ۸۰) ، ص ۶۰ .
- 128- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۴۱ . برای گزارشهای مربوط به قتل پسران خردسال عبیدالله به نامهای عبد الرحمان و قثم در هجوم قوای معاویه در یمن توسط بسر بن ابی ارطاه نگاه کنید به : ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۲ ، ص ۲۲۸ ؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۱۳۹ - ۱۴۰ ؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۳۸۳ ؛ البدایه و النهایه ، ج ۷ ، ص ۳۲۳ .
- 129- اجرای خیانت عبیدالله به امام حسن آنقدر شگفت آور است که نویسنده هنوز هم درباره صحت آن اطمینان ندارد .
- 130- الايضاح ، ص ۴۵ - ۴۶
- 131- درباره مرجئه و فرق ایشان بنگرید به : بغدادی ، الفرق بین الفرق ، ص ۲۰۲ ؛ شهرستانی ، الملل و النحل ، ج ۱ ، ص ۱۳۹ .
- 132- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۶۴ .
- 133- نهج البلاغه ، خطبه ۱۳۷ ، ص ۱۳۴ .
- 134- بنگرید به نکوهش حضرت علی (ع) درباره اختلاف عالمان دین : نهج البلاغه ، خطبه ۱۹ ، ص ۲۰ و خطبه ۸۸ ، ص ۷۱ .
- 135- این بی خبری و جهل در دمشق رشد شگفت آور یافت . مسعودی نوشته است که چون پس از نبرد صفین یکی از کوفیان با شتر خویش وارد دمشق شد ، مردی دمشقی مدعی شد که این ماده شتر متعلق به اوست و آن کوفی آن را

در صفین از چنگ وی در آورده است. چون پنجاه دمشقی بر صحت سخن مدعی گواهی دادند ، معاویه نیز حکم داد تا شتر را از مرد کوفی گرفته به دمشقی دادند. در این حال مرد کوفی به معاویه گفت : خدایت خیر دهد. این شتر ماده نیست که متعلق به دمشقی باشد. معاویه پاسخ داد که حکمی که داده ام جاری است. سپس وقتی مردم پراکنده شدند ، معاویه مرد کوفی را الحضار کرده با دادن دو برابر پول شتر به او ، گفت : چون به کوفه بازگشتی به علی (ع) بگو من با صد هزار نفر که شتر ماده را از تو تشخیص نمی دهند با او جنگ خواهم کرد. مسعودی در ادامه همین گزارش و به عنوان شاهدهی بر نادانی مردم افزوده است که چون معاویه در روز چهارشنبه عازم صفین شد ، نماز جمعه را در همان روز با مردم اقامه کرد (مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۳۱ - ۳۲).

136- نهج البلاغه ، خطبه 69 ، ص ۵۲ - ۵۳

137- همان ، خطبه ۹۳ ، ص ۸۶ .

138- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۲۵۳؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۶۲؛ ابن

اعثم ، الفتوح ، ج ۲ ، ص ۳۲۰ .

139- یقوبی نوشته است که چون معاویه پس از قتل حجر و یارانش برای انجام

حج وارد مکه شد و بر عایشه در آمد . عایشه به او گفت (( : ای معاویه ، آیا

حجر و همراهان او را کشتی ؟ پس بردباریت کجا رفت که ایشان را شامل

نگشت ؟ بدان که من از پیامبر خدا شنیدم که می گفت : یقتل بمرج عذراء نفر

یغضب لهم اهل السماوات : در مرج عذرا کسانی کشته می شوند که آسمانیان

برای ایشان به خشم می آیند. گفت ای ام المومنین مرد خردمندی نزد من نبود ((

(تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۶۴).

140- عمرو بن حمق و رفاعه بن شداد ، از جمله مردانی بودند که معاویه در

تعقیب آنان بود چون عبد الرحمان بن ام مکتوم ، عامل معاویه در موصل از

مخفیگاه آنان آگاه شد به دستگیری ایشان اقدام کرد ، آنان متواری شدند. در میانه راه ماری عمرو را نیش زد. رفاعه به در خواست عمرو به راه خود ادامه داد. ماموران در رسیدند و عمرو را دستگیر کردند. به دستور حاکم موصل او را گردن زدند و سرش را به نیزه ای زده گرداندند. این نخستین سری بود که در عالم اسلام گردانده شد. چون سر بریده را به دمشق آوردند ، معاویه دستور داد تا سر بریده را به دامن همسرش که برای تسلیم شدن ، زندانی شده بود انداختند (تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۶۴ - ۱۶۵) برخی سر امام حسین (ع) را نخستین سری دانسته اند که بر نیزه حمل شد (الطبقات الکبری ، ص ۴۸۳).

141-مانند ، قل اللهم ملك الملك تؤتى ملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بيدك الخير انك على كل شى قدير (آل عمران ، ۲۶)

142-مانند: السعيد سعيد فى بطن امه ، و الشقى فى بطن امه خوشبخت در شکم مادرش خوشبخت است و شقاوت پیشه در شکم مادرش شقی است .

143-بلاذری نوشته است که (( : چون پشه مسلمانان را آزار می داد ، سعد به عمر نوشت که مردم به پشه زدگی دچار آمده و آزار می کشند. عمر به وی نوشت که (( : اعراب به منزله اشتران باشند و چیزی مناسب حال آنان نیست ، مگر آنکه اشتران را مناسب باشد. پس جایی قابل سکونت و بقاء برای ایشان جست و جو کن و میان من و آنان دریا را فاصله قرار مده) (( . . . فتوح البلدان ، ص ۳۹۲ - ۳۹۳).

144-نزاری ها در غرب و یمنی ها در جانب شرقی استقرار داشتند و مناطق خود را با نصب علائمی از همدیگر متمایز کرده بودند .

145-در میان قبایل یمنی ، قبیله طی ء استثناء بودند. آنان نه تنها به مرتدان

جنوب نپوستند ، بلکه خلیفه را در سرکوبی اعراب جنوبی نیز یاری دادند و سپس به معاونت مثنی بن حارثه در فتح حیره نیز مبادرت ورزیدند .

-146 نهج البلاغه ، خطبه ۲۹ ، ص ۳۰ - ۳۱ .

-147 برای گزارشهای مربوط به شادی و شغف معاویه از رحلت امام حسن

(ع) ، بنگرید به : الامامه و السياسه ، ج ۱ ، ص ۱۷۴ - ۱۷۵ .

-148 در باب گزارشهای متفاوت درباره زمان شهادت امام حسن (علیه السلام

) ، نگاه کنید به : الارشاد ، ص ۹۲ ؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۵۴ ؛

الطبقات الکبری ، ص ۳۵۴ .

-149 الامامه و السياسه ، ج ۱ ، ص ۱۶۵ ؛ ابن سعد ضمن گزارش دیدار

تعدادی از کوفیان و از جمله مسیب بن نجبه فزاری با امام حسین (ع) بعد از

رحلت امام حسن ، نوشته است که چون امام حسین (ع) حاضر نشد تا

درخواست کوفیان را پذیرفته به نامه های آنان جواب دهد ، ایشان به سراغ

محمد بن حنفیه رفتند و او را به خروج علیه معاویه فرا خواندند. ابن حنفیه نیز

خواسته ایشان را نپذیرفت (الطبقات الکبری ، ص ۴۳۹). (440 -

-150 آنان گویا این روایت مشهور پیامبر را که از طریق متعدد نقل شده است

، فراموش کرده بودند:

من احب الحسن و الحسين فقد احبني و من ابغضهما فقد ابغضني. برای انعکاس

این روایت در منابع اهل سنت بنگرید به : تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص

۱۵۰ - ۱۵۵ و ج 12 ، ص ۲۸۷ و ۱۹۲ .

-151 الارشاد ، ص ۱۹۳ ؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۷۱ ؛ الطبقات الکبری ، ص

۳۴۱ - 344 .

-152 برای متن وصیتنامه بنگرید به : پیشین ؛ همچنین بنگرید به : شیخ

طوسی ، الامالی ، ص ۱۵۹ - 160 ؛ الطبقات الکبری ، ص ۳۴۰ .

153- برای نام و نشان این کوفیان و متن نامه آنان نگاه کنید به : تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۵۹ - ۱۶۰ ؛ شیخ مفید ضمن گزارش این موضوع ، بدون ذکر نام می نویسد که شیعیان عراق به امام نامه نوشتند. الارشاد ، ص ۲۰۰؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص 54.

154- الطبقات الكبرى ، ص ۴۴۰؛ تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص ۲۰۵؛ سیر اعلام النبلاء ، ج ۳ ، ص 294.

155- الامامه و السياسه ؛ ج ۱ ، ص ۱۷۸ .

156- بنگرید به : تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۴۷ - ۱۴۸؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۰۱ - ۳۰۲؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۳ ، ص ۵۰۳؛ ابن اعثم نوشته است که چون امام حسن رحلت کرد ، عمرو بن عاص نزد معاویه شتافت و او را به تعیین یزید به ولیعهدی خویش تشویق کرد (الفتوح ، ج ۲ ، ص 322).

157- الطوسی ، اختیار معرفه الرجال (المعروف برجال الکشی) ، ج ۱ ، ص 252 ، ذیل عمرو بن حمق خزاعی ؛ همچنین برای گزارش دیگری از محتوای نامه امام نگاه کنید به ؛ الطبقات الكبرى ، ص ۴۴۰؛ تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص ۲۰۵؛ برای گزارش دیگر از این نامه و ادعای پاسخ مساعد و ملایم امام حسین (ع) به معاویه نگاه کنید به : سیر اعلام النبلاء ، ج ۳ ، ص ۲۹۴ .

158- الامامه و السياسه ، ج ۱ ، ص ۱۷۹ - ۱۸۲؛ اختیار معرفه الرجال ، ج ۱ ، ص ۲۵۲ - ۲۵۹؛ ابن سعد گزارش کوتاهی از نامه امام را آورده است (الطبقات الكبرى ، ص ۴۴۰).

159- برخی از مورخان بر آنند که پس از ورود معاویه به مدینه ، امام حسین (ع) ، عبدالله بن زبیر ، عبدالله بن عمر و عبدالرحمان بن ابوبکر ، روانه مکه شدند. معاویه هم کمی بعد عازم مکه شد و پس از احضار آنان در مسجد ، در

حالی که دستور داده بود که عواملش در کنار امام و دیگران قرار گرفته شمشیر خویش را بر گردن آنان گذارند ، به منبر رفت و خطاب به مردمی که فراهم شده بودند ، گفت که این بزرگان با یزید بیعت کرده اند و شما نیز باید با او بیعت کنید (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۰۳؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص 509 - 508؛ البدء و التاریخ ، ج ۶ ، الفصل الحادی و العشرون ، ح ۶. )  
-160 تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۵۸؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۵ - ۶؛ تاریخ الفخری ، ص ۱۱۱ - ۱۱۲؛ ابن سعد تنها از سفارش معاویه به یزید برای رعایت امام حسین (ع) سخن گفته است (الطبقات الکبری ، ص ۴۴۱)؛ ابن اعثم عهدنامه معاویه با یزید را با محتوایی متفاوت آورده است .خوارزمی نیز به نقل از ابن اعثم همان گزارش را در مقتل خویش ارائه کرده است (الفتوح ، ج ۲ ، ص ۳۵۳؛ مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص ۲۵۴ - ۲۵۸؛ تذکره الخواص ، ص ۲۱۳. )

-161 شامیان که بی خبر از اسلام نبوی ، با اسلام اموی آشنا بودند و با تعالیم همان امیر خود ، خویشان را دون پایه تر از قریش می شمردند ، تنها پس از موافقت ضحاک بن قیس که در آخرین روزهای زندگی معاویه به نیابت سلطنت برگزیده شده بود تا یزید از سفر خویش به دمشق باز گردد ، توانستند اجازه یابند تا کوتاه زمانی ، جنازه پسر ابوسفیان را بر دوش گیرند. ابن قتیبه به نقل از نافع بن جبیر نوشته است که (( : وقتی معاویه در گذشت ، من در شام بودم و یزید نیز در آنجا نبود .معاویه تا زمان مراجعت یزید ، ضحاک بن قیس را به نیابت برگزیده بود. پس او خطاب به مردم چنین گفت : امروز کسی که قریشی نباشد ، حق ندارد جنازه امیر المومنین را به دوش گیرد. پس قریش ساعتی جنازه را به دوش گرفتند. آنگاه مردم شام به ضحاک گفتند : آیا بهره ای از امیر المومنین برای ما قرار نمی دهی ؟ پس وی اجازه داد تا شامیان نیز جنازه را بر دوش گیرند. پس مردم نیز چنان هجوم بردند که کفن معاویه پاره شد )) (الامامه

و السياسة ، ج ۱ ، ص ۲۰۳). برای گزارشهای مختلف درباره زمان دقیق مرگ معاویه نگاه کنید به : تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۲۳ - ۳۲۴؛ الكامل فی تاریخ ، ج ۴ ، ص ۷؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۴۳. برای آگاهی از متن نامه ضحاک به یزید پس از مرگ معاویه بنگرید به : خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص ۲۶۰ - ۲۶۱ .

162- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۶۰. برای تلاش معاویه در کوفه و سپس در مدینه برای اخذ بیعت برای یزید (قبل از رحلت امام حسن (ع) ) و همراهیها و مقاومتهاى برخی از بزرگان این شهر ، نگاه کنید به : الامامه و السياسة ، ج ۱ ، ص ۱۶۵ - ۱۹۳؛ ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۴ ، ص ۳۴۲ - ۳۴۶؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۰۱ - ۳۰۳ و ۳۲۰؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۵۰۳ - ۵۰۸؛ تاریخ الخلفاء ، ص ۱۹۶ - ۱۹۷؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۲۷ - ۲۹ ؛ البدء و التاریخ ، ج ۶ ، الفصل الحادى و العشرون ، ص ۶. مقدسی از جمله مورخانى است که گزارش بیعت با یزید را با عبارت : علیه اللعنه آغاز می کند .

163- یا ایها الناس انا خلقنکم من ذکر و انثى و جعلنکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر (الحجرات ، ۱۳). برای معنای شعب و قبیله و دیگر تقسیمات ، بنگرید به : الکشاف ، ج ۳ ، ص ۳۷۴ .

164- الفتوح ، ج ۲ ، ص 353 ؛ ابن طباطبا؛ تاریخ فخری ، ص ۱۱۱ -

۱۱۲؛ خوارزمی مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص 258.

165- ابن سعد نوشته است که چون زمان مرگ معاویه در رسید ، یزید را فرا خواند و پس از وصایای لازم به او متذکر شد که : اگر حسین بن علی علیه تو اقدام کرد ، خداوند تو را توسط کسانی که پدرش را کشتند و برادرش را خوار کردند یاری خواهد کرد! (الطبقات الکبری ص 441).

166- ابن طباطبا نوشته است که چون یزید به قدرت رسید ، جز اخذ بیعت از

امام حسین (ع) اندیشه ای نداشت (تاریخ فخری ، ص ۱۱۴).

167-)) از یزید امیر مومنان به ولید بن عتبه ! اما بعد : معاویه که بنده ای از بندگان بود که خدا او را کرامت داد و به خلافت و قدرت رساند. او به اندازه ای که تقدیر شده بود ، بزیست و به اجل خویش درگذشت. پس خداوند او را رحمت کند. او شایسته زیست و پرهیزکار بمرد. والسلام (( .الفتوح ج ۳ ، ص ۱۹؛ خوارزمی الامامه و السياسه ، ج ۲ ص ۴؛ تاریخ الطبری ، ج ۳۳۸؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۵ ، ص ۱۴؛ الطبقات الکبری ص ۴۴۲ ، مقتل الحسین ، الجزء الاول ص ۲۶۲

168- او در ذیقعدہ سال ۵۸ ، پس از عزل مروان بن حکم از حکومت مدینه ، به این منصب رسیده بود (تاریخ الطبری ، ج ۵ ص ۳۰۹) ابن قتیبہ به خلاف دیگر مورخان در این زمان خالد بن حکم را حاکم دانسته است (الامامه و السياسه ج ۱ ص ۲۰۴؛ تاریخ الفخری ، ص ۱۱۱ - ۱۱۲).

169- بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص 159؛ ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۳ ص ۹؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۷۷؛ الاخبار الطوال ص 227 ؛ الامامه السياسه ج ۲ ، ص ۴؛ تاریخ طبری ج ۵ ص ۳۳۸؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۵ ، ص ۱۴؛ الطبقات الکبری ص ۴۴۲؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۴۶ - ۱۴۷؛ تذکره الخواص ، ص ۲۱۳؛ البدء و التاریخ ، ج ۶ ، الفصل الحادی و العشرون ص ۸؛ خوارزمی مقتل الحسین ، ص ۲۶۲ .

170- گزارشی از عتبه بن مسعود حاکی است که خبر درگذشت معاویه قبل از از احضار امام حسین (علیه السلام) به دارالاماره ، به گوش مردم مدینه رسیده بود (نگاه کنید به : الامامه السياسه ، ج ۱ (ص) ۲۰۳).

171- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۳۹؛ الطبقات الکبری ، ص ۴۴۲ ، الفتوح



، ج ۳ ص ۱۹ خوارزمی مقتل الحسين الجزء الاول ، ص ۲۶۴؛ البدايه و  
النهايه ، ج ۸ ص ۱۴۷ .

-172 این سعد گزارشی دارد درباره مشاجرہ ولید با امام حسین (علیه السلام)  
و سرزنش وی توسط همسرش اسماء برای گستاخی با فرزند رسول خدا  
(الطبقات الكبرى ص ۴۴۳ ، التاريخ الفخری ، ص ۱۱۴).

-173 این قتیبه ، الامامه و السياسه ، ۲۰۴ و ۲۰۵ و نیز نگاه کنید به ، تاریخ  
الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۴۰. این سعد گزارشی دارد مخالف با گزارش بالا و او  
نوشته است که چون امام مدینه را به سوی مکه ترك کرد ، مروان بن عبدالله بن  
زیاد نوشت که حسین بن علی و پسر فاطمه دختر رسول الله به سوی تو روانه  
شده است ، سوگند به خدا که هیچ کس در نزد ما دوست داشتی تر از حسین  
نیست ، پس بپرهیز از این که بر او خشم گیری (الطبقات الكبرى ص ۴۵۲) این  
سعد همچنین از نامه عمرو بن سعید به عبیدالله نیز یاد کرده است همچنین نگاه  
کنید به : تذکره الخواص ، ص ۲۱۴؛ البدايه و النهايه ج ۸ ص ۱۴۷ .

-174 خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الاول ص ۲۶۷؛ البدايه و النهايه ج ۸  
ص ۱۴۷؛ الفصول المهمه فی معرفه الائمه ، ص ۱۸۲ و در برخی از  
گزارشات نیز خلاف این روایت آمده و گفته شده است که پس از رسیدن امام  
حسین (علیه السلام) به دارالاماره میان امام و ولید کشاکشی پدید آمد. ولید چون  
پس از کشاکش به خانه خویش بازگشت همسرش او را برای این برخورد با  
فرزند فاطمه مورد سرزنش قرار داد (تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص ۲۰۶)

-175 تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۷۷ ، ۱۷۸؛ الارشاد ، ۲۰۰ - ۲۰۱؛  
مروج الذهب ج ۳ ص ۵۴

-176 حوادث بعدی در مدینه و شورش مردم این شهر علیه امویان و التجای  
مروان برای نجات خویش و خانواده اش که در برخی از منابع تاریخی آمده  
است ، موید همین ادعاست و نگاه کنید به تاریخ الطبری ج ۵ ص ۴۸۲ الكامل

فی التاریخ ج ۴ ، ص ۱۱۱ .

177- مرج الذهب ، ج ۳ ، ص ۲۸ - ۲۹؛ الامامه و السياسه ، ج ۱ ، ص

. ۱۷۶

178- چون مروان در جنگ جمل اسیر شد و برای نجات خویش ، امام حسن و امام حسین (ع) را میانجی خویش نزد حضرت علی (ع) کرد ، امام نیز وساطت فرزندان خویش را پذیرفت و مروان را آزاد کرد. در این حال چون امام حسن و امام حسین (ع) به علی (ع) گفتند که مروان با تو بیعت کند؟ فرمود (( مگر پس از کشته شدن عثمان بیعت نکرد؟ مرا به بیعت او نیازی نیست که پیمان شکن است و غدار - با دستی چون دست جهود مکار اگر آشکارا- با دست خود بیعت کند ، روگرداند و در نهان - با ریشخند - آن را بکشند. همانا وی بر مردم حکومت کند ، اما کوتاه ، چندان که سگ بینی خود را لیسد. او پدر چهار فرمانروا است و زودا که امت از او و فرزندان او روزی سرخ - خونین - را ببینند)) ( نهج البلاغه ، خطبه ۷۳ ، ص ۵۵ ).

179- در ربیع الاول سال 49 مروان عزل شد و در ربیع الاخری همان سال ، مروان سعید حکم اموی مدینه گشت (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۲۳۲؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۴۶۰؛ الامامه و السياسه ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ ).

180- الامامه و السياسه ، ج ۱ ، ص ۱۷۶ .

181- همان ، ج ۱ ، ص 176 ؛ مرج الذهب ، ج ۳ ، ص ۲۸ - ۲۹ .

182- الامامه و السياسه ، ج ۱ ، ص ۱۷۶؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۲۸ -

29.

183- افزایش سهم مروان و همراهانش را ابن قتیبه آورده و نوشته است که مروان نخستین کسی بود که معاویه در هر ماه هزار دینار بر حقوقش افزود و حقوق خاندان او را نیز هر ماه یکصد دینار افزایش داد (الامامه و السياسه ، ج

۱ ، ص ۱۷۶)

- 184- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۲۹۳؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۳ ص ۴۹۷ .
- 185- سعید به آن سبب فرمان معاویه را به کار نسبت که به فراست از نیات وی مبنی بر ایجاد شکاف و کینه میان بزرگان اموی مدینه آگاه شده بود (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۲۹۳؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۴۹۷) .
- 186- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۰۹ . قبل از اشاره کردیم که بنا به گزارش دینوری ، معاویه پیش از این مروان را عزل و سعید بن عاص را به جای او به حکومت مدینه نصب کرده بود .
- 187- مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۴۹۷ .
- 188- طبری چنین روایتی را از واقدی نقل کرده است (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۴۳؛ تاریخنامه طبری ، ج ۲ ، ص ۶۹۹) شگفت این است که مترجمان عصر سامانی تاریخ طبری افزوده اند که حسین در همان شب با عبدالله بن زبیر به مکه گریخت . همچنین نگاه کنید به این کثیر دمشقی ، البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۵۱؛ الطبقات الکبری ، ص ۴۴۳ .
- 189- گزارش شده است که چون ولید از فرار شبانه عبدالله بن زبیر آگاه گردید ، مردی اموی را همراه هشتاد سوار به تعقیب پسر زبیر فرستاد ، اما آنان از دست یافتن بر وی ناکام ماندند (منتهی الامال ، ص ۳۳) .
- 190- تذکره الخواص ، ص ۲۱۴ . الفصول المهمه ، ص ۱۸۲ .
- 191- ابن اعثم و به پیروی از او خوارزمی ، نوشته اند که امام حسین (علیه السلام) در سومین شب پس از دیدار با ولید به کنار قبر پیامبر رفت و در آنجا پس از خواندن دو رکعت نماز به راز و نیاز با خداوند پرداخت (الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۹؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص ۲۷۰) ، بلاذری نوشته است که امام حسین (علیه السلام) روز یکشنبه دو روز مانده از ماه

رجب مدینه را به قصد مکه ترك كرد و در روز جمعه سوم شعبان وارد مکه شد) انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله الحسن و الحسين ... ) ، ص (۱۶۳) ، ابن جوزی نیز همین روایت را به نقل از هشام بن محمد آورده است (تذکره الخواص ، ص ۲۲۱).

-192ام سلمه با نقل روایتی از پیامبر برای امام حسین (ع) ، به آن حضرت گفت از پیامبر خدا شنیده ام که حسین در عراق و در سرزمین به نام کربلا کشته خواهد شد. امام نیز چون این روایت را شنید ، پاسخ داد که من نیز این روایت را شنیده ام. من قطعا در کربلا کشته خواهم شد ، اما چاره ای جز رفتن ندارم (منتهی الامال ، ص ۳۶۶). برای روایات متعدد دیگر از پیامبر در تصریح به شهادت امام حسین (ع) در کربلا یا در کنار فرات و خشم خداوند نسبت به قاتلان آن حضرت ، بنگرید به : الطبقات الکبری ، ص ۴۲۴ - ۴۳۶؛ تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص ۱۹۰ - ۱۹۹؛ و دلائل النبوه ، ج ۶ ص ۴۶۸ .

-193تاریخ الطبری ، ج ۵ ص ۳۴۳؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۱۷؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۸۹؛ الفصول المهمه ، ص ۱۸۳؛ تذکره الخواص ، ص ۲۱۴ .

-194موسی در حالی که بر خویشتن بیمناک بود ، از شهر (مصر) بیرون رفت : او همواره در اندیشه بود و از خدا می خواست تا او را از شر ظالمین مصون دارد (القصص ، ۲۱)

-195مسلم بن عقیل به امام توصیه کرد که در عزیمت به سوی مکه از بیراهه حرکت کند ، اما امام این پیشنهاد را نپذیرفت (ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۴).

-196اگر گزارش طبری از واقدی در باب ملاقات عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر با امام حسین (ع) در هنگام ترك مدینه به سوی مکه درست باشد ، خود

دلالتی دیگر است بر اینکه امام به شکل علنی مدینه را ترك کرده است (بنگرید به : تاریخ لاطبری ، ج ۵ ، ص ۳۴۳).

197- ابو مخنف ملاقات عبدالله بن مطیع با امام را به هنگام گزارش شهادت قیس بن مسهر و رسیدن آن حضرت به آبگاه زرود در نزدیکی کوفه نیز تکرار کرده است. این تکرار در غالب آثار تاریخی بعدی و مقاتل انعکاس دارد. شیخ مفید این ملاقات را پس از گزارش شهادت قیس آورده است. اما اگر نوشته ابن اثیر درباره ابن مطیع درست باشد که وی چون مردم مدینه در ایام یزید علیه وی قیام کرده اند و به خلع یزید و اخراج بنی امیه از مدینه مبادرت کردند ، عبدالله بن مطیع بر قریش و عبدالله بن حنظله بر انصار ریاست داشت ، طبعا باید نتیجه گرفت که از واقعیت انطباق دارد ، نه گزارشی که ابن مطیع را ساکن مرزهای کوفه شمرده است. برای گزارش ابن اثیر بنگرید به : اسد الغابه فی معرفه الصحابه ، ج ۳ ص ۲۶۲. ابن سعد از گفتگوی عبدالله با امام حسین (ع) در مکه خبر داده است (الطبقات الکبری ، ص ۴۴۳).

198- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۵۱؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۱۹؛ ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۳ ص ۲۵؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص ۲۷۴؛ تذکره الخواص ، ص ۲۱۹؛ الفصول المهمه ، ص ۱۸۲ .

199- نگاه کنید به : ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۹ - ۲۰؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص ۲۷۰ .

200- بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اوصى به الحسين بن علي بن ابي طالب الى اخيه محمد المعروف بابن الحنفية : ان الحسين يشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله ، جاء بالحق من عند الحق و ان الجنة حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من فى القبور و انى لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فى امه جدى صلى الله عليه و آله. اريد ان امر بالمعروف و انهى عن المنكر و اسير بسيره

جدی و ابی علی بن ابی طالب ، فمن قبلنی بقبول الحق فانه اولی بالحق و من رد علی هذا اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاکمین ، و هذه وصیتی یا اخی الیک و ما توفیقی الا بالله بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاکمین ، و هذه وصیتی یا اخی الیک و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب و السلام علیک و علی من اتبع الهدی و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۳ - ۲۴؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص ۲۷۳؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۸۹؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۲۳۹ .

201- این سعد در گزارشی که توسط منابع اصلی تأیید نشده اند آورده است که چون امام حسین (ع) همواره ۹ نفر از مردان و شماری از زنان و کودکان بنی عبدالمطلب مدینه را ترک کرد محمد بن حنفیه نیز به دنبال آنان روانه شد و وارد مکه شد چون در مکه امام از ابن حنفیه خواست تا با او همراهی کند ، وی امتناع ورزید و حتی حاضر نشد تا پسرش محمد بن علی را نیز با امام همراه کند (طبقات الکبری ، ص ۴۵۱).

202- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۴۱ - ۳۴۲؛ الارشاد ، ص ۲۰۲ .

203- البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۵۱ .

204- بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص

۱۶۱؛ تذکره الخواص ، ص ۲۲۰ .

205- نام وی عبدالله بن کدر و الکنن نیز آمده است .

206- بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص

۱۶۲؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۷۸؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۲۵؛

الارشاد ، ص ۲۰۲؛ ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۳ ، ص ۳۰؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۵۱؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۲۰؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۹۳؛

الامامه و السیاسه ، ج ۲ ، ص ۴؛ تذکره الخواص ، ص ۲۲۰؛ تاریخ ابن

خلدون ، ج ۲ ص ۲۲ .

207-الارشاد ، ص ۲۰۳؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۵۲؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص 30 - 29 ؛ الطبقات الكبرى ، ص ۵۰۹؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۲۰؛ البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۵۱؛ تاریخ ابن خلدون ، ج ۳ ، ص ۲۱؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، ص 281 ؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۸۹؛ الفصول المهمه ، ص ۱۸۴؛ تذكره الخواص ، ص 220.

208-الامامه و السياسه ، ج ۱ ، ص ۱۶۳. مسیب بن نجبه ، از دیگر دعوت کنندگان امام حسین (ع) نیز پس از شنیدن خبر صلح امام حسن با معاویه نسبت به این صلح معترض بود (نگاه کنید به : الفتوح ، ج ۲ ، ص ۲۹۶). دینوری نیز نوشته است که پس از تنظیم قرار نامه حکمیت میان علی و معاویه ، سلیمان نزد امام رفت و شکوه آغاز کرد) الاخبار الطوال ، ص ۱۹۷). ابن سعد نوشته است که (( : کان کثیر الشک و الوقوف). (( الطبقات الكبرى ، ص ۲۹۲؟).

209-تاریخ الطبری ، ج ۵ ص ۳۵۲؛ الفتوح ، ج ۵ ، ص ۳۰ .

210-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۲۵؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۲۰ ، الارشاد ، ص ۲۰۳؛ الفتوح ؛ ج ۳ ، ص ۳۱ - ۳۲؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الاول ، ص ۲۸۲؛ الامامه و السياسه ، ج ۲ ، ص ۴؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۸۹؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۱۶۱ .

211-مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۸۹ .

212-متن نامه دوم چنین بود (( :با شتاب به سوی ما بیا که مردم تو را انتظار می برند و جز با تو ، دل با کسی دیگر ندارند ، عجله کن ؛ عجله کن. والسلام)) (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۵۳؛ الفتوح ، ج 3 ، ص ۳۳؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الاول ، ص ۲۳۸؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴

، ص ۲۰؛ الفصول المهمه ، ص ۱۸۴ .

213- انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله ) ، ص ۱۶۲؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ص ۳۵۴ و ۴۲۴ - ۴۲۵؛ تذکر الخواص ، ص ۲۱۹. در گزارش نخست طبری که ابو مخنف آن را از حجاج ابن علی و محمد بن بشر همدانی روایت کرده است ، نام تمام این کوفیان آمده است اما در روایت دوم طبری از ابو مخنف ، که از طریق ضحاک مشرق گزارش شده است ، نام شبث بن ربیع و حجار بن ابجر و قیس بن اشعث و یزید بن حارث آمده است. ابن جوزی نیز بدون ذکر سلسله راویان خویش ، از شبث بن ربیع و حجار بن ابجر و زید بن الحرث و عروه بن قیس بن اشعث نام برده است .

214- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۵۳؛ الارشاد ، ص ۲۰۴. ابن اثیر نامه را با اندک تفاوت و اختصار آورده است .الفتوح ، ج ۳ ، ص ۳۵ - ۳۶؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص ۲۸۴؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۸۹؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۲۱ .

215- اینان عبارت بودند از: مالک بن مسمع بکری ، احنف بن قیس ، منذر بن جاورد ، مسعود بن عمرو ، قیس بن هیثم .

216- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۵۷. دینوری متن نامه امام به بزرگان بصری را به شرح زیر آورده است (( : بسم الله الرحمن الرحيم. از حسین بن علی به مالک بن مسمع البکری ، احنف بن قیس ، منذر بن الجارود ، مسعود بن عمرو ، قیس بن الهیثم ، سلام بر شما اما بعد: من شما را به زنده کردن معالم حق و میراندن بدعتها فرا می خوانم. اگر اجابت کنید به راه رشد راه یافته اید. و السلام)) .(الاکبار الطوال ، ص ۲۳۱)

217- مسلم مرگ آنان را به فال بد گرفت و با نوشتن نامه ای به امام و ارسال آن توسط قیس بن مسهر صیداوی ، درخواست کرد تا از میانه راه باز گردد ،



اما امام به او نوشت که همچنان روانه کوفه شود (الارشاد ، ص ۲۰۴؛ الاخبار الطوال ، ص 230).

218- مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۵۴؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ريحانتي رسول الله... ) ، ص 163 - 162 ؛ تاريخ الطبري ، ج ۵ ، ص ۳۵۴؛ الكامل في التاريخ ؛ ج ۴ ، ص ۲۱؛ الفتوح ، ج ۵ ، ص ۳۷؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۸۹؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الاول ، ص ۲۸۵ .  
219- الاخبار الطوال ، ص ۲۳۱؛ الكامل في التاريخ ، ج ۴ ، ص ۲۲؛ البدايه و النهايه ؛ ج ۸ ، ص ۱۶۳؛ الارشاد ، ص ۲۰۵؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۳۸؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الاول ، ص ۲۸۶ .

220- ابن سعد در اشاره ای به مسلم ، به هنگام گزارش شرح حال عقيل و شرح حال امام حسين (ع) ، نوشته است که مسلم به دستور امام حسين (ع) در منزل هانی بن عروه المرادی فرود آمد (ابن سعد ، الطبقات الكبرى ، بيروت ، داربيروت للطباعة و النشر ۱۴۰۵ ه / ۱۹۸۵ م ، المجلد الرابع ، ص ۴۲ و الطبقات الكبرى ، پیشین ، ص ۴۵۸) همچنين ، بنگرید به : ذهبی ، سير اعلام النبلاء ، اشرف على التحقيق شعيب الارنوط ، بيروت موسسه الرساله ، ۱۴۰۲ ه / ۱۹۸۲ م ، الجزء الثالث ، ص ۲۲۹ .

221- مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۵۴؛ تاريخ الطبري ، ج ۵ ، ص ۳۴۷؛ طبري اين روايت را با سلسله راويان خویش از امام محمد باقر نقل کرده است ؛ تذكره الخواص ، ص ۲۱۷

222- شيخ مفيد ۱۸ هزار نفر نوشته است و مسعودی و ابن جوزی ، دو قول ۱۲ و ۱۸ هزار را آورده اند (الارشاد ، ص ۲۰۵؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۵۴؛ تذكره الخواص ، ص ۲۱۸). ابن سعد نیز همان تعداد ۱۸ هزار نفر را آورده است (الطبقات الكبرى ، ص ۴۵۹). دینوری و ابن اعثم نیز ۱۸ هزار نفر را ثبت کرده اند (الاخبار الطوال ، ص ۲۳۵؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۵۷).

ابوالفرج اصفهانی نیز در باب تعداد شیعیان کوفه سخنی ندارد. این کثیر نوشته است که شمار دعوت کنندگان چهل هزار نفر بود (البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۶۱). ابن قتیبه تعداد بیعت کنندگان را ۳۰ هزار نفر نوشته است (الامامه و السیاسه ، ج ۲ ، ص ۵).

-223 الطبقات الکبری ، ص 459 ؛ الارشاد ، ص ۲۰۵ .

-224 انتظار اخراج نعمان از کوفه ، اندیشه ای بود که حتی ابن عباس هم داشت ، او وقتی امام حسین (علیه السلام) را در عزیمت به سوی کوفه مصمم یافت از امام خواست تا از کوفیان بخواهد که برای اثبات صحت وفاداری خویش حاکم کوفه را از این شهر برانند و البته امام به دلایلی که از آن سخن خواهیم گفت ، نه به دلیل اتحادیه کوفیان به سخنان ابن عباس توجه نکرد و عازم کوفه شد (نگاه کنید به : مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۵۵).

-225 برای سخنان نعمان بن بشیر و عبدالله بن مسلم نگاه کنید به : الفتوح ، ج ۵ ، ص ۳۹ و ۴۰ الارشاد ، ص ۲۰۵ ؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۵۵ و ۳۵۶ ؛ الکامل فی التاریخ ، ص ۲۲ ؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۵۲ ؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۳۱ ؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الاول ؛ ص ۲۸۶ .

-226 نگاه کنید به توصیف ابومخنف از حلم و بردباری او. وی روایت کرده است که چون مردی از هواداران یزید ، وی را به ضعف در برابر مسلم و شیعیان کوفه متهم کرد ، نعمان پاسخ داد که اگر ضعیف باشم ، ولی مطیع خداوند ، بهتر از آن است که قوی باشم در گناه و معصیت نسبت به خداوند (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۵۶).

-227 نعمان در پایان تهدیدهای خویش ، عنوان کرد که (( : امیدوارم تعداد کسانی که در میان شما به حق آشنایند و از بیعت با امیر خویش تخلف نمی کنند ، بیشتر از کسانی باشد که در شمار جویندگان راه باطلند. )) (این سخنان نیز تلویحا از کثرت کوفیان طرفدار نعمان و قلت مخالفان امویان حکایت دارد .

-228 بلاذری ، انساب الاشراف ، ترجمه ریحانتی رسول الله... ، ص 174 ؛  
تاریخ الطبری ، ج ۵ ص ۳۷۵؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۵۱ . ابومخنف و به نقل از  
او ، طبری و ابن کثیر با نقل مضمون نامه نوشته اند که مسلم بیست و هفت  
روز قبل از کشته شدنش به حسین بن علی نوشت که همه اهل کوفه با تو  
همراهند (البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۶۸). شیخ مفید نوشته است که بیست و  
هفت روز قبل از شهادت مسلم ، کوفیان به امام نوشتند که یکصد هزار نفر  
شمشیر به دست آماده اند ، پس در حرکت تاخیر نکن. پس امام نیز نامه ای  
برای کوفیان نوشت و آنرا به قیس بن مسهر سپرد تا به کوفه رساند (الارشاد ،  
ص ۲۲۰).

-229 مستوفی هروی مترجم قرن ششم فتوح ابن اعثم ، نوشته است : من  
اعتقاد و ضمایر مردم ندانم ، سخن که گویم از خویشان توانم گفت... الفتوح ،  
ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی ، ص ۸۴۳ .

-230 تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۵۳؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۳۸ .

-231 از عبدالله بن شریک العامری نقل شده است که من از اصحاب علی (علیه  
السلام ) شنیده ام که در زمان آن حضرت ، هرگاه عمر بن سعد وارد مسجد می  
شد ، می گفتند: این قاتل حسین است (الارشاد ، ص ۲۵۱).

-232 الاخبار الطوال ، ص ۲۳۱؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۲۵۶؛ الکامل  
فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۲۲؛ الفتوح ، ج ۵ ، ص ۴۰؛ مناقب آل ابی طالب ، ج  
۴ ، ص ۹۱؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۵۲؛ الارشاد ، ص ۲۰۵؛  
خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص ۲۸۷ و ۲۸۸. دینوری نوشته  
است که عبدالله بن مسلم و عماره بن ولید ، جاسوس یزید در کوفه بودند ،  
ابومخنف نیز عبدالله بن مسلم را حلیف بنی امیه در کوفه دانسته است .

-233 الاخبار الطوال ، ص ۲۳۱؛ الارشاد ، ص ۲۰۵ و ۲۰۶؛ تاریخ الطبری

، ج 5 ، ص ۳۵۶؛ مقتل الحسين ، الجزء الاول ، ص ۲۸۷؛ الفتوح ، ج ۵ ، ص ۴۱؛ الكامل فى التاريخ ، ج ۴ ، ص ۲۳؛ البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۵۲؛ الطبقات الكبرى ، ص ۴۵۹؛ تاريخ الفخرى ، ص ۱۱۴؛ الامامه و السياسه ، ج ۲ ، ص ۵؛ سيد بن طاووس ، الملهوف ، ص 109 ؛ تذكره الخواص ، ص ۲۱۸ .

234- همانها که امام نامه خویش را برای آنان فرستاد و به نام و نشان ایشان

اشاره کردیم ، بنگرید به : تاريخ الطبرى ، ج ۵ ، ص ۳۵۷ .

235- تاريخ الطبرى ، ج ۵ ، ص ۳۵۷؛ الكامل فى التاريخ ، ج ۴ ، ص ۲۳ .

236- نام او را به اختلاف سليمان و سلمان و كنيه اش را نیز ابارزين نوشته

اند (المهوف ، ص ۱۱۰).

237- تاريخ الطبرى ، ج ۵ ، ص ۳۵۷ و ۳۵۸؛ الفتوح ، ج ۵ ، ص ۴۲ ،

الاخبار الطوال ، ص ۲۳۲؛ الكامل فى التاريخ ، ج ۴ ، ص ۲۳ .

238- الملهوف على قتلى الطفوف ، ص ۱۱۰ - ۱۱۲ .

239- همان ، ص ۶۲ .

240- برای شرح حال آنان بنگرید به : بخش هفتم همين كتاب .

241- شيخ مفيد نوشته است كه و اقبل الى الكوفه و معه مسلم بن عمرو الباهلى

و شريك بن الاعور الحائى و حشمه و اهل بيته (الارشاد ، ص ۲۰۶). بديهى

است كه حشم را نبايد به معنى لشكريان دانست ، چرا كه در اين صورت در

متن روايات كه از ورود حيله گرانه عبيدالله سخن مى گويد ، ناهماهنگيهاى

بيشترى پديد خواهد آمد. ابن قتيبه نیز نوشته است كه : خرج معه من اشراف

اهل البصره شريك بن الاعور و المنذر بن الجارود ، فسار حتى وافى الكوفه

فدخلها و هو متئلم (الاخبار الطوال ، ص ۲۳۲). ابن سعد نیز از همراهى شريك

با عبيدالله سخن گفته و نوشته است كه شريك از شيعيان على (عليه السلام) بود

(الطبقات الكبرى ، ص ٤٦٠؛ همچنین بنگرید به : خوارزمی ، مقتل الحسين ،  
الجزء الاول ، ص ٢٨٩).

242-الارشاد ، ص 206 ؛ تاريخ الطبري ، ج ٥ ، ص ٣٥٨؛ الفتوح ، ج ٥ ،  
ص ٤٢؛ الاخبار الطوال ، ص ٢٣٢؛ عسقلانی ، تهذيب التهذيب ، الجزء الثاني  
، ص ٣٥٠؛ الطبقات الكبرى ، ص ٤٥٩؛ مقتل الحسين ، الجزء الاول ، ص  
٢٨٩ و ٢٩٠. سيد بن طاووس سخنی از اقدام عبيدالله برای پنهان کردن چهره  
خویش به میان نیاورده است. او نوشته است که چون عبيدالله نزديك غروب به  
کنار کوفه رسید ، تا زمان رسیدن تاریکی شب در بیرون شهر ماند و چون هوا  
تاریک شد ، وارد کوفه گشت. (المهوف ، ص ١١٤).

243-گزارشی از شيخ مفيد حاکی است که حتی هانی بن عروه نیز بر اساس  
همین مثنی محافظه کارانه ، در بدو ورود عبيدالله به دیدار او رفت و چون مسلم  
ناخواست به خانه او پناه برد ، تمارض کرد و دیگر به دیدن امیر کوفه نرفت.  
(الارشاد ، ص ٢٠٧).

244-تاريخ الطبري ، ج ٥ ، ص ٣٥٩ .

245-الاحبار الطوال ، ص ٢٣٢ و ٢٣٣؛ تاريخ الطبري ، ج ٥ ، ص ٣٥٨ و  
٣٥٩؛ الكامل في التاريخ ، ج ٤ ، ص ٢٤؛ الارشاد ، ص ٢٠٦ و ٢٠٧؛ ابن  
اعثم ، الفتوح ، ج ٣ ، ص ٤٤؛ مقاتل الطالبين ، ص ٩٤ .

246-در تقسيم بندي اجتماعي کوفه ، عرفاء جمع عريف به مسئولان توزيع  
حقوق و مقرري حکومتی هر کدام از گروههای قومی کوفه اطلاق می شد .

247-الارشاد ، ص ٢٠٧؛ تاريخ الطبري ، ج ٥ ، ص ٣٥٨ و ٣٥٩؛ الكامل  
في التاريخ ، ج ٤ ، ص ٢٤ .

248-در ماجرای دستگیری حجر ، حتی شیوخ کننده ، یعنی قبيله خود حجر نیز  
با حاکم کوفه علیه وی همکاری کردند تا مقرري خویش را از دست نداده و

مورد تهدید جانی نیز قرار نگیرند .

249- یا ابی رهم که خود را قاصدی از بلاد حمص معرفی می کرد (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۴۶؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۵۳). دینوری نیز او را شامی دانسته است (الاخبار الطوال ، ص ۲۳۵؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴؛ ص ۹۱؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۲۵؛ تذکر الخواص ، ص. 218)

250- الارشاد ، ص ۲۰۷؛ ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۳ ، ص ۴۶؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۳۵؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۶۴؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص 291؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۵ ، ص ۲۵؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۵۳؛ لهوف ، ص 66.

251- شبت که هرگز نتوانست بر دوگانگی شخصیت خویش غالب شود ، اگر چه در شمار سپاه ابن سعد در کربلا حاضر شد و در قتل عام یاران امام حسین (ع) مددکار کوفیان شد ، اما گفته شده است که در همان حال از شرکت در جنگ کراهت داشت. ابوزهیر العبسی شنیده بود که شبت سالها پس از واقعه کربلا در زمان حکومت مصعب بن زبیر می گفت که (( : خداوند هرگز به مردم این شهر خیری نخواهد داد و به راه هدایتشان نخواهد برد. در شگفت نمی شوید که ما در روزگار علی بن ابیطالب و پسرش ، به مدت پنج سال با آل ابوسفیان جنگیدیم ، اما سرانجام همراه آل معاویه و پسر سمیه زانیه به پسر دیگرش که بهترین مردم روی زمین بود ، حمله کردیم. این کار ما ضلالت بود و چه ضلالتی)) (! تاریخ الطبری ج ۵ ، ص ۴۳۶ - ۴۳۷).

252- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۶۲ .

253- ابو مخنف نوشته است که چون مسلم به درب خانه هانی رسید: فقال له مسلم اءتینک لتجیرنی و تضیفنی (( الاخبار الطوال ، ص ۲۳۳؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۶۲ .)

254- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۶۲؛ ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۳ ، ص ۴۴؛  
مقاتل الطالبیین ، ص ۹۴. شیخ مفید گرچه این گزارش ابو مخنف را مستقلاً  
نیاورده و حذف کرده است. اما به هنگام بیان دفاعیه هانی نزد عبیدالله برای  
تبرئه خویش جهت پنهان کردن مسلم در خانه اش ، به آن اشاره کرده است  
(الارشاد ، ص ۲۰۹) .

255- الطبقات الكبرى ، ص 460 ؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۶۳؛ الاخبار  
الطوال ، ص ۲۳۴؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۱۲؛ الفتوح ، ج ۵ ، ص  
۴۷؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۹۱؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء  
الاول ، ص ۲۹۱ ؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۵۳ .

256- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۶۳؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۲۶ .  
257- ابو مخنف از عبدالله بن سلام فرستاده مسلم به نزدیک قصر این زیاد  
برای کسب خبر از وضعیت هانی بن عروه ، نقل کرده است که (( : چون خبر  
یافتم که هانی را دستگیر و کتک زده اند ، بر اسب خویش نشسته و دیدم که چند  
تن از زنان بنی مراد فریاد می زنند که ای وای بلیه ، ای وای مصیبت ! پس  
خودم را به ابن عقیل رساندم خبر هانی را به او گفتم. مسلم به من گفت که  
یاران وی را که یکی از خانه های اطراف از آنان مملو بود ، خبر کنم. ۱۸  
هزار نفر با مسلم بیعت کرده بودند و چهار هزار نفر از آنان در همان خانه  
حاضر بودند) ((...تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۶۸) .

258- شاید لازم نباشد ذکر شود که این روایت ، با روایتی که مدعی است  
مقل از همان نخستین روز استقرار مسلم در منزل هانی ، نزد او رفت و آمد  
داشت ، مابینت دارد .

259- پیکار صفین ، ص ۱۶۴؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۶۱. اعثم کوفی  
نوشته است که او تشیع خود را پنهان می داشت و جز بر افراد قابل اعتماد

آشکار نمی کرد) الفتوح ، ج ۳ ، ص ۴۹)

260- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۵؛ الفتوح ، ج ۵ ص ۴۳؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۹۱ .

261- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۶۴؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۴۹؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۳۵؛ الطبقات الكبرى ، ص ۴۶۰؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۲۷ .

262- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۶۳؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۲۶؛ الفتوح ، ج ۵ ، ص ۴۸؛ الاخبار الطوال ، ص 235 - 234 ؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الاول ، ص ۲۹۲؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۹۷؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۹۱ .

263- الامامه و السياسه ، ج ۲ ، ص ۶؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص 179 ؛ ابن سعد بدون ذکر قرار شريك با مسلم بن عقيل برای کشتن عبیدالله ، نوشته است که ۳۰ مرد برای کشتن ابن زیاد در خانه هانی معین شده بودند. الطبقات الكبرى ، ص 460.

264- مقاتل الطالبیین ، ص ۹۷؛ الفتوح ، ج ۵ ص ۴۸ - ۴۹؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الاول ص 292 ؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ص ۳۶۳؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۳۵؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۲۷؛ ابن کثیر حدیث را به شکل زیر آورده است (( : الايمان ضد الفتك ، لا يفتك المومن )) (البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۵۳) .

265- ابو مخنف در باب کسانی که از سوی عبیدالله برای آوردن هانی مامور شدند ، دو روایت آورده است . مطابق روایت نخست که از مجالد بن سعید نقل شده است ، آنان عبارت بودند از محمد بن اشعث و اسماء بن خارجه و مطابق روایت دوم ، از حسن بن عقبه ، ابن زیاد همراه آن دو تن ، عمرو بن حجاج را



نیز فرستاد. روعه خواهر عمرو بن حجاج همسر هانی بن عروه و مادر یحیی بن هانی بود (تاریخ الطبری ج ۵، ص ۳۶۴).

266-الارشاد، ص ۲۰۸؛ خوارزمی، مقتل الحسین، الجزء الاول، ص ۲۹۲؛ الفتوح، ج ۳، ص ۵۲-۵۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۶۶ - ۳۶۷؛ الامامه و السياسه، ج ۲، ص ۵؛ الاخبار الطوال، ص 237 - 236؛ الكامل فی التاريخ، ج ۴، ص ۲۸ - ۲۹؛ مقاتل الطالبیین، ص ۹۶ - ۹۷؛ لهوف، ص ۶۶؛ البدايه و النهايه، ج ۸، ص ۱۵۴ - ۱۵۵.

267-برای شرح و سوابق زندگی وی نگاه کنید به: الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۱۳۱ - ۱۴۵. 268-عبیدالله پس از دستگیری هانی و پراکندن مذحجی ها، تا آن اندازه احساس امنیت خاطر داشت که از قصر در آمده وارد مسجد شد و باز هم به تهدید و نصیحت مردم پرداخت (الارشاد، ص ۲۱۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۶۸).

269-این در حالی بود که هانی فریاد بر آورد که کجایند مردم مذحج؟ کجایند طایفه من؟ کجایند خویشاوندان من؟ (الارشاد، ص ۲۱۶؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص 369؛ خوارزمی، مقتل الحسین، الجزء الاول، ص ۳۰۷؛ الملهوف، ص ۱۲۲، ۱۲۳).

270-الارشاد، ص ۲۱۰؛ الطبقات الكبرى، ص ۴۶۱؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۶۹؛ تذکره الخواص، ص ۲۱۹؛ ابن اعثم ۱۸ هزار نفر نوشته است (الفتوح، ج ۳، ص ۵۷).

271-تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۶۹.

272-همان، ج ۵، ص ۳۶۹؛ ابن سعد شصت نفر نوشته است. الطبقات الكبرى، ص ۴۶۱.

273-ابو مخنف تعداد بازماندگان با مسلم در مسجد را به هنگام عصر، ۳۰

نفر ثبت کرده است .

تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۶۹ . ابن اعثم نوشته است که با غروب آفتاب فقط ده نفر در کنار مسلم وجود داشتند. نه کمتر و نه بیشتر (الفتوح ، ج ۳ ، ص ۵۷) ابن سعد ۶۰ نفر نوشته است (الطبقات الكبرى ، ص ۴۶۰) ابن شهر آشوب و ابن اثیر نیز همان گزارش ابو مخنف را آورده اند (مناقب آل ابی طالب ، ج ۳ ، ص ۹۳؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۳۱)

274- به روایت ابی مخنف از یونس بن ابی اسحاق ، سی نفر از افراد شرطه و بیست نفر از اشراف کوفه در قصر حاضر بودند. تاریخ الطبری ، ج ۵ ،

ص ۳۶۹؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص 31.

275- پیش از این اشاره شد که مهمترین اقدام عبیدالله ، تغییر ترکیب گروههای هفتگانه کوفه به گروههای چهارگانه بود .

276- برای گزارشی از برخورد آنان با مسلم ، خاصه توفیق قعقاع در عقب راندن مسلم و یارانش بنگرید به روایت ابو مخنف از ابو جناب کلبی در: تاریخ الطبری ، ج ۵ ص ۳۶۹ - ۳۷۰ .

277- بلال پسر طوعه که مخفیگاه جوار یافته مادرش را به امیر کوفه نشان داد ، روز قبل از همان مردمی بود که همراه مسلم قصر کوفه را محاصره کرده بودند .

278- الارشاد ، ص 214 ؛ ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۳ ، ص ۹۲؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۴۰؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۷۳؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۵ ، ص ۳۳؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۹۳ .

279- گفتنی است که ابن اشعث مسلم در حالی نزد عبیدالله می برد که از سویی علاقه داشت تا با دستگیری مسلم ، تقرب بیشتری به امیر کوفه پیدا کند و از سویی دیگر بر آن بود تا با شفاعت مسلم نزد عبیدالله ، وی را از مرگ نیز

برهاند. عبیدالله گرچه پسر اشعث را برای دستگیری مسلم ستود ، اما به شفاعت وی واقعی نگذاشت. به شهادت تاریخ ، مردانی چون پسر اشعث همواره آلت فعل قدرتمندان بوده اند .

-280 به همین دلیل نیز این احتمال را هم منتفی نمی داند که چه بسا تنظیم

کننده واقعی پیام زیر برای امام حسین ، همین ابن اشعث بوده باشد .

-281 شیخ مفید نوشته است که مسلم بن عقیل در مجلس ابن زیاد نیز از عمر بن سعد درخواست کرد تا پیکی از جانب مسلم به نزد امام حسین (ع) بفرستند و اخبار خیانت کوفیان را برای امام بگویند. بنگرید به : الارشاد ، ص ۲۱۵؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۴۱. ابن سعد در این باره گزارش قابل توجهی دارد. او نوشته است که : چون مسلم از عمر بن سعد خواست تا پیکی به سوی امام حسین (ع) بفرستد ، ابن زیاد به ابن سعد گفت که به مسلم بگو که : اما مالک فهو لا تمنعك منه و اما حسين ، فان تركنا لم نرده ، و اما جتته فاذا قتلناه لم نبال ما صنع به. (الطبقات الكبرى ، ص ۴۶۱). با این حال ابن سعد افزوده است که عمر بن سعد به دین خویش عمل کرد و پس از دفن مسلم ، مردی را به سوی امام حسین (ع) فرستاد تا پیام مسلم را به آن حضرت برساند. ابومخنف فرستنده پیک به سوی امام را محمد بن اشعث دانسته است (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۰). ابن کثیر نیز همین روایت ابو مخنف را آورده است (البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۵۷). دکتر شهیدی در حرکت چنین پیکی تردید کرده است (بنگرید به : شهیدی ، پس از پنجاه سال (پژوهشی تازه پیرامون قیام حسین) علیه السلام ، ص ۱۵۵) .

-282 تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۷۵ .

-283 تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۷۹. برای متن نامه عبیدالله که همراه

سرهای بریده برای یزید ارسال شد ، بنگرید به : الفتوح ، ج ۳ ، ص ۶۹ - ۷۰؛ تذکره الخواص ، ص ۲۱۹ .

- 284- الطبقات الكبرى ، ص 462 ؛ تاريخ الطبرى ، ج ٥ ، ص ٣٨٠ .
- 285- الارشاد ، ص ٢١٧ ؛ تاريخ الطبرى ، ج ٥ ، ص ٣٨٠ ؛ الفتوح ، ج 4 ، ص ٦٩ ؛ خوارزمى ، مقتل الحسين ، الجزء الاول ، ص ٣٠٨ .
- 286- الارشاد ، ص ٢١٧ ؛ تاريخ الطبرى ، ج ٥ ، ص ٣٨٠ - ٣٨١ ؛ تاريخ الطبرى ، ج ٥ ، ص ٣٨٠ ؛ الفتوح ، ج ٤ ، ص 69 ؛ خوارزمى ، مقتل الحسين ، الجزء الاول ، ص ٣٠٨ .
- 287- ابن جوزى به خلاف مشهور هفتم نوشته است (تذکره الخواص ، ص ٢١٧)
- 288- بلاذرى ، انساب الاشراف ، (ترجمه ريحانتي رسول الله... ) ص ١٦٣ ؛ الارشاد ، ص ٢١٨ . ابن كثير و برخى از روايان اهل سنت نيز روز خروج امام از مکه را همان روز هشتم ذى الحجه سال ٦٠ ذکر کرده اند. بنگر به :
- البدایه و النهایه ، پیشین ص ١٧١ ، همچنين بنگريد به : الفتوح ، اعثم ، پیشین ، ص ٧٢ . اعثم می نویسد که امام حسين (ع) در پاسخ عبدالله بن عباس که آن حضرت را از بی وفایی کوفیان پرهیز می داد ، گفت : اگر قرار است که در مکه کشته شوم ، بهتر است که در عراق بمیرم .
- 289- نگاه کنید به : روایت ابو مخنف از ابی سعید عقیصی . ابی سعید به نقل از یکی از اصحاب خویش گوید (( :حسین بن علی در مکه با عبدالله بن زبیر ایستاده و گفتگو می کرد. ابن زبیر به او می گفت : ای پسر فاطمه نزدیک آى . حسین در حالی که عبدالله بن زبیر آهسته سخن می گفت ، گوش خود را به عبدالله نزدیک کرد ، آنگاه حسین به ما روی آورد و گفت : آیا می دانید که ابن زبیر چه می گفت : گفتیم که فدایت شویم ، نمی دانیم ، پس حسین گفت : ابن زبیر گفت (( : در این مسجد بمان و مردم را به خویشتن فراخوان تا آنان در اطراف تو جمع شوند )) . سپس حسین گفت : به خدا سوگند يك و جب کشته

شدن در بیرون از این مسجد برایم دوست داشتی تر از آن است که يك وجب داخل حرم کشته شوم. سوگند به خدا که اگر در سوراخ خزندگان فرو رفته باشم ، از آنجا بیرونم خواهند کشید تا آنچه را که می خواهند با من انجام دهند. به خدا سوگند به من تعدی خواهند کرد ، همچنان که یهود به روز شنبه تعدی کردند) ((تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۵؛ همچنین بنگرید به : الفتوح ، ج ۵ ، ص ۷۴؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۳۸؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۵۵ . نیز بنگرید به : الفصول المهمه ، ص ۱۸۶؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ( ص ۱۶۷). طبری بر اساس روایت دیگری از ابومنخف آورده است که چون ابن زبیر در روزی که امام حسین (ع) قصد ترك مکه را داشت به آن حضرت گفت که در مکه بمان که اگر بخواهی با تو بیعت خواهیم کرد و به یاری ات برخوایم خاست ، امام حسین (ع) (پاسخ داد که )) : پدرم به من گفت در مکه کبشی خواهد بود که حرمت حرم را نگاه نخواهد داشت و من نمی خواهم که آن کبش باشم) (( ج ۵ ، ص ۳۸۴ )

290- نگاه کنید به : تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۳؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۷۲ .

291- نگاه کنید به : تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۳ ، البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۷۲ .

292- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۳؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۳۷؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۷۳؛ الطبقات الکبری ، ج ۵ ، ص ۲۰۷. ابن شهر آشوب فقط به نصیحت مذکور اشاره دارد (مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۹۴)

293- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۲. همچنین نگاه کنید به : تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص ۲۰۸ و ۲۱۱؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۳۷ .

294- مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۵۵ ، تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۳ و ۳۸۴؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۳۱ و ۳۷؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۱۶۴ و ۱۶۵؛ تذکره الخواص ، ص ۲۱۶؛ الفصول المهمه ، ص ۱۸۷ .

295- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۴؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۳۹؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۵۵؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۱۶۵؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص 160 ابو الفرج اصفهانی قبل از این عبارات آورده است که ابن عباس به امام گفت (( : تو اکنون به سوی مردمی می روی که پدرت را کشتند و برادرت را زخم زدند و من می بینم که از یاری تو نیز دست باز خواهند داشت )) تذکره الخواص ، ص ۲۱۶؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۱۰۹ .

296- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۴؛ الفتوح ، ج ۵ ، ص ۷۱ و ۷۳؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۳۱ و ۳۷. ابی الفرج ، فقط از سخنان عبدالله بن عباس با امام سخن گفته و ذکری از عمرو بن عبدالرحمان و حارث به میان نیاورده است. بنگرید به : مقاتل الطالبیین ، ص ۱۰۸ و 109. شگفت است که شیخ مفید با آنکه بخش مهمی از مقتل خویش را از ابی مخنف روایت کرده است ، اما از گزارش سخنان شخصیت‌های مذکور اجتناب ورزیده است. برای گزارشی متفاوت از متن سخنان ابن عباس با امام حسین (علیه السلام) ، نگاه کنید به : الطبقات الکبری ، ص ۴۵۰. ابن سعد در ادامه گزارش گفتگوی ابن عباس به امام افزوده است که : عبدالله بن عباس در حالی که غضبناک بود از نزد امام حسین (علیه السلام) خارج شد و خطاب به ابن زبیر که بر در خانه ایستاده بود گفت : ای ابن زبیر تو به آنچه دوست داشتی رسیدی چشمت روشن. این ابو عبدالله است که حجاز را ترک می کند و آن را به تو می سپارد. نیز برای همین روایت نگاه کنید به : البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۶۰؛ خوارزمی

، مقتل الحسين ، الجزء الاول ، ص ۳۱۱. مسعودی نیز نوشته است که : ابن عباس شعر زیر را خطاب به ابن زبیر خواند: ای پرستو که در خانه سکنی گزیده ای . اکنون خانه خلوت شد. پس تخم بگذار و آواز بخوان و هر قدر می خواهی منقار به زمین بزن. (مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۵۵؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحان‌تی رسول الله الحسن و الحسين... ) ، ص ۱۶۵). ابن سعد گزارشی دارد از محمد بن عمر واقدی به نقل از ابن جریح ، حاوی سرزنش ابن زبیر پس از بازگشت امام سجاد از دمشق به مدینه. اگرچه محتوای این روایت مبنی بر سرزنش عبدالله بن زبیر برای تشویق امام به خروج علیه یزید ، محل تامل جدی است ، رواج چنین سخنانی از خشنودی ابن زبیر برای ترك مکه حکایت دارد و موید سخن ابن عباس به ابن زبیر و مباین با روایتی است که ابومخنف از ابی سعید عقیصی نقل می کند و به این روایت ، پیش از این اشاره کردیم. الطبقات الكبرى ، ص ۴۹۴ و ۴۹۵ .

297- ابن اعثم و به پیروی از او ، خوارزمی ، گزارشی دارند از گفتگوی مشترك عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس با امام حسین (علیه السلام)؛ گفتگویی که ابومخنف و دیگران درباره آن ، گزارشی ارائه نکرده اند بنگرید به : الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۶ و ۲۹؛ مقتل الحسين ، الجزء الاول ، ص ۲۷۸ و ۲۸۰. بلاذری نیز نوشته است که عبدالله در هنگامی که امام حسین (علیه السلام) را برای خروج به سوی کوفه تودیع می کرد از او خواست تا در مکه بماند و رهسپار کوفه نگردد بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحان‌تی رسول الله الحسن و الحسين.. ، ص ۱۶۶).

298- تذکره الخواص ، ص ۲۱۷؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۶۳؛ تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۸. ابن سعد نوشته است که عبدالله عمر و عبدالله عیاش بن ابی ربیع در حالی که از عمره باز می گشتند در ابواء با امام حسین (علیه السلام) دیدار کردند و همان جا بود که عبدالله امام

را به اجتناب از خروج علیه یزید فرا خواند ، ابن عیاش نیز به امام گفت ای پسر فاطمه به سوی عراق مرو که مردم عراق پدرت را کشتند و بردارت را خوار کردند. (الطبقات الکبری ، ص ۴۴۴). برای گزارشی متفاوت از سخنان عبدالله بن عمر با امام حسین (علیه السلام) ، و بیان حدیث پیامبر درباره شهادت امام ، نگاه کنید به : خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص ۲۷۸. همچنین مقایسه کنید با گزارش بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله الحسن و الحسین .. ، ص ۱۶۶).

-299 مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۵۶ .

-300 خوارزمی به خطا عمر بن سعد بن ابی وقاص را حاکم مکه در این زمان دانسته است ، بنگرید به : مقتل الحسین ، ص ۲۷۷ ، عمرو بن سعید بن العاص الاشدق ، پس از عزل ولید بن عتبه از حکومت مدینه در ماه رمضان ، توسط یزید به حکومت مدینه معین گردید و در همین زمان وارد این شهر شد (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۴۳).

-301 بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله الحسن و الحسین ... ، ص ۱۶۷).

-302 بلاذری نوشته است که چون امام مکه را ترك کرد و به ذات العرق رسید ، عون بن عبدالله بن جعد بن حبیره به آن منزل وارد شد و نامه پدرش را به امام تقدیم کرد. عبدالله در آن نامه امام را از رفتن به کوفه بیم داده بود (انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله الحسن و الحسین ... ) ، ص ۱۶۹).

-303 ابن اعثم در این قسمت از نامه ، عبارت زیر را هم آورده است (( : من برای تو از یزید و تمام بنی امیه امان خواهم گرفت ، تو آسوده خاطر در حرم خدا به سربری و اهل بیت تو در امنیت زندگی کنند )) .والسلام .

-304 تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۷؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۴۰؛



الارشاد ، ص ۲۱۹؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۷۴؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۶۳ .

305- این کثیر او را نایب الحرمین نوشته است (البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۶۴). طبری و ابن اثیر وی را حاکم مکه و مدینه معرفی کرده اند ، طبری نوشته است که یزید در سال ۶۰ ولید بن عقبه را عزل و عمرو بن سعید را در رمضان همین سال ، عامل مکه و مدینه کرد (بنگرید به : تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۹) ، ابن اثیر نیز افزوده است که عمرو بن سعید در این سال با مردم حج گزارد (الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۱۸ ، ۴۳).

306- ابن اعثم در این قسمت نکته ای را افزوده است که در صحت آن جای تردید جدی است ، او افزوده است که (( تو می دانی که در کوفه بر سر پسر عمویت مسلم و شیعیان او چه آمد )) (الفتوح ، ج ۳ ، ص ۷۵).

307- الطبقات الکبری ، ص ۴۴۸؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۳۸ ، البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۶۴ الارشاد ، ص ۲۱۹؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۴۰؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۷۵؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص ۳۱۲ .

308- خلیفه بن خیاط نوشته است که عمرو بن سعید در این سال با مردم حج گزارد. اگر چنین گزارشی درست باشد ، باید گفت که وی پس از خروج امام از مکه به این شهر رسیده است و از همان جا یحیی را به سوی امام فرستاده است. بدیهی است در این صورت او نمی توانسته است که امیر الحاج هم باشد ، چرا که اگر زمان رسیدن او به مکه پس از روز هشتم ذیحجه باشد ، در واقع مراسم حج رو به پایان بوده است (نگاه کنید به : تاریخ خلیفه بن خیاط ، ص ۱۴۵).

309- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۸؛ البدایه و النهایه ، ج ۱۶۴؛ الفتوح ، ج

- ۳ ، ص ۷۵؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الاول ، ص ۳۱۲ .
- 310- الطبقات الكبرى ، ص ۴۴۷؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۹۴؛  
تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۸؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۵ ، ص ۴۱ .
- 311- الارشاد ، ص ۲۱۹ .
- 312- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۸ ، الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۳۹؛  
الارشاد ، ص ۲۱۹ .
- 313- تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص ۲۱۲ و ۲۱۳ .
- 314- الطبقات الكبرى ، ص ۴۴۷ و ۴۴۸؛ البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۶۴؛  
تاریخ دمشق ، ج ۱۴ ، ص ۲۱۰؛ تذكره الخواص ، ص ۲۱۵ و ۲۱۶ . ابن اعثم  
نوشته است که یزید آن نامه را برای مردم مدینه نوشت و آنان نیز آن را برای  
امام حسین (علیه السلام) فرستادند. امام نیز آیه : و ان کذبوک فقل لی عملی و  
لکم عملکم انت بریؤن مما عمل و انا بری مما تعملون (یونس ، ۴۱) را برای  
یزید فرستاد (الفتوح ، ج ۳ ، ص ۷۵ و ۷۶).
- 315- شیخ مفید تمام گزارش ابومخنف را نیاورده است (الارشاد ، ص ۲۱۹).  
بنا به نوشته ابومخنف ، چون امام و همراهانش به منزل تتعیم رسیدند ، حسین  
اموال کاروانی را که از یمن عازم دمشق بود و از جانب بحیر بن ريسان ،  
روناس و حله برای یزید می برد گرفت و به شتربانان گفت : هر کس از شما  
که همراه ما به عراق بیاید کرایه شترانش را خواهیم داد و آن کس که نخواهد  
با ما همراهی کند ، کرایه اش را به میزان راهی که طی کرده است پرداخت  
می کنیم ، پس هر کس از ساربانان که با امام همراه شد ، کرایه خود را دریافت  
کرد و حسین به او جامه نیز پوشاند. کسانی که همراهی نکردند فقط کرایه  
خویش را دریافت داشتند. تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۵ و ۳۸۶؛ بلاذری ،  
انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتي رسول الله الحسن و الحسين...) ، ص

- 316-الارشاد ، ص ۲۱۹؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۶ .
- 317-جایی در نزدیکی مکه در فاصله میان حنین و انصاب حرم معجم البلدان ، ج ۳ ، ص ۴۱۲ .
- 318-ابن اعثم ، به خلاف دیگران ، نوشته است که فرزدق در هنگامی که امام در شقوق ، نزدیک ثعلبیه کوفه ، بودند با آن حضرت ملاقات کرد (الفتوح ، ج ۳ ، ص 79) ابن جوزی هم نوشته است که امام در روز ترویبه در بستان بنی عامر با فرزدق دیدار کرد (تذکره الخواص ، ص ۲۱۷؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۹۴؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۶؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۵ ، ص ۴۰؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله الحسن و الحسين... ) ، ص ۱۶۸ .
- 319-الارشاد ، ص ۲۱۸؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۶؛ الطبقات الكبرى ، ص ۴۵۳؛ تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص 212؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۴۰؛ البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۶۷؛ الفصول المهمه ، ص ۱۸۸؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله الحسن و الحسين... ) ، ص ۱۶۸ .
- 320-حد فاصل میان نجد و تهامه (معجم البلدان ، ج ۴ ، ص ۱۰۷). برخی نوشته اند که امام فرزدق شاعر را در این منزل ملاقات کرد. (بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله الحسن و الحسين... ) ، ص ۱۶۹ .
- 321-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۷؛ الارشاد ، ص ۲۱۹ .
- 322-الاخبار الطوال ، ص ۲۴۰ .
- 323-نزدیک کوفه به سمت کربلا. گفته شده است که زندان نعمان بن منذر در آنجا بود. معجم البلدان ، ج ۵ ، ص 374.
- 324-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۴؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۴۱؛

بلاذری ، انساب الاشراف ، ( ترجمه ریحان‌تی رسول الله الحسن و الحسين ... ) ،  
ص ۱۷۳ .

325- منزلی میان کوفه و بصره (معجم البلدان ، ج ۵ ، ص ۱۸) .

326- نزدیک کوفه و در بالای قادسیه (معجم البلدان ، ج ۲ ، ص ۳۷۹) .

327- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۴؛ الارشاد ، ص ۲۱۹ .

328- بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحان‌تی رسول الله الحسن و

الحسین ... ) ، ص ۱۷۴ .

329- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۹؛ الارشاد ، ص ۲۲۰ .

330- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۵؛ الارشاد ، ص ۲۲۰؛ الفتوح ، ج ۳ ،

ص ۷۷ ؛ الطبقات الكبرى ، ص ۴۶۳؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۴۱؛

البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۶۸؛ تذكره الخواص ، ص ۲۲۱ .

331- از منازل راه مکه به کوفه ، بعد از شقوق و قبل از خزیمیه .معجم

البلدان ، ج ۲ ، ص ۷۸ .

332- بنا به گزارش ابن اعثم ، امام در منزل ثعلبیه ، خوابی دید که باعث شد

خندان از خواب برخیزد ، چون پسرش علی اکبر ، علت خنده را جویا شد . امام

پاسخ داد که پسر من اسب سواری را در خواب دیدم که بر من ایستاد و گفت

که ای حسین شما راه می پیمایید و مرگ شما را همراهی می کند . پس من

دانستم که جانهایمان را مرگ در انتظار است . علی اکبر پرسید: ای پدر ، مگر

ما بر حق نیستیم ؟ امام فرمود: آری چنین است : قسم به خدایی که بندگان به

سوی او باز می گردند ، چنین است و ما بر حقیم ، پس علی اکبر گفت : در

این صورت ، چه جای نگرانی از مرگ وجود دارد (اعثم کوفی ، الفتوح ، ج ۳

، ص ۷۹) .

333- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۷؛ الفتوح ج ۵ ، ص ۷۹؛ الارشاد ، ص

۲۲۲؛ الفصول المهمه ، ص ۱۸۷ . بلاذری نوشته است که مردی به نام بکر بن المعنقه بن ورد خبر شهادت هانی و مسلم را به امام داد (انساب الاشراف ، ترجمه ریحانتی رسول الله الحسن و الحسين ... ) ، ص ۱۷۴). طبری نیز آن مرد را به نام بکیر بن المثعبه الاسدی ثبت کرده است .

334- بنا به گزارش یعقوبی ، امام در قططانه ، از شهادت مسلم مطلع گردید (بنگرید به : تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۷۹ ) .

335- چنان که پیش از این نیز اشاره شد ، مسلم بن عقیل به هنگام دستگیری از محمد بن اشعث و در مجلس ابن زیاد از عمر بن سعد درخواست کرد تا پیکی از جانب مسلم به نزد امام حسین (ع) بفرستد و اخبار خیانت کوفیان را برای امام بگوید. بنگرید به : الارشاد ، ص ۲۱۵؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۲۳. برخی از محققان در حرکت چنین پیکی تردید کرده اند. بنگرید به : پس از پنجاه سال (پژوهشی تازه پیرامون قیام حسین علیه السلام ) ، ص ۱۵۵

336- الارشاد ، ص ۲۲۳؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۸ - ۳۹۹؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۴۳ ، البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۷۰؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله الحسن و الحسين ... ) ، ص ۱۷۵ .

337- ابن سعد از طریق راویان خویش ، به نقل از عربی که امام حسین (ع) و همراهانش را پس از عبور آنان از منزل ثعلبیه دیده است ، می نویسد: قال : قلت : بابی و امی یا ابن رسول الله ، ما انزلک هذه البلاد و الفلاه التي ليس بها احد؟ قال : هذه كتب اهل الكوفه الى و لا اراهم الا قاتلى ، فاذا فعلوا ذلك لم يدعوا لله حرمه الا انتكهوها فيسلط الله عليهم من يذلهم حتى يكونوا اذل من فرم الامه - یعنی مقنعتها (الطبقات الكبرى ، ص ۴۵۸ ) .

338- مقاتل الطالبیین ، ص ۱۱۰؛ الارشاد ، ص ۲۲۲ ، تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۷؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۰ - ۶۱ ؛ تذكر الخواص ، ص

۲۲۲؛ العقد الفرید ، ج ۴ ، ص ۳۷۹ .

339-بنگرید به : سخنان پیر مردی از بنی عکرمه با امام ، در منزل بطن عقبه که در ادامه بحث آمده است ، خصوصا پاسخ امام به سخنان او تاکید بر اینکه )) بنده خدا آنچه تو می اندیشی ، من نیز همان را اندیشیده ام ، اما بر اراده خداوند نمی توان چیره گشت) (( الارشاد ، ص ۲۲۳؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۹؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۴۳ .

340-الارشاد ، ص ۲۲۳ .

341-بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانته رسول الله الحسن و

الحسین... ) ، ص ۱۷۵ .

342-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۹ .

343-الارشاد ، ص ۲۲۳ .

344-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۹؛ الارشاد ، ص ۲۲۳ الكامل فی التاريخ

، ج ۴ ، ص ۴۳ .

345-الارشاد ، ص ۲۲۳ ، تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۹۹ .

346-بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانته رسول الله الحسن و

الحسین... ) ، ص ۱۵۷ .

347-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۰۰ - ۴۰۱؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۳ ،

ص ۴۶؛ البدايه و النهايه ج ۸ ، ص ۱۸۶ .

348-الارشاد ، 224.

349-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۰۲؛ الارشاد ، ص ۲۲۴ - ۲۲۵؛ الكامل

فی التایخ ، ج ۳ ، ص ۴۷ .

350-الارشاد ، ص 225؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۰۰؛ الكامل فی

التاریخ ، ج ۳ ، ص ۴۷ .

351-مقاتل الطالبیین ، ص ۱۱۱ .

352-مسعودی با ذکر خبری ، خلاف مشهور ، نوشته است که چون حر به امام حسین (ع) رسید و دریافت که آن حضرت قصد کوفه دارد ، خبر قتل مسلم را به او داد و از امام خواست تا به حجاز باز گردد ، اما در این زمان بود که برادران مسلم با مراجعت مخالفت کردند (مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۰؛ تذکره الخواص ، ص ۲۲۲) .

353-چه بسا اگر امام در چنین شرایطی به سادگی و سهولت امکان بازگشت پیدا می کرد ، کوفیان مدعی می شدند که آنان همچنان بر عهد و بیعت خویش وفادار بودند و علی رغم تسلط ابن زیاد انتظار می کشیدند تا با رسیدن امام به کوفه به یاری وی قیام کنند .

354-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۰۲؛ الاشاد ، ص ۲۲۵؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۴۷ .

355-ابن اعثم این خطبه را همان نامه ای دانسته است که قیس با خود به کوفه برد (الفتوح ، ج ۳ ، ص ۹۱) .

356-تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۴۰۳؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۳ ، ص ۴۸ .  
بلاذری فشرده ای از این سخنان را آورده است (انساب الاشراف ، (ترجمه ریحاننتی رسول الله الحسن و الحسین ) ...، ص ۱۷۷؛ تحف العقول ، ص ۵۰۵) .

357-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۰۳ - ۴۰۴ .

358-جایی در ۴ میلی قادسیه ، که دارای آب بود و پیش از این ، پادگان

نظامی ایرانیان در آنجا مستقر بود) معجم البلدان ، ج ۴ ، ص ۹۲) .

359-ابو الفرج اصفهانی نوشته است که امام و حر تا افساس مالک ، هم عنان

پیش رفتند و در آنجا منزل کردند (مقاتل الطالبیین ، ص ۱۱۱). ابن سعد نوشته است که امام راه عذیب را پیش گرفت تا آنکه از طریق جوف و مسقط از نجف گذشت و در قصر بنی مقاتل فرود آمد (الطبقات الکبری ، ص ۴۲۶).

360- عبارت بودند از نافع بن هلال المرادی و عمرو بن خالد الصیداوی و سعد مولی او و مجمع بن عبدالله عائذی از مذحج (انساب الاشراف ، (ترجمه ریحاننتی رسول الله الحسن و الحسين ... ) ، ص 178)

361- بلاذری نوشته است که چون حر امام را به جنگ تهدید کرد پاسخ شنید که آیا مرا از مرگ می ترسانی ؟ پاسخ من به تو همان است که شاعر اوسی سروده است:

ساعمضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا مانوی حقا و جاهد مسلما  
و اسی الرجال الصالحین بنفسه و فارق مثورا و خالف مجرما  
فان بعثت لم اعذم و ان مت لم کفی بك ذلا عن تعیش و ترغما  
(بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحاننتی رسول الله الحسن و الحسين ) ... ،  
ص ۱۷۷).

362- تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۴۰۴؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۱۲۶ .

363- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۰۵؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۴۹؛  
البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۷۳ .

364- پیش از این گزارشی آوردیم حاکی از رسیدن خبر شهادت قیس بن مسهر . بدیهی است اگر نتوانیم پرسش امام درباره قیس را به کسب خبری برای اطمینان از خبر قبلی تفسیر کنیم ، طبعا باید نتیجه بگیریم که خبر پیشین صرفا مربوط به گزارش شهادت مسلم و هانی بوده است نه قیس .

365- الاحزاب ، ۲۳؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۰۵؛ الکامل فی التاریخ ،



ج 4 ، ص ۵۰ .

366- از وی به عنوان راهنمای آن چهار تن که از کوفه گریختند ، نام برده اند .

367- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۰۶؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۵۰؛  
البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۷۴؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه  
ریحانته رسول الله الحسن و الحسین... ) ، ص 178 - 179

368- نوشته اند که اگر چه طرماع با شتاب خود را به کوفه رساند و پس از  
رساندن آذوقه به کسان خویش با شتاب به کربلا بازگشت ، اما در عذیب  
الجهانات خبر شهادت امام را شنید .

369- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۰۷؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۵۱ .  
370- الارشاد ، ص 226 ؛ مقاتل الطالبیین ، ص ۱۱۱ - ۱۱۲ .

371- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۰۷ - ۴۰۸؛ الکامل فی التاریخ ، ج 4 ،  
ص ۵۱؛ الارشاد ، ص ۲۲۶ .

372- تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص ۲۲۲؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ،  
الجزء الاول ، ص ۲۴۱ و همچنین بنگرید به سخنان علی (ع) با مخنف بن سلیم  
، جد اعلاى ابو مخنف ، در: نصر بن مزاحم منقرى ، پیکار صفین ، ص ۱۹۷ .

373- روایت بالا در گزارش ابن جوزی ، به گونه ای صریح حاوی پیش بینی  
علی (ع) از قول پیامبر به شهادت امام حسین (ع) در کربلاست (تذکره الخواص  
، ص ۲۲۵)

374- الاخبار الطوال ، ص 253.

375- بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانته رسول الله الحسن و  
الحسین... ) ، ص ۱۸۲؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۰۸؛ الفتوح ، ج ۵ ، ص

۹۴؛ الارشاد ، ص ۴۳۲؛ الاخبار الطوال ، ص 251؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۳ ، ص ۴۶ .

-376 الارشاد ، ص ۲۲۷؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۹۶ .

-377 الارشاد ، ص ۲۲۷ .

-378 الارشاد ، ص ۲۲۷؛ الفتوح ، ج ۵ ص ۹۹؛ الطبقات الكبرى ، ص ۴۶۴؛ تذکره الخواص ، ص ۲۲۲. بلاذری ۱۴ هزار نفر نوشته است (انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله الحسن و الحسين...)) ، ص (183) بلاذری افزوده است که پس از عزیمت عمر بن سعد ، ابن زیاد ، نخيله را لشکرگاه ساخته و در همان زمان در مسجد کوفه به منبر رفت و ضمن بر شمردن مراسم یزید و افزودن اعطای کوفیان تاکید کرد که نباید هیچ کس از عرفا ، مناکب ، تجار و سکان در کوفه مانده و روانه نخيله نگردد. ابن زیاد برای مرعوب کردن مردم افزود که اگر کسی را بعد از امروز در کوفه ببایم که از رفتن به نخيله تخلف ورزیده است ، او را مجازات خواهم کرد و ابن زیاد آنگاه حصین بن نمیر را با ۱۴ هزار نفر دیگر روانه کرد تا به عمر بن سعد ملحق شوند .

-379 مقاتل الطالبیین ، ص ۱۱۲؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۹؛ تذکر

الخواص ، ص ۲۲۲ .

-380 حتی نصیحت آدمی چون حمزه بن مغیره خواهرزاده وی نیز که پسر

سعد را از رفتن به کربلا نهی کرد و به او گفت با رفتن به سوی حسین به مقابله با خدا نرو و رعایت خویشاوندی را فرو مگذار ، عمر بن سعد را از راه رفتن باز نداشت (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۰۸؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۷۴).

-381 ابو مخنف به نقل از عقبه بن سمعان آورده است که عمر بن سعد چون

خواست کسی را نزد حسین بن علی بفرستد ، تا دلیل آمدن او را به سوی کوفه جویا گردد ، عزره بن قیس را احضار کرد و از او خواست تا این ماموریت را انجام دهد. عزره که از جمله نویسندگان دعوتنامه به حسین بود ، شرم داشت که نزد وی رود. تمام سران دعوت کننده حسین بن علی در سپاه عمر بن سعد بودند. چون تمامی ایشان از رفتن نزد حسین بن علی امتناع کردند ، پسر سعد ، کثیر بن عبدالله شعبی را فرستاد (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۱۰) شیخ مفید ، عزره را ، عروه نوشته است (الارشاد ، ص ۲۲۷).

- 382- بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۸۵؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۱۱؛  
الاکبار الطوال ، ص ۲۵۳ - ۲۵۴ .
- 383- تاریخ الطبری ، ج ۵ ص ۴۱۱ .
- 384- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۱۱؛ الارشاد ، ص ۲۲۸؛ الاخبار الطوال ،  
ص ۲۵۴ .
- 385- الاخبار الطوال ، ص 254.
- 386- الارشاد ، ص ۲۲۸؛ فتوح اعثم ، ج ۳ ، ص ۱۰۱؛ تاریخ الطبری ، ج  
۵ ، ص ۴۱۲؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۵۵؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص  
۵۳؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۷۵؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ص ۹۷ .
- 387- او نیز از جمله دعوت کنندگان امام به کوفه بود .
- 388- الارشاد ، ص ۲۲۸؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۱۲ .
- 389- بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانته رسول الله الحسن و  
الحسین... ) ، ص ۱۸۷؛ تاریخ الطبری ، ج 5 ، ص ۴۱۲؛ الكامل فی التاريخ ،  
ج ۴ ، ص ۵۴؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۲۵؛ تذکره الخواص ، ص ۲۲۳ .
- 390- برای سخنانی که به ادعای این روایت ، ابن سعد بیان داشت نگاه کنید به  
: تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۱۳ - ۴۱۴ .

391- بی اساس بودن این سخن از محتوای روایت نیز هویداست. بدیهی است اگر به فرض ، امام پیشنهاد بیعت با یزید را می پذیرفت دیگر ، چه جایی برای دو پیشنهاد دیگر باقی می ماند. مگر تمام تلاش یزید و ابن زیاد و اساس ستیزه آنان جز این بود که امام حاضر نبود تا سلطنت یزید را مشروعیت داده و به رسمیت شناسد چنان که بررسی منابع در آغاز کتاب متذکر شدیم ، به یقین طبری و ابومخنف نیز برای این روایت ، هیچ اعتباری قائل نبودند ، اما شیوه آنان نقل و جمع آوری تمام روایاتی بود که در ذهن مردم و راویان وجود داشت .

392- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۱۲؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۵۴ .

393- الارشاد ، ص ۲۲۹؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۹۰ .

394- این روایت ، که ، علاوه بر طبری به نقل از ابومخنف ، توسط بلاذری نیز گزارش شده است ، هیچ شالوده محکم و استواری ندارد ، زیرا مخالفت شمر با تصمیم عبیدالله بر بنیاد روایت مجالد بن سعید و صععب بن زهیر استوار است. روایتی که محتوای نامه عمر بن سعد را بیان می کند و مدعی است که امام حاضر شده بود تا به حضور یزید رفته و یزید در باب او نظر دهد .

بدیهی است وقتی اصل روایت بی اساس است - چرا که با کثیری از روایات معتبر که از ایستادگی بی چون و چرای امام در مقابل مشروعیت حکومت یزید سخن می گویند ، تعارض دارد چگونه می توان در شرایط نادرستی اصل خبر مربوط به محتوای نامه عمر بن سعد ، مدعی شد که عبیدالله آن را پذیرفت ، اما شمر موجب تغییر رای پسر زیاد گردید شگفت است که چگونه می توان تصور کرد که امام یکی از شرایط سه گانه خویش را عزیمت به سوی یزید قرار دهد ، اما عبیدالله با شرط دیگر امام ، یعنی آزاد بودن او برای حرکت به هر جا که می خواهد ، موافقت کرده باشد! شگفت این است که شیخ مفید چنین روایتی را بدون هیچ گونه نقدی از آن پذیرفته و نقل کرده است ، اما روایت عقبه بن

سمعان را که نقض آشکار این روایت است و مردی از یاران نجات یافته از قتل عام عاشورا روایت می کند ، نقل نکرده است .

395- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۱۴؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله الحسن و الحسين ) ...، ص ۱۸۸؛ تذکره الخواص ، ص ۲۲۳ .

396- بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله الحسن و الحسين...) ، ص ۱۸۹؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۹۰؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۱۵. نیز نگاه کنید به : ابن شهر آشوب ، مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۹۷ .

397- آگاه باشید که این مرد پدر نامعلوم ، پسر آن مرد پدر نامعلوم ، مرا میان دو چیز مخیر ساخته است ؛ یکی جنگ و دیگری تسلیم شدن به او و تن دادن به زبونی و خواری . وه که چه دور است از من که تن به ذلت و خواری دهم. خداوند و پیامبر او و تمام مومنان دوست نمی دارند که ما تن به ذلت دهیم. پروردگار دامنهای پاک ، انسانهای صاحب حمیت و مردان صاحب غیرت ، به ما اجازه نمی نهد تا راه ذلت پوییم و در اطاعت فرومایگان در آییم. اکنون گرچه تعداد یاران اندک است و یاوران دست از یاری ما باز داشته و در وادی خواری قدم گذاشته اند ، اما مرا راهی جز راه جنگیدن نیست (المهوف ، ص ۱۵۶؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۹).

398- الارشاد ، ص 230 ؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۷ - ۴۲۸؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله الحسن و الحسين...) ، ص ۱۸۹؛ تذکره الخواص ، ص ۲۲۴ .

399- مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۹۸؛ الارشاد ، ص ۲۳۰ .

400- بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۹۲؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص 98؛

تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۱۷ .

401- اگر بتوان گزارشی را که شیخ مفید از عبدالله بن زبیه الحمیری آورده است مبنا قرار داد ، باید گفت که یاران امام ، ۷۹ نفر بوده اند و عبدالله بن ربیعہ روایت کرده است که چون زحر بن قیس از کوفه برای رساندن خبر شهادت حسین و یارانش وارد دمشق شد ، من در مجلس یزید حاضر بودم . زحر به یزید گفت : ای امیر تو را به فتح و پیروزی بشارت می دهم . حسین بن علی با 19 نفر از اهل بیت خویش و 60 نفر از شیعیانش بر ما وارد شدند و ... ما بر آنان دست یافتیم (الارشاد ، ص ۲۴۵) .

402- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۱۸ ؛ الطبقات الکبری ، ص ۴۶۶ ؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۵۸ ؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله الحسن و الحسين ... ) ، ص ۱۹۰ .

403- برای تفصیل سخنان آنان ، بنگرید به : تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۶ ؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۵ ، ص 420 - 418 ؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۵۷ - ۶۰ ؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص 175۱۷۴ ؛ الارشاد ، ص ۴۴۱ - ۴۴۴ ؛ بحار الانوار ، ج ۴۴ ، ص ۳۹۳ ؛ الطبقات الکبری ، ص ۴۶۶ ؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ص ۹۷ .

404- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۹ - ۴۳۰ ؛ در برخی از گزارشها از همراهی مادر عبدالله نیز یاد شده است .

405- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۹ ؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۶۹ ؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۱ ، ۱۸۲ ؛ بحار الانوار ، ج ۴۵ ، ص ۱۲ و ۱۳ .

406- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۱ .

407- کافران تصور نکنند که مهلتی که به آنان داده ایم ، به سود آنان است . ما

مهلتشان داده ایم تا گناه آنان افزایش یابد و عذابی دردناک به آنان برسد. خداوند مومنان را بر این حال نمی گذارد تا پلید را از پاک جدا کند (آل عمران ، ۱۷۸-۱۷۹).

408- نوشته اند که امام در نزدیکیهای صبح با خداوند چنین راز و نیاز می کرد. عبارات دعای او عزم استوار و توکل عاشقانه اش را به خالق هستی نشان می دهد: اللهم انت تقتی فی کل کرب و انت رجائی فی کل شده و انت لی فی کل امر نزل بی ثقہ و عده ، کم من هم یضعف فیہ الفواد و تقل فیہ الحیلہ و یخذل فیہ الصدیق و یشمت فیہ العدو ، انزلته بک و شکوته الیک رغبه منی الیک عن سواک ففرجتہ عنی و کشفته فانت ولی کل نعمه و صاحب کل حسنه و منتهی کل رغبه. چنان که خواهد آمد ، امام در آغاز نبرد عاشورا هم همین دعا را تکرار می کرد .

409- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۱. شیخ الطائفه این ماجرا را به حبیب بن مظاهر نسبت داده است) اختیار معرفه الرجال ، ج ۱ ، ص ۲۹۳).

410- الارشاد ، ج ۲ ، ص 98 ؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۲. ابن جوزی به نقل از شعبی ۴۵ سوار و ۱۰۰ پیاده آورده افزوده است آنان ۷۰ سوار و یکصد پیاده بودند. نیز گفته شده است که آنان ۳۰ تن سواره بودند. ابن جوزی در ادامه این روایت نوشته است که مسعودی گفته است که همراه امام ۱۰۰۰ نفر بودند ، ولی قول اول اصلح است (تذکره الخواص ، ص ۲۲۶).

411- الارشاد ، ص ۲۳۳؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۳؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۶۰ - ۶۱. ابن سعد فشرده ای از سخنان امام را آورده است. الطبقات الکبری ، ص ۴۶۶ .

412- یونس ، ۷۱ .

413- الاعراف ، ۱۹۶؛ تاریخ الطبری ، ج ۳ ، ص ۴۲۴؛ الکامل فی التاریخ ،

414- روایت ابومخنف از ابو جناب کلبی درباره چگونگی آزادی حر از ژرفای تذبذب و بهانه سازیهای نفسانی برای باقی ماندن در میان سپاه ابن سعد ، حاوی نکاتی است جالب درباره دوره سرگردانی حر و جنگ درونی او با واقعیت درك وی از حقانیت امام حسین (ع) در بخشی از شخصیتش و تمایلات عافیت جویی او در بخش دیگری از همان شخصیت و چگونگی دلیل تراشیهای وی در این دوره برای فرار از حقیقت. ابومخنف از ابو جناب کلبی می نویسد که چون حر به حضور امام حسین (ع) رسید خطاب به امام گفت : به خدا سوگند گمان نمی کردم که این قوم پیشنهادهای تو را نپذیرند و کار به اینجا کشد. من با خود می گفتم که بخشی از دستور کوفیان را اطاعت خواهم کرد تا از اطاعت ایشان خارج نشده باشم تا زمانی که پیشنهادهای تو را بپذیرند به خدا سوگند که اگر می دانستم با تو چنین خواهند کرد ، با تو آن نمی کردم که کردم. اکنون نیز نزد تو آمده ام تا نزد خداوند توبه کنم و تو را به جان خویش یاری کنم آیا توبه ام نزد خدا پذیرفتنی است ؟ امام پاسخ داد که : آری خداوند توبه ات را می پذیرد و از تو در می گذرد. تو حری ؛ چنان که مادرت تو را حر نامید. انشا الله در دنیا و آخرت نیز حر خواهی بود. برای يك بررسی زیبا و بی نظیر درباره حر بنگرید. به : اثر دکتر شریعتی .

415- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۷ - ۴۲۸ .

416- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۵ - ۴۴۶ .

417- روایت ابو مخنف از حمید بن مسلم حاکی است که : وقتی عمرو بن عبدالله صایدی ، رسیدن زمان اقامه نماز را به امام یاد آور شد و گفت که دوست دارد تا قبل از شهادت ، آخرین نماز خویش را با امام بخواند و امام نیز از او خواست تا از کوفیان بخواهد که به امام مهلت اقامه نماز دهند ، حصین بن نمیر که تمام فهم خویش را در عصر خلافت به دست آورده بود و همان



- ادارکات خود را دین خدا می یافت و همه مسلمانان وفادار به دین خدا و مخالف سلطنت اموی را بی دین می شمرد ، پاسخ داد که : نماز شما قبول نیست .
- حبیب بن مظاهر وقتی شنید که عناصر ساخته و پرداخته شده آیین یزیدی به حدی از جهالت و گستاخی در رای و اندیشه رسیده اند که حتی درباره درستی و نادرستی نماز فرزند آورنده نماز حکم می کنند ، بر آشفت و خطاب به حصین بن نمیر گفت : نماز از خاندان پیامبر پذیرفته نیست ، اما از خری چون تو پذیرفته است ؟ (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۳۹) .
- 418- برای شرح حال آنان بنگرید به بخش هفتم .
- 419- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۲ .
- 420- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۰؛ الطبقات الکبری ، ص ۴۷۳ .
- 421- الارشاد ، ص ۲۴۱ - ۲۴۲ .
- 422- در روایت ابو مخنف از عقبه بن بشیر الاسدی ، اصل خبر از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین روایت شده و در روایت حمید بن مسلم آمده است که پنداشته اند که نام این کودک عبدالله بن الحسین بود (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۸) .
- 423- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۸ ، همچنین بنگرید به : گزارش متفاوت ابن سعد ، الطبقات الکبری ، ص ۴۱۷ .
- 424- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۴ - ۴۲۵ .
- 425- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۵؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۶۱ - 63؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۷۹ .
- 426- انساب الاشراف ، ( ترجمه ریحاننتی رسول الله الحسن و الحسین... ) ص ۱۶۲؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۴ - 425 ؛ تذکره الخواص ، ص ۲۱۹ .
- 427- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۲۵؛ انساب الاشراف ، ص ۱۶۲ .

428- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۴۹؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۶ .

429- فتوح اعثم ، ج ۳ ، ص ۱۳۶ .

430- ابو مخنف به نقل از حجاج بن عبدالله نوشته است که (( : عمر بن سعد در همین حال چنان اشک می ریخت که اشکهایش بر گونه ها و ریش وی روان بود )) . ابن سعد حقیقت را می شناخت ، اما خیال حکومت ری ، واقعیتی بود که او را به تباهی کشاند. برای روایت ابو مخنف بنگرید به : تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص 452.

431- الارشاد ، ص ۲۴۲؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۳ .

432- الطبقات الکبری ، ص 473 ؛ الارشاد ص ۲۴۲؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۳ .

433- ابو مخنف به نقل از حمید بن مسلم آورده است که چون امام به زمین افتاد ، تا مدتی هر کس به آن حضرت نزدیک می شد ، باز می گشت تا با کشتن حسین بن علی گناه بزرگی را بر گردن نگیرد) تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۳ .

434- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۳ - ۴۵۴؛ الکامل فی التاریخ ، ج 4 ص ۷۹؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۸۹؛ الارشاد ، ص ۲۴۲ . مسعودی و برخی دیگر نوشته اند: قاتل امام حسین (ع) سنان بن انس ، مردی از قبیله مذحج بود که سر امام را برید و آن را پیش ابن زیاد برد و گفت (( : رکاب مرا پر از طلا و نقره کن که من پادشاه پرده دار را کشته ام کسی را کشته ام که پدر و مادرش از همه کس بهتر و نسبش والاتر است )) (مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۶۵؛ الطبقات الکبری ، ص ۴۷۴؛ تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص ۲۵۲؛ الفصول المهمه ، ص ۱۹۷؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۶۲) .

435- مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۱۲ - ۱۳ .

- 436- شیخ مفید روز دهم محرم را روز شنبه دانسته است (الارشاد ، ص ۲۵۲). در باب تطبیق عاشورا با ایام هفته ، اختلاف نظرهایی وجود دارد. برخی آن را مطابق با روز جمعه ، بعضی با روز دوشنبه ، و جمعی نیز آن را با روز شنبه و تعدادی هم آن را با روز چهارشنبه برابر دانسته اند نگاه کنید به : تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص ۲۵۲؛ الطبقات الکبری ، ص ۴۷۴ .
- 437- مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۶۵ .
- 438- الطبقات الکبری ، ص ۴۷۵؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحان‌تی رسول الله... ) ، ص ۲۱۱ .
- 439- الارشاد ، ص ۲۴۸. شیخ مفید نوشته است که تمام این افراد در زیر پای قبر امام دفن شدند. جز عباس بن علی که در غاضریه ، یعنی همان جایی که کشته شده بود ، دفن شد. شیخ مفید افزوده است که اما اصحاب امام حسین (ع) رحمه الله علیهم که همراه آن حضرت کشته شدند ، در نزدیکی امام دفن گشتند. ما به طور دقیق و تفصیل محل دفن هر کدام از آنان را نمی دانیم ، اما شکی نداریم که آنان در همان کربلا و در گرد مرقد امام دفن شده اند. / ابن سعد روایتی آورده است طبعاً نادرست ، از فضل بن دکین به نقل از محمد بن حنفیه که ابن حنفیه گفته است هفده نفر از جوانانی که با امام حسین (ع) کشته شدند از فرزندان فاطمه بودند (الطبقات الکبری ، ص ۴۹۸). ابن شهر آشوب نوشته است که در تعداد کشته های اهل بیت اختلاف است. اکثراً بر آنند که آنان ۲۷ نفر بودند؛ ۸ نفر از بنی عقیل که عبارت بودند از: مسلم ، جعفر ، عون ، عبد الرحمان ، محمد بن مسلم ، عبد الله بن مسلم ، جعفر بن محمد بن عقیل ، محمد بن ابی سعید بن عقیل. ۳ نفر از فرزندان جعفر که عبارت بودند از: محمد بن عبدالله بن جعفر ، عون الاکبر بن عبدالله ، عبدالله بن عبدالله. ۹ نفر از فرزندان امیرالمومنین که عبارت بودند از: حسین ، عباس ، و گفته شده است پسرش ، محمد بن العباس ، عمر ، عثمان ، جعفر ، ابراهیم ، عبدالله الاصغر ، محمد

الاصغر ، ابوبکر (که در کشته شدن او جای شك است. ) ۴ نفر از فرزندان حسن که عبارت بودند از: ابوبکر ، عبدالله ، قاسم گفته شده است بشر ، عمر که صغیر بود. ۶ نفر از فرزندان حسین با اختلافی که درباره آنان وجود دارد که عبارت بودند از: علی اکبر ، ابراهیم ، عبدالله ، محمد ، حمزه ، علی ، جعفر ، عمر. حسن بن الحسن نیز اسیر گشت و دستش قطع شد. زین العابدین نیز به قتل نرسید ، چون بیمار بود پدرش به او اجازه جنگ نداده بود و گفته شده است که محمد اصغر بن علی بن ابی طالب هم به دلیل بیماری کشته نشد. همچنین گفته شده است که او را یکی از بنی دارم با تیر زد و کشته شد و مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۱۱۲ - ۱۱۳؛ همچنین نگاه کنید به خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۵۳ - ۵۴؛ تذکره الخواص ، ص ۲۲۹. )

440- تاریخ الطبری ج ۵ ، ص ۴۶۷ - ۴۶۸؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۸۰. دینوری نوشته است که مجموع سرها هفتاد و دو سر بود. ۲۲ سر را هوازن ، به رهبری حصین بن نمیر ، ۱۳ سر را کنده به پیشوای قیس بن اشعث ، ۶ سر را بنو اسد ، به ریاست هلال بن الاعور ، ۵ سر را ازدیان به رهبری عیثمه بن زهیر ، ۱۲ سر را ثقیف به سردمداری ولید بن عمر به کوفه بردند (الخبار الطوال ، ص ۲۵۹؛ مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۱۱۲). بلاذری هفتاد سر نوشته است (انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۲۱۱) و ابن صباغ نیز نوشته است که مجموع سرهایی که نزد عبیدالله برده شد ، هفتاد سر بود (الفصول المهمه ، ص ۱۹۸؛ نهایی الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۶۱).

441- البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۲۰۵ - ۲۰۶ .

442- برای تعداد شهدا که در منابع تاریخی و مقاتل بسیار بیشتر از هفتاد و دو نفر گزارش شده است ، بنگرید به بخش هفتم همین کتاب . برخی از نویسندگان معاصر نیز تعداد شهدای کربلا را بیشتر از تعداد مشهور ثبت کرده اند. نگاه

کنید به : سماوی ، محمدبن شیخ طاهر ، ابصار العین فی انصار الحسین ، قم  
منشورات مکتبه بصیرتی ، بی تا ، ص ۲۱ .

-443 بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص  
۲۱۱ .

-444 الاخبار الطوال ، ص ۲۵۹؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه  
ریحانتی رسول الله... ) ، ص 211۲۱۰ - ،

-445 تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۱۲؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۵۴.  
همچنین ، بنگرید به ص ۲۰۵ 206 - همین کتاب .

-446 از امام صادق نقل شده است که وقتی حسین بن علی کشته شد ، سی و  
سه ضربت نیزه و سی و چهار ضربت شمشیر در بدن او وجود داشت (الطبقات  
الکبری ، ص ۴۷۴؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۳). خوارزمی ، بر اساس  
روایتی نوشته است که شمار زخم ضربه ها و تیرها بیش از یکصد و بیست بود  
(مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۴۲؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۹)  
-447 بنگرید به : حسین وارث آدم .

-448 ابو مخنف ، به نقل از امام صادق آورده است که سنان در حالی که بیم  
داشت تا سر امام از دست وی برود. به هر کسی که به سر امام نزدیک شد ،  
حمله می کرد. او تنها پس از آنکه سر امام را به خولی سپرد ، آرام گرفت  
(تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۳).

-449 الطبقات الکبری ، ص 479؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۳؛ الارشاد  
، ص ۴۶۸؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۴۳؛ الکامل فی  
التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۸؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول  
الله... ) ، ص ۲۰۷ - ۲۰۹ ،

-450 خوارزمی و دیگران نوشته اند که از جمله کودکانی که گوشواره هایش

را با خشونت از گوشه‌های وی در آوردند ، ام کلثوم دختر امام حسین (ع) بود (مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۴۳؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۹ . )

-451 الارشاد ، ص ۲۴۲؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۳ .

-452 الطبقات الكبرى ، ص 480 ؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۴؛ نسب

قریش ، ص ۵۸ .

-453 با درخواست ابن سعد ، عده ای از جمله اسحاق بن حیره و اخنس بن مرشد داوطلب شدند و با اسبان خویش پیکر امام و یارانش را لگدکوب کردند. روایتی از ابومخنف از طریق همین حمید بن مسلم بر آن است که چون سنان بن انس به اندیشه دریافت جایزه ، سر بریده امام حسین (ع) را نزد عمر بن سعد برد با خواندن شعری با مطلع زیر (( رکابم را از طلا و نقره سنگین کن که من شاه پرده دار را کشته ام )) ، از عمر جایزه خواست ، وی سنان را دیوانه خواند و او را با چوب زد. بی گمان اگر گزارش متن مبنی بر دستور عمر بن سعد بر لگدکوب کردن اجساد شهدای کربلا صحت داشته باشد ، که در صحت آن تردیدی نیست ، طبعا باید نتیجه گرفت که آنچه حمید بن مسلم در باب واکنش عمر بن سعد در برابر سنان نوشته است ، نادرست است و ساخته و پرداخته واکنش خود وی نسبت به عمل سنان (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۴؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۱؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۷۹؛ نهاییه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۶۲ ، بلاذری ، انساب الاشراف ، ترجمه ریحانتی رسول الله... ، ص ۲۱۰)

-454 ابن سعد و دیگران روایت کرده اند که سنان پس از خاتمه بی رحمیهایش در کربلا چون به خانه خویش بازگشت ، عقل و ادراک خویش را از دست داد به گونه ای که قدرت حرکت نداشت و در همان جا که می خورد ، قضای حاجت می کرد (الطبقات الكبرى ، ص ۵۰۴)

455-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۳ - ۴۵۴؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص 79 ؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ص ۱۸۹؛ الارشاد ، ج ۲ ، ص ۱۱۴؛ مروج الذهب ، ج ۲ ، ص 65 ؛ الطبقات الکبری ، ص ۴۷۴؛ تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص ۲۵۲؛ سیر اعلام النبلاء ، ج ۳ ، ص ۴۷۴ .

456-پس از عزیمت سپاه یزید به سوی کوفه ، گروهی از بنی اسد که در غاضریه منزل داشتند ، به کربلا آمدند و به دفن جنازه شهدا پرداختند (الارشاد ، ص 243 ؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۵ - ۴۶۷؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۸۰؛ نهایه الارب ، ج ۲۰ ، ص ۴۶۲) .

457-تاریخ الطبری ، ج ۵ ص ۴۵۶؛ الطبقات الکبری ، ص ۴۸۰؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۸۱؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۹۳؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۲۱۱ .

458-بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۲۱۱ .

459-تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۸۲؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۳۹؛ الطبقات الکبری ، ص ۵۰۱ .

460-الارشاد ، ص ۲۴۳؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ص ۴۵۶. ابن عساکر این روایت را از طریق دیگر از جمله از انس نیز نقل کرده است. تاریخ مدینه دمشق ، ج ۱۴ ، ص ۲۳۵ ، نیز نگاه کنید به : الطبقات الکبری ، ص ۴۸۲؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۶؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص ۲۱۳ .

461-الخبر الطوال ، ص ۲۶۰؛ الارشاد ، ص ۴۷۱ - ۴۷۲ .

462-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۶؛ الكامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۸۱؛ خوارزمی ، مقتل الحسین الجزء الثانی ، ص 51 ؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص

۱۹۰. شیخ مفید و دینوری ، تنها به گزارش اعتراض زید به ارقم پرداخته اند و سخنان اخیر وی را نقل نکرده اند .

-463 الطبقات الكبرى ، ص 418 ؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۴۲ .

-464 به خلاف این عناصر که با فریب بخششهای عبیدالله او را به عرش اعلی می بردند ، مادر ابن زیاد ، پسرش را جهنمی می دانست ابن سعد روایتی دارد که به موجب آن چون مرجانه ، مادر عبیدالله پسرش را دید ، خطاب به او گفت (( یا خبیث قتلت ابن رسول الله (ص) ، لاتری الجنة ابداء )) (الطبقات الكبرى ، ص ۵۰۰ .)

-465 تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۷؛ الارشاد ، ص ۲۴۴؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۴۲ .

-466 ابو مخنف به نقل از حمید بن مسلم نوشته است که چون عبیدالله بن علی بن حسین نگریست ، نام وی را پرسید ، پاسخ شنید که : علی بن الحسین . عبیدالله گفت : مگر علی بن حسین کشته نشد . پس امام سجاد گفت : او برادرم بود که مانند من علی نامیده می شد . پسر زیاد گفت که خدا او را کشت . امام سجاد پاسخ داد که : خداست که به هنگام مردن جان آدمی را می گیرد (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۶ - ۴۵۷؛ الارشاد ، ص ۲۴۴؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۸۲ .) (ابو الفرج اصفهانی گفتگوی بالا را میان یزید و امام سجاد از دمشق دانسته است .

-467 تاریخ الطبری ج ۵ ، ص ۴۵۸؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۴۴ .

-468 او از یاران علی (ع) بود که در جنگ جمل چشم چپ خویش را از دست داده بود و در جنگ صفین نیز آن چشم دیگرش را (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۸ .)

-469 الارشاد ، ص ۲۲۴؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۸ - ۴۵۹؛ الفتوح ،



ج ۳ ، ص ۱۴۴؛ بلاذری انساب الاشراف ، ( ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ،  
ص ۲۱۴ .

470- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۵۹؛ الارشاد ، ص ۲۲۴؛ خوارزمی ،  
مقتل الحسین ، ج ۲ ، ص ۵۹؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۸۳؛ البدایه و  
النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۹۱؛ الملهوف ، ص ۲۰۴ - ۲۰۷ .

471- الارشاد ، ص ۲۴۵؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۰ .

472- الارشاد ، ص ۲۴۵؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۰؛ الكامل فی  
التاريخ ، ج ۴ ، ص ۸۳؛ البدایه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۱۹۱. بلاذری فقط از  
ماموریت محفر سخن گفته است (انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول  
الله... ) ، ص ۲۲۴).

473- الشوری ، ۲۳ .

474- الاسراء . 26 .

475- الانفال ، 41 .

476- الاحزاب ، ۳۳ .

477- فتوح اعثم ، ج ۳ ، ص ۱۵۲؛ الملهوف ، ص ۲۰۷ - ۲۰۹ .

478- الحديد ، ۲۲ - ۲۳ .

479- بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانتی رسول الله... ) ، ص  
۲۲۶ .

480- الشوری ، ۳۰ .

481- در برخی از منابع متاخر آمده است که حضرت زینب نیز نزد یزید به

سخن پرداخت و خطاب به او گفت : اظننت یا یزید انه حیث اخذت علینا

باطراف الارض و اکناف السماء فاصبحنا نساق کما یساق الاساری ، ان بنا

هوانا علی الله و بک علیه کرامه و ان هذالعظم خطرک عنده ، فشمخت بانفک و

نظرت فی عطفك ، جذلان فرحا ، حین رایت الدنيا مستوسقه لك و الامور متسقه عليك و قد امهلت و نفست و هو قول الله تبارك و تعالی )) و لا يحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خیر لانفسهم انما نملى لهم لیزدادوا اثما و لهم عذاب مهین )) .

-482 الطبقات الکبری ، ص ۴۸۹ .

-483 گزارشهای مربوط به اظهار ندامت و تاسف یزید از شهادت امام حسین (ع) به اشکال مختلف و متعدد روایت شده اند و حتی گزارش شده است که برخی از مروانیان نظیر یحیی بن مروان ، برادر مران بن حکم نیز در حضور یزید ، شعری در نکوهش عبیدالله بن زیاد سرود که یزید فوراً به او دستور داد تا سکوت کند. حتی از قاسم بن عبدالرحمان ، غلام یزید روایت شده است که چون یزید سر بریده امام حسین (ع) را دید ، خود شعری در ستمکاری قاتلان آن حضرت سرود. به نظر می رسد که جملگی این روایت کوششی بوده است از سوی خاندان اموی تا به طریقی یزید و خاندان خویش را از ننگی که با حادثه کربلا به دامن آنان نشست پیراسته دارند. احتمال دیگر آن است که چنین روایتی ساخته و پرداخته ذهن راویانی باشد که چون بر روایتی بی بنیاد باور داشتند که به موجب آن پیامبر تمام صحابی و تابعین را ستوده است ، کوشیده اند تا تعارض ذهنی خویش با آن روایت را از طریق پوشیدن جرم بزرگ و آشکار یزید و تبرئه او با جعل اخباری مبنی بر کراهت او از قتل امام حسین (ع) حل و فصل کنند. برای روایات مربوط به کراهت یزید از قتل امام حسین (ع) و یارانش بنگرید به : تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۰ - ۴۶۴ ؛ الارشاد ، ص ۲۴۶ ؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۶۷ - ۶۹ ؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۸۷. برای نقش مستقیم یزید در شهادت امام حسین (ع) ، نگاه کنید به نامه صریحی که عبدالله بن عباس به او نوشته و یعقوبی آن را نقل کرده است (تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۸۶ - ۱۸۹ ؛ الطبقات الکبری ، ص

484- بنا به گزارش خوارزمی ، یزید پس از نخستین نامه اش خطاب به ولید بن عتبه برای گرفتن بیعت از امام حسین (ع) و عبدالله بن زبیر و دیگر مردم مدینه طی نامه دیگری از ولید خواست که : بسم الله الرحمن الرحيم. من یزید امیرالمومنین ، الی الولید بن عتبه ، اما بعد: فاذا ورد عليك کتابی هذا ، فخذ البیعه ثانیه من اهل المدینه - توکیداً منك علیهم ، و ذر عبدالله بن زبیر فاعنه لن یفوتنا و لن ینجو منا ابداً مادماً احیاء ، ولیکن مع جواب کتابی هذا راعس الحسین ، فان فعلت ذلك ، جعلت لك اعنه الخیل ، ولك عندی الجائزه العظمی ؛ و الحظ الاوفر و السلام) (( .مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص ۲۶۹ .

485- چنین گزارشی ، طبعا با گزارش ابی مخنف از ابو حمزه ثمالی ، گزارشی که با گزارش مشابه درباره رفتار عبیدالله بن زیاد با سر بریده امام حسین شبیه است ، تعارض دارد. حسب این گزارش ، یزید به هنگامی که سر بریده امام حسین را در پیش روی خویش دید ، با چوبی به دندانهای آن حضرت زد و در تکریم امام حسن و نکوهش عبیدالله بن زیاد ، بیتی از شعر حصین بن حمام مری را خواند طبعا ، بعید است که عبیدالله و یزید ، هر دو رفتاری را مشابه هم با سربریده امام انجام داده و هر دو شعر حصین بن حمام را خوانده باشند. استناد روایت به یزید با توجه به علاقه وی به شعر سازگارتر است. شعر حصین که بندی از قصیده ای از اوست و در مفضلیات آمده ، چنین است:

سرهایی را بریدند که در نزد ما دوست داشتی بودند آنان که این سرها را بریدند ، خود بدکاره و ستمکار بودند: تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۵؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۸۵؛ الطبقات الکبری ، ص ۴۷۸؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۹۱ .

486- بنگرید به گزارش شعر وی به یاد کشته های مشرکین در بدر در: ابی

الفداء اسماعیل بن کثیر القریشی دمشقی ، تفسیر القرآن الکریم ، بیروت  
دارالفکر ، ۱۴۰۰ هـ / ۱۹۸۰ م ، ج ۲ ، ص ۱۳۲ .

487- البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۱۹۲ . ابن اعثم بیت آخر را چنین آورده  
است:

فجزینا هم ببدر مثلها و اقمنا مثل بدر فاعتدل

اعثم نوشته است که سپس یزید از خویشتن افزود که:

لست من عتبه ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل

الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۵۱ . نیز نگاه کنید به : مقاتل الطالبیین ، ص ۱۲۲ .

دینوری و مقدسی نیز کوتاه شده ای از شعر را آورده اند (الاخبار الطوال ، ص  
۲۶۷؛ البدء و التاریخ ، ج ۶ ، الفصل الحادی العشرون ، ص ۱۲ همچنین نگاه  
کنید به : المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۱۴).

488- بلاذری و دیگران نوشته اند که شماری از زنان حرم یزید به هنگام وارد  
شدن زنان امام حسین (ع) گریستند و ماتم گرفتند (انساب الاشراف ، ترجمه  
ریحانته رسول الله... ) ، ص ۲۲۲ .

489- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۶۲ ،

490- الفتوح ، ج ۳ ، ص ۱۴۷ ؛ الارشاد ، ص ۲۴۵ . ابن سعد نوشته است که  
یزید نیز دستور داد تا سر امام را از دمشق به عامل خویش در مدینه برسانند  
(الطبقات الکبری ، ص ۴۹۰) درباره مباحث مربوط به راس الحسین ، بنگرید  
به : البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۲۰۴ .

491- الارشاد ، ص ۲۴۷؛ بلاذری ، انساب الاشراف ، (ترجمه ریحانته

رسول الله... ) ، ص ۲۲۳ .

492- نگاه کنید به : الطبقات الکبری ، ص ۴۹۲؛ الارشاد ، ص ۲۴۷ .

493- مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۸؛ الارشاد ، ص ۲۴۷؛ مناقب آل ابی

- طالب ، ج ٤ ، ص ١١٥؛ الكامل فی التاریخ ، ج ٤ ، ص ٩٨؛ الفصول المهمه ، ص ١٨٧؛ تاریخ الطبری ، ج ٥ ، ص ٤٦٧. طبری بیت سوم را نیاورده است. در خوارزمی نیز در قالب دو بیت و با تفاوتهایی آمده است (بنگرید به : خوارزمی ، مقتل الحسین الجزء الثانی ، ص ٧١. ٨٤).
- 494- ابن اعثم ، الفتوح ، ج ٣ ، ص ٢٣ - ٢٤؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص ٢٧٣؛ مناقب آل ابی طالب ج ٤ ، ص ٨٩؛ بحار الانوار ، ج ٤٤ ، ص ٢٣٩ .
- 495- تاریخ الطبری ، ج ٥ ، ص ٤٩٣ - ٤٠٤
- 496- برخی از اصحاب مقتل نوشته اند که در فردای شبی که حاکم مدینه آن حضرت را برای بیعت با یزید به دارالاماره مدینه فراخواند ، مروان امام را در یکی از کوچه های مدینه دید و چون باز هم از آن حضرت خواست تا با یزید بیعت کند ، امام پاسخ بالا را به مروان داد (خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الاول ، ص ٢٦٨).
- 497- العقد الفرید ، الجزء الرابع ، کتاب الخطب ، ص ٥٧ ، ٥٨
- 498- نگاه کنید به نامه ها و گفتگوهای معاویه با بزرگان مدینه در: الامامه و السیاسه ، ج ١ ، ص ١٦٥- 177
- 499- البدایه و النهایه ، ج ٨ ، ص ١٤٧ .
- 500- الامامه و السیاسه ، ج ١ ، ص ٢٠٧ .
- 501- تاریخ الفخری ، ص 116.
- 502- الامامه و السیاسه ، ج ١ ، ص ٢٠٩ .
- 503- همان ، ج ١ ، ص 215
- 504- الغاشیه ، 22
- 505- تاریخ یعقوبی ، ج ٢ ، ص ١٩٠. همچنین بنگرید به : مروج الذهب ، ج

۳ ، ص ۶۹؛ الاخبار الطوال ، ص ۲۶۵ .

506-شایان ذکر است که مسلم بن عقبه نیز که فجایع مدینه را فرماندهی کرد ، چون کوتاه زمانی بعد در راه هجوم به مکه به کام مرگ افتاد ، در آستانه مرگ چنین گفت )) : خداوندا! پس از شهادت به وحدانیت تو و رسالت محمد ، کاری دوست داشتی تر از کشتن مردم مدینه نکرده ام تا به سبب آن در آخرت به تو امیدوارتر باشم (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۴۹۷) .

507-نگاه کنید به : تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۹۱ .

508-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۷۷؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۳۵ .

509-لقد ارسلنا رسلنا بالبینة و انزلنا معهم الکتب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه باءس شديد و منفع للناس و ليعلم الله من ينصره و رسله بالغیب ان الله قوی عزیز) ((الحديد ، ۲۵)

510-توجه کنیم به این کلام الهی که شرک را ظلم عظیم می شمارد و می

فرماید: یا بنی لا تشرک بالله ....

511-ابن ابی الحديد آورده است که يك بار به هنگام توزيع بيت المال میان مردم کوفه از طریق رؤ ساء هفتگانه قبایل این شهر ، چون در درون اموالی که از کیسه ها بیرون می آمد و توزیع می شد ، به گرده نانی برخورد کرد ، همان را نیز به هفت قسمت تقسیم کرد و هر قسمت را بر روی یکی از بخشهای هفتگانه قرار داد (شرح نهج البلاغه ، پیشین) .

512-و مباش همچون جانوری شکاری که خوردنشان را غنیمت شماری زیرا که رعیت دو دسته اند ، دسته ای برادر دینی تواند و دسته ای دیگر در آفرینش با تو همانند (نهج البلاغه ، فرمان به مالك اشتر ، نامه ۵۳) .

513-بنگرید به : آخرین بخش از خطبه ۳۴ .

514-الحديد ، ۲۵

515- شعر زیبایی دارد عبدالرحمن همام سلولی ، درباره افول مردم در دوره اموی. در سال ۵۹ هجری ، پس از آنکه فرستادگان عراق و سایر مناطق به حضور معاویه رسیدند و معاویه از آنان خواست تا در باب ولیعهدی یزید بیعت کنند و به رغم مخالفت بعضی ، سرانجام بزرگان قوم و به دنبال آنان مردم به جانشینی یزید تمکین کردند ، عبدالرحمان سرود که (( : اگر رمله یا هند را حاضر کنند ، ما با آنان به عنوان همسر امیر مومنان بیعت خواهیم کرد! پس از سه کس که با یکدیگر هماهنگ بودند ، چون خسروی بمیرد ، خسروی دیگر برجای او نشیند. افسوس که کاری نمی توانیم کرد. اگر توانایی داشتیم ، چنان شما را فرو می کوفتیم که به مکه باز گردید و در آنجا کاسه لیبی کنید. چنان خشمناکیم که اگر خون بنی امیه را هم بنوشیم ، سیراب نخواهیم شد رعایای شما تباه شدند و شما خود را به غفلت زده و به شکار خرگوش مشغولند (مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۲۸) مقدسی این شعر را با اختصار ، در ماجرای حضور معاویه در مکه و فراخواندن مردم بر بیعت با یزید آورده است (البدء و التاريخ ، ج ۶ ، الفصل الحادی و العشرون ، ص ۸)

516- مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۳۵ .

517- الاخبار الطوال ، ص ۲۱۹؛ تاریخ الفخری ، ص ۱۰۹؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۴۶؛ مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۲۱۴؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۳ ، ص ۴۴۱؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۲۸؛ تاریخ ابن خلدون ، ج ۳ ، ص ۷ .

518- عمروبن عاص پس از وقوف بر قتل عثمان ، با دو پسر خویش و وردان غلام خود به مشورت پرداخت و از آنان پرسید تا کدامیک را از میان علی و معاویه برگزیند. یکی از پسرانش و وردان او را به اجناب از فرو ریختن سوابق و دیانت خویش به معاویه دلالت کردند ، اما او با اینکه به حقانیت علی (ع) اعتراف داشت ، دین خود را وانهاد تا به قول خویش دنیای خود و معاویه را

آباد کند گفته شده است که او به هنگام عزیمت به سوی دمشق چند بار به وردان دستور می داد تا بار و بنه وی را آماده کند ، ولی کمی بعد پشیمان می شد . چون سرانجام معاویه را انتخاب کرد و روانه دمشق شد ، وردان او را چنین توصیف کرد: مرد بر پاشنه خویش ادرار کرد. برای مشاوره های او بنگرید به : الامامه و السیاسه ، ج ۱ ، ص ۹۶ ؛

-519 نگاه کنید به : تاریخ یعقوبی ، ص ۳۰ و ۴۳ .

-520 تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۴۸

-521 مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۶۹ - ۷۱ ؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص

۱۱۱ - ۱۲۴ ؛ تاریخ الطبری ج ۵ ، ص ۴۸۲ . 499 -

-522 برای گزارشهای مختلف مورخان درباره چگونگی کناره گیری پسر یزید

از قدرت ، بنگرید به : تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۱۹۵ ؛ مروج الذهب ، ج ۳

، ص ۷۲ ؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص 129 ؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص

۴۹۹ ؛ سیوطی ، تاریخ الخلفاء ، ص ۲۱۰ - ۲۱۱ .

-523 مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۹۳ ؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۵۹۴ ؛

الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۱۵۸ ، ؛ فتوح اعثم ، ج ۳ ، ص ۲۲۵ ؛ البدایه

و النهایه ، ج ۸ ، ص ۲۵۳ - ۲۵۴ .

-524 الاخبار الطوال ، ص 171 ابن سعد به خطا از حضور او در جمل نیز

یاد کرده است (الطبقات الكبرى ، ص ۲۹۲ .) (نصر بن مزاحم از تعلق او در

حضور در جمل یاد کرده و نوشته است که (( سلیمان بن سرد پس از بازگشت

علی بن ابی طالب (علیه السلام) از بصره به خدمت امام آمد. (امام) وی را

سرزنش و نکوهش کرد و به او گفت (( : تو دچار تردید شدی و گوش

خواباندی و نیرنگ به کار بردی ، در حالی که نزد من موثق ترین مردم بودی

، و - چنان می پنداشتم - در یاری دادن به من سریع ترین آنان محسوب می



شده ؛ چه چیزت بر آن داشت که از اهل بیت پیامبرت دستبرداری و چه عاملی تو را از یاری دادن به آنها بی میل ساخت ؟ ((عرض کرد )) : ای امیرمومنان ، مسائل را به عقب بر مگردان و مرا بدانچه گذشته است ، ملامت مفرما و دوستی مرا به همان پایه نگهدار تا خیر خواهی من به اخلاص از آن تو باشد ... ((نصر بن مزاحم منقری ، پیکار صفین ، به تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون ، ص ۱۹ - ۲۰ .))

525- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۵۵۴ ، الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۱۶۰  
526- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۵۵۱ ؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۱۷۵ ؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۳۱ ؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۲۵۲ .  
527- الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۳۲ . ابن اعثم خلف وعده بیعت کنندگان با سلیمان را تلویحا به مخالفتهای مختار با حرکت توابین مربوط کرده است . مسعودی نیز همین گزارش را آورده است (مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۹۳) . طبری به نقل از ابومخنف تعداد حاضران در نخیله را ۴۰۰۰ نفر نوشته و افزوده است با تلاش بعدی ، سه روز بعد ، هزار نفر دیگر نیز به نخیله آمدند (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۵۸۴ )

528- ملاحظه شد که به تندرستی شیعیان در این ایام ، در ابتدای سخنان سلیمان بن سرد نیز اشارتی رفته بود .

529- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۵۸۸ - ۵۸۹ ؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۱۷۷ - ۱۷۸ ؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۳۶ ؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۲۵۲ .

530- الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۱۷۸ . طبری فشرده ای از سخنان بالا را آورده است (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۵۸۹) .

531- تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۵۹۵ ؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۱۸۰ ؛

- تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص 199 ؛ التنبيه و الاشراف ، ص ۲۶۹ .
- 532-الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۴۶؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۵۹۸؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۱۸۲؛ البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۲۵۴؛
- 533-مروج الذهب ، ج ۳ ، ص ۹۵؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۴۷ - ۲۴۸؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۶۰۴ - ۶۰۵؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۱۸۴ - ۱۸۵؛ البدايه و النهايه ، ج ۸ ، ص ۲۵۴ .
- 534-یعقوبی نوشته است که مختار برای یاری حسین بن علی آمد ، اما ابن زیاد او را گرفت و زندانی کرد (تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۲۰۱)
- 535-طبری به نقل از عیسی بن زید و او از هارون بن مسلم و علی بن صالح آورده است که مختار و عبدالله بن حارث بن نوفل در روز خروج مسلم خروج کردند. مختار با پرچم سبز و عبدالله با پرچم و لباس سرخ. مختار با پرچم خویش به مقابل خانه عمرو بن حریث آمد و پس از نصب پرچم خود بر درب خانه او گفت : من فقط برای ممانعت از تعرض به عمرو بن حریث خروج کرده ام ! (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۳۸۱)
- 536-الفتوح ، ج ۳ ، ص 246 ؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۵۷۰؛ الكامل التاريخ ، ج ۴ ، ص ۱۶۹. طبری این روایت خویش را از طریق ابومخنف ، از عبدالرحمان بن ابی عمیر ثقفی نقل کرده است ؛ یعنی مردی از همان قبیله مختار . 537-تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۲۰۱؛ تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۵۷۱؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۱۶۹؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الثاني ، ص ۲۰۴ .
- 538-تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۵۷۴ - ۵۷۶؛ الكامل فی التاريخ ، ج ۴ ، ص ۱۷۰ - ۱۷۱؛ خوارزمی ، مقتل الحسين ، الجزء الثاني ، ص ۲۰۹ - ۲۱۰ .

539- ابو مخنف به نقل از فضیل بن خدیج ، از نقش عمر بن سعد بن ابی وقاص و شبت بن ربیع و یزید بن حارث بن رویم ، در تشویق عبدالله بن یزید الخطعمی انصاری حاکم زبیری کوفه ، در دستگیری مختار و زندانی شدن او سخن گفته است (تاریخ الطبری ، ج ۵ ، ص ۵۸۰؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۴۱ .).

540- مترجمان عصر سامانی طبری نوشته اند که پس از نامه مختار ، رفاعه با چهار کس از مهتران به زندان رفتند و با مختار بیعت کردند. مطابق همین گزارش اینان به مختار اعلام کردند که آماده اند تا وی از زندان نجات دهند ، اما مختار نپذیرفت و ترجیح داد تا باز هم نامه ای به عبدالله بن عمر نوشته از او یاری جوید. ابن عمر نیز نامه ای به عبدالله بن یزید حاکم ابن زبیر در کوفه نوشت و مختار از زندان آزاد شد (همچنین بنگرید به : تاریخنامه طبری ، ج ۲ ، ص ۷۴۳ .).

541- تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۸؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص 211 ؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۴۱ .

542- او در رمضان سال ۶۵ از سوی عبدالله بن زبیر به جای عبدالله بن یزید انصاری وارد کوفه شد (تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۱۰؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص 212 ؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۴۸ .).

543- الاخبار الطوال ، ص ۲۹۲؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۲۰۲؛ الفتوح ، ج 3 ، ص ۲۶۳

544- الاخبار الطوال ، ص ۲۸۸ ، ۲۹۳ . - 545- الاخبار الطوال ، ص 295 ؛ تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۲۰۲ .

546- یعقوبی نوشته است که مختار سر بریده عبیدالله بن زیاد را نزد امام سجاد در مدینه فرستاد. زنان خاندان پیامبر با دیدن سر بریده ابن زیاد شادمانی کردند

و بر موهای خویش رنگ بستند و شانه زدند (تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص 202) خوارزمی نیز آورده است که مردم عراق ابتدا سرهای عبیدالله بن زیاد

و حصین ابن نمیر و شرحبیل بن ذی الکلاع و ربیعہ بن مخارق الغنوی را  
آویختند و تیر باران کردند . آنگاه برای مختار به کوفه فرستادند مختار نیز آنها  
را همراه نامه ای برای محمد بن حنفیه فرستاد (مقتل الحسین ، الجزء الثانی ،  
ص ۲۶۶ - ۲۶۸) . برای متن نامه بنگرید به : البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص  
۲۷۰ .

-547 الخبار الطوال ، ص ۳۰۱ . در باب قتل (( عمر بن سعد )) (غیر از روایت  
دینوری ، گزارش دیگری نیز وجود دارد . برای آن گزارش و متن امان نامه  
اولیه مختار به ابن سعد ، بنگرید به : الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۷۱ - ۲۷۲ ؛  
خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۲۵۲ - ۲۵۴ ؛ البدایه و النهایه ،  
ج ۸ ، ص ۲۷۳ .

-548 تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۶۶ ، ؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء  
الثانی ، ص ۲۵۶ .

-549 تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۶۶ ؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۶۹ .

-550 تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۵۲ .

-551 الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۲۳۶ .

-552 نام او به اختلاف ، زربی ، زربیا ، زرنب و زرین ذکر شده است .

-553 تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۵۲ - ۵۴ ؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص  
۲۳۶ - ۲۳۷ ؛ الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۹۴ - ۲۹۵ ؛ خوارزمی ، مقتل الحسین ،

الجزء الثانی ، ص ۲۷۰ - ۲۷۱ ؛ البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص 270

-554 الفتوح ، ج ۳ ، ص ۲۷۰ ، ؛ تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۵۹ ؛ البدایه و  
النهایه ، ج ۸ ، ص ۲۷۲ .

555- تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۵۷ - ۵۸؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۲۴۰ .

556- تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۵۸؛ الکامل فی التاریخ ، ج ۴ ، ص ۲۴۰؛  
خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص 250.  
557- تاریخ الطبری ، ج ۶ ، ص ۵۸ .

558- گزارش عزیمت ام وهب به میدان جنگ در برخی از مقاتل به ماجرای  
شهادت وهب بن عبد الله ، پسر ام وهب نیز نسبت داده شده است (نگاه کنید به  
مطالب ذیل وهب بن عبدالله).

559- علامه شوشتری عقیده دارد که یزید بن حصین در نوشته کشی ، تحریف  
بریر بن خضیر است ، می نویسد که مراد از یزید بن حصین در زیارت ناحیه  
نیز همان بریر بن خضیر است (قاموس الرجال ، ج ۲ ، ص ۲۹۴ و ۲۹۶).  
560- شیخ شوشتری ، ضمن ذکر نام او ، نوشته است که (( می گوئیم برای  
مطالب مربوط سندی ذکر نشده است. چگونه ممکن است این سخن را که سعد  
خزاعی بوده است ، با این سخن که وی مولی امام حسین (ع) بوده است ، جمع  
کرد همچنین ، اگر او صحابی بود ، چگونه نامش در کتابهایی که به معرفی  
صحابی پیامبر پرداخته اند ، به چشم نمی خورد؟ )) (قاموس الرجال ، ج ۵ ،  
ص ۲۸).

561- این اثر تصریح کرده است که آنان پسر عمو بودند ، اما در برخی از  
مقاتل از آنان به عنوان دو برادر یاد شده است. بلاذری آنان را پسر عموی و  
برادر مادری دانسته است .

562- بلاذری بر این سخن تصریح کرده است. در شرح شهادت مسلم بن عقیل  
به نقل از ابومخنف خواهیم آورد که در روز عاشورا ، در حالی که حوزه قصد  
تعرض به خیمه های امام حسین (ع) را داشت توسط مسلم بن عوسجه کشته شد .

563-الارشاد ، ص ۲۴۸. شیخ مفید نوشته است که تمام این افراد در زیر پای قبر امام دفن شدند ، جز عباس بن علی که در غاضریه ، یعنی همان جایی که کشته شده بود ، دفن شد. شیخ مفید افزوده است که اما اصحاب امام حسین رحمه الله علیهم که همراه آن حضرت کشته شدند ، در نزدیکی امام دفن گشتند. ما به طور دقیق و تفصیلی محل دفن هر کدام از آنان را نمی دانیم ، اما شکی نداریم که آنان در همان کربلا و در گرد مرقد امام دفن شده اند ابن سعد روایتی آورده است طبعاً نادرست ، از فضل بن دکین به نقل از محمد بن حنفیه که ابن حنفیه گفته است هفده نفر از جوانانی که با امام حسین (ع) کشته شدند از فرزندان فاطمه بودند (الطبقات الکبری ، ص ۴۹۸). ابن شهر آشوب نوشته است که در تعداد کشته های اهل بیت اختلاف است. اکثر بر آنند که آنان ۲۷ نفر بودند؛ ۸ نفر از بنی عقیل که عبارت بودند از: مسلم ، جعفر ، عون ، عبد الرحمان ، محمد بن مسلم ، عبدالله بن مسلم ، جعفر بن محمد بن عقیل ، محمد بن ابی سعید بن عقیل. ۳ نفر از فرزندان جعفر که عبارت بودند از: محمد بن عبدالله بن جعفر ، عون الاکبر بن عبدالله ، عبدالله بن عبدالله. ۸ نفر از فرزندان امیرالمؤمنین که عبارت بودند از: حسین عباس ، و گفته شده است پسرش ، محمد بن العباس ، عمر ، عثمان ، جعفر ، ابراهیم ، عبدالله الاصغر ، محمد الاصغر ، ابوبکر ، (که در کشته شدن او جای شک است). ۴ نفر از فرزندان حسن (ع) که عبارت بودند از: ابوبکر ، عبدالله ، قاسم ، گفته شده است بشر و عمر صغیر بود. ۶ نفر از فرزندان حسین (ع) با اختلافی که درباره آنان وجود دارد که عبارت بودند از: علی اکبر ، ابراهیم ، عبدالله ، محمد ، حمزه ، علی جعفر ، عمر (مناقب آل ابی طالب ، ج ۴ ، ص ۱۱۲ - ۱۱۳. همچنین نگاه کنید به : خوارزمی ، مقتل الحسین ، الجزء الثانی ، ص ۵۳ - ۵۴).

564-برای تفاوت آن در نوشته شیخ مفید ، بنگرید به ، الارشاد ، ص ۲۳۶.

ابن شهر آشوب این رجز را با اندک تفاوت ، به عنوان رجز وهب بن عبدالله کلبی ، پسر همین عبدالله آورده است (المناقب ، ج ۴ ، ص ۱۰۱)

-565 این ابیات ، در منابع ، با تفاوتهایی آمده است .

-566 نوشته شده است که او سرانجام به دست ابن زیاد افتاد و به قتل رسید

(قاموس الرجال ، ج ۸ ، ص ۷۴).

-567 ابوالفرج اصفهانی عون بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را عون اصغر

دانسته و نوشته است که او عون اصغر است و عون اکبر به همراه امام حسین

(ع) در کربلا شهید شد (مقاتل الطالبیین ، ص ۱۲۶). بسیاری نیز تصریح کرده

اند که عون اصغر در کربلا حضور نداشت .

والسلام./